



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران

www.ghaemiyeh.com  
www.ghaemiyeh.org  
www.ghaemiyeh.net  
www.ghaemiyeh.ir

# نقد مسیحیت



هادی نجفی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

# نقد مسیحیت : گنجینه عقائد امامیه

نویسنده:

هادی نجفی

ناشر چاپی:

موسسه صاحب الامر (عجل الله فرجه الشریف)

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

## فهرست

فهرست	۵
نقد مسیحیت : گنجینه عقائد امامیه	۷
مشخصات کتاب	۷
اشاره	۸
فهرست مطالب	۱۰
تمهید	۱۲
جلسه اول : ضرورت بحث و امواج مسیحیت تبشیری	۱۴
جلسه دوم: بقیه امواج مسیحیت تبشیری و دو دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسی مسیح علیه السلام	۳۰
جلسه سوم: سه دلیل دیگر از کتاب مقدس بر بطلان نبوت عیسی مسیح علیه السلام	۴۶
جلسه چهارم : تألیف اناجیل بعد از عیسی و برخی از تناقضات بین آن ها	۶۱
جلسه پنجم : بطلان الوهیت عیسی و اقانیم ثلاثه و فادی بودن وی	۷۷
جلسه ششم: نقد تثلیث	۹۶
جلسه هفتم : استفاده توحید از اناجیل موجود	۱۱۱
جلسه هشتم: نقد الوهیت عیسی	۱۲۸
جلسه نهم : نقد نظریه ی فداء	۱۴۳
جلسه دهم: تناقضاتی در اناجیل	۱۵۹
جلسه یازدهم: تمه ی بحث تناقضات اناجیل و عدم انطباق بشارت عهد عتیق بر عیسی علیه السلام	۱۷۴
جلسه دوازدهم بشارت انجیل برنابا بر رسالت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله	۱۸۸
جلسه سیزدهم: بشارت عهدین بر نبوت خاتم الأنبیاء محمّد مصطفی صلی الله علیه و آله	۲۰۸
جلسه چهاردهم: بقیه ی بشارت عهدین بر رسالت خاتم الأنبیاء صلی الله علیه و آله	۲۲۲
جلسه پانزدهم: مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ مسیحیان	۲۳۶
جلسه شانزدهم: مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان	۲۶۵
جلسه هفدهم: دنباله ی مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین	۲۸۵
گزارش اجمالی از آیین زرتشت	۲۹۸

- ۳۰۶ ..... مناظره امام رضا با رئیس صابئین
- ۳۲۰ ..... جلسه هجدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه
- ۳۲۲ ..... تناقض اول: در نسب عیسی
- ۳۲۷ ..... تناقض دوم: در هویت عیسی
- ۳۳۴ ..... جلسه نوزدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه و علت آن و معرفی صاحبان اناجیل
- ۳۳۴ ..... تناقض سوم: در کیفیت تولد عیسی
- ۳۳۸ ..... علت پیدایش این تناقضات در اناجیل
- ۳۴۸ ..... جلسه بیستم: شرب خمر در کتاب مقدس و نتیجه گیری
- ۳۵۲ ..... دهمین تناقض: شرب خمر
- ۳۵۸ ..... جمع بندی بیست جلسه
- ۳۶۵ ..... درباره مرکز

مشخصات کتاب

سرشناسه : نجفی ، هادی ، 1342 -

عنوان و نام پدیدآور : نقد مسیحیت : گنجینه عقائد امامیه/دروس هادی نجفی ؛ ویراستار سمیه دقاغیان.

وضعیت ویراست : [ویراست 2].

مشخصات نشر : قم: موسسه فرهنگی صاحب الامر(عج)، 1398.

مشخصات ظاهری : 240 ص.

شابک : 500000 ریال: 9-872110-600-978

وضعیت فهرست نویسی : فیا

یادداشت : ویراست قبلی: موسسه فرهنگی صاحب الامر(عج)، 1398(356 ص.).

موضوع : کتاب مقدس -- نقد و تفسیر

موضوع : Bible -- Criticism, interpretation, etc.

موضوع : علی بن موسی (ع)، امام هشتم ، 153؟ - 203ق. -- مناظره ها

موضوع : Ali ibn Musa, Imam VIII -- Debates

موضوع : کتاب های مقدس -- مطالعات تطبیقی

موضوع : Sacred books -- Comparative studies

موضوع : مسیحیت -- عقاید

موضوع : Christianity

موضوع : مسیحیت

موضوع : Dogma

شناسه افزوده : دقاغیان، سمیه، 1359 -، ویراستار

رده بندی کنگره : BS518

رده بندی دیویی : 220/67

شماره کتابشناسی ملی : 6100531

خیراندیش دیجیتالی: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم مریم محققیان

ص: 1

**اشاره**





تمهید...5

جلسه اول: ضرورت بحث و امواج مسیحیت تبشیری...7

جلسه دوم: بقیه امواج مسیحیت تبشیری و دو دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسی مسیح...23

جلسه سوم: سه دلیل دیگر از کتاب مقدس بر بطلان نبوت عیسی مسیح علیه السلام...39

جلسه چهارم: تألیف اناجیل بعد از عیسی و برخی از تناقضات بین آن ها...54

جلسه پنجم: بطلان الوهیت عیسی و اقامیم ثلاثه و فادی بودن وی...70

جلسه ششم: نقد تثلیث...89

جلسه هفتم: استفاده توحید از اناجیل موجود...104

جلسه هشتم: نقد الوهیت عیسی...121

جلسه نهم: نقد نظریه ی فداء...136

جلسه دهم: تناقضاتی در اناجیل...152

جلسه یازدهم: تمهید بحث تناقضات اناجیل و عدم انطباق بشارت عهد عتیق بر عیسی علیه السلام...167

جلسه دوازدهم: بشارت انجیل برنابا بر رسالت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله...181

جلسه سیزدهم: بشارت عهدین بر نبوت خاتم الأنبياء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله...200

جلسه چهاردهم: بقیه ی بشارت عهدین بر رسالت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله...214

جلسه پانزدهم: مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ مسیحیان...229

جلسه شانزدهم: مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان...258

جلسه هفدهم: دنباله ی مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین...278

گزارش اجمالی از آیین زرتشت...292

مناظره امام رضا با رئیس صابئین...299

جلسه هجدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه...313

تناقض اول: در نسب عیسی...315

تناقض دوم: در هویت عیسی...320

جلسه نوزدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه و علت آن و معرفی صاحبان اناجیل...328

تناقض سوم: در کیفیت تولد عیسی...328

علت پیدایش این تناقضات در اناجیل...332

جلسه بیستم: شرب خمر در کتاب مقدس و نتیجه گیری...342

دهمین تناقض: شرب خمر...346

جمع بندی بیست جلسه...352

ص: 4

## تَمَهید

حمد و سپاس می گویم معبود یگانه را و درود و سلام می فرستم بر آخرین فرستاده ی الهی محمّد و خاندان پاکش که اوصیای دوازده گانه ی بر حقّ او می باشند به ویژه آخرین آن ها پیشوای بزرگی که جهان در انتظار اوست.

آن چه در این اوراق پیش روی خواننده محترم قرار دارد 20 جلسه درس در «نقد مسیحیت» است که در پایان بحث نبوت عامه در دروس عقائدی این جانب بر تعدادی از عزیزان القاء شده و به جهت نکاتی که بر اهلش پنهان نیست از روی صوت مجلس درس توسط سرکار خانم تهمینه نصر آزادانی دامت عفتها حروف چینی شده و با اصلاحات مختصری توسط حقیر به پیشگاه عزیزان تقدیم می گردد.

محور اصلی این دروس کتاب مقدس یا عهدین که از دو بخش عهد عتیق و عهد جدید تشکیل شده است عهد عتیق شامل 39 کتاب است که پنج کتاب اول آن با نام های سفر پیدایش، خروج، لاویان، اعداد و تثنیه، تورات خوانده می شود و بخش دوم کتاب مقدس با عنوان عهد جدید را 27 کتاب تشکیل می دهد که چهار کتاب نخست آن اناجیل اربعه با نام های: متی، لوقا، مرقس و یوحنا قرار دارد.

شایان ذکر است که زبان این دروس به همان شکل محاوره ای باقی مانده و

تبدیل به قلم و کتابت نشده و از این روی از خوانندگان محترم پیشاپیش عذر خواهی می کنم

و شاید روزگاری نه چندان دور این دروس عقائدی که حدود پانصد جلسه درس را تشکیل می دهد به قلم توانای عزیزانی با نام اصلی «گنجینه معارف امامیه» به دستداران دانش کلام عرضه شود.

در پایان چون آخرین تصحیحات این اثر در دهه ی عاشورای 1440 ق برابر 1397 ش انجام شده است آن را به سیدالشهداء امام ابا عبدالله الحسین علیه السلام که در کتاب ارمیای نبی باب 46 ، آیه 10 از او به عنوان «ذبیح نهر فرات» یاد شده است، تقدیم می دارم

به امید قبول و پذیرشش

ایندون باد

و الحمد لله ربّ العالمین

تاسوعای حسینی 1397 ش

اصفهان - هادی نجفی

ص: 6

## جلسه اول : ضرورت بحث و امواج مسیحیت تبشیری

\*جلسه اول : ضرورت بحث و امواج مسیحیت تبشیری (1)

بسم الله الرحمن الرحيم

بحث در نبوت عامه را دیگر تمام می کنیم می رسیم به بحث در نبوت خاصه. واقعیتش این است که نمی خواستیم نبوت خاصه تک تک انبیاء سلف را بحث کنیم و مستقیم می خواستیم در نبوت خاصه مستقیم بروم سر بحث اثبات نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و بحث را از این جا به بعد در نبوت خاصه شروع کنیم. لکن به جهت قضایایی که در اجتماع ما فعلاً هست یعنی گرایش شدیدی که در بین برخی از جوان ها نسبت به مسیحیت پیدا شده است و گزارش می رسد که تعدادی نوکیش مسیحی داریم در بین بچه ها جوان؛ که این ها دست از اسلام بر می دارند و به آیین مسیح می پیوندند یا گزارش از کلیسا های خانگی می رسد که در برخی از شهر ها حتی در شهر های مذهبی کلیسا های خانگی تشکیل شده است. به جهتی که یک چنین قضایایی یعنی یک موجی ایجاد شده، یک موج تبشیری جدید. این ها را معنا خواهیم کرد به جهت مقابله با موج تبشیری جدید تصمیم گرفتیم که چند جلسه کوتاه

ص: 7

در باب عقاید مسیحیت صحبت کنیم تا بچه جوان ما دختر ساده دل ما پسرک پاک ما که نادانسته می خواهد دست از اسلام بردارد و به کیش مسیحیت امروز پیوندد، بداند چه کار می کند که این ها بسیاری از جهل و نادانی است.

البته نوکیش هایی که به خاطر قضایای مادی خودشان را نوکیش معرفی می کنند ما با آن ها کاری نداریم یعنی بنده خدا از این جا می رود ترکیه یکی از دوستان ما آن جا ساکن است می گفت کسی که می خواهد از ترکیه ویزای آمریکا بگیرد و بعد اقامت در آمریکا را می خواهد بگیرد چه به جهت تحصیل چه به هر جهت دیگر باید آن جا یکی از دو مطلب را اعلام کند ایشان می گفت: یا باید بگوید که من به آیین بهائیت پیوسته ام که بلافاصله در کوتاه ترین فرصت اقامت در آمریکا صادر می شود و آن جا که می رود ساپورتش می کنند یعنی حقوق ماهیانه، منزل، شغل، تحصیل در دانشگاه همه چیز برایش مهیا است اگر بگوید من بهایی شده ام. تا این را بگوید اقامت در آمریکا در عرض دو ماه درست می شود. منتها این اعلام که کرد انجمن بهائیان آمریکا فوری در اینترنت اعلام می کنند که فلان آقا به ما پیوسته است. این نامه اش است این هم دست خطش کیشش را هم اعلام کرده است که کیش ماست.

گفتم خب حالا کسی اعلام کند برود اقامتش را هم آن جا از این مزایا هم استفاده کند بعد هم برگردد بیاید کسی جلویش را می گیرند؟ گفت نه کسی جلویش را نمی گیرد اما وقتی برگردد به ایران می گیرن و اعدامش می کنند. آن ها کارش ندارند زوری نگهش نمی دارند اما کجا می خواهد برود بیاید ایران اعدام می شود گفتم چرا؟ گفت به خاطر این که چون اسمش اعلام شده این ها اطلاع دارند و می گویند تو از اسلام انتقال به بهائیت پیدا کرده ای و مرتد شده ای اعدامش می کنند بنابراین دیگر راهی برای بازگشت وجود ندارد یعنی این جا نمی تواند بیاید آن جا هم بخواهد از سیستم بهائیت خارج شود می گویند اشکالی ندارد می خواهی بروی برو اما

هزینه هایی که ما برای تو پرداخت کرده ایم باید برگردانی آن هزینه ها هم آن قدر کمرشکن است که نمی تواند پرداخت کند در نتیجه مجبور است حتی اگر ظاهراً اعلام نوکیشی کرده مجبور است که باقی بماند نه راه جلو دارد نه عقب هیچ راهی ندارد بخواهد همان جا اعلام کند که من برگشتم باید هزینه ها را بدهد و نمی تواند بدهد. بخواهد از آن جا بیرون برود که هزینه ها را ندهد کجا می خواهد برود؟ اگر بخواهد به مملکت خودش برود چون اسمش در لیست رفته به عنوان ارتداد به ایران بیاید دستگیر می شود و به عنوان جاسوس و ارتداد اعدام می شود بنابراین مجبور می شود که باقی بماند.

یا این را باید بگوید یا این که بگوید من نوکیش مسیحی شده ام. نوکیش مسیحی را می گفت به سرعت قصه بهائیت کارش انجام نمی شود آن طول می کشد ولی آن هم یک راه است

راه سوم این است که معذرت می خواهم از آقایان و خانم ها بگویم مثلاً هم جنس باز هستیم حکم اعدام در ایران برایم صادر شده است. بنابراین مجبورم بروم جای دیگری و به این عنوان که من مثلاً اهل فلان کار هستم بتواند که اقامت یک مملکت دیگری چه آمریکا و چه اروپا را بگیرد.

بنابراین ما بحث این نوکیش ها را نمی کنیم این هایی که این جور می روند و اعلام می کنند که ما مسیحی شده ایم یا بهایی شده ایم این ها واضح است که اعتقاد قلبی نیست این ها می خواهد از یک امکانات و مزایایی استفاده کنند یک حرفی می زنند. ما با این ها کاری ندارم

طرف حساب ما با آن بچه جوانی است که در همین مملکت زندگی می کند تا سه سال پیش نماز می خوانده روزه می گرفته حالا به جای نماز و روزه یک صلیب در گردش می اندازد و در این مملکت زندگی می کند و به جای مسجد می رود به کلیسای خانگی و به جای نام مبارک پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله ، نام فرزند خدا عیسی



طرف خطاب من این ها هستند که بدانند با خودش چه کار می کند بدانند که چه را رها کرده و چه را گرفته بدانند که دارند مس را به جای طلا به او غالب می کنند. بفهمد به قول عوام در بازار گنجشک را دارند به جای قناری به او می فروشند. این بچه از بس پاک است نمی فهمد متوجه نیست و آن ها از بس رندند و شیادند و حيله گرند این معامله را انجام می دهند به این خاطر که این موج تبشیری جدید در سال های اخیر پیش آمده است ما یک چند جلسه کوتاه در نقد مسیحیت با هم صحبت کنیم. ان شاء الله.

ابتدا چون محل این بحثی که با هم داریم شهر اصفهان است. اصفهان از قدیم الایام مهد ادیان توحیدی بوده است و اصفهان زندگی مسالمت آمیز بین پیروان ادیان الهی را در کارنامه خودش دارد یعنی پیروان ادیان توحیدی این جا با هم زندگی می کردند در این شهر از هزاران سال پیش و با هم هیچ مشکلی نداشتند. یک زندگی مسالمت آمیز

ما در اصفهان زرتشتیانی داشته ایم می دانید که آیین زرتشت، دین رسمی سه امپراطوری در ایران بوده است امپراطوری هخامنشیان 5 قرن قبل از میلاد بعد از آن امپراطوری پارتیان از قرن دوم قبل از میلاد تقریباً شروع می شود یعنی حدود 3 قرن هخامنشیان است دوم قبل از میلاد پارسیان است یک مدتی بعد از آن دوباره ساسانیان شروع می شود که حدود 250 سال سلسله ساسانیان هستند که به فتح اسلام تمام می شود آیین رسمی این سه امپراطوری زرتشت است. اصفهان زیر سلسله امپراطوری هایی که گفتم بوده است بنابراین مردم اصفهان هم در آن وقت زرتشتی بودند.

ابوریحان بیرونی در کتاب آثار الباقیه دارد که «روز سی ام» نیران زرتشتی بهمن می شود. یعنی سی بهمن در اصفهان به آن گفته می شود آفریجگان و آن را

جشن می‌گیرند به خاطر این که پادشاه وقت قحطی شده بود و نماز خواند و باران آمد این را اصفهانی‌ها جشن می‌گیرند از این معلوم می‌شود که بسیاری از مردم اصفهان در آن موقع زرتشتی بودند. پس این را که می‌گوییم شش صد سال قبل از اسلام تا اسلام است کم‌کم زرتشتی‌هایی که در اصفهان بودند تعدادشان کم شد و به یزد و کرمان کوچ کردند و امروز شمار زرتشتیان در شهر اصفهان بسیار اندک است ولی هستند خیلی کم.

و اما یهود که از قدیم الایام شاید قدیمی‌ترین ساکنان اصفهان یهودیان بودند. بر می‌گردد به قرن پنجم قبل از میلاد موقعی که بخت‌النصر بیت‌المقدس را فتح کرد و یهودیان را از بیت‌المقدس کوچاند به مناطق دیگر و تعداد زیادی از یهودیان آمدند اصفهان و در اصفهان می‌داند ما محله‌هایی داشته‌ایم مختص به جودها. اصفهانی‌ها به آن‌ها می‌گفتند. جود جود به یهودیان اطلاق می‌شد و مخفف می‌کردند به جود. محله‌ای به نام جهان‌باره که اصفهانی‌ها مخفف می‌کنند و به آن جویباره می‌گویند. من یادم است که پشت مسجد امام (شاه عباس) کوچه‌ای بود به نام کوچه جودها که یهودی‌ها در آن ساکن بودند در هر صورت در اصفهان از قدیم یهودیان و کلیمیان ساکن بودند. تعداد آن‌ها نسبت به مسیحیان زیاد بوده در حمله مغول تعداد آن‌ها کم شده است و حتی کلیمیان ایران ادبیاتی دارند که این ادبیات مختص یهودیان اصفهان است که به آن «فارسیهود» می‌گویند و ادبیات مخصوص یهودیان اصفهان است و تا امروز هم شما می‌دانید ما در اصفهان یهودی داریم. حتی هنوز کنیسه دارند در فلکه فلسطین سر میدان و از قدیم این را داشتند و هنوز هم این را دارند و شب شنبه (شام جمعه) برای مراسم عبادیشان حاضر می‌شوند. خاخام یهودی هم می‌آید و مراسمشان را انجام می‌دهد حتی آن زمان که مرغ‌ها کوپنی بود. مرغ جودها را می‌آوردند در کنیسه‌هایشان چون یهودی‌ها ذبیحه‌شان را باید خاخام انجام دهد یعنی از طرف کنیسه باید ذبیحه انجام شود. من خودم یادم هست مرغ‌ها را می‌آوردند در

کنیسه شان و خاخام می آمد و یک تیغ دستش بود و مرغ ها را تیغ می زد و داخل قیف هایی می گذاشت که خون هایش برونند و جود ها می آمدند می بردند یعنی در آیین یهود ذبیحه باید توسط فردی از کنیسه و معبد انجام شود. و مرغ ها را می آوردند این ها تیغ می زدند و می داد بهشون بر می داشتند و می بردند. در اصفهان آن ها از قدیم بوده اند و حالا البته شمارشان به تدریج کم شده است بعد از انقلاب تعدادی از آن ها مهاجرت کردند و هنوز تعدادی شان، هستند آزادانه هم زندگیشان را می کنند و کسی کاری با آن ها ندارد مثل بقیه مردم؛ حتی مراسم دینیشان را انجام می دهند. و شما می دانید که در مجلس هم یهودی ها نماینده دارند حتی در مجلس شورای اسلامی

و اما مسیحیان: ما در اصفهان مسیحی داشته ایم و داریم. شما یک محله جلفایی دارید که از ابتدا تاسیس شد برای مسیحیان.

ارامنه گرجستان و... آمدند به دربار شاه عباس که امپراطوری عثمانی ما را اذیت و آزار می کند. شما می دانید که به عثمانی ها یک کشتار نسبت می دهند. حدود صد سال پیش ارامنه معتقدند که امپراطور عثمانی ارامنه را کشتار کرده و یک نسل کشی انجام داده که بنده من نه نسل کشی ارامنه را توسط دولت عثمانی تأیید می کنم و نه تکذیب به عنوان نقل از ارامنه می گویم یعنی امپراطوری عثمانی همیشه نسبت به ارامنه جنبه منفی داشته است این ها امپراطوری صفوی که قدرت پیدا می کند در زمان شاه عباس می آیند به دربار شاه عباس که این ها ارامنه تبریز و اطراف تبریز هستند که امپراطوری عثمانی ما را اذیت و آزار می کند شاه ایران می رود تبریز را که دست عثمانی بوده فتح می کند و هم چنین گرجستان را هم فتح می کند و ارامنه آزاد می شوند یعنی از خطر عثمانی ها در امان می شوند در همان قضایا یک اتفاقاتی می افتد که خبر می رسد این ها تاریخ ارامنه است که برای شما می گویم. خبر می رسد که امپراطور عثمانی با سپاه 200 هزار نفری می آید شاه عباس اول آن قدر سپاه نداشته که مقابل 200 هزار نفر مقاومت کند. شاه عباس تصمیم می گیرد منطقه را

ترک کند و برگردد. آرامنه می روند پیش شاه می گویند تو بر می گردی این ها می آیند ما را اذیت می کنند شاه عباس می گویند شما هم با من بیایید. و این ها به همراه شاه عباس از گرجستان به اصفهان کوچ می کنند زمین های آن طرف رودخانه را شاه عباس در اختیارشان می گذارد و می گویند ساختمان بسازید و زندگی کنید و هیچ کس حق تعرض به شما را ندارد و در تاریخ آرامنه از شاه عباس اول به نیکی یاد می کنند که شاه عباس به ما خیلی خدمت کرد و به ما آزادی داد و شما می دانید در اصفهان در حال حاضر 13 کلیسای تاریخی داریم دو تا از آن ها خیلی معروف است. یکی کلیسای وانک است که از آثار دوره شاه عباس دوم است که حتی شاه کار های هنری هم در آن هست دوستان جایش را می دانند در جلفا بروید کلیسای وانک یکی از آثار تاریخی است. یکی کلیسای بیدخم است که در واقع «بیت لحم» است از آثار شاه عباس اول است که آن هم هست و یازده کلیسای کوچک و بزرگ این ها کلیسای رسمی قدیمی اصفهان است یعنی جمعیتی که همراه شاه عباس آمدند

تعدادی زیادی هستند که تقریباً برای خود شهرکی را تشکیل می دادند به نام شهرک جلفا که 13 کلیسا ساختند و در آن زندگی کردند و عبادتشان را انجام می دادند.

اولین چاپ خانه ای که برای آرامنه تأسیس می شود نه فقط در ایران بلکه در خاورمیانه چاپ خانه کلیسای وانک است که چاپ خانه را می آورند در کلیسای وانک و آن جا کتاب های دعا و مسیحیت را چاپ می کنند که این اولین چاپ خانه آرامنه در خاورمیانه است شما ببینید آزادی این ها چقدر بوده است حتی نشریاتی داشته اند. نشریاتشان در قرن های مختلف از ناحیه کلیسا در اصفهان منتشر می شد که از این ها رد می شویم

این ها را گفتم برای چه؟ به خاطر این که این شهری که در آن بحث می کنیم، مهد ادیان الهی و زندگی مسالمت آمیز پیروان ادیان الهی با هم بوده است. زرتشتی، کلیمی ارمنی (آرامنه یکی از شاخه های مسیحیت هستند) و مسلمانان با هم این جا

زندگی می کردند هیچ کسی به دیگری کاری نداشته است و زندگی مسالمت آمیز بوده است.

در این حد که این ها به نحو مسالمت آمیز با هم زندگی کنند، مشکلی نیست. قضیه این است که ما یک داستان مبلغین تبشیری داریم یعنی یک مبلغینی هستند و اسناد تاریخی حکایت می کند این هایی که من برای شما می گویم از اسناد تاریخی می گویم اسناد تاریخی حکایت از این واقعیت دارد که مبلغین تبشیری که از قرن های گذشته وارد مملکت ما شدند یک برنامه استعماری بوده است. یعنی به جهت استعمارگری غرب و هم گام و هم سو با آن بوده، یعنی تبلیغ تبشیری مسیحیت در این مرز و بوم که مملکت ما ایران است یک قصه استعماری است نه فقط در مملکت ما، جاهای دیگر هم همین طور بوده. در آفریقا هم همین بوده. در کتاب های آفریقایی ها این جمله هست می گویند: قبل از این که مبلغین تبشیری مسیحیت بیاید داخل آفریقا. این یک جمله معروف است، اصل آن را می خوانم: در آغاز ما سرزمین داشتیم و شما کتاب مقدس (یعنی قبل از این که شما مبلغین تبشیری مسیحیت بیایند داخل آفریقا، سرزمین آفریقا از ما بود و شما کتاب مقدس را داشتید) اکنون ما کتاب مقدس داریم و شما سرزمین ما را دارید. آمدند این ها را مسیحی کردند اما مسیحیتی که آن ها را استعمار هم کردند و سرزمینشان را گرفتند. این که به شما می گویم تبلیغ مسیحیت تبشیری نه فقط در ایران ما در دنیا یک قصه استعماری است.

در هند هم همین طور جواهر لعل نهرو نخست وزیر فقید هندوستان، در کتابی به نام «نگاهی به تاریخ جهان» (1) در این کتاب می گوید: «ابتدا مبلغان مذهبی (مسیحیت) و به آن دنبال کشتی های جنگی می آیند و بعد هم تصرف اراضی شروع

ص: 14

---

1- نگاهی به تاریخ جهان، ج 1، ص 945.

می شود» یعنی پرچم دار استعمار اول مبلغان مسیحیت هستند اول مبلغان مسیحی می آیند بعد کشتی های جنگی می آیند تصرف می کنند و سرزمین را می گیرند. چنان چه هند را گرفتند و هند مدت های طولانی مستعمره بود.

بالا تر از این برای شما بگویم در قرن 15 میلادی نخستین گام های آشکار قرن برای استعمار توسط پرتغالی ها و رقبای آن ها شروع شد. در سال 1494 م پاپ وقت (پاپ الکساندر ششم) (1) همه سرزمین هایی را که تا آن تاریخ کشف شده بود یعنی این ها رفته بودند تصرف کرده بودند و سرزمین هایی که قرار بود تا 370 مایل دماغه «ورد» (2) واقع در کرانه های سنگال (آخر آفریقا) دور ترین نقطه غربی آفریقا کشف شود همه این سرزمین ها را به اسپانیایی ها بخشید پاپ تمام این سرزمین ها را به اسپانیایی ها بخشید و سرزمین های دیگر به سوی خاور را به پرتغالی ها بخشید فقط با این شرط چون پرتغال و اسپانیا دو قدرت استعمار آن روزگار بودند پاپ آن ها گفت شما این طرف را تصرف کنید و آن ها آن طرف را. هر چه سرزمین گرفتید من پاپ نماینده خدا بر روی زمین به شما می بخشم به شرط آن که دولت استعمار گر دامنه کوشش های خودش را در راه مسیحی ساختن مردم این سرزمین ها و فعالیت هیئت های تبشیری مسیحی باز کند و هیئت های تبشیری مسیحی را تقویت کند که این مردم را مسیحی کنند.

بنابراین استعمار هر جا وارد شد با مبلغین مسیحی وارد شد. پس داستان تبلیغ مسیحیت تبشیری با استعمار در دنیا گره خورده است در آفریقا، آسیا، هندوستان هر جا که شما بروید مسیحیت تبشیری گره خورده است با استعمار، جمله آفریقایی ها یادتان نرود «ما اول سرزمین داشتیم شما کتاب مقدس، کتاب مقدس را

ص: 15

---

.Alexander VI-1

.Verd-2

به ما دادید سرزمین ما را گرفتید» حرف نهر و یادتان نرود نهر و یک سیاست مدار ملی هند و همگام با گاندی است. درست است ما اعتقاد دینیشان را قبول نداریم ولی این ها به مملکت خودشان خدمت کردند مملکت خود را از یوغ استعمار انگلستان نجات دادند نهر و می گوید: «اول مبلغین مسیحی بعد کشتی های جنگی بعد تصرف سرزمین»

پس نوک پیکان استعمار، مبلغین تبشیری مسیحی هستند. بچه جوان ما آیا این را می داند که این ها نمایندگان استعمار دنیا جهان سوم و آفریقا هستند؟! که حالا یک صلیب می اندازد به گردنش و اظهار می کند من نوکیش مسیحی هستم. به حضرت عباس اگر تاریخ را بداند، به این ها نگاه نمی کند. قصه تبشیر مسیحیت و مبلغین دینی مذهب مسیحیت این است این ها ثبت است در تاریخ، چیزی نیست که ما از خود بگوییم.

ما در مسیحیت تبشیری هجمه هایی را داشتیم، موج هایی را داشتیم.

در ایران اگر به اختصار بخواهیم یک جمع بندی بکنیم 4 موج تبلیغی تبشیری مسیحی داریم این 4 موج را من برای شما توضیح می دهم

موج اول: تبلیغات تبشیری مسیحی با مبلغان پرتغالی (اولین استعمارگر) و بعد با فرانسوی ها به طور خاص در دهه نخست قرن شانزدهم میلادی یک شخصی را داریم به نام کشیش ژروم خاویه (1) در لاهور پاکستان فعالیت دارد

ژروم کتابی را نوشته به نام (آینه حق نما) در رد اسلام و اثبات مسیحیت. این کتاب در دهه نخست قرن شانزدهم در لاهور منتشر شد محتوای کتاب یک مناظره ساختگی است، مناظره تخیلی و داستانی. بین یک عالم مسلمان و یک کشیش مسیحی که در پایان این مناظره عالم مسلمان دست از اسلام بر می دارد و اقرار و

ص: 16

اعتراف می کند به حقانیت آیین مسیحیت این کتاب از لاهور رسید به اصفهان در زمان امپراطوری سلسله صفوی است قرن شانزدهم میلادی. الآن قرن بیست و یکم است یعنی پنج قرن پیش این کتاب رسید به اصفهان و علمای وقت اصفهان شروع کردند نقد هایی را بر این کتاب نوشتند.

یکی از آن نقد ها کتاب «مصقل صفا» است نوشته سیّد احمد علوی عاملی به زبان فارسی در نقد کتاب «آینه حق نما» می گوید آینه شما کمی غبار گرفته و درست نشان نمی دهد. من این آینه شما را پاک می کنم بین وقتی پاک کردم چه می شود این نقد کتاب آینه حق نمای ژروم خاویه است سیّد احمد علوی عاملی همان کسی است که از جبل عامل آمده است ایران، داماد میر داماد می شود. هم شاگرد سید محمد باقر میر داماد است و ظاهراً نسل میر داماد همه از نسل سیّد احمد علوی عاملی هستند.

این اولین موجی است که مبلغین تبشیری مسیحیت در اول قرن شانزده میلادی در ایران ایجاد می کنند

کتاب سیّد احمد علوی در اختیار مسیحیان ساکن اصفهان قرار می گیرد جوابی ندارد که بدهند کتاب را به واتیکان می فرستند در واتیکان سه پدر مقدس، سه جوابیه به این کتاب می دهند. این کتاب کتابی بوده است که این قدر محکم بوده است که به جواب اول جواب دوم و جواب سوم ختم نمی شود. یعنی آرامنه و اسقف اعظم اصفهان نمی تواند جواب دهد. می فرستند واتیکان و در واتیکان سه جوابیه برای این کتاب می نویسند البته صاحب همین کتاب سیّد احمد علوی داماد میر داماد رساله های دیگری هم در نقد یهود دارد و هم در نقد مسیحیت که صرف نظر می کنیم.

یکی دیگر از کسانی که نقد بر کتاب «آینه حق نما» نوشته، ظهیرالدین تفرشی (متوفای 1051 ه. ج) کتابی دارد به زبان عربی به نام «نصرة الحق».

مصقل صفا در کتاب خانه ها هست و کتاب محکم و مستدل در نقد مسیحیت



است.

حوزه علمیه اصفهان در آن زمان اصفهان پایتخت تشیع است در نتیجه حوزه آن هم بزرگ ترین حوزه شیعه است. عکس العمل نشان می دهند و تقد می نویسند. این موج اول.

موج دوم: فعالیت های تبشیری در مملکت ما مبلغان کاتولیک شروع کردند اول قرن شانزدهم تقریباً خبر دیگری نیست البته این ها فعالند در سقوط سلسله صفویه صفویه اوایل قرن دوازدهم ساقط می شود. محمود افغان اصفهان را فتح می کند و سلطان حسین را از تخت به زیر می کشد و آن جنایات را در اصفهان انجام می دهند که می دانید

از سقوط صفویه که پایتختشان اصفهان است سه گزارش داریم از دستگاه های مسیحیتی که در اصفهان بوده است فرستاده شده برای واتیکان یکی از آن ها است: کتاب «سقوط اصفهان گزارش های پطرس دی سرکیس گیلانتز» (1) روز به روز سقوط اصفهان را توضیح می دهد که امروز افغان ها کجا هستند. امروز چه کردند. امروز کدام نقطه شهر سقوط کرد؛ و این یک گزارش از سقوط اصفهان است. دو گزارش دیگر هم داریم که برای واتیکان رفته و معلوم می شود سه نفری که این گزارش ها را تهیه می کنند از وجود یک دیگر خبر ندارد.

بنی عم ما (خدا رحمتش کند) مرحوم استاد محمّد مهریار این را به فارسی ترجمه کرده بخوانید بسیار عبرت انگیز است که ببینید چقدر دقیق نوشته است و جاسوسی از این بهتر این یک سند جاسوسی است یک گزارش هم نیست این یکی از گزارش ها است مقدمه کتاب را بخوانید دو گزارش دیگر را هم تعریف می کند و می گوید دو گزارش دیگر هم هست.

ص: 18

صفویه کم خدمت به ارامنه کرد؟؟!!!! این هایی که به خیر از شاه عباس یاد می کنند خدا با موالیانش محشورش کند.

یک تاریخ نویس داشتند به نام لئون میناسیان (1) (1391-1299ش) مؤلف کتاب «تاریخ جلفای اصفهان» که بیش از 70 جلد کتاب در تاریخ ارامنه تألیف نموده که 10 جلد آن به زبان فارسی و بقیه به زبان ارمنی است من آن را دیده بودم. پیرمرد محترمی بود با ایشان در مجلسی با هم قرار گرفتیم و من او را احترام کردم. در آن مجلس قرار بود از یک کتاب رونمایی شود و من را صدا زدند که از آن رونمایی کنم و من گفتم اساتیدی هستند از من بزرگتر آن ها هم باید بیایند که رونمایی انجام شود. یک عده ای را در جلسه نگاه کردم و صدا زدم از جمله همین آقای میناسیان آن زمان بالای 90 سال سن داشت. با عصا آمد. گفتم این آقا هم باید بیاید ارمنی و استاد است ایشان هم باید بیایند برای پرده برداری از کتاب احتراماً به شخصیت علمی ایشان بعد اتفاقاً خیلی از این کار، یک عده ای خوششان آمده بود.

غرض این که سه گزارش برای سقوط اصفهان در سلسله صفویه ای که این همه خدمات برای ارامنه کردند و گزارش ها برود برای واتیکان این ها یعنی چه؟ یعنی در عین حال که پادشاهان صفوی به این ها آزادی دادند و از آنان در مقابل امپراطوری عثمانی دفاع کردند و به آنان خدمت کردند این ها ( همه را نمی گوئیم اما یک عده ای از این ها ) برای واتیکان و استعمار غرب جاسوسی می کنند این هم سندش. سه گزارش اگر این گزارشات این ها نبود نمی دانستیم اصفهان چطور سقوط کرد. هیچ کس نوشته الا این ها.

پس ببینید از اول قصه، قصه استعمار است این ها را می گوئیم فکر نکنید من تو بحث علمی آن کم می آورم آن جا محکم تر از این وارد می شویم به اذن الله.

ص: 19

اما می خواهیم پیش زمینه بحث را هم شما دستتان باشد. آن بچه جوان تازه مسیحی که صدای من را می شنود نوکیش مسیحی بچه مسلمان که از من آخوند بدش آمده، یک فشار اقتصادی به او آمده، یک فشاری سیاسی به او آمده، یک فشار اخلاقی به او، آمده از یک اوضاعی ناراحت و دل گیر است. حالا می رود آیین خودش را عوض کند. بداند کجا می رود بدان کشیش مقدسی که دست هایش را باز کرده تو را در آغوش بگیرد. این اسقف اعظم نیست این آغوش گرم استعمار خارجی است که آغوشش را باز کرده تو را به خود می خواند. این ها باید این را بفهمند. این موج اول.

تمه ی موج دوم: قصه مبلغان تبشیری توسط مبلغان کاتولیک در نیمه اول قرن نوزدهم واقع شد. یک راهب کاتولیک فرانسوی داریم به نام «ایوگن بور» (1) که خودش هم شرق شناس است. او یک انجمن تبشیری در ایران تأسیس کرد به نام «انجمن تبشیری لازاریان» و بعد از این کشیش کاتولیک، مبلغان پروتستان هم به ایران آمدند که مشهور ترین آن ها یک راهب پروتستانی است به نام «کارل گوتلیب فاندرا» (2) در نیمه قرن نوزدهم که آلمان است و شخصی به نام «هنری مارتین» (3) مبلغ انگلیسی (که البته این مبلغ یک سال در ایران بوده است). این ها آمده اند و تبلیغاتی را شروع کرده اند. این مسیحی پروتستانی «کارل گوتلیب فاندرا» آلمانی دو بار به ایران آمده تمام تاریخش هم هست یک بار در سال 1831 و بار دیگر 1837 میلادی

یک کتابی دارد به نام «میزان الحق» در رد اسلام. این کتاب در سراسر ممالک اسلامی منتشر شد از هند تا عثمانی. عثمانی که می گویم می دانید دولت

ص: 20

1- Eugen Bohr

2- Karl Gottlieb Fandr

3- Henry Martyn

عثمانی یعنی تمام قسمت از عراق و سوریه و فلسطین و تمام شبه جزیره حجاز و دویلات خلیج را شامل می شود. این کتاب همه جا منتشر شده به زبان فارسی ترجمه شده اصلش آلمانی است و به انگلیسی، اردو، ارمنی، ترکی، عربی، فارسی ترجمه شده.

یک کتاب دیگر دارد «مفتاح الاسرار» آن هم همین طور.

یک کتاب دیگر دارد به نام «راه زندگی».

تمام این ها در رد اسلام و دعوت به مسیحیت است

عالمان دینی کتاب نوشتند بر رد این کتاب ها یکی از این ها کتاب «اظهار حق» است در جواب «میزان الحق» از شیخ رحمت الله هندی

می گذرم، این هم موج دوم.

بعد از این هنری مارتین در ایران عهد جدید را به اردو و فارسی ترجمه کرد

در مدت اقامت چند ماهه خودش در شهر های شیراز و اصفهان به مناظره و گفتگو به مسلمانان پرداخت. انجیلی را که ترجمه کرده بود می خواست به فتح علی شاه بدهد نتوانست. بعداً سفیر بریتانیا «سرگور اوزلی» (1) دست نوشته او را به فتح علی شاه پادشاه قاجار دارد فتح علی شاه ترجمه انجیل او را خیلی تحسین کرد.

خلاصه این ها یک موج بود.

باز علمای اصفهان در مقابل این موج ایستادند از جمله کسانی که نقد نوشتند بر این کتاب «میزان الحق»، جناب ملا علی نوری است این فیلسوف بزرگ مدتی درس خود در اصفهان را تعطیل کرد و نقد نوشت بر کتاب «میزان الحق» آقای کارل گوتلیب فاندرا آلمانی. و بعد از آن کتاب های دیگری علما در رد آن نوشتند که این کتاب ها را می توانید در ذریعه پیدا کنید، من از آن می گذرم.

ص: 21

سریع بروم سر موج سوم که موج سوم را هم برای شما بگویم وقت هم گذشت بله؟ موج سوم و چهارم طلب شما ان شاء الله جلسه بعدی. چهارشنبه هم که تعطیل است، می رود ان شاء الله یکشنبه هفته آینده همین 6/5

و صلی الله علی محمد و آله.

ص: 22

## جلسه دوم: بقیه امواج مسیحیت تبشیری و دو دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسی مسیح علیه السلام

\* جلسه دوم: بقیه امواج مسیحیت تبشیری و دو دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسی مسیح علیه السلام (1)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بحث نبوت عامه را تمام کردیم. نبوت خاصه را می خواستم شروع کنم که رفتیم سراغ بحث مسیحیت و نبوت خاصه را شروع نکردیم به جهت این که یک موجی در سال های اخیر نسبت به مسیحیت پیدا شده است به همین خاطر بنا شد چند جلسه نقد مسیحیت را با هم تعقیب کنیم. ابتدا وارد تاریخچه تبلیغ مسیحیت تبشیری شدیم گفتیم به هر حال جوانی که الآن به خاطر ناراحتی هایی که از من و امثال من دارد گرایش پیدا می کند به لبخندی که از طرف جناب اسقف در کلیسا می بیند و به سمت آن ها می رود باید بداند تاریخچه مسیحیت تبشیری چه بوده است. مختصری در این مورد صحبت کردیم اجمال کلام این شد: مسیحیت تبشیری همواره گام به گام علم دار و جلو دار استعمار بوده است و احدی این را نمی تواند انکار کند. کلماتی را برای شما نقل کردم در جلسه گذشته مطالبی را گزارش کردم که با دقت

ص: 23

در آن ها این امر تقریباً مسلم است که مسیحیت تبشیری و تبلیغ و ترویج آن در کشور های اسلامی و خاورمیانه و حتی خاور دور این علمداران و جلوداران و سرکردگان استعمار بوده اند و حتی در آفریقا.

بعد گفتیم چند موج تبلیغی مسیحیت ما داریم تو مملکت خودمان. 2 تا از این موج ها را خدمت شما عرض کردم می رسیم به موج سوم

موج سوم در سال های نخستین قرن بیستم میلادی شروع می شود از فعالیت های گسترده کشیشی به نام ویلیام کلتز تیز دیل (1) متولد 1859 م و متوفی 1928 میلادی. این آقا در اصفهان بوده است. زبان شناس است. مورخ است. نماینده کلیسای انگلستان است در هندوستان و بعد در ایران در مدت اقامتش در هند و ایران چند زبان را بر آن مسلط می شود، هندی، کجراتی، پنجابی عربی و فارسی به این زبان ها می توانسته است بنویسد فعالیت های این کشیش چند قسمت دارد یکی کتاب هایی را تألیف کرده است در نقد اسلام از جمله این کتاب ها یکی از آن ها ینابیع الإسلام (چشمه های اسلام) این مهم ترین اثر این جناب کشیش است. آن را به زبان انگلیسی نوشته بعد خودش به فارسی ترجمه می کند در لاهور هند منتشر شده. کتاب ینابیع الإسلام به زبان های متعددی ترجمه شده و تا امروز یکی از پرفروش ترین و جنجالی ترین کتاب هایی است که در نقد اسلام نگارش یافته این یک کارش بود البته غیر از ینابیع الاسلام آثار دیگری هم دارد. فرض بفرمایید که مراسلات دینی دیگری دارد مهمان و مهماندار دارد برهان بطلان فخر الإسلام دارد و امثال این ها این جناب کشیش تیز دیل در جلفای اصفهان ساکن می شود. یک دستگاه تایپ و یک دستگاه چاپ تهیه می کند و مشغول فعالیت دوش می شود.

فعالیت دوش چاپ و نشر کتاب های مسیحیت است که به شما عرض کردم

ص: 24

از اولین چاپ خانه هایی که آمده است در ایران، چاپ خانه جلفا و کلیسای مسیحیت است یک سری از سرود ها و دعا های مسیحیت را ترجمه کرده و کار سوم این جناب کشیش شرکت در گفتگو های انجمنی است در اصفهان به نام انجمن صفاخانه اصفهان در زمان رکن الملک در اصفهان این جناب کشیش که این کتاب را چاپ کرد، علمای دینی اصفهان به این نتیجه رسیدند که باید با این ها مجالس مناظره برگزار شود حاکم اصفهان رکن الملک حمایت کرد فکر و اندیشه از مرحوم عموی بزرگ ما آیه الله شهید حاج آقا نور الله بود در جلفا یک خانه ای را خریدند و به طور متناوب جلسات مناظره بین عالم دینی مسلمانان و عالم دینی مسیحیان تشکیل می دادند. اسم آن خانه را گذاشتند صفا خانه، جلسات ورودش آزاد بود. یک کشیش مسیحی می نشست با یک روحانی شیعه و این ها در مورد مسیحیت و اسلام با هم خیلی مؤدبانه و محترمانه مناظره می کردند این داستان تقریباً بر می گردد به حدود صد سال پیش

از طرف مسلمان ها شخصیتی به نام سید محمد علی داعی الإسلام در جلسه شرکت می کند از طرف مسیحی ها همین کشیشی که گفتم ایشان شرکت می کنند. مرحوم داعی الإسلام آدمی است بسیار توانا هم چنین این کشیش هم همین جور این مناظرات چاپ می شود همان وقت در اصفهان چاپ سنگی می شود در تیراژ هفت صد نسخه در مجله ای به نام الإسلام. الإسلام گفتگو های صفا خانه اصفهان است بین این جناب داعی الإسلام و کشیش های مسیحی سه سال این گفتگو ها ادامه دارد و این که قرار بوده است به صورت ماهنامه باشد اما بعضی وقت ها با تأخیر منتشر شده است سه سال منتشر می شود. این هم موج سوم این ها است حالا البته در نقد این کتاب ینابیع الإسلام کشیش مسیحی علمای شیعه رساله هایی دارند. رساله های بسیار خوب یکی از آیه الله شیخ محمد جواد بلاغی است. یکی از مرحوم آیه الله آقا نجفی عموی بزرگ ما دیگران هم دارند در نقد این کتاب رساله هایی چاپ



شده که آن‌ها را می‌گذریم.

در هر صورت تا این جا یعنی از صد سال پیش موج سوم است.

موج چهارم: در سال‌های اول قرن بیست و یکم یعنی در این ده پانزده ساله اخیر در این ده بیست ساله اخیر موج چهارم تبلیغ و ترویج مسیحیت تبشیری شروع شده است آن هم بین جوان‌ها آن هم با ایجاد کلیسا‌های خانگی حتی در شهرهایی که رنگ و بوی مذهبی دارد و با یک تبلیغاتی که به هر حال تبلیغ مسیحیت است. پس ما الآن در موج چهارم واقع شده ایم اصفهان و حوزه علمیه اصفهان همواره در موج‌های قبلی هم عکس‌العمل‌های بسیار خوبی داشته است. در موج اول کتاب مصقل صفا از جناب سید احمد علوی عاملی داماد میر داماد در اصفهان زندگی می‌کرده در موج سوم باز داستان صفا خانه از اصفهان در می‌آید و آن مجله اش هم که مناظرات را ماندگار کرده است. به همین جهت ما حالا که بحث عقائدمان رسید به داستان نبوت در جواب این موج چهارم یک نقدی هر چند کوتاه چون اگر بخواهیم مفصل وارد شویم همین بحث صفا خانه می‌شود که لااقل شاید یک سال بحث است. من سعی می‌کنم در چند جلسه کوتاه امهات مطلب را خدمت شما عرض کنم پس بحثمان می‌شود نقد مسیحیت.

پیشاپیش موضع خودمان را نسبت به عیسای مسیح روشن کنم واضح است که پیش ما مسلمین عیسای مسیح پیامبر خداست. روح الله است. کلمة الله است. پیامبر خداست دامن مادرش مریم مقدس پاک است از هرگونه آلودگی. این پیامبر خدا کتاب آسمانی دارد به نام انجیل که قرآن خود این پیامبر را، کتاب آسمانیش را تصدیق می‌کند و مادرش را تطهیر می‌کند پس بنابراین اعتقاد ما مسلمین نه فقط شیعه اعتقاد ما مسلمین نسبت به عیسای مسیح یک اعتقاد واضح و روشنی است. هم نسبت به جناب عیسی و هم نسبت به پیامبران قبل از عیسی. فرق نمی‌کند بروید تا زمان آدم ابوالبشر ما نسبت به همه پیامبران ایمان و اعتقاد داریم. سوره بقره آیه

285: (ءَامَنَ الرَّسُولُ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ، وَ الْمُؤْمِنُونَ كُلٌّ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَ مَلَائِكَتِهِ وَ كُتُبِهِ ) تمام کتب آسمانی پیشین را ما اعتقاد داریم و قبول داریم ( وَرُسُلِهِ ) تمام انبیاء گذشته را قبول داریم. ( لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّن رُّسُلِهِ وَ قَالُوا سَجَعْنَا وَ أَطَعْنَا غُرَابًا رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ ) بنابراین داستان ما و اعتقاد ما نسبت به جناب مسیح نسبت به کتاب آسمانی او نسبت به مادرش و تطهیر مادرش مریم یک اعتقاد واضح و آشکار است خللی هم در آن نیست اقرار و اعتراف می کنیم. مشکلی هم با این داستان نداریم. پس نقدی که الآن می خواهیم بزنیم بر اساس کتاب مقدس است قرآن عیسی را قبول دارد. به تبع قرآن ما مسلمین هم قبول داریم. لکن کتابی را خود کلیسا ترویج می کند که دست من است الآن، کتاب مقدس. این کتاب مقدس دو قسمت دارد: عهد قدیم و عهد جدید بیش از نزدیک 1400 صفحه عهد عتیق است. حدود 400 صفحه عهد جدید است عهد جدید اناجیل است انجیل های اربعه است و کتاب هایی که تابعش است این عهد جدید عهد قدیم سفر پیدایش است. اسفاری است که در عهد قدیم هست کتب انبیاء پیشین است و آن هم 1400 صفحه است. به این می گویند کتاب مقدس این چاپی که من الآن دارم ترجمه فارسی چاپ 1978 م است آن چه که آدرس می دهم و مطالبی که نقل می کنم از این چاپ کتاب مقدس است. کلیسا کتاب مقدس را قبول دارد چاپ می کند و منتشر می کند. یهودی ها هم کتاب مقدس را عهد عتیقش را قبول دارند اما عهد جدیدش که اناجیل باشد را قبول ندارند اما کلیسا مجموعه کتاب مقدس را کتاب مقدس می داند و قبول دارد ما خدمت شما به چهار دلیل امروز می گوئیم این کتاب مقدسی که مورد اتفاق مسیحیت است و مسیحیت آن را قبول دارد که حالا تورات و انجیل باشد یا عهد قدیم و جدید باشد این کتاب مقدس مجموعه کتاب مقدس دلالت می کند بر کذب عیسی و مجموعه ی کتاب مقدس عیسای مسیح را پیامبر خدا نمی داند و این کتاب ترویجی کلیسا است. خود کلیسا می دهد.

بنابراین وقتی از خود کتاب مقدس تکذیب عیسی در می آید ما می خواهیم چه کار کنیم به چه ایمان داشته باشیم؟ فعلاً بناست شما قرآن را بگذارید کنار خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله را بگذارید کنار این که ما می گوئیم عیسی علیه السلام را قبول داریم به تصدیق پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است به تصدیق قرآن است آن حسابش جداست. قرآن را ببوسید فعلاً می گذاریم کنار می خواهیم بیایم سر کتاب مقدس این کتاب مقدسی که خود کلیسا منتشر می کند و در اختیار مردم قرار می دهد این کتاب مقدس من فقط چهار پنج دلیلش را برای شما می گویم به چهار یا پنج دلیل می گوید عیسی پیغمبر خدا نیست و در ادعای نبوتش دروغ گو است. ما باید از کتاب مقدس برویم و بحث را ادامه دهیم.

دلیل اول: در تورات ما داریم که به جناب ابراهیم خدا وعده داد که نبوت در اولاد اوست این نبوت از ابراهیم منتقل به اسحاق فرزندش شد و از اسحاق به یعقوب و می دانید که جناب مسیح هم از اولاد یعقوب می شود. مسیح از بنی اسرائیل است و بنی اسرائیل از فرزندان یعقوب هستند مادرش از نسل یعقوب است. این عهد عتیق در باب 25 از سفر پیدایش قصه ای را نقل می کند: می گوید که اسحاق دو پسر داشت. پسر بزرگش عیسو برادر بزرگ یعقوب است و یعقوب که برادر کوچک اوست اسحاق می خواست نبوتش برسد به عیسو پسر بزرگش. یعقوب به یک کاسه آش نبوت را از چنگ عیسو برادر بزرگ خودش درآورد با یک کاسه آش. عیسو آش خور، نبوت خودش را به یک کاسه آش به برادر کوچک خودش واگذار کرد. عین عبارت را برای شما بخوانم سفر پیدایش باب 25 آیه 30: «روزی یعقوب آش می پخت و عیسو و اماانده از صحرا آمد (وامانده) یعنی گرسنه. رفته بود بیابان، صحرا. یعقوب چوپان و عیسو شکارچی بود. بنابراین شکارچی از صحرا آمده گرسنه اش است و عیسو به یعقوب گفت از این آش عدوم (خودش معنی می کند عدوم یعنی سرخ) مرا بخوران زیرا که واماانده ام و از این سبب او را عدوم نامیدند». گفت از این

آش بده ما بخوریم. «یعقوب گفت امروز نخست زادگی خود را (نخست زادگی یعنی چی؟ یعنی این که پسر بزرگ تر) به من بفروش» (گفت پسر اولی بودند را به من بفروش) «عیسو گفت اینک من به حالت موت رسیده ام» بیچاره این قدر گرسنه اش بود که می گوید دارم می میرم بابا یک کاسه آش بده پیغمبر به این... لا اله إلا الله، که برادرش دارد می میرد یک کاسه آش نمی دهد به برادرش این ها عهد عتیق است که دارم برایت می خوانم به این می شود گفت پیغمبر خدا «عیسو گفت اینک من به حالت موت رسیده ام پس مرا از نخست زادگی چه فایده» گفت من حالا پسر بزرگ تر باشم چه فایده ای دارد دارم می میرم از گرسنگی، یک کاسه آش بده. «یعقوب گفت امروز برای من قسم بخور پس برای او قسم خورد و نخست زادگی خود را به یعقوب فروخت» در مقابل چی؟ یک کاسه آش عدوم (سرخ). «و یعقوب نان و آش عدس را به عیسو داد که خورد و نوشید و برخاسته برفت پس عیسو نخست زادگی خود را خوار نمود» یعنی فروخت به چه فروخت؟ به یک کاسه آش، آش عدس این ها که گفتم قصه نگفتم کتاب مقدس خواندم آقای مشتاقیان. خب تا این جا روشن جناب یعقوب در مرگ پدرش یک تقلب دیگر هم کرد. پس اولاً یک کلاهی گشاد گذاشت سر برادرش عیسو و نخستین فرزند بودن را از او خرید با یک کاسه آش خب در باب بیست و هفتم از همین سفر پیدایش یعنی دو تا باب بروید جلوتر آیه اول: «و چون اسحاق پیر شد» می گوید اسحاق پسر ابراهیم پیر شد دارد از دنیا می رود می خواهد پیامبر بعد خودش را در میان فرزنداناش را معلوم کند که بعد من کی پیامبر «و چون اسحاق پیر شد و چشمانش از دیدن تار گشته پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده به وی گفت که ای پسر من گفت لبیک» پس این داستان لبیک مال قصه قدیمی است یعنی عیسو هم به پدرش اسحاق گفته لبیک و اسحاق پیامبر خدا نگفته است لبیک گفتن چی است؟ در جواب بنده خدا شرک است. لبیک یعنی تو را اجابت می کنم از روی میل و رضا و رغبت. خدایی در آن

نیست. یعنی چشم چشم فارسی که شما می گوید. یعنی تو را اجابت می کنم. حالا این تو هر کی می تواند باشد. به پدرش گفته لیبک. «گفت اینک پیر شده ام» کی دارد می گوید: اسحاق به عیسو پسر بزرگش. «و وقت اجل خود را نمی دانم پس اکنون سلاح خود یعنی ترکش و کمان خویش را گرفته به صحرا برو» گفتم عیسو شکارچی است و نخجیری برای من بگیر. نخجیر یعنی چی؟ چه شکاری را می گویند نخجیر؟ ظاهراً آهو باشد و نخجیری یک شکاری برای من بیار و معلوم می شود اسحاق یعنی می گوید پیر شدم یک چیزی برای من بیار جان بگیرم. «و خورشتی برای من چنان که دوست می دارم ساخته نزد من حاضر کن تا بخورم و جانم قبل از مردنم تو را برکت دهد یعنی قبل از این که بمیرم تو را دعا کنم و تو بشوی پیغمبر بعد از من. «و چون اسحاق به پسر خود عیسو سخن می گفت رفته (رفته کیه؟ زن اسحاق، مادر یعقوب) شنید و عیسو به صحرا رفت تا نخجیری صید کرده بیاورد آن گاه رفته پسر خود یعقوب را خوانده گفت» مادر به بچه اش یعقوب پسر دیگرش «اینک پدرت را شنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده می گفت» همان عبارت را تکرار می کند. «پس ای پسر من الآن سخن مرا بشنو در آن چه من به تو امر می کنم» می گوید الآن یک دستور به تو می دهم مادر گوید: حرفم را گوش بده. «به سوی گله بشتاب» گفتم به شما یعقوب دامدار بوده است می گوید بدو در گله. «دو بزغاله خوب از بزها نزد من بیاور» دو تا بزغاله می زنی زمین دو تا کره به قول لُرها، بله کره می گویند «تا از آن ها غذایی برای پدرت به طوری که دوست می دارد بسازم» دو تا بزغاله میاری سر می بری من یک غذای پاکیزه از آن هایی که اسحاق بابات دوست دارد بپزم. معلومه خوش خوراک هم بوده دو تا بزغاله بخواند بخورد تازه پیرمرد هم هست دم مردن هم هست و آن را نزد پدرت ببر تا بخورد و تو را قبل از وفاتش برکت دهد» پدر به عیسو و پسر بزرگ گفت. مادر شنید و این را به یعقوب منتقل کرد بقیه ی این قصه را بشنوید: «یعقوب» به مادر خود رفته

گفت اینک برادرم عیسو مردی موی دار است (یعنی عیسو یا مرد پشمالو بود) و من مردی بی موی هستم» یعقوب خیلی ریش و پشمی نداشته است. چشم های اسحاق نمی دیده است چون خودش می گوید چشمانم از دیدن تار گشته است. می گوید که اگر پدرم دست کشید و با دست کشید فهمید من یعقوبم. چون داداشم عیسو پشمالو است من بی مو هستم پشمی به بساط ندارم اگر از این دست کشیدن فهمید پدرم. خب این ها را توجه کن. «شاید که پدرم مرا لمس نماید و در نظرش مثل مسخره بشوم» یعنی بفهمد من دارم کلاه سرش می گذارم «و لعنت به عوض برکت بر خود آورم» تازه بابام عاقم کند لعنتم کند به جای این که برکتم بدهد. «مادرش به وی گفت که ای پسر من لعنت تو بر من باد». اگر بابات لعنتت کرد آن لعنت را من به عهده می گیرم. «فقط سخن مرا بشنو و رفته آن را برای من بگیر» می گوید بدو بدو معطل نکن بدو توی گله حرفم را گوش کن «پس رفت» یعقوب حرف ننه اش را گوش کرد «و گرفته بزغاله ها را) نزد مادر خود آورد و مادرش خورشتی ساخت به طوری که پدرش دوست می داشت» خب این زن اسحاق بود می دانست چه دوست می دارد «و رفته جامه فاخر پسر بزرگ خود عیسو را که نزد او در خانه بود گرفته به پسر کهتر خود یعقوب نشانید». این مادر هر دو تا است. لباس پلو خوری عیسو را برداشت پوشانید به یعقوب «و پوست بزغاله ها را» قرآن می گوید ( [1](#) ) «پوست بزغاله ها را بر دست ها و نرمة گردن او بست». پوست بزغاله ها را هم بست مادره به دست و گردن و صورت یعقوب. که اگر بابایش دست می کشد پشم و پیلی بزغاله ها را فکر کند که مال پسرش است با عیسو اشتباه کند.

کتاب مقدس است سفر پیدایش باب 27 من نه معنی می کنم و دارم ترجمه را می خوانم برای شما. «و خورش و نانی که ساخته بود به دست پسر خود یعقوب

ص: 31

سپرد. پس نزد پدر خود آمده» کی یعقوب. لباس عوض کرد این پوست ها را هم به خودش آویزان کرد. غذایی هم که مادرش پخته بود برداشت آمد پیش اسحاق پدرش. «گفت ای پدر من. گفت لیبک تو کیستی ای پسر من». تو کدام پسر منی. فهمید یکی از بچه هایش است گفت کدام هایی؟ یعقوب به پدر خود گفت: من نخست زاده تو عیسو هستم» خودش را جای برادر بزرگش جا زد. گفت من عیسو هستم. «آن چه به من فرمودی کردم. الآن برخیز بنشین و از شکار من بخور». این ها دروغ هست یا نه. «تا جانت مرا برکت دهد. اسحاق به پسر خود گفت: ای پسر من چگونه به این زودی یافتی» چه زود رفتی شکار را گرفتی آماده کردی آوردی «گفت یهو» (یهو خدای یهودیان) «گفت یهو خدای تو به من رسانید». گفت خدا کمک کرد زود شکار کردم و ترتیبش را دادم «اسحاق به یعقوب گفت ای پسر من». خودش را جای عیسو جا زد دیگر «ای پسر من نزدیک بیا تا تو را لمس کنم که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه. پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمد و او را لمس کرده گفت آواز آواز یعقوب است» چشمانش نمی دید دیگر. گفت صدا صدای یعقوب است پدر است می شناسد صدای بچه اش را «لیکن دست ها دست های عیسو است». مادر کار خودش را کرد گفت این پشم و پیلی ها دستت دست های عیسو است اما صدات صدای یعقوب است «و او را نشناخت» اسحاق نتوانست بفهمد یعقوب است. «زیرا که دست هایش مثل دست های برادرش عیسو موی دار بود. پس او را برکت داد» اسحاق این پسر را برکت داد یعنی پیامبری را منتقل کرد به یعقوب. «و گفت آیا تو همان پسر من عیسو هستی؟» باز هم شک داشت. از او پرسید تو عیسوی. «گفت من هستم» چی؟ «پس گفت»... آقا ما داریم الآن کتاب مقدس می خوانیم کمی صبر کن من هنوز برهانم را تمام نکردم من چه گفتم. من تا حالا دارم کتاب مقدس می خوانم اصلاً به دروغ گفتن این ها کاری ندارم ما فعلاً داریم می گوئیم چه جوری یعقوب شد پیغمبر، نه روی اعتقاد ما بر اساس کتاب مقدس.

خیلی خب حالا صبر کن من هنوز برهانم تمام نشده. آقای مشتاقیان «گفت آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه؟» بله «پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمد و او را لمس کرد» تا گفت دست هایش را هم لمس کرد «و او را شناخت» پدر نفهمید این یعقوب است «زیرا که دست هایش مثل دست هایش عیسو موی دار بود پس او را برکت داد» پیغمبرش کرد «و گفت آیا تو همان پسر من عیسو هستی؟ گفت من هستم. پس گفت نزدیک بیاور تا از شکار پسر خود بخورم و جانم تو را برکت دهد. پس نزد وی آورد و بخورد و شراب برایش آورد و نوشید و پدرش اسحاق به وی گفت که ای پسر من نزدیک بیا و مرا ببوس پس نزدیک آمده او را بوسید و رایحه لباس او را بوید» یعنی رایحه لباس پدرش. «بوید او را برکت داد و گفت همانا رایحه پسر من مانند رایحه صحرا بیست که خداوند آن را برکت داده باشد پس خدا تو را از شبنم آسمان و از فربهی زمین و از فراوانی غله و شیره عطا فرماید». اینم برکت. «قوم ها تو را بندگی نمایند و طوایف تو را تعظیم کنند». یعنی تو سرور همه می شوی «بر برادران خود سرور شوی و پسران مادرت تو تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تو را لعنت کند و هر که تو را مبارک خواند مبارک باد». این ها هم دعا هایی که در حق فرزندش کرد اسحاق «و واقع شد چون اسحاق از برکت دادن به یعقوب». یعنی می گوید برکت داد یعقوب را. «فارغ شد به مجرد بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر خود اسحاق که برادرش عیسو از نزد پدر خود اسحاق که برادرش عیسو از شکار باز آمد» این کارش تمام شد برکت را از پدر گرفت با حقه بازی رفت بیرون عیسو آمد. «و او نیز خورشتی ساخت و نزد پدر خود آورده و پدر خود گفت پدر من برخیز و از شکار پسر خود بخور تا جانم مرا برکت دهد. پدرش اسحاق به وی گفت تو کیستی؟ گفت من پسر نخستین تو عیسو هستم. آن گاه لرزه شدید بر اسحاق مستولی شده». اسحاق گفت دیدی چه اشتباهی. لرزه به جانم افتاد «گفت پس آن که بود نخجیری صید کرده برایم آورد و قبل از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت



دادم و في الواقع او مبارك خواهد بود» تمام شد. «عیسو سخنان پدر خود را شنید». فهمید یعقوب چه کار کرده؟ برکت را دزدیده است «عیسو سخنان پدر خود را شنید نعره عظیم و بی نهایت تلخ برآورده» عصبانی شد جیغ و داد و فریاد «به پدر خود گفت: ای پدرم به من نیز برکت بده» یا الله باید به من هم باید برکت بدهی. «گفت برادرت به حيله آمد و برکت تو را گرفت» گفت داداشت این پلتیک را سوار کرد، برکت تو را گرفت و برد. «گفت نام او را یعقوب به خوبی نهادند زیرا که دو مرتبه مرا از پا در آورد». یعقوب اسرائیل یعنی پهلوان. می گوید دو بار من را تا حالا زمین زده. «اول نخست زادگی مرا گرفت» با چی؟ با آن آش عدس «و اکنون برکت مرا گرفته است. پس گفت آیا برای من نیز برکتی نگاه نداشتی؟» اسحاق گفت دیگر تمام شد برکت ها را او برد. درست شد؟ خب.

دلیل ما چیست آقای مشتاقیان؟ دلیل ما دروغ و پلتیک پیغمبر و حقه بازی و این ها نیست دلیل ما این است که نبوت از ابراهیم به فرزندان ابراهیم رسیده است به اسحاق از اسحاق نبوت به یعقوب منتقل می شود و از یعقوب به فرزندان یعقوب که یکی از فرزندان یعقوب می شود عیسای مسیح نبوت جناب یعقوب، نبوت چیست؟ نبوت پلتیکی، تقلبی حقه بازی بر اساس کتاب مقدس است. همین که خواندم برای شما وقتی نبوت یعقوب که جد اعلا است بر اساس پلتیک و حقه بازی باشد بقیه نبوت را دارند میراث بر می دارند از کی؟ از یعقوب وقتی عطف این نبوت تقلب باشد فروع این نبوت که میراث برداران این هستند آن هم می شود تقلبی. پس بنابراین نبوت جناب عیسای مسیح می شود تقلبی این برهان ما. تقلب کرد یا نکرد؟ دو جا تقلب کرد. یکی با کاسه آش چه پیغمبری است داداشت آمده می گوید دارم می میرم. این چگونه آدمی است؟ عیسی مگر نمی گوید انسان باش. این انسانیت است. داداشی داداشی ابونینی شقیق عرب ها می گویند یعنی از یک پدر و مادرند. داداشت از صحرا آمده گرسنه است می گوید دارم می میرم گفت دارم هلاک می شوم. این

کاسه آتش پختی یک کاسه آتش بده من بخورم مردم نذری می دهند در خانه های هم. خب، می گوید به تو نمی دهم اگر می خواهی به تو بدهم نخست زادگی خود را به من بده. تا من این کاسه آتش را به تو بدهم. بعد هم این پلتیک را سوار می کند و برکت را از پدرش می گیرد یعنی جناب یعقوب نه از روی اعتقاد ما بر اساس کتاب مقدسی که برای شما خواندم اول کتاب مقدس است سفر پیدایش اولین سفر کتاب مقدس است. و باب 25 و باب 27 آن. خب جناب یعقوب چه کرد؟ پلتیک زد. تقلب کرد. حقه بازی کرد و نبوت از اسحاق به حقه منتقل به یعقوب شد. به تقلب منتقل شد. بنابراین و این نبوت است که همین جور به میراث می رسد در نسل یعقوب که یکی از میراث برداران یعقوب عیسی است بنابراین نبوت یعقوب که اصل نبوت عیسی است تقلبی است. به طریق اولی نبوت جناب عیسی مسیح می شود نبوت تقلبی این برهان ما است جایی از آن خدشه دارد بگویید. روی کتاب مقدس.

دلیل دوم: به حکم نسب نامه متی در انجیل متی. جناب عیسی مسیح از اولاد یهو یاقیم است. انجیل متی باب اول، آیه یازده. نسب نامه عیسی این جا آمده و این انجیل است و این دیگر عهد عتیق نیست کتاب یهودی ها نیست. این انجیل متی است. انجیل متی نسب نامه عیسی را می گوید. می گوید «ابراهیم اسحاق را آورد اسحاق یعقوب را آورد» همین گونه نسب را می برد تا کی؟ بخوانم برایتان طوری نیست ببینید خود انجیل چه می گوید «و یعقوب یوسف شوهر مریم را» این یعقوب غیر یعقوب است این یعقوب آخری است «یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد» یعنی عیسی را انجیل متی فرزند که می داند؟ یوسف نجار می داند. «یعقوب یوسف را آورد». این گفتم غیر آن یعقوبی بود که قصه آتش را از او نقل کردم «یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد». این او کیست؟ ضمیر به مریم بر می گردد یا به یوسف. ظاهراً به یوسف بر می گردد. خب حالا تا این جا کاری نداریم حالا به اعتقاد ما که مریم از

نسل یعقوب است و از نسل یعقوب از مادر منتقل شده قرآن این را تصدیق می کند حالا بنا است ما از روی کتاب مقدس برویم جلو ببینید در کتاب مقدس یکی از اجداد مسیح را چه می نامند؟ یکنیا. می گوید «یوشیا یکنیا و برادرش را به دنیا آورد». باز می گوید تا این جا درست چه می خواهیم برای شما بگویم. یکی از اجداد مسیح را یکنیا اسمش هست این یکنیا بله خیلی خب پس این را داشته باشید. این یکی از پدران مسیح در باب سه از کتاب اول تواریخ ایام کتاب مقدس صفحه 628 می خواهیم برای شما چه بگویم؟ می گوید کتاب اول تواریخ ایام، باب سوم، آیه پانزدهم و شانزدهم و بعدش «و پسران یوشیا نخست زاده اش یوحانان و دومین یهو یاقیم و سومین صدقیّا و چهارمین سلّوم و پسران یهو یاقیم پسر او یکنیا و پسر او صدقیّا». خب ببینید این باز نسب را می گوید خیلی خب تا این جا روشن شد. پس یکی از اجداد جناب عیسی مسیح بر اساس انجیل کیه؟ این بفرمایید که یهو یاقیم هست و پسرش یکنیا درست شد یهو یاقیم پادشاه شده کتاب وحی ارمیای نبی. یهو یاقیم به پادشاهی رسید این ها از نسل سلیمان هستند دیگر. داود به سلطنت رسید سلیمان به سلطنت رسید این ها پادشاهان بنی اسرائیل هستند که به نظر ما پیامبر هم هستند. یکی از این ها یهو یاقیم است یهو یاقیم بک پادشاه بود کتاب وحی ارمیای نبی را شخصی به نام باروک در طوماری نوشته بود آورد برای یهو یاقیم. کتاب ارمیای پیامبر را یهو یاقیم که پادشاه بود این کتاب را سوزاند کتاب پیغمبر را سوزاند. «از این جهت ارمیا در حق او نبوت فرمود» نبوت یعنی دعای مستجاب. «که از اولاد او کسی بر تخت داود جلوس نخواهد نمود» کجا این را داریم باب 36 از کتاب ارمیا صفحه 1156 این چاپ کتاب مقدس من است بگذارید از روی عبارت برای شما بخوانم که ببینید هیچ چیزش را از خودم نمی گویم. خب کتاب ارمیای پیامبر باب سی و ششم آیه سی و یکم «بنابراین خداوند درباره یهو یاقیم پادشاه یهودا چنین می فرماید که برایش کسی نخواهد بود» یعنی از نسلش. «که بر کرسی داود بنشیند و

لاش او روز در گرما و شب در سرما بیرون افکنده خواهد شد». چرا این قصه پیش آمد؟ چون یهو یاقیم در آیات قبل هم قصه را می گوید. ببینید. «چون یهودی سه چهار» این آیه 24 است. «واقع شد که چون یهودی سه چهار ورق خوانده بود پادشاه آن را با قلم تراش قطع کرده در آتشی که بر منقل بود انداخت». چی را؟ کتاب جناب ارمیای پیامبر. «تا تمامی طومار در آتشی که در منقل بود سوخته شد». کتاب پیامبر زمان خودش ارمیا را انداخت در منقل سوخت به ارمیا خبر دادند ارمیا در حقیقت چه کرد؟ نبوت فرمود. یعنی دعای مستجاب. در حقیقت نفرین کرد «که [خدایا] از نسل او کسی بر تخت داود جلوس نخواهد نمود» دعا کرد «به یهو یاقیم پادشاه یهودا بگو» خدا بر او وحی فرستاد. «خداوند چنین می فرماید تو این طومار را سوزانیدی و گفתי چرا در آن نوشتی که پادشاه بابل البته خواهد آمد و این زمین را خراب کرده و انسان و حیوان را از آن نابود خواهد ساخت. بنابراین خداوند درباره یهو یاقیم پادشاه یهودا چنین می فرماید که برایش کسی نخواهد بود که بر کرسی داود بنشیند درست شد. خب پس بنابراین از نسل یهو یاقیم کسی بر کرسی داود نخواهد نشست تا این جا درست شد معلوم هم شد که انجیل متی می گوید یهو یاقیم یکی از اجداد مسیح یکنیا. است یکنیا کیه؟ پسر یهو یاقیم است. تا این جا درست شد پس این یهو یاقیم از اجداد جناب عیسی می شود بر اساس کتاب مقدس. تا این جا درست. خب حالا یهود منتظر چه هستند؟ منتظر مسیحی هستند که بیاید و بر تخت داود جلوس کند.

انجیل لوقا، باب اول، آیه 32: فرشته بدو گفت ای مریم ترسان نباش و اینک حامله شده پسری خواهی زایید و او را عیسی خواهی نامید. او بزرگ خواهد بود» (بزرگ یعنی سروری خواهد یافت) «و به پسر حضرت اعلی مسمی شود و خداوند خدا تخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود» بر تخت کی می نشیند؟ داود «و او بر خاندان یعقوب تا ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او نهایت نخواهد

بود» درست شد آقا. تا این جا درست پس انجیل لوقا می گوید عیسای مسیح بر چه می نشیند؟ بر تخت جناب داود می نشیند و در کتاب مقدس داریم خود انجیل متی از اجداد عیسی که بود؟ از اجداد عیسی یکنیا بود آخه این اسم ها اسم های عبری است و این جناب یکنیا این فرزند کیست؟ یهو یاقیم و این یهو یاقیم پادشاهی است که کتاب ارمیای پیغمبر را سوزانده است و خدا می گوید که از نسل او کسی بر تخت داود نمی نشیند. بنابراین عیسای مسیح که از نسل یهو یاقیم است نمی تواند بر تخت داود جلوس کند بنابراین کتاب مقدس (این دلیل دوم) عیسای مسیح را تکذیب می کند که عیسای مسیح پیامبر خدا نیست چون از نسل یهو یاقیم است و نسل یهو یاقیم بر کرسی داودی نخواهد نشست. این می شود تکذیب عیسی این دو تا دلیل از کتاب مقدس بر تکذیب عیسای مسیح

یک کلمه نه آیه خواندم از خودمان قرآن و نه روایت و نه کلمات معصومین فقط کتاب مقدس این آیه را با آن آیه کنار هم گذاشتیم دو تا دلیل برای شما معلوم شد کتاب مقدسی که مسیحی ها می بوسند کتاب مقدس عیسای مسیح را تکذیب می کند

این دو تا دلیل دو یا سه دلیل دیگر طلب شما چهارشنبه

و صلی الله علی محمد و آله.

## جلسه سوم: سه دلیل دیگر از کتاب مقدس بر بطلان نبوت عیسی مسیح علیه السلام

\*جلسه سوم: سه دلیل دیگر از کتاب مقدس بر بطلان نبوت عیسی مسیح علیه السلام (1)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بحثمان رسید به نقد مسیحیت خدمت شما عرض شد که به چند دلیل کتاب مقدس دلالت می کند بر کذب عیسیای مسیح علی نبینا وآله و علیه السلام دو تا دلیلش را برای شما گفتیم

مقدمه: و البته عرض کردیم ما اعتقادمان به نبوت عیسی است. این که قرآن کریم تمام انبیاء گذشته را تصدیق می کند و هکذا جناب عیسی را. و ما مسلمانان اعتقاد به نبوت تمام انبیاء راستین گذشته داریم از جمله جناب عیسیای مسیح. کتاب های آسمانی شان را هم قبول داریم که تورات و انجیل واقعی باشد نه تورات و انجیل مُحرّف. تورات و انجیل واقعی مورد پذیرش ماست، مشکلی ندارد.

ما این جا می خواهیم تناقضاتی که داخل کتاب مقدس است برای شما بگوییم و کتاب مقدس مورد تصدیق کلیسا هم هست و کتاب مقدس را خود کلیسا نشر

ص: 39

می دهد که عبارت باشد از عهد قدیم و عهد جدید. ما می گوئیم شاهد این که این کتاب محرف است این است که ما اگر این کتاب را کنار هم بگذاریم دال بر کذب است و دلالت می کند که اصلاً عیسی پیغمبر خدا نیست پس واضح است که این کتاب تحریف شده است.

دلیل سوم: مسیح از نژاد عمّونیان و مؤآبیان است و عمّونیان و مؤآبیان تا ابد داخل جماعت مؤمنین نشوند یعنی اصلاً مؤمن عادی نمی شوند تا برسد که پیغمبر بشوند نگاه کنید: سفر تثبیه عهد قدیم.

در سفر تثبیه، باب بیست و سه آیه سوم این گونه می خوانیم: «عمّونی و مؤآبی داخل جماعت خداوند نشوند» یعنی مؤمن نمی شود این دو طایفه می گوید مؤمن نشوند. «حتی تا پشت دهم احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشوند». این درست شد پس عمّونی و مؤآبی این گونه هستند.

در کتاب نحمیا نبی همین عبارت تکرار شده. آن را هم برای شما بخوانم که یقین کنید. در کتاب محیا نبی باب سیزدهم آیه اول «در آن روز کتاب موسی را به سمع قوم خواندند و در آن نوشته یافت شد» کتاب موسی تورات است می گوید در کتاب موسی تورات چنین آمده «عمّونیان و مؤآبیان تا به ابد به جماعت خدا داخل نشوند» تا ابد آن می گوید تا پشت دهم و این می گوید تا به ابد. تا ابد داخل جماعت خدا نشوند. حالا تناقض کجاست؟ جناب مسیح هم عمّونی است هم مؤآبی. هم نسب به عمّونیان می برد و هم نسب به مؤآبیان می برد. بنابراین به نص عهد عتیق می گوید این ها تا ابد اصلاً مؤمن نمی شوند چه برسد که پیغمبر بشوند.

بنابراین اگر او ادعای پیغمبری کرده است طبق این نص طبق کتاب مقدس می گوید نه نمی تواند پیغمبر خدا باشد چرا؟ چگونه نسب می برد؟ ما الآن برای شما انجیل متی در انجیل متی باب اول انجیل متی آن جا یکی از اجداد مسیح را می گوید «بوغز عوبید را از راعوت [یاروت] آورد» راعوت [یاروت] یعنی مادرش.

بوعز پدر است راعوت [یاروت] مادر است. فرزند این دو کیست؟ عوید. این یکی از اجداد عیسای مسیح است. تا این جا درست شد؟  
خب. پس بوعز فرزندی دارد به نام عوید، مادر این فرزند کیست؟ راعوت [یاروت]. راعوت موآبی است. نژادش از نژاد موآبیان است نژادش از نژاد موآبیان است. این موآبی بودنش.

تفصیل و تصریح به موآبی بودن را در کتاب روت [راعوت] از کتاب مقدس (1) ببینید

و اما عمّونی بودنش باز ملاحظه بفرمایید در همین باب اول انجیل متی می گوید: رَجُبَعَام یکی از اجداد جناب عیسی «و سلیمان رَجُبَعَام را آورد و رَجُبَعَام» باز فرزند دیگرش را آورد تا برسد به نسب مسیح پس رَجُبَعَام یکی از اجداد است طبق نسب نامه عیسی باب اول انجیل متی همین رَجُبَعَام عمونیه است. از کجا می گوئیم؟ باب چهارده از سفر اول پادشاهان باب چهارده سفر اول پادشاهان، آیه بیست و یک می گوید: «رَجُبَعَام بن سلیمان» رَجُبَعَام پسر سلیمان پیامبر است «در یهودا سلطنت می کرد» نشست به جای پدرش به تخت سلطنت «و رَجُبَعَام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود» که پدرش مرد و او به جای پدرش بر تخت نشست «و در اورشلیم شهری که خداوند از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد هفده سال پادشاهی کرد» هفده سال این جناب رَجُبَعَام پسر سلیمان پادشاهی کرده است در اورشلیم. این نص کتاب است «اسم مادرش نَعْمَه عمونیه بود» درست شد یا نه؟ یعنی جناب مسیح هم نسب دارد به عمونیان، هم نسب دارد به موآبیان و طبق نص کتاب مقدس که دو جای کتاب عهد عتیق بود عمونی و موآبی تا آخر جمعیت یعنی تا آخرین فرد تا خدا خداست این ها داخل جمعیت خدا نمی شوند داخل در مؤمنین نخواهند بود عیسای مسیح هم عمونی است

ص: 41

---

1- کتاب مقدس، عهد عتیق کتاب، روت، بعد از کتاب داوران



هم موآبی، پس تا آخر این ها مؤمن نمی شوند پس چه جور می تواند پیغمبر خدا باشد. کسی که مؤمن نیست می تواند پیغمبر خدا باشد.

این هم دلیل سوم. کتاب مقدس بر بطلان نبوت عیسی مسیح علیه السلام.

دلیل چهارم: در دلیل چهارم این جور داریم که «یهود منتظرند برای مسیحی که این مسیح بعد از الیاس پیامبر بیاید» یعنی باید الیاس بیاید بعد الیاس مسیح می آید درست شد؟ یهودی ها منتظر یک چنین مسیحی هستند. آیه یازدهم، باب هفده انجیل متی ملاحظه فرمایید می فرماید که از قول خود عیسی علیه السلام می گوید: «شاگردانش از او پرسیده گفتند» یعنی شاگردان عیسی «پس کاتبان» یعنی کاتبان یهودی. یعنی احبار یهودی. «چرا می گویند که می بایست الیاس اول آید». اول پیامبری به نام الیاس می آید بعد از پیامبری که به نام الیاس است مسیح می آید. بنابراین شاگردانش می گویند پس تو بنابراین حرف احبار یهود تو مسیح نیستی چون الیاس هنوز نیامده است. «او در جواب گفت» او کیست؟ خود عیسی

اشکال: در برخی از چاپ ها «الیاس» نیست؟

جواب: خب چه بهتر. این ها چاپ هاشون و ترجمه هاشون این جوری است که هر دفعه اصلاحات لفظی در آن می کنند این جاقشنگ الیاس است با سین. این ها هی اصلاح می کنند به قول شما ویراستاری می کنند. هی ترجمه هاشون را اصلاح می کنند. من گفتم این کتاب مقدسی که جلوی من است چاپ 1978 م است. الان 2015 هستیم چاپ تقریباً چهل سال پیش است کتاب مقدس شما چاپ چه سالی است؟ 1980 م آن هم چهار سال بعدش است ولی این ها مرتب کتاب هاشون را اصلاح می کنند حالا می گوید گفتند الیاس باید بیاید «او در جواب گفت البته الیاس می آید و تمام چیز ها را اصلاح خواهد نمود. لیکن به شما می گویم الحال الیاس آمده است و او را نشناختند» می گوید این که احبار یهود می گویند قبل از مسیح باید الیاس بیاید درست است و الیاس آمده و این ها نفهمیدند که الیاس آمده. الیاس را نشناختند.

«بلکه آن چه خواستند با وی کردند» یعنی الیاس را هم آن ها اذیت کردند. «به همان طور که پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید» یعنی همان گونه که این ها الیاس را اذیت کردند من را هم مسیح را هم این ها اذیت می کنند اما درسته الیاس آمده است این ها نشناختش و من هم مسیح هستم «آن گاه شاگردان دریافتند که درباره یحیای تعمید دهنده بدیشان سخن می گفت» خیلی خب این انجیل متی باب هفدهم، آیه 11 به بعد را برای شما خواندم پس خود جناب عیسی می گوید بله الیاس آمد او را نشناختند. درست شد؟! بعد این جا که می گوید «درباره یحیای تعمید دهنده به ایشان سخن می گفت» یعنی مسیح گفت: الیاس که منتظرش بودند همان یحیی است. یحیی است الیاس تعمید دهنده و این ها نشناختش خب نشناختن بنابراین همان یحیی است و یحیی را این ها کشتند و عیسی می گوید من را هم این ها می کشند. تا این جا درست شد؟ خب

برویم انجیل یوحنا انجیل یوحنا باب یک آیه نوزده: «و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لایوان را فرستادند تا از او سؤال کنند تو کیستی؟» احبار یهود آمدند پیش خود یحیی طبق این گزارش از یحیی می پرسند تو کیستی؟ «که معترف شد و انکار نمود بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم». یحیی گفت من مسیح نیستم. «آن گاه از او سؤال کردند چه؟» پس چه یعنی پس تو کی هستی «آیا تو الیاس هستی؟ گفت نیستم. آیا تو آن نبی هستی؟ جواب داد که نی آن گاه بدو گفتند پس کیستی؟» به او گفتند تو مسیحی به یحیی گفت نه گفتند تو الیاسی گفت نه گفتند تو یک نبی مورد نظر این هایی گفت نه من هیچ کدام این ها نیستم خب طبق انجیل یوحنا باب اول آیه ای که برای شما خواندم خود یحیی می گوید من الیاس نیستم. بنابراین در انجیل متی از قول عیسی نقل کرد که احبار منتظرند منتظر مسیحی هستند که قبل از آن الیاس بیاید مسیح گفت الیاس آمده نشناختش الیاس همان یحیی است. انجیل یوحنا می گوید از خود یحیی

پرسیدند تو الیاس هستی؟ گفت نه من الیاس نیستم چکار کنیم؟ نتیجه. نتیجه این که دیگر آقای مشتاقیان نرفتیم در عهد قدیم - این هر دو در انجیل است. یعنی عیسی پذیرفت در انجیل متی که بله احبار یهود راست می گویند باید قبل از مسیح الیاس بیاید. منتهی گفت الیاس آمده گفتند الیاس کیست؟ گفت یحیی. در انجیل یوحنا می گوید که از خود یحیی پرسیدند که تو الیاسی؟ گفت: من الیاس نیستم.

نتیجه این است که این مسیحی که آمده است آن مسیحی که یهودیان منتظر او هستند، نیست. پس این مسیح مسیحی است دروغ گونه روی اعتقاد ما روی انجیل. انجیل می گوید دو تا انجیل، انجیل متی و انجیل یوحنا را که جمع کنیم کذب مسیح را دلالت می کند چند تا دلیل شد چهار تا.

یک بار دیگر بگویم می گوید شاگردانش پرسیدند «کاتبان» یعنی احبار یهود. «چرا می گویند که می باید الیاس اول آید. او در جواب گفت البته الیاس می آید. لیکن به شما می گویم الحال الیاس آمده است». تا این جا درست؟ «آن گاه شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمید دهنده بدیشان سخن می گفت.» می گویند شاگردانش فهمیدند این که می گوید الیاس آمده است مرادش یحیی تعمید دهنده است. خودش تصریح نکرد اما وقتی گفت الیاس آمده است عبارت انجیل شما غیر از این است؟ «آن گاه شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمید دهنده بدیشان سخن می گفت» درست شد؟ پس شاگردانش تطبیق کردند که الیاس آمده است الیاس را به یحیی تطبیق کردند. کسی دیگری نبود و مسیح هم نفی نکرد که این تطبیق شما اشتباه است. در انجیل متی هم نفی نمی کند که تطبیق حواریون عیسی اشتباه است می گوید که شاگردان فهمیدند که مراد از الیاس یحیی تعمید دهنده است انجیل یوحنا می گوید از خود یحیی پرسیدند: یحیی تو الیاسی؟ گفت نه گفتند تو مسیحی؟ گفت نه. پس خود مسیح هم قبول می کند در انجیل متی که قبل از او باید الیاس بیاید و می گوید، الیاس یحیاست و یحیی خودش می گوید من الیاس نیستم.

پس باید اول الیاس بیاید ثمّ مسیح پس حالا که هنوز الیاس نیامده مسیح آمده این مسیح، مسیحی است کذاب و دروغ گو، طبق انجیل توجه فرمودید. این هم دلیل چهارم.

دلیل پنجم: به خدا شرم دارم این دلیل پنجم را بگویم برای شما. اما چکار کنم عذرخواهی می کنم معذرت می خواهم اگر یادتان باشد گفت مسیح به ارث می برد کرسی چه کسی را؟ تخت داود را گفت: از نسل داود هم هست گفت در نسب نامه باب اول انجیل متی نسب نامه اش می رسد به داود و در خود انجیل خواندید که این جناب مسیح جلسه قبل برای شما خواندیم که ارث می برد تخت و کرسی سلطنت داود را خب ما می دانیم که داود هم پیغمبر خداست و هم پادشاه. یعنی در واقع تخت و کرسی داود را عیسی علیه السلام به میراث می برد هم نبوت از داود به او منتقل می شود و هم سلطنت منتقل می شود بر اساس کتاب مقدس، داود پیامبری است دروغ گو و خطا کار اگر یادتان باشد ما برای شما اثبات کردیم در بحث نبوت عامه سی و چند جلسه بحث نبوت عامه را کردیم یکی از نکاتی که اثبات کردیم دلیل عقلی بر آن اقامه کردیم عصمت انبیاء بود که پیامبران به دلیل عقلی، برهان عقلی اقامه کردیم که پیامبران باید معصوم باشند یعنی گناهی در سراسر عمرش نباید داشته باشد خطا و اشتباهی هم در سراسر عمرش نباید داشته باشد و برهان عقلی اقامه کردیم و شما می دانید حکم عقل شما یا برای براهین ما را مناقشه کنید که آن جا اثبات کردیم و دیگر هم تکرار نمی کنیم که بگویید نه پیغمبر لازم نیست معصوم باشد برهان عقلی را باید مناقشه کنید نه این که همین جوری بگویید. و الا حکم عقل قابل تخصیص نیست شما نمی توانید بگویید تناقض محال است الا در اصفهان نمی شود در اصفهان هم محال می شود. اگر تناقض مستحیل است در تمام نقاط دنیا چنین است همه از منته همه ی امکانه اصلاً بروید در عالم برزخ از برزخ بروید در قیامت. در قیامت هم تناقض مستحیل است حکم عقل قابل تخصیص نیست. تمام.

وقتی ما در نبوت عامه ثابت کردیم پیامبر خدا باید معصوم از گناه باشد. سراسر عمرش یک لکه سیاه در کارنامه اش نباید باشد یک لکه سیاه نباید باشد. نه گناه نه معصیت خدا نه اشتباه. اشتباه هم نمی تواند کند. دیدید بعضی از آدم ها دارد این طرف می رود می گویی این طرف کجا می روی؟ می گوید دارم می روم دروازه دولت. می گوید دروازه دولت که آن طرف است می گوید عجب حواسم نبود. این می شود اشتباه. پیغمبر نمی تواند اشتباه کند سهو نمی تواند کند. اگر سهو کرد دیگر پیغمبر نیست این را دلیل عقلی بر آن اقامه کردیم اگر شما این حرف ما را قبول ندارید باید آن برهان عقلی که اقامه کردیم به آن اشکال کنید. توانستید اشکال کنید خیلی خوب نتوانستید باید از ما بپذیرید قابل تخصیص هم نیست. این حکم ثابت است از اولین پیامبر تا آخرین پیامبر بلکه ما می گوئیم حتی در اوصیاء پیامبران هم باید معصوم باشد. در بحث امامت می رسیم ان شاء الله به شرط حیات خواهیم گفت حتی ائمه معصومین علیهم السلام لابد از این هستند که دارای مقام عصمت باشند. حالا کتاب مقدس که می گوید عیسی به میراث بر داود است خود داود هم دروغ می گوید هم خطا می کند وای به حال فرزندی که از نسل داود بخواهد بیاید آن وقت ببینید تکلیف آن فرزند چه خواهد بود. یعنی اصل تخت سلطنت داود اگر ثابت شد ظلم است و خیانت است و کذب است و باطل است این سلطنت و این نبوت به هر که میراث برسد او هم همین جور است فرع تابع اصلش است اگر این میراث بر داود است و داود بر خطا است پس مسیح هم که میراث بر او است بر خطا است. فرع تابع اصل است. حالا از کجا می گوئیم خطا کار است جناب داود نعوذ بالله بر اساس کتاب مقدس ملاحظه بفرمایید.

کتاب اول سموئیل باب بیست و دوم آیه هجده می گوید: «پس پادشاه به دواغ گفت تو برگرد و بر کاهنان حمله آور و دواغ آدمی برخاسته بر کاهنان حمله

آورد و هشتاد و پنج نفر را که ایفود کتان می پوشیدند در آن روز کشت». یعنی در آن روز به دستور داود هشتاد و پنج کاهن کفن پوش. یعنی از این صومعه نشینانی که طول عمرشان کفن می پوشیده اند هشتاد و پنج نفر از این کاهنان کفن پوش را دستور داد کشتند «و نوب را نیز که شهر کاهنان است به دم شمشیر زد». شهری هم که مختص کاهنان بود به نام نوب نام نوب آن را هم گفت با شمشیر قتل عام کنید «و مردان و زنان و اطفال و شیرخوارگان و گاوان و الاغان و گوسفندان را به دم شمشیر کشت». یعنی قتل عام حتی حیوانات را هم کشتند در آن شهر همه را کشتند زن و مرد و شیرخواره و طفل و حیوانات را کشتند «اما یکی از پسران آخیملک بن اخیئوب که ایباتار نام داشت رهایی یافته در عقب داود فرار کرد و ایباتار داود را مخبر ساخت که شاول کاهنان خداوند را کشت داود به ایباتار گفت روزی که دواغ آدومی در آن جا بود دانستم که او شاول را البته مخبر خواهد ساخت پس من باعث». من کیم؟ داود. «پس من باعث کشته شدن تمامی اهل خاندان پدرت شدم نزد من بمان و مترس زیرا که هر کس که قصد جان من دارد قصد جان تو نیز خواهد داشت لکن نزد من محفوظ خواهی بود» چه گفتیم؟ این ها به دست داود کشته نشدند. این ها داود کاری کرد جناح مقابل داود خبر بردند برای پادشاهی که مقابل داود بود که داود این کار را کرده است یعنی کاهنان از داود حمایت کرده بودند این خبر داود به دواغ گفت. دواغ رفته بود لو داده بود به پادشاه پادشاه گفت همه کاهنان را بکشید، شهرشان را هم قتل عام کنید. در حالی که داود سبب این کار است. اگر این حرف را نزده بود به این بنده خدای مخبر، خبر چین، آن خبر برای پادشاه نبرده بود. پادشاه دستور قتل عام این ها را صادر نکرده بود. خب مرد حسابی چه داعی داری این هایی که از تو حمایت کرده اند به پادشاه خبر بدهی که همشان را قتل عام کنند به یک مخبر به یک خبر چین اطلاع بدهی خبر چین برود به پادشاه بگوید پادشاه همشان را قتل عام کند. تا این جا درست شد؟ خب برویم جلوتر.

باب بیست و یک را هم خودتان نگاه کنید باب بیست و دو را هم برای شما خواندم

می‌رسیم کتاب دوم سموئیل باب یازدهم «و واقع شد» از آیه دوم می‌خوانم. عذرخواهی هم می‌کنم که آقایان و خانم‌ها و هم از آن‌هایی که بعداً می‌شنوند این بیان را. عهد عتیق، کتاب دوم سموئیل باب یازدهم

یکی از حاضران: در کاب مقدس من سموئیل است.

جواب: از من سین دارد و از شما سین دارد از من سین است. مگر بگویید که نقطه‌هایش افتاده اما تمام کتاب بی نقطه است. باب یازدهم کتاب دوم سموئیل. سموئیل دو تا کتاب دارد کتاب اول و کتاب دوم این کتاب دوم است. می‌گوید: «و واقع شد در وقت عصر که داود از بسترش برخاسته و بر پشت بام خانه پادشاه گردش کرد». رفت روی پشت بام عصر ناهارش را خورده بود خوابش را هم رفته بود رفت روی پشت بام داشت می‌چرخید «و از پشت بام زنی را دید که خویشتن را شستشو می‌کرد» پشت بام خانه پادشاه بلند است دیگر. در خانه‌های اطراف نگاه کرد دید یک مخدره که البته در خدر هم نبود داشت خودش را می‌شست. «و آن زن بسیار نیکو منظر بود پس داود فرستاد درباره زن استفسار نمود و او را گفتند که آیا این بتشبع دختر آلیعام زن اوربای حتی نیست» اینم اسمش بود بتشبع دختر آلیعام زن اوربای حتی «و داود قاصدان فرستاده او را گرفت و او نزد وی آمده». فرستاد دنبال زن آوردنش «داود با او هم بستر شد» با زن شوهر دار. «و او از نجاست خود طاهر شده به خانه خود برگشت» زن پا شد خودش را شستشو کرد و برگشت خانه خودش. «و آن زن حامله شد». این خانم از داود باردار شد. «و فرستاده داود را مخبر ساخت و گفت که من حامله هستم» گفت داود من حامله شدم. «پس داود نزد یوآب فرستاد که اوربای حتی را نزد من بفرست». اوربای حتی یکی از سرداران سپاه داود بود. در میدان جنگ است. در منطقه جنگی است. زن هم برای همین

ناراحت است. می گوید من شوهرم نیست در منطقه جنگی است توی داود غلطی کردی من باردار شدم حالا شوهرم بیاید جواب شوهرم را چه بدهم. چندین ماه است پیش من نیست می گوید پس تو از چه کسی باردار شدی؟ گیر این است و آلا اگر شوهرش پهلویش بود که مشکلی نداشت بارداری را می بست گردن شوهر بیچاره شوهر در منطقه جنگی است نیست. لذا فرستاد دنبال او که بیاید. «یوآب، اوریا را نزد داود فرستاد چون اوریا نزد وی رسید داود از سلامتی یوآب و از سلامتی قوم و از سلامتی جنگ پرسید» پس ببینید در میدان جنگ است. «داود به اوریا گفت به خانه ات برو و پای های خود را بشو پس اوریا از خانه پادشاه بیرون رفت و از عقبش خوانی از پادشاه فرستاده شد» به او گفت برو خانه تان بلکه برود خانه و با زنش همبستر شود و بچه داود بیفتد گردن خود شوهر، اوریا گفت برو خانه شان و یک غذای مفصل یک سفره مفصل ببرید خانه شان که بخورند و عیش و نوش. «پس اوریا از خانه پادشاه بیرون رفت اما نزد در خانه پادشاه با سایر بندگان آقایش خوابیده به خانه خود نرفت». اوریا ی حَتّی نرفت خانه خودش همان جا در خانه پادشاه با غلامان و کنیزکان و... خوابید نرفت خانه خودش. «و داود را خبر داده گفتند که اوریا به خانه خود نرفته است» چون گفت برو خانه پایت را هم بشور دیگر. نرفت خانه. «پس داود به اوریا گفت: آیا تو از سفر نیامده ای. پس چرا به خانه خود نرفته ای؟ اوریا به داود عرض کرد که تابوت و اسرائیل و یهودا در خیمه ها ساکنند و آقایم یوآب (فرمانده اش) و بندگان آقایم بر روی بیابان خیمه نشین اند و آیا من به خانه خود بروم و اکل و شرب بنمایم و با زن خود بخوابم و به حیات جان تو قسم که این کار را نخواهم کرد». گفت آن ها در میدان جنگ هستند. من بروم در خانه خودم بخورم و بیاشابم و با زنم همبستر شوم نمی روم و داود دید او نمی رود خانه شان دیگر و بچه را نمی شود گردنش بست چند ماه است خانه نرفته. حالا شش ماه خانه نرفته آن وقت مثل قصه آن کسی می شود که می گفتند دو سال



خانه اش نرفته بود بعد دو سال آمد دید یکی دو تا بچه دارد گفت این ها از کجا آمدند. زن گفت مگر خواب من را نمی دیدی؟ گفت بله گفت منم خواب شما را می دیدم. این بچه ها همان بچه های خواب هستند این شد مثل آن قصه نرفت به خانه شان، داود دید نمی رود به خانه «داود به اوریا گفت امروز نیز این جا باش فردا تو را روانه می کنم پس اوریا آن روز و فردایش در اورشلیم ماند. داود او را دعوت نمود و در حضور خورد و نوشید و او را مست کرد» چه کسی را مست کرد؟ اوریا را. «و وقت شام بیرون رفته بر بسترش با بندگان آقایش خوابید و به خانه خود نرفت». باز هم مست هم که بود نرفت خانه رفت پیش بردگان داود «بامدادان داود مکتوبی برای یوآب» فرمانده کل سپاهش در منطقه جنگی «نوشته به دست اوریا فرستاد. در مکتوب به این مضمون نوشت». این را نوشته بود «که اوریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید» گفت بفرستیدش خط مقدم و در خط مقدم شما عقب بکشید تا دشمن یک دفعه بریزد سرش او را بکشند «و در مکتوب به این مضمون نوشت که اوریا را در مقدمه جنگ سخت بگذارید و از عقبش پس روید». یعنی یک دفعه شما عقب بکشید «تا زده شده بمیرد و چون یوآب» و یوآب هم از این دستور را اطاعت کرد و همین اتفاق افتاد و اوریا مرد یک عده دیگری هم در این جنگ کشته شدند. یوآب خبر داد اوریا در جنگ کشته شد. قاصد فرستاد فرمانده جنگ برای داود که ما در جنگ شکست خوردیم و این جور شد و این جور شد. در ضمن اوریا هم کشته شد به قاصد گفت اگر داود در اثر خبر شکست جنگ عصبانی شد آخرش بگو در ضمن اوریا هم کشته شد آن وقت دیگر از عصبانیتش فرو کش می کند. قاصد پیغام شکست را که داد داود عصبانی شد این جمله را گفت آرام شد دیگر. و خبر داد ببینید «و بعضی از بندگان پادشاه مردند» در آن شکست. «و بنده تو اوریا ی حَتّی نیز مرده است» قاصد خبر به داود می دهد داود به قاصد گفت به یوآب بگو چنین بگو این واقعه در نظر تو بد نیاید» گفت نترس حالا ان شاء الله ما

پیروز می شویم پس اوریا را فرستاد تا کشته شود (و چون زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است برای شوهر خود ماتم گرفت). اقامه عزا کرد زن بیچاره برای شوهرش سیاه پوشید و عزا داری کرد (و چون ایام ماتم گذشت داود فرستاده او را به خانه خود آورد و او زن وی شد و برایش پسری زایید). مبارک است ان شاء الله. «اما کاری که داود کرده بود در نظر خداوند ناپسند آمد» کار خوبی نکرده بود.

این کتاب مقدس است ببینید به انبیاء چه نسبت می دهد داود پیامبر خدا را می گوید روی پشت بام نگاه کرد در خانه مردم نگاه کردن در خانه مردم گناه هست یا نه؟ زن مردم داشت آن وسط استحمام می کرد حالا گناه اول را کردی وقتی دیدی زن است باید چه کار کنی؟ زن را ایستاد خوب چرید چشمش زن را گرفت فرستاد دنبال زن زن را آوردند وقع ما وقع زن شوهردار باردار شد. شوهرش را صدا زد. شوهرش را می خواست بفرستد سراغ زن بلکه بشود بچه را گردن شوهر بیندازد. شوهر از جبهه آمده است و فادار بود مرد جنگ بود گفت ما تا پیروز نشویم من نمی آیم پیش زنم نرفت پیش زنش دید فایده ای ندارد نمی رود پیش زنش. فرستادش میدان جنگ، به فرمانده کل نوشت این را بفرست خط مقدم کشته شود. حمله کنید شما عقب بکشید این تنها بماند. بکشندش این کار را کردند کشته شد قاصد خبر آمد. زن به ماتم شوی نشست بعد از این که ماتمش تمام شد. داود گرفتش ازدواج داود با او چند ماه نگذشته بود یک پسر کاکل زری هم برایش به دنیا آورد که پسر مال آن زنا است. این کتاب مقدس است.

سؤال یکی از حاضران: نام این فرزند چیست؟

جواب: این جا ندارد اسمش چیست ولی از جاهای دیگر کتاب مقدس معلوم می شود این فرزند همان سلیمان است.

این داود جد مسیح است که بنا است سلطنت و نبوت از داود جد اعلا

مسیح انتقال پیدا کند به مسیح. جد اعلایش که این جور است ببینید دروغ می گوید. یک شهر را به کشتن می دهد در مورد قبل بعد که این شهر 85 نفر فقط کاهن کفن پوش یعنی عابد و زاهد داشت که در عمرشان کفن می پوشیدند. در آن شهر تمام قتل عام می شوند به خاطر ندانم کاری و خطایی که داود می کند. بعد هم که با زن شوهردار همبستر می شود بعد هم شوهرش را دستور می دهد در میدان جنگ این جور به کشتش بدهند این داود است آیا سلطنت داود با این داستان بر حق است؟ آیا نبوت داود را شما می توانید بپذیرید از کتاب مقدس؟ مگر عصمت انبیاء را منکر شوید نمی توانید هم عصمت انبیاء را منکر شوید چون به دلیل عقلی اثبات کردیم. دلیل عقل قابل تخصیص نیست الا دلیل را مناقشه کنید. بگویید ما دلیل را قبول نداریم و باید رد کنید دلیل عقل را اگر دلیل عقل را نتوانستید رد کنید که نمی توانید مناقشه ای کنید پیامبر باید معصوم باشد وقتی داود جد اعلاعی عیسی که نبوت و سلطنت بنا است از او به میراث ببرد و به جناب عیسی منتقل شود، نبوتش باطل است و سلطنتش بر ظلم است و نبوتش باطل است چون دروغ می گوید چون گناه می کند چون زنا با زن شوهردار می کند نبوت و سلطنت میراث بردارش نیز چنین خواهد بود.

امیر می فرمایند: ( ما زَنَا غَيُورٌ قَطُّ ). (1) آدم غیوری شما پیدا نمی کنید که زنا کند. غیور غیرت داشته باشد زنا نمی کند یک جو غیرت پیغمبر خدا زنا می کند آن هم با زن شوهردار حالا کسی دیگر نبود و بعد هم شوهر آن فرد را به کشتن بدهد.

توجه می فرمایید این نمی تواند پیغمبر خدا باشد پس وقتی سلطنت اعلاعی او سلطنت و نبوتش مردود می شود به طریق اولی این سلطنت و نبوت که می خواهد به مسیح برسد که مسیح بر کرسی داود بنشیند، این کرسی بر پایه ظلم، دروغ گناه و

ص: 52

---

1- نهج البلاغه حکمت، 305 ترجمه ی مرحوم شهیدی، ص 416، غیرتمند هرگز زنا نکند.

فحشا و منکرات بنا شده است یک چنین نبوتی و یک چنین سلطنتی نبوت و سلطنت واقعی و راستین نیست پس وقتی بخواهد به عیسی هم برسد، سلطنت و نبوت واقعی و راستین نخواهد بود اگر می خواستیم این مطلب را ادامه بدهیم پنج دلیل می شود پنجاه تا ما هنوز نقد مسیحیتمان ادامه دارد اما حالا این نمونه هایی که شما ملاحظه فرمودید که کتاب مقدس دلالت می کند بر این که نبوت عیسی مسیح دروغین است. ما اگر ایمان به کتاب مقدس داشته باشیم نمی توانیم عیسی مسیح سلام الله علیه را پیامبر خدا بدانیم. باز داستان نقد مسیحیت ادامه دارد.

و صلی الله علی محمد و آله.

ص: 53

## جلسه چهارم : تألیف اناجیل بعد از عیسی و برخی از تناقضات بین آن ها

\*جلسه چهارم : تألیف اناجیل بعد از عیسی و برخی از تناقضات بین آن ها (1)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

قبل از این که بحث جدید را شروع کنم یک استدراکی نسبت به بحث قبلی دارم و آن استدراک این است که ما دلیل پنجم بر این که کتاب مقدس دلالت بر کذب عیسی می کند را قضایایی دانستیم که کتاب مقدس به داود نسبت می دهد و داود جد عیسی است و در خود کتاب مقدس داشتیم که به ارث می برد تخت داودی را گفتیم این مطالب با عصمت انبیاء در تناقض است و با عصمت انبیاء که در تناقض باشد پیامبر باید معصوم باشد وقتی داود معصوم نباشد پیامبر نیست. وقتی داود پیامبر نباشد به طریق اولی کسی که می خواهد تخت نبوت را و پادشاهی را از داود به ارث ببرد آن هم کاذب خواهد بود حالا در خود اناجیل هم این مطلب استفاده می شود ملاحظه کنید: انجیل متی می خوانم برای شما، باب هفتم، آیه پانزده: «اما از انبیای کذبۀ احتراز کنید» خود مسیح دارد می گوید. انجیل متی، باب هفتم،

ص: 54

آیه پانزدهم از پیامبران دروغین پرهیزید «که به لباس میش ها نزد شما می آیند ولی در باطن گرگان درنده می باشند» از کجا بفهمیم پیغمبر یکی راست می گوید یکی دروغ «ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت» یعنی از نتیجه اش از کارهایش، از اعمالش، از ثمره زندگیش «آیا انگور از خار و انجیر از خس می چینند؟ هم چنین هر درخت نیکو میوه نیکو می آورد و درخت بد میوه بد می آورد». یعنی اگر پیامبر دروغین باشد اعمال و رفتار و کردارش هم زشت است. اگر پیامبر راستین باشد اعمال و رفتار و کردارش هم درست است. «نمی تواند درخت خوب میوه بد آورد» پیامبر راستین نمی تواند اعمال زشت داشته باشد. «و نه درخت بد میوه نیکو آورد» پیامبر دروغین هم نمی تواند اعمال خوب داشته باشد. «هر درختی که میوه نیکو نیاورد بریده و در آتش افکنده شود. لهذا از میوه های ایشان، ایشان را خواهید شناخت» از میوه های چه کسانی؟ پیامبران. اگر میوه اش میوه بد است معلوم است پیغمبر دروغین است. اگر میوه اش میوه خوب است، معلوم است پیغمبر راست است اولین میوه اعمال خودش است دیگر. بنابراین آیا این قسمت از انجیل متی با آن چه که در کتاب مقدس نسبت به داود خواندیم که زن مردم را روی پشت بام دید و خواست و گفت بیارید، و با زن شوهردار هم بستر شد و زن باردار شد. یکی از دوستان می گفت بعد هم فرزندی برایش زاید، اسمش چیست؟ در بعضی از نقل ها اسمش همان سلیمان است یعنی این زن اوریای نبی می شود مادر سلیمان که پیامبر است و بر تخت سلطنت داود می نشیند یعنی سلیمان بر اساس این نقل می شود از نطفه زنا. یعنی سلیمان... این کتاب مقدس است چه چیزها دارد می گوید پس داود که اعمالش این است معلوم است پیامبر کاذب است طبق این انجیل متی. وقتی پیامبر کاذب است اصل که کذب شد فرعی به طریق اولی کذب است مسیح به طریق اولی می شود کذب. این هم بنابر انجیل متی این را استدلال کردم از بحث روز گذشته.

برویم سر مطلب بعدی. ما یک مصیبتی که داریم این است که داستان انجیل چهار تا انجیل الآن رسمیت دارد بین مسیحیت به اتفاق همه تواریخ مسیحی این چهار انجیل بعد از عیسی تدوین شده است. دو تا از این ها شاگرد عیسی هستند. متی و یوحنا. این دو شاگرد عیسی هستند مَرْقُس و لوقا شاگرد شاگردان عیسی هستند. یعنی آن دو اصلاً عیسی را ندیده اند شاگردان عیسی را دیده اند. بر اساس انجیل مسیح بیست و نه سال بعد از میلاد به آسمان رفت. منتهی حالا انجیل های امروز می گوید عیسی را کشتند به صلیب کشیدند کشتند مقبور کردند و در قبر گذاشتند و بعد از سه روز عیسی زنده شد و از قبر بیرون و به آسمان رفت. بنابراین مسیحی ها می گویند عیسی الآن زنده است در آسمان است. اما یک بار کشته شد و سپس زنده شد آسمان رفت. مسیح پس سال بیست و نه بعد از میلاد به قول مسیحی ها به آسمان رفت. تاریخ تألیف انجیل متی از سال سی دو نوشته اند تا سال شصت و چهار میلادی یعنی در این سی و دو سال اختلاف است که در یکی از این سی و دو سال انجیل متی تألیف شد.

انجیل یوحنا را از سال شصت و هشت تا نود و هشت تاریخ تألیفش را نوشته اند ببینید اگر شصت و هشت باشد یعنی تقریباً چهل سال بعد از عیسی. انجیل مَرْقُس از پنجاه و شش تا شصت و پنج نوشته اند. لوقا را از سال پنجاه و سه تا شصت و چهار ضبط کرده اند شما تمام این چهار انجیل را می بینید این ها بعد از عیسی تدوین شده است. دقیقاً سال ها بعد از عیسی است این ها در واقع یک ترجمه و شرح حال گونه ای است از رفتار و کردار و اعمال عیسی توسط یک گزارش گری به نام متی که از شاگردان عیسی است یوحنا باز یک گزارش خودش ارائه داده است از عیسی شده انجیل. هکذا آن دو تای دیگر شاهد این که این چهار انجیل بعد از عیسی تدوین شده این است که داستان قتل عیسی بردار رفتن عیسی زنده شدن عیسی به آسمان رفتن عیسی، این ها در آن هست یک مؤلف یک کسی که کتابی

دارد می تواند مرگ خودش را هم بنویسد؟! اگر شما فرض بفرمایید که شخصی تاریخ وفاتش 1320 است. محدث نوری 1320 هجری قمری وفاتش است. اگر یک کتاب دیدید آخرش امضای محدث نوری است اما تاریخ پایان کتاب 1322 است. می گوید محدث نوری از داخل قبر که نمی توانست کتاب بنویسد. این کتاب جعلی است. طرف هم این قدر ناشی بوده است که تاریخ وفات نوری را نمی دانسته. نوری 20 مرده تاریخ ختم کتابش 22 است 2 سال بعد از مرگ نوری نمی شود که!!! این کتاب می شود جعل. معلوم می شود که یکی به اسم حاجی نوری می خواهد این کتاب را جعل کند الآن شما این چهار انجیل در تمامش داستان وفات، دار رفتن، دفن شدن، زنده شدن عیسی وجود دارد البته به اختلاف. بنابراین هیچ کدام این ها ربطی به مسیح ندارد هر کدام از زاویه نظر خودشان مسیحی را که شناخته اند در این کتاب وصف کرده اند هر کسی از ظن خود شد یار من این ها هر کدام مسیح را آن جور که دلشان می خواهد توصیف کرده اند آن گونه که می خواهند دیده اند و لذا با هم اناجیل اختلاف دارد

پس معلوم می شود این ها هیچ کدام انجیل واقعی نیست. انجیلی که قرآن می گوید «تورات و انجیل» عیسای مسیح کتابی آسمانی دارد به نام انجیل، آن اصلاً کسی نمی داند چه شده. اصلاً او الآن وجود خارجی ندارد. آن انجیل مگر کتاب عیسی نیست کتاب عیسی می تواند مرگ عیسی در آن باشد؟ نمی تواند. قرآن ما می تواند در آن حکایت مرگ پیغمبر ما و قضایای بعد از مرگ پیغمبر در آن باشد؟ بگوییم یک آیه در قرآن است که آن آیه می گوید در خانه فاطمه زهرا را آتش زدند می تواند چنین چیزی در قرآن باشد؟ در خانه آتش زدن مال بعد از مرگ پیغمبر است بعد از مرگ پیغمبر دیگر جبرئیل نمی آید دیگر وحی نمی آید پس اگر شما یک چنین آیه ای در قرآن داشتید معلوم بود که قرآن شما تحریف شده جعل است در آن و لذا نداریم چون به مرگ پیغمبر دفتر قرآن بسته



شد. اصلاً حکایت مرگ پیغمبر هم که پیغمبر چه جور مرد در قرآن نیست. بله در قرآن به پیغمبر می گوید ای پیغمبر (إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ) (1) هم خودت می میری هم اصحابت می میرند همه تان می میرید چرا؟ چون همه می میرند. (وَيَبْقَى وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) (2) این کلی است اما گزارش مرگ پیغمبر چگونه در اناجیل شما گزارش مرگ عیسی را دارید این کجایش کتاب عیسی است. معلوم است این بعد عیسی تدوین شده است. کسی هم منکر نیست این ها نمی گویند انجیل عیسی می گویند انجیل متی. یعنی این را متی نوشته شما می گوید قرآن علی؟! قرآن عثمان؟! قرآن ابوبکر؟! شما می گوید قرآن کتاب آسمانی است نازل شده است بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و بین همه مسلمانان همین است ما مسلمانان با هم اختلاف در فروع داریم و در اصول هم داریم اما بین دفعة القرآن با هم خلافتی نداریم که آن چه که بین دو جلد است این ها همه کلام خداست. کدام مسلمانانی در این خلاف دارد. اگر مسلمانانی بگویند یک کلمه این کلام خدا نیست او لیس بمسلم. او مسلمان نیست. هر چه مسلمان در عالم است بین الدفعة القرآن را کلام خدا می داند. این کتاب ما. حالا این کتاب مقدس این انجیل بین دفعة الانجیل کتاب خدا است. شما خودتان می گوید انجیل متی انجیل یوحنا انجیل لوقا چه کار دارد به خدا این ها آن دو تا متی و یوحنا عیسی را دیده اند آن دو تای دیگر عیسی را ندیده اند شاگرد شاگردان عیسی هستند آن عیسایی که برایشان حکایت شده است را به رشته قلم درآورده و لذا انجیل ها چقدر شد؟ عدد اناجیل اینقدر زیاد شد که رسید به بیش از هفتاد انجیل که در قرن چهارم میلادی جلسه ای تشکیل دادند و بعد هم دیدند دارد اضافه می شود. هر پسر و دختری که با ننه اش قهر می کند ادعای این را می کند که من از

ص: 58

---

1- سوره زمر، آیه 30

2- سوره رحمن آیه 27

طرف عیسی آمده ام برای شما پیام دارم صاحب انجیل هستم. شروع می کند یک حرف هایی را زدن جمع شدند پدران روحانی کلیسا بزرگان کلیسا گفتند هفتاد انجیل را جمع کردند چهار تا از آن را که به حق نزدیک تر بود، این چهار تا را به عنوان انجیل رسمی اعلام کردند و این چهار تا انجیل ما است آن انجیلی که قرآن می گوید کتاب نازل شده بر عیسی است اصلاً امروز وجود خارجی ندارد آن اصلاً امروز نیست. و لذا شما وقتی نگاه می کنید این انجیل ها را می بینید که این انجیل با هم إلا ما شاء الله تناقض دارد یعنی با هم خوانی ندارد چرا؟ چون هر کسی هر چه دیده (آن هایی که عیسی را دیده اند) و آن دو نفر که عیسی را ندیده اند جمع کردند. دیده های این ها و شنیده های این ها با هم اختلاف دارد اختلافش چقدر است یک گوشه از این اختلاف را برای شما می خوانم مثلاً اول انجیل متی بای بسم الله. اول کتاب می گوید باب اول، آیه اول «کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم». فاصله ها را انداخته از مسیح تا داود انداخته از داود تا ابراهیم هم انداخته است. حالا می خواهد نسب نامه عیسی مسیح را برای شما بگوید از ابراهیم شروع می کند. «ابراهیم اسحاق را آورد اسحاق یعقوب را یعقوب یهودا و برادران او را آورد». از آن جا شروع می کند می آید جلو تا برسد. می گوید «و یعقوب (1) یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد.» از آن جا شروع می کند می آید جلو تا برسد. می گوید «و یعقوب (1) یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد.» از او متولد شد یعنی از کی؟ از یوسف متولد شد. اگر بنا است مسیح عیسی از یوسف متولد شده باشد که لا اله إلا الله، همان حرف جحود می شود. یهودی ها می گویند مریم از یوسف نجار باردار شده است و فرزندی آورده است به نام عیسی این کتاب مال یهودی ها است یا مال مسیحی ها؟ پس چه داری می گویی؟ «یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی به مسیح از او متولد شده» از او یعنی کی؟ از مریم. اگر از مریم است برای

ص: 59

---

1- این یعقوب غیر از یعقوب فرزند اسحاق فرزند ابراهیم است.

چه این نسب نامه را آوردی؟ این شد نسب نامه یوسف فرزند یعقوبی که نه آن یوسف و یعقوبی که شما می شناسید یوسف نجاری که شوهر مریم است. چون این ها می گویند: مریم شوهری کرد و از شوهرش هم بچه دار شد و آن شوهر هم یوسف بود. بعد می گویند نه یوسف وقتی مریم را نامزد کرد قبل این که با او جمع شود یک دفعه دید شکم خانم جلو است به مریم گفت این از کجاست؟ بله این معجزه الهی است. یوسف شوهرش بود اما در تولد عیسی دخالتی نداشت. این را بعد می گویند جای دیگر خب اگر نداشت پس این نسب نامه، نسب نامه مسیح نیست. این نسب نامه یوسف شوهر مادر عیسی مسیح است. اگر مادر کسی شوهر کند نسب آن شوهر می شود نسب آن شخص؟! الآن یک آقای فرض کند مادرش شوهر کند. الآن فرض کنید مادر یک آقای که شیخ است شوهر کند به یک سیّد. آن وقت نسب نامه سیّد می آید پیش شیخ؟ و می شود بچه سیّد؟ چه ربطی دارد. این نسب نامه، نسب نامه یوسف شوهر مریم است شما می گوید یوسف دخالتی در ولادت عیسی نداشت است. خیلی خب پس یوسف پدر عیسی نیست یوسف شوهر مادر عیسی پس این نسب نامه، نسب نامه عیسی نیست این را با چه زبانی باید به این ها حالی کرد. ببینید چیز سختی نمی گویم بعد مشکلاتی که در این نسب نامه هست. این نسب نامه که از آیه دوم شروع می شود در آیه شانزدهم به عیسی می رسد بعد در آیه هفدهم می فرماید که: «پس تمام طبقات از ابراهیم تا داود چهارده طبقه و از داود تا جلالی بابل چهارده طبقه و از جلالی بابل تا مسیح چهارده طبقه است». سه تا چهارده تا می شود چند تا؟ چهل و دو تا. شما نسب نامه را بشمارید چند نفر هستند؟ چهل و یک نفر یکی کم می آورد. در یکی از طبقات می شود سیزده نفر به جای چهارده نفر می گوید چهارده چهارده چهارده سه تا چهارده تا می شود چهل و دو تا مرد حسابی الآن این ها را بشمار دیگر شمارش که گیری ندارد چهل و یکی است. یکی کم می آوری شما دقت که می کنید می بینید که خیلی زیرکانه یک نفر حذف

شده. چه کسی است آن که حذف شده؟ «یوشیا یکنیا و برادرانش را در زمان جلای بابل آورد» این است. باید این جور باشد یوشیا یهو یاقیم و برادرانش را تولید نمود. یهو یاقیم یکنیا را در زمان جلای بابل تولید کرد یعنی چه کسی این وسط افتاده؟ یهو یاقیم به زیرکی در این نسب نامه بین یوشیا و یکنیا حذف شده است. یهو یاقیم چه کسی بود؟ خواندیم برای شما یهو یاقیم همان پادشاهی بود که کتاب وحی ارمیای نبی را در آتش سوزاند و داشتید شما در کتاب ارمیای نبی که خدا گفت هیچ کدام از شما از نسل او هرگز به سلطنت و بر کرسی داودی نخواهد نشست. حالا فهمیدید چرا آن یکی را حذف کرده است آن یکی را برای این حذف کرده است. یهو یاقیم را حذف کرده تا این قصه تبدیل نشود که کتاب ارمیا را سوزانده است و خدا می گوید که هیچ کدام از نسل یهو یاقیم بر کرسی داودی نمی نشینند. این به زیرکی حذف شده است و لذا چهل و یکی است. بین این دو تا یعنی بین یوشیا و یکنیا (اگر یک وقت اسم ها را اشتباه می خوانم به جدم ما هیچ کدام از خاندانمان عبری بلد نیستیم آقای مشتاقیان، من اگر فتحه و کسره ی زبان عبری را اشتباه می خوانم به خاطر این است که عبری نیستم). بین این دو تا یک یهو یاقیم است. یهو یاقیم حذف شده چون او همان است که قصه اش را برای شما گفتم. به زیرکی این یک نفر را حذف کردند و لذا چهل و یکی است اما از آن طرف معلوم نیست او کسی که این نسب نامه چهل و یکی را تدوین کرده معلوم نیست که چه دشمنی داشته است با مسیح که در این نسب نامه نام چهار زن است هیچ جا اسم افراد را که می گوید پدر را می گوید بعد پدر پسر را می گوید دوباره بعد این پسر، پسر پسر را می گوید. همین جور می رود جلو. چهار جا اسم مادر پسر ها را هم می گوید. چهار جا می گوید فلانی ببینید می گوید مثلاً اولین جایی که اسم مادر را آورده می گوید «یهودا فارس و زارح را از تامار آورد» از تامار یعنی اسم مادرشان چه بود؟ تامار. این اسم یک خانم اسم خانم دوم راحاب است خانم سومی که ذکر شده راعوت یا

روثوت است خانم چهار زن اوریا است زن اوریا که قصه اش را برای شما جلسه قبل گفتم در این نسب نامه اسم چهار زن آمده یعنی چهار تا از این ها اسم مادرانشان ذکر شده شما وقتی این چهار زن را نگاه می کنید می بینید هر چهار زن مشکل دارند این چهار تا خانم مشکل اخلاقی دارند

شما وقتی می خواهید نسب نامه یکی را بنویسید در عمود نسبش اگر یک زن فرض بفرمایید که مادر پنجم، ششم دهمش اگر یک آلودگی دارد ذکرش می کنید یا اصلاً رد می شوید و نادیده می گیرید اصلاً این نسب نامه کأنّ کسی می نویسد که با مسیح یک دشمنی دارد که اسم مادرها را نمی آورد مگر چهار جا. این چهار جا که اسم مادرها را می آورد این مادرها، مادرهای مشکل دارند این اصلاً قصدش تخریب مسیح است یا این قصدش تجلیل از مسیح است به شما بگوییم این چهار تا چه کسانی بودند؟

اولی تamar: یهودا پسر یعقوب است. یعقوب پسر اسحاق اسحاق پسر ابراهیم می گوید «یهودا فازص و زارح را از تamar آورد». حالا قصه تamar را برای شما بگوییم. سفر پیدایش، باب سی و هشت «یهودا به عروس خود تamar گفت». پس می گوید یهودا به عروس. عروس یعنی زن. پسر پسری داشته است زن پسر به پدر شوهر محرم است یا نه؟ تا ابد محرم است. پسر هم بمیرد باز هم محرم است. این تamar زن پسر یهودا است پسر یهودا مرد یهودا به تamar می گوید صبر کن پسر بعدی آماده ازدواج شود تو را می گیرم برای پسر بعدی. پسر بعدی هم بزرگ شد این وعده وفا نشد. نیامدند تamar خانم را بگیرند برای پسر بعدی یهودا حالا قصه اش را بشنو.

آن وقت این تamar خانم، یهودا می خواست برود «نزد پشم چینان گله خویش. به تمنه می آید» به او خبر دادند آیه سیزده باب سی و هشت، سفر پیدایش: «به تamar خبر داده گفتند اینک پدر شوهرت برای چیدن پشم گله خویش به تمنه می آید. پس رخت بیوگی از خویشتن بیرون کرده» یعنی دیگر خودش را مرتب کرد.

«برقه ای به رو کشیده خود را در چادری پوشید و به دروازه عینایم که در راه تمنه است بنشست زیرا که دید شیله» شیله برادر شوهرش بود. که قرار بود بیاد بگیردش نیامد «دید شیله بزرگ شده و او را به وی به زنی ندادند» آمد نشست سر دروازه این شهر با برقه چادر هم به دور خودش کشیده برقه هم به صورتش زده «چون یهودا او را بدید وی را فاحشه پنداشت زیرا که روی خود را پوشیده بود». این دیگر خیلی حرف است. یعنی آن هایی که فاحشه بودند روی خود را می پوشانند این نشسته بود برقه، پوشیده زده بود این گمان کرد فاحشه است «زیرا که روی خود را پوشیده بود» یعنی فواحش در آن وقت روی صورتشان را می پوشانند. «پس از راه به سوی او میل کرده گفت بیا تا به تو درآیم زیرا ندانست که عروس اوست گفت مرا چه می دهی تا به من در آبی؟ گفت بزغاله از گله می فرستم. گفت آیا گرو می دهی؟» گفت حالا که بزغاله دنبال نیست یک چیزی گرو می گذاری؟ «تا بفرستی» تا بعد بزغاله را بدهی. «گفت تو را چه گرو دهم؟ گفت مهر و زنار» گفت مهرت را بده. زنار چه می شود؟ کمر بند مخصوصی بوده است. «مهر و زنار خود و عصایی که در دست داری» گفت این سه تا را بده. «پس به وی داد و بدو درآمد و او از وی آستن شد. برخاسته برفت و برقه را از خود برداشته رخت بیوگی پوشید یهودا بزغاله را فرستاد» داد دست یک کسی برد هر چه گشت زنی پیدا نکرد. پرسید این جا یک فاحشه نبود. گفتند نه ما این جا فاحشه نداریم. بزغاله را برداشت و آمد. طرف آمد و «پس نزد یهودا برگشته گفت او را نیافتم و مردمان آن مکان نیز می گویند که فاحشه در آن جا نبود یهودا گفت بگذار برای خود نگه دارد» گفت حالا بگذار این ها هم مال خودش. یک عصا بوده است یک کمر بند بوده است و یک مهر گفت بگذار پیش خودش باشد. ما هم بزغاله را برای خودمان نگه می داریم. «بعد از سه ماه یهودا را خبر داده گفتند عروس تو تمار زنا کرده است و اینک از زنا نیز آستن شده پس یهودا گفت وی را بیرون آرید تا سوخته شود».

بسوزانیدش «چون او را بیرون می آوردند نزد پدر شوهر خود فرستاده گفت از مالک این چیزها آباستن شده ام». گفت این عصا را می شناسی مال کیه؟ این کمر بند را می شناسی؟ این مَهر را می شناسی؟ یادت افتاد. من از صاحب این ها آباستن شدم. صاحب این ها که بود؟ خود یهودا «وگفت تشخیص کن که این مَهر و زَنّار و عصا از آن کیست؟ و یهودا آن ها را شناخت و گفت او از من بی گناه تر است». یهودا گفت خب من که نمی دانستم من فکر کردم این فاحشه است پس معلوم می شود زنا با فاحشه مثل این که مشکلی ندارد بعد می گوید «گفت او از من بی گناه تر است» چون او منتظر بود با پسر من ازدواج کند پسر من نرفت این بساط را پیدا کرد. آن وقت پسری به دنیا آمد «چون وقت وضع حملش رسید اینک توأمان در رحمش بودند» یعنی چشمتان روشن دو قلو است «و چون می زایید یکی دست خود را بیرون آورد که در حال قابله ریسمانی قرمز گرفت بر دستش بست و گفت این اوّل آمد و بیرون و دست خود را باز کشید و این که برادرش بیرون آمد و قابله گفت چگونه شکافتی این شکاف بر تو باد پس او را فارص نام نهادند و بعد از آن برادرش که ریسمان قرمز بر دست داشت بیرون آمد و قابله گفت چگونه شکافتی این شکاف بر تو باد پس او را فارص نام نهادند و بعد از آن برادرش که ریسمان قرمز بر دست داشت بیرون آمد او را زارح نامیدند». متوجه شدید تولدشان چه جور بود؟ اول یکی از پسر ها دستش آمد بیرون قابله یک نوار به آن بست گفت این اول به دنیا آمد این دست دوباره رفت تو آن بچه به دنیا آمد. بعد این که دستش آمده بود بیرون به دنیا آمد و لذا قابله گفت این اول به دنیا آمده که دستش زودتر بیرون آمد من یک نوار قرمز به دستش بسته بودم. این معلوم شد پس فارص و زارح کیستند. «و یهودا فارص و زارح را از تمار آورد و فارص حصرون را آورد». معلوم شد فارصی که حصرون را آورده است از یهودایی است که با عروس خودش جمع شده است و فارص به دنیا آمد این از انجیل متّی بود باب اوّل انجیل متّی. باب انجیل متّی آیه سوم «و یهودا فارص و زارح را از تمار آورد. و فارص حصرون را آورد» فارص چندی شد؟ فارص اوّل به دنیا آمده اما دست او یکی

زودتر به دنیا آمده. معلوم شد یعنی پسر دومی می شود. خب ببینید ذکر یک مادر خطاکار در شجره نامه یک پیغمبر جز برای تخریب آن پیغمبر است.

مادر دوم راحاب: صحیفه یوشع را نگاه کنید صحیفه یوشع، باب دوم، «و یوشع بن نون دو مرد جاسوس از شطیم به پنهانی فرستاده گفت روانه شده زمین واریح ها را ببینید پس رفته به خانه زن زانیه که راحاب نام داشت داخل شده در آن جا خوابیدند» این راحاب ظاهراً همین راحاب است این دومین مادری است که اسمش آمده کجا اسمش آمده؟ می گوید «و شد لمون بو عَز را از راحاب آورد». (1) راحاب در کتاب صحیفه یوشع باب دوم می گوید راحاب زنی است زانیه که اصلاً خانه فحشا داشته این هم زن دوم نسب نامه.

مادر سوم راعوت: «و بو عَز عوبید را از راعوت آورد». (2) راعوت سومین مادر است. یعنی سومین خانمی که اسمش ذکر شده در نسب نامه باب اول انجیل متی. راعوت چه کسی بود؟ راعوت را برای شما گفتم که بود اگر یادتان باشد. راعوت موایبه بود اگر یادتان باشد این جور داشتیم نگاه کنید آیه سوم از باب بیست و سه، سفر تثنیه داریم: «عمونی و موآبی داخل جماعت خداوند نشوند حتی تا پشت دهم احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشوند». این راعوت از اولاد موآب است. درست شد؟ بنابراین راعوت موآبیه است و موآبیان داخل جمعیت خدا نشوند

این هم مال این

مادر چهارم زن اوریا: زن اور یا همان بود که قصه اش را جلسه پیش گفتم. می گوید «و داود پادشاه سلیمان را از زن اوریا آورد» (3)

ص: 65

1- انجیل متی، باب اول، رقم 6.

2- انجیل متی، باب اول، رقم 6.

3- انجیل متی، باب اول، رقم 7.



حالا بعضی از زن ها در آن هستند ما این چهار تا را برای شما مرور کردیم. شما را به خدا این نسب نامه است که شما در این نسب نامه نام تعدادی از زن ها را ببرید این تعداد از زن هایی که نامشان را بردید این چهار تا را برای شما مرور کردیم

نام بعضی از زن های دیگر هم هست شما خودتان بررسی کنید. این ها زن های خطا کارند شما دارید یک پیامبر را این گونه احترام می کنید در این سلسله نسب که نام زنان خطا کار را در نسبش ذکر می کنید یک پیامبر را می خواهید ضایع کنید.

دیگر مشکلاتی که دارد سریع برای شما بگویم در انجیل متی یوسف نجار را می گوید پسر یعقوب خواندم برای شما. می گوید «و یعقوب یوسف شوهر مریم را آورد» انجیل متی در لوقا ببینید انجیل لوقا نسب نامه عیسی را نسب نامه عیسی را شما در انجیل لوقا می توانید ببینید آن جا نگاه کنید می گوید یوسف پسر هالی نمی گوید یوسف پسر یعقوب نگاه کنید انجیل لوقا باب سوم آیه بیست و چهار «و حسب گمان خلق» می گوید «عیسی وقتی که شروع کرد قریب سی ساله بود و حسب گمان خلق پسر یوسف بن هالی» آن جا می گوید یوسف بن یعقوب. در انجیل متی نسب یوسف را به سلیمان بن داود می رساند که خواندم برای شما. در انجیل لوقا نسب را به ناتان بن داود می رساند نه به سلیمان به برادر سلیمان می رساند. این هم یک اختلاف دو انجیل در نسب نامه با هم اختلاف دارند.

اختلاف سوم انجیل متی پدران را تا داود بیست و چهار نفر ذکر می کند. انجیل لوقا پدران یوسف را تا داود چهل نفر ذکر می کند. بیست و چهار تا چهل چند تا اضافه دارد شانزده پدر این وسط اضافه شد در انجیل لوقا

باز اشکال دیگر؛ متی اسم یکی از پدران را آیهود بن زروبابل می نویسد و انجیل لوقا همان را می نویسد «ریسا بن زروبابل» متی می گوید آیهود و لوقا می گوید. ریسا آن وقت تعجب این است که در باب سوم کتاب اول تواریخ ایام، اسم

اولاد زروبابل را ذکر کرده می گوید زروبابل اولادش چه کسانی بودند. بین اولاد او نه ابیهود است نه ريسا. در متی می گوید ابیهود پسر زربابل در لوقا می گوید ريسا پسر زربابل وقتی رفتید در کتاب اول تواریخ ایام در عهد عتیق اولاد زربابل را ذکر می کند اصلاً نه پسری به نام ابیهود دارد و نه پسری به نام ريسا

انجیل متی پدر زروبابل را سالتیئیل بن یکنیا می گوید. در انجیل لوقا می گوید سالتیئیل بن نیری. یکی می گوید بن یکنیا. یکی می گوید بن نیری. شما به خدا کتاب آسمانی که در یک نسب نامه پیامبر خودش این خلافت را دارد. ببینید نسب نامه پیامبر. انجیل از چه کسانی است؟ از مسیحی ها در نسب نامه پیامبر خودش این اختلافات را دارد که گفتم برای شما بای بسم الله هم هست. انجیل متی باب اول. انجیل لوقا باب سوم این کتاب آسمانی این انجیل آیا قابل اعتماد است؟ در یک نسب نامه پیغمبرش این قدر با هم اختلاف دارد یکی نسب عیسی را تا داود بیست و چهار نفر می شمارد یکی چهل نفر می شمارد شانزده نفر اضافه آمد در آن یکی دو تا هم نیست این اختلافات فراوان را با هم دارند این کتاب کتاب آسمانی است؟! شما اگر تناقضات کتاب های بین انجیل را بخواهیم مراجعه کنید الی ما شاء الله تناقض بین این انجیل های چهار گانه وجود دارد چون الآن دیگر درس ما تعطیل می شود تا بعد از ماه رمضان، کتاب معرفی می کنم دوستان بروند خودشان بخوانند. می توانید بیش از چهل مورد تناقض آشکار بین این چهار انجیل رسمی کلیسا

قرآن کریم می فرماید ( وَلَوْ كَانِ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا ) (1) یک آیه ای پیدا نمی کنید در قرآن که با یک آیه دیگر اختلاف داشته باشد. می گوید اگر از غیر خدا بود اختلاف داشت الآن از خداست با هم اختلاف ندارد. حالا این هایی که با هم اختلاف دارند معلوم است از خدا نیست. خب بیچاره ها هم

ص: 67

نمی گویند. می گویند انجیل متی. کی گفتند انجیل عیسی؟ کی گفتند انجیل خدا؟ می گویند این گزارش متی است این گزارش یوحنا است. این گزارش لوقا است. این گزارش مرقس است و هفتاد گزارش دیگر هم بود. این ها کتاب های آسمانی نیست.

اختلافاتش را اگر خواستید یک کتاب است که یک قرن پیش نوشته است، هنوز هم اولین کتاب در نقد مسیحیت است. صد سال است هنوز مثلش نوشته نشده. آن کتاب مرجع است در این باب نگاه کنید کتاب انیس الأعلام. از کسی به نام فخر الإسلام خودش کشیش مسیحی است که مسلمان شده است. ردّ مسیحیت را از کتاب های خودشان می نویسد انیس الأعلام که ردّ بر نصارا است از فخر الإسلام هم چاپ سنگی دارد و هم چاپ حرفی.

این را نگاه کنید و دو کتاب از مرحوم آیه الله شیخ محمد جواد بلاغی است. الهدی إلى دین المصطفی و الرحلة المدرسية. این دو کتاب از مرحوم بلاغی اعلی الله مقامه الشریف است. این سه کتاب را در مورد تناقضاتی که در انجیل های چهار گانه رسمی کلیسا است. شما ببینید این سه کتاب که دو تای آن از شیخ محمد جواد بلاغی است از اعلام هشتاد سال پیش نجف اشرف است و هکذا یکی دیگرش هم از فخر الإسلام ببینید شما این سه جلد کتاب را می بینید تناقضات اناجیل اربعه چقدر زیاد است. آن وقت می شود این ها را به خدا نسبت داد می شود این ها را کتاب آسمانی دانست. پسرک و دخترک دانایی که می روند دنبال انجیل، دنبال چه می روند؟

و به شما یک انجیل هم معرفی کنم که کلیسا آن انجیل را تکذیب می کند. کلیسای امروز می گوید این انجیل وجود ندارد و آن انجیل برنابا است. برنابا از حواریون عیسی است. این انجیل از واتیکان بیرون آمده است. از کتاب خانه خصوصی واتیکان به بیرون درز کرده این انجیل توسط مرحوم حیدر قلی خان سردار کابلی که دانشمندی بسیار بزرگ بوده است به فارسی ترجمه شده است. این انجیل را شما

بینید انجیل برنابا. ما نمی گوئیم انجیل برنابا انجیل عیسی است. اما انجیل برنابا حکایت انجیلی است که کم تر در آن دست برده و دچار تحریم شده است. انجیل برنابا را پیدا کنید و بخوانید. در این انجیل برنابا صراحتاً نام مبارک پیامبر خاتم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم ذکر شده و ذکر برخی از اوصیای پیامبر در آن آمده. نام امام زمان مهدی موعود آمده. شما انجیل برنابا را هم نگاه کنید. اگر چه کلیسا امروز انجیل برنابا را تکذیب می کند می گوید این از ما نیست انجیل برنابا را مسلمانان نوشته اند آن ها می گویند مسلمانان این انجیل را نوشته اند خیلی خب حالا شما این را هم بخوانید گزارشات انجیل برنابا را هم در مورد قتل عیسی نگاه کنید. می گوید عیسی را پیدا نکردند عیسی را نتوانستند بکشند عیسی بردار نرفت. به همین خاطر این جزو انجیل های توقیفی کلیسا است. این ها را شما بینید

من نمی دانم آیینی که در نسب نامه پیامبرش و در کتاب آسمانش این تناقضات وجود دارد بای بسم الله آن که این باشد وای به حال تایی تمثش به آن جا که می رسد چه می شود ان شاء الله اگر عمری باشد. من می خواستم تمام کنم داستان نقد مسیحیت را الان می بینم انگار تازه شروع کردیم. ان شاء الله بعد ماه مبارک رمضان یک شنبه سوم مرداد نهم شوال خدمت شما هستم یک شنبه سوم مرداد، نهم شوال. یعنی یک شنبه بعد عید فطر نه، یک شنبه بعدش ان شاء الله در خدمت شما هستیم هر کس می خواهد بیاید ما در خدمتشانیم.

و صلی الله علی محمد و آله.

## جلسه پنجم : بطلان الوهیت عیسی و اقانیم ثلاثه و فادی بودن وی

\*جلسه پنجم : بطلان الوهیت عیسی و اقانیم ثلاثه و فادی بودن وی (1)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بچثمان چند جلسه در نبوت خاصه بود که به این جا رسیدیم و بحث را اختصاص دادیم به نقد مسیحیت چند جلسه با هم در نقد مسیحیت سخن گفتیم. حالا می رسیم به یک نقد دیگر بر مسیحیت و آن داستان اقانیم ثلاثه یا الوهیت عیسی مسیح علیه السلام است. شما می دانید که مسیحیان اعتقاد دارند که عیسی پسر خدا است بعد می گویند خود خدا است. بعد می گویند سه اقنوم است جمعش اقانیم. سه اقنوم: اب و ابن و روح القدس ما ابتدا کلام مسیحیان را مرور کنیم ببینیم چگونه می گویند عیسی خدا است الوهیت عیسی را چه جور ثابت می کنند. بعد ببینیم آیا این بیان صحیح است یا نه؟

دلیل الوهیتی که این ها ذکر می کنند این است که می گویند خب عیسی خدا است چرا؟ چون بدون پدر متولد شد. چون ولادت او غیر طبیعی است، پدر ندارد،

ص: 70

بر خلاف بقیه پیامبران بنابراین حکمت متولد شدن بدون پدر او همین است که او خدا است. بعد می گویند شما نگوید اگر بنا است که عیسی خدا باشد که بدون پدر به دنیا آمده است. خب شما اشکال نکنید که حضرت آدم پس چه می شود؟ او بدون پدر و مادر بود پس او به طریق اولی خداست می گوید نه این اشکال را نکنید. چرا؟

چون خدا در خلقت آدم می خواست اظهار قدرت کند و با این اظهار قدرت خدا آدم را آفرید که بگوید ببینید من چه قدرتی دارم. در خلقت آدم خدا اظهار قدرت کرد دیگر برای داستان عیسی خدا اظهار قدرتش را کرده بود دیگر حکمتی وجود نداشت که عیسی را بدون پدر بیافریند. بنابراین حکمت این که عیسی بدون پدر به دنیا آمد این است که می خواست اظهار کند که عیسی خدا است.

بعد مسیحی ها می گویند حضرت آدم ابوالبشر گناه کرد از شجره منهی خورد بنابراین خودش گناه کار است وقتی خودش گناه کار باشد تمام بنی آدم هم گناه کار هستند چرا؟ چون آدم اصل و ریشه این درخت است. وقتی اصل و ریشه یک درختی تلخ باشد میوه درخت هم تلخ خواهد بود آدم گناه کار است فرزندان آدم هم گناه کارند تا قیامت این ها همه گناه کارند و سزای آن ها جهنم است. چون فرزند آدم هستند. مضافاً به این که خودشان هم مرتکب گناهان می شوند خود بنی آدم و مضافاً به این که همه پیامبران آلوده به گناه شده اند. بفرمایید که از داود گرفته تا خود آدم تا ابراهیم تا دیگر پیامبران همه آلوده به گناه شده اند. بنابراین خداوند خدا اقمومی را فرستاد در رحم باکره مریم تا این اقموم از رحم مریم پا به عرصه وجود بگذارد. قربانی شود و کفاره گناه آدم بر بنی آدم شود. یعنی در واقع عیسای مسیح خودش را که خداوندگار است خودش را فدای بنی آدم کرده است. چرا؟ به خاطر این که خدا وعده داده است که گناهکاران را عذاب کند بنی آدم همه گناه کارانند پس خدا باید همه را عذاب کند اگر خداوند خدا بخواهد همه را عذاب کند که دیگر بهشت و این ها را برای که آفرید اگر بخواهد عذاب نکند خلف

وعده کرده است و خلف وعده قبیح است. بنابراین خداوند پاره ای از وجود خودش را به قسمی خودش حلول کرده است در رحم مریم پا به این عرصه و دنیا گذاشت تا او را ببرند به صلیب بکشند و قربانی کنند و او بشود فدای همه فرزندان آدم و لذا مسیحیان عرب به عیسی می گویند «الفادی». فادی یعنی کسی که فدای دیگران شد. کفاره گناه دیگران است. می گویند حکمت و راز این مطلب چنین است. خدا خودش پا به عرصه وجود گذاشت در این دنیا در شکل و شمایل عیسی به خاطر این که خدا خودش فدا و کفاره گناه کاران باشد و دیگر بنی آدم فدای قیامت عذاب نشوند. او به جای همه در دنیا عذاب شده است و لذا خدا عیسای مسیح را فدای بنی آدم کرده است. می گویند این اعتقاد ماست و این اعتقاد با عقل و حکمت هم مطابقت دارد.

شاهدش برای شما بخوانم که این اعتقادشان است رساله اول یوحنا ی رسول باب دوم آیه دوم: «و اوست کفاره» او یعنی عیسی «به جهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه به جهت تمام جهان نیز» یعنی برای گناهان تمام جهانیان عیسی کفاره و فدا شده است بنابراین دیگر خداوند می تواند در فدای قیامت چون عیسی قربانی شد همه را ببخشد و چون عیسی عذاب همه را کشید دیگر همه را خدا می تواند ببرد بهشت. چه آدم چه پیامبران که آلوده گناهند و چه بقیه.

پیامبران آلوده به گناهند؟ می گویند بله پیامبران هم آلوده به گناهند. که مثال گناهی که به بعضی از پیامبران نسبت می دهند برای شما گفتیم.

می گویند این داستان الوهیت و تثلیث مطابق عقل است. هیچ چیز خلاف عقل نیست. چرا؟ چون همه موجودات عالم مشتمل بر تثلیث هستند. می گویند چه تعجب دارد همه دنیا مشتمل بر تثلیث است چه جور؟ می گوید شما نگاه کنید انسان تثلیث دارد از سه قسمت تشکیل شده: روح، عقل و جسم بیاییم سر بقیه موجودات. آفتاب تثلیث دارد سه قسمت دارد یک جسم دارد یک حرارت دارد یک روشنایی

دارد. آتش همین گونه جسمی دارد حرارتی دارد رنگی دارد و همین جور شما بروید جلو. می گوید شما نگاه کنید تمام مخلوقات در آن ها تثلیث هست. چرا؟ چون خدایی که این مخلوقات را آفریده خودش تثلیث دارد. سه گانه است. سه جهت دارد. و موجودات را هم علی شاکله خودش آفریده است. وقتی موجودات را هم علی شاکله خودش آفرید تا کسی تثلیثی را در ذات و باری انکار نکند.

بعد می گوید که خیلی خب حالا اگر شما پافشاری کردی که این حرف ها درست نیست تثلیث خلاف عقل است جواب ما به شما این است. این آخرین جوابشان است. می گوید اگر گفتید تثلیث خلاف عقل است می گوئیم باید شما تثلیث را قبول کنید. چرا؟ چرا ما باید چیزی که خلاف عقل است قبول کنیم؟ می گوید این به خاطر این که از اسرار است چون از اسرار است شما باید تثلیث را بپذیرید و قائل به تثلیث بشوید چون در کتاب مقدس آیات فراوانی وجود دارد که این تثلیث در آن ذکر شده است. بنابراین ما تثلیث را و لو خلاف عقل باشد به عنوان یک اصل موضوعی می پذیریم، تثلیث خلاف، عقل به عنوان یک اصل موضوعی مورد پذیرش قرار می گیرد. حالا آیاتی که حمل بر تثلیث می کند در کتاب آسمانی شان فراوان است دیگر فعلاً آن ها را برای شما نمی خوانم. این حرف مسیحیان.

ما این بیان را چه جور جواب دهیم از اول می آیم جلو یکی یکی از آن مطالبی که تا حالا و تا این جا خدمت شما عرض کردیم اشکالات این بیانات خیلی اش واضح است یعنی ما دیگر براهینش را قبلاً اقامه کردیم. احتیاج به اقامه برهان جدید ندارد تا لازم به اعاده داشته باشد

یکی یکی می آیم جلو نقد این حرف ها اول می گوید که چرا عیسی خدا است؟ چون بی پدر متولد شد. خب واضح است پس آدم را شما خدا بگیریید که نه پدر دارد و نه مادر می گوید نه در آدم خدا می خواست قدرتش را نشان دهد. حکمتی داشت آفرینش آدم اما دیگر در عیسی حکمتش را نشان داده بود، دیگر



برای چی عیسی را بی پدر آفرید می گوئیم خیلی حرف است خدا حکمتش را در تمام خلقتش نشان می دهد در تک تک خلقتش حکم خودش را نشان می دهد. این جور نیست که اگر یک جا حکمتش را نشان داد دیگر برای بقیه جا ها حکمتش را نشان ندهد. سعدی در بوستان می گوید:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار \*\*\* هر ورقش دفتری است معرفت کردگار

بینید یعنی حکمت این جور نیست که تکرار نشود چه مانعی دارد. این حکمت نسبت به جناب عیسی هم تکرار شده است منتهی در آدم ابوالبشر نه پدر است نه مادر در جناب عیسی علی نبینا و آله و علیه السلام مادر وجود دارد پدر نیست بنابراین تکرار حکم الهی چه مانعی دارد هر روز دارد دنیا تکرار می کند. خدا در همه خلقتش دارد قدرت نمایی می کند

و في كل شيء له آية \*\*\* تدل على أنه واحد

همه آیت الهی هستند تمام مخلوقات نشانی از پروردگار دارند جناب عیسی هم همین جور این لازم نیست خدا باشد این دلیل بر الوهیت نمی شود خدا می خواهد علی نحو اعجاز خلقت کند جناب عیسی مسیح را دلیلش هم چیست؟ اصلاً شما بگوئید ما نمی دانیم لکن خداوند افعالش بدون علت و حکمت نیست. بنابراین یک حکمتی دارد یک سری دارد یک رازی دارد ممکن است حتی ما آن را ندانیم. مگر ما تمام راز های خلقت را یافته ایم این هم یکیش. یکیش این که خدا می خواسته است به یهودیانی که زیر بار حرف حق نمی رفتند قساوت قلب پیدا کردند معجزه به این آشکاری را خدا نشان دهد شاید آن ها رسالت عیسی را گردن بنهند که گردن ننهادند شاید حکمتش این باشد پس بنابراین این دلالت بر الوهیت نمی کند. این یک نکته

نکته دیگر: این که گفتند خدا عیسی را فرستاد چون بنی آدم، آدم که از شجره

منهیه خورد و گناه کرد. ریشه درخت که تلخ شد تمام میوه های این درختان تلخ است همه بنی آدم آلوده به گناه شدند حتی انبیاء الله. حتی پیامبران خدا. جواب ما چیست؟ از «ما ذکرنا» روشن شد ما در مورد انبیاء قائل به مقام عصمت شدیم. و دلیل عقلی اقامه کردیم اگر یادتان باشد پیغمبر نمی تواند گناه کند. نمی تواند گناه کند نه این که توانایی و قدرت نداشته باشد نمی تواند شرعیه نه تکوینی و الا قدرت دارد اما آلوده به گناه نمی شود چرا؟ چون اگر پیامبر آلوده به گناه شد دیگر مردم زیر بار دستورات او نمی روند می گویند که اگر گناه بد است پس چرا خودش انجام می دهد؟ پس چرا ما را نهی می کند؟ «رطب خورده منع رطب کی کند». بنابراین مردم پذیرش ندارند اگر او آلوده به گناه شود، اما به مردم بگویند گناه نکنید. می گویند پس چرا خودت گناه می کنی؟ پس انبیاء دارای مقام عصمت هستند. به دلیل عقلی ثابت کردیم دلیل عقلی قابل تخصیص نیست دلیل عقلی را که نمی شود تخصیص زد. شما می توانید بگویند تناقض امتناع دارد الا در سه مورد. می شود؟ نمی شود. آن سه موردتان یا تناقض هست یا نیست اگر تناقض هست استحاله دارد اگر تناقض هم نیست اشکالی ندارد. ما می خواهیم بگوییم تناقض مستحیل است.

دلیل عقلی که تخصیص بر نمی دارد پیامبران از آدم ابوالبشر علیه السلام تا خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله به دلیل عقلی ثابت کردیم معصوم از گناه، خطا، اشتباه، سهو و نسیان هستند. به اعتقاد ما شیعه و با برهان عقلی که اقامه کردیم تمام دوران حیاتشان نه فقط در برهه نبوت یعنی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از اول که پا به عرصه وجودی می گذارد دارای مقام عصمت است نه از چهل سالگی که به پیامبری مبعوث می شود و لذا عرب جاهلی در پرونده پیامبر ما خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله و یک نقطه سیاه پیدا نکرد و اگر پیدا می کردند که توی بوقش می کردند اگر داشت می گفتند تو همانی که بچگی هات فلان بودی تو همانی که جوانی هات چه کار کردی تو همانی که مال مردم را چه کار کردی درست است؟ اگر یک نقطه سیاه توی پرونده حتی قبل از بعثت بود عرب جاهلی

آن نقطه سیاه را بزرگ نمایی می کرد و به همه نشان می داد می گفتند این، این است وضعش. هیچ چیز نداشتند بگویند چرا؟ مقام عصمت دارد از قبل نبوت همین گونه، عصمت هست بعد نبوت هم هست تا پایان حیات. همه پیامبران همین طور بودند، فرقی نمی کند. خب چه چیزی شما می گوید و دلیل عقلی اقامه کردیم.

چه چیزی شما می گوید پیامبران گناه کارند و آلوده به گناه شده اند پیغمبری که با زن شوهر دار زنا می کند حتی لات ها هم این کار را نمی کنند لات های محل هم اگر بخواهند ارتباطی با زنی داشته باشند اگر زن شوهر دارد، می گویند بفرماید ما کاری به شما نداریم مُشَرَف لات های محل هم مراعات زن شوهر دار را می کنند آن وقت پیغمبر خدا داود مراعات نکرد آن هم زن سردارش را با آن قصه ای که برای شما نقل کردم بعد هم سردارش بفرستد جبهه تا او را بکشند این ها حرف هایی نیست که بتواند کسی بزند یا یعقوب با عروس خودش جمع شود یا ابراهیم بود... این ها را که نمی شود پذیرفت. این حرف ها معلوم است حرف های صحیحی نیست. پس بنابراین ما چه می گوئیم؟ می گوئیم پیامبران دارای مقام عصمت هستند. به دلیل عقل و برهان عقلی پس نه آدم گناه کرد آن شجره منهییه ای که آدم خورد نه آن گناه بود. نه بیاید جلو تا موسی که زد یک نفر را کشت (فَوَكَرَهُ مُوسَى فَقَضَى عَلَيْهِ) (1) یک مشت موسوی زد به او. یک مشت موسوی کارش را ساخت. مرد با یک مشت می گوید موسی آدم کشت هیچ کدام از این ها گناه برای انبیاء نیست.

یک قاعده ی کلی من به شما قبلاً هم گفتم. و این قاعده کلی را داشته باشید. هر گاه نصوص شریعت با حکم عقل قطعی بَطْلی (در درس اصول هم در اواخر بحث قطع گفتیم برای دوستان) یعنی صد در صد نه شاید و من فکر می کنم، این ها را من کار ندارم. هر گاه با نصوص شریعت چه آیات قرآن کریم، چه روایات ائمه هدی علیهم السلام اگر

ص: 76

معارضه کرد. تعارض جایی است که صد در صد خلاف هم باشد به حیث وجه جمعی نداشته باشد این ها را ملاحظه کنید اگر چنین تحقیق داشته باشد نصوص شریعت تأویل می شود نه حکم عقل شیخ انصاری هم این را دارد. خیلی آقایان ابا نکنند از حرف من وحشت نکنند و فکر نکنند من حرف خیلی حرف متجددانه و روشن فکرانه است نه شیخ انصاری هم دارد شیخ هم در قسمت قطع رسائل آن جایی که متعرض حرف اخباریین می شود می گوید اخباریین این را می گویند. آن وقت یک احتمال برای حرف اخباریین باز می کند اخباریینی که می گویند قطع حجت نیست یک احتمال باز می کند ذیل آن احتمال این بیان را می گوید. می گوید: هر گاه حکم عقل قطعی بطلی ببینید این حکم عقل قطع است یعنی نه این که یک آقای نشسته می گوید نه این آیه به نظر من درست نیست این روایت به نظر من درست نیست نه این فایده ندارد حکم عقل. این نظر ایشان است یک وقت ایشان خطا کردند. حکم عقل قطعی بطلی صد در صد که دیگر مو، لای درزش نمی رود. اگر با نصوص شریعت چه قرآن باشد چه روایات تعارض پیدا کند به حیث وجه جمعی ندارد. نمی شود چه کار کنیم؟ حکم عقل را نفی کنیم یا نص شریعت را؟ شیخ اعظم انصاری می فرماید: نص شریعت باید تأویل شود یعنی بگویم معنایش این نیست که ظاهرش دارد معنایش یک چیز دیگر است تأویلش کنید خیلی حرف مهمی است. شیخ انصاری می زند و بقیه هم قبول دارند حرفی است که مورد پذیرش همه قرار گرفته است.

الا این که ما می گویم کبری شما را قبول داریم در کبرای شیخ مناقشه ای نداریم. الا این که ما می گویم در آیات قرآن کریم که نصوص قطعی شریعت است چنین چیزی صغری ندارد. یعنی شما یک آیه پیدا نمی کنید که با حکم قطعی بطلی در معارضه باشد. ما می گویم اصلاً نیست صغریاً ممکن نیست که اصلاً چنین چیزی وجود ندارد. یعنی ممکن است ظاهرش تنافی داشته باشد اما وجه جمع دارد. این

همان تناقضات قرآن است که کندی در زمان امام حسن عسگری علیه السلام جمع کرده بود و آقا برایش پیغام دادند و این همان تناقضات قرآن است که کشیشان مسیحی با هم می نشیند این ها را جمع می کنند و می گویند بعض آیات با بعضی تنافی دارد. یا به نظر عقل ناقص خودشان بعض آیات خلاف عقل است این ها را ذکر می کنند این ها گمان می کنند تنافی وجود دارد تأمل که می کنید دقت که می کنید با آیات دیگر که کنید چنین صغرائی در قرآن کریم نیست و در روایاتی هم که از ائمه هدی علیهم السلام صادر شده است نیست آیا در روایات جعلی مثلاً یک چیزهایی این گونه پیدا شود آن را کاری نداریم ولی در روایات صادق نه؟ چون آن ها ائمه معصومین علیهم السلام هستند، خلاف عقل هیچ حرفی نمی زنند.

بنابراین ما می گوئیم به پیروان آیین مسیحیت می گوئیم این که شما، معاصی الله نسبت به انبیاء را می دهید و می گوئید پیامبران خدا گناه می کنند این خلاف حکم عقل است عقل دلیل عقلی اش را قبلاً اقامه کردیم که انبیاء الله باید معصوم باشند.

پس ما اصلاً نمی پذیریم که انبیاء الله گناه کردند نه آدم را قبول می کنیم معصیت کرده نهایت آدم یک ترک اولی کرده بیاید تا بقیه انبیاء، ما ساحت داود پیامبر را پاک و منزّه می دانیم از چنین تهمت. ساحت قدس ابراهیم، یعقوب و موسی را ما پاک می دانیم ما حتی ساحت قدس مریم مادر عیسی را تطهیر می کنیم پاک می دانیم ( [1](#) ) **وَأُمُّهُ صِدِّيقَةٌ** ) مریم راست گو بود در آن حرفی که زد و گفت من بچه ام را از ذات حق گرفته ام من آلوده نشده ام دامن من آلودگی ندارد. این بچه اعجاز الهی است. قرآن می گوید: صدیقه بود. راست گفت مریم. ( **يَمْرَيْمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاءِ الْعَالَمِينَ** ) [2](#) ) خدا تو را برگزیده تطهیر کرده. پاک یعنی هیچ

ص: 78

---

1- سوره مائده آیه 75

2- سوره آل عمران، آیه 42.

آلودگی ندارد باز دوباره ( اَصَّةٌ طَفْنُكَ ) گفتیم در تفسیر که دو تا ( اَصَّةٌ طَفْنُكَ ) است هر ( اَصَّةٌ طَفْنُكَ ) به چه معنا است تکرار نیست معنای دوم: ( اَصَّةٌ طَفْنُكَ عَلَيَّ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ ) سیده نساء العالمین فی عصره کیست؟ مریم در روزگار خودش است و فاطمه زهرا علیها السلام در همه ی روزگاران است این اعتقاد ماست در مورد انبیاء و حتی مریم که پیامبر نیست قرآن ما تطهیرش می کند

بنابراین این اندیشه که انبیاء آلوده به گناه می شوند اولاً خلاف حکم عقل است. خیلی خب به فرض آدم گناه کرد از درخت منهی خورد. حالا- آدم گناه کرد، گناه آدم را چرا به پای من می نویسند که آدم گناه کرده پس بنی آدم علی الأبد گناه کارند. این چه نحو حرف زدن و استدلال کردن است؟ آدم ابوالبشر چند هزار سال پیش بروید، عقب آدم ابوالبشر یک گناهی انجام داده است، من و شما و تمام فرزندان شما به خاطر گناه آدم مستحق دوزخ باشیم جل الخالق، این حرف چیست؟ عقل می پذیرد این را؟ قرآن می گوید ( وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى ) (1) گناه هر کسی پای حساب خودش است. گناه من را به پای آقایم نمی نویسند. گناه آقایم را هم پای من نمی نویسند. چند هزار سال پیش ما یک جدی داشتیم او گناهی کرده این گناه تمام فرزندان او را مستحق جهنم کند این چه حرفی است چگونه می شود چنین حرفی زد. الآن اگر این را در دنیا در یک دادگاه حقوق بشر امروز بگویند آقا ما یکی از اولادها و فرزندان هیتلر را آورده ایم محاکمه کنیم چه به شما می گویند؟ بله. دیروز حکم اعدام سیف الإسلام قذافی صادر شده تمام نهاد های حقوق بشری، سازمان ملل اعتراض کرده اند که برای چی پسر قذافی را حکم اعدامش را صادر کردید. این دادگاه مطابق موازین حقوق بشر نبوده است شما که خودتان بدترید در انجیل شما دارید مطابق مسیحیت می گوید آدم چند هزار سال پیش خدا گفت از این درخت

ص: 79

---

1- سورهای انعام آیه 164؛ فاطر آیه 18؛ اسراء، آیه 15؛ زمر، آیه 7؛ نجم، آیه 38.

نخور، آدم خورد، تمام فرزندانش مستحق عقوبت و عذاب هستند. واضح است که این استدلال باطل است خب حالا همه فرزندان مستحق عقوبت هستند، خدا اگر این ها را عِقَاب کند ببینید تو را به خدا چه آیینی است آن وقت بعد ببینید ما چه آیینی داریم یک مقایسه ای کنید. بعد می گوید این ها تمام فرزندان آدم مستحق عقوبت هستند اگر خدا این فرزندان آدم را عقوبت کند همه را، خب بهشتی درست کرده ( وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ ) (1) یک بهشتی به این مفصلی ساخته برای چه کسی؟ هیچ کس در آن نمی رود همه می روند جهنم. پس این عجب خدای... . خیلی خب شما اگر یک چیزی درست می کنید می خواهید از آن استفاده کنید. یک بهشت درست کرده یک نفر در آن نمی رود خب این بهشتش به چه درد می خورد. این اگر همه را عذاب کند، اگر عذاب نکنند می گوید خدا وعده داده که گناه کاران را عذاب می کند این خلف وعده می شود. پس احتیاج به یک محلّ دارد. در فقه شما می گوید محلّ در شیمی می گویند کاتالیزور یعنی یک واکنشی که می خواهیم سریع انجام شود یک ماده سومی اضافه کنیم که واکنش سریع انجام شود. این ها همه بخواهند بروند در جهنم پس خدا باید در بهشت را ببندد لاک و مهرش کند آن وقت یکی می گوید خدایا پس این را برای چه درست کردی مرد حسابی بخواهد این ها را عذاب نکند خودش وعده داده است که من گناه کاران را عذاب می کنم و به جهنم می برم خدا گیر افتاده است خدا که گیر افتاد می خواهد مشکل را حل کند چه جوری حل می کند مشکل را خودش قسمتی از وجود خدا می آید در رحم مریم باکره از رحم مریم باکره پا به عالم وجود در این دنیا بگذارد بیاید در عالم ما انسان ها بعد بزرگ شود مورد اذیت و آزار قرار بگیرد به صلیب بکشند. بر فراز صلیب جان دهد بر فراز صلیب که جان داد او بشود کفاره گناهان آدم و فرزندان

ص: 80

آدم الی الیوم القیامة. در نتیجه من و شما، همه دیگر بهشتی می شویم. مسیح علیه فادی ماست فادی یعنی فدا شده ما است کسی است که برای ما مسیح خودش را فدا کرده است. مسیح برای برای من و شما، نه فقط من و شما از آدم تا آخرین بشری که در دنیا آید خودش را فدای ما کرد که گناهان ما دیگر عذاب نداشته باشد. خدا همه ما را صاف می برد در بهشت و مسیح کفاره گناهان ما است و این مسیح کیست؟ خود خدا است. خدا خودش آمد روی زمین تا شود کفاره گناهان آدمیان. و در نتیجه فردا دیگر ما همه مان دسته جمعی با پدر فداکارمان نعوذ بالله آدم ابوالبشر و انبیاء الله زنا کار و معصیت کارمان دست در دست هم می دهیم همه می رویم در بهشت. چون خدا خودش کفاره گناهان ما شد.

شما را به خدا این حرف ها به یک جک شبیه تر نیست؟ کدامش با عقل جور در می آید. ببینید: گفتیم پیامبران گناه نمی کنند حالا آدم گناه کرد به من چه؟ من مسئول اعمال خودم هستم نه مسئول اعمال آدم چرا من جهنم بروم؟ این هم که با عقل نمی سازد. بعد از آن طرف خدا فدایی می خواست چه کار؟ آن چه که قبیح است، این است که خدا وعده می دهد به وعده خودش وفا نکند یعنی دیگر هر که عبادت کرد می برمش بهشت نبرد اما خلف وعید قبیح نیست بلکه خلف وعید از اخلاق کریمان است. این که خدا گفت همه گناه کاران را به جهنم می برم، پدر گناه کاران را در می آورم می برمتون جهنم انواع و اقسام عذابتون می کنم. اگر فردای قیام گفت همه تان در بهشت بروید همه شما را عفو کردم بخشیدم ما مستحق جهنم هستیم اما اگر خدا ما را عفو کند قبیح است؟ خلف وعده قبیح نیست. شما اگر به بچه تان گفتید پسر جانم اگر امسال قبول در امتحانات شدی برایت یک دوچرخه می خرم. بچه قبول شد با آن معدلی که شما گفتید شما دوچرخه را نخرید، هر روز به برادر شما به خواهر شما به مادرش می گوید بابایم دروغ می گوید به حرف هایش عمل نمی کند. گفت دوچرخه می خرم نخرید خلف وعده شما قبیح است، اگر انجام ندهید.



اما وعید، شما گفتید پسرم اگر رفوزه شدی یک کتک مفصل به شما می‌زنم با کمربند یا زنجیر، با همان زنجیری که خرم را می‌زنم در مزرعه همان زنجیر را می‌کشم به جانت پسر هم درس نخواند و تجدید آورد. چه کار می‌کنی؟ شما ریپی اش را می‌آیید زنجیر را می‌آورید و می‌کشید اما قبلاً هم به مادرش گفتید من که رفتم طرفش که او را با زنجیر بزنم، زنجیر که پدر صاحب بچه را در می‌آورد، تو بیا واسطه و التماس و غلط کرد و بچه ام را زن و یک دو تا زنجیر هم روی زمین می‌زنی و می‌روی طرفش و مادر می‌آید جلوی شما را می‌گیرد و شما هم می‌گویید خب مادرت به دادت رسید و الا می‌دانستی چه کارت می‌کنم چرا؟ چون اقلأً سال دیگر حواسش را جمع کند و الا این که کتکش را نخورد همین قصه است. شما به قول امروزی‌ها چی طور می‌آیید فیلمش را بازی می‌کنید دکورش را می‌آیید پوزیشنش را می‌آیید قیافه اش را می‌گیرید بچه تان است دلتان نمی‌آید با زنجیر بزنید. زنجیری که وقتی به خر می‌زنند به این بزنید که گوشت بچه کنده می‌شود. یکی دو تا هم روی زمین می‌زنی، بترسد تمام شد اگر بچه را شما ببخشید می‌رود بگوید بابای من حرف می‌زند وفا نمی‌کند؟ می‌گوید بابای من چه مرد خوبی است، گفت می‌زنمت ولی مادرم وساطت کرد بابایم هم من را ببخشید بخشش را کسی قبیح نمی‌داند. همه بنی آدم گنه‌کار، خدا از دم بنی آدم را عفو کند، کجایش خلف وعده می‌شود، این خلف وعید است خلف وعید را احدی قبیح نمی‌داند بنابراین ما فدا می‌خواهیم چه کار؟ فادی می‌خواهیم چه کار؟ کفار گناهان ما را بیاید بکشد می‌خواهیم چه کار؟ خدا همین جور عفو کند. ببخشند نخواست همین جور با شفاعت، شفاعت نه فادی، نه کسی بیاید برای ما فدا شود شفاعت کنندگان فادی نیستند می‌آیند مثل مادر. مادر می‌آید بگوید کتک او را به من بزن؟ نمی‌گوید این را. می‌گوید ببخشش. می‌شود شفیع فادی آن است که بدنش را جلوی زنجیر بگیرد که به پسر نخورد. می‌گوید به من بزن به او زن می‌گوید عیسی این کار را کرد تمام عذاب‌ها را تحمل کرد که

دیگر بنی آدم برونند در بهشت، خب ببینید این ها خدا وکیلی چه چیز آن با عقل می سازد یا این که می گوید تمام موجودات بنایش در تثلیث است. آقا این مُهملات چیست؟ کدام موجودات بنایش در تثلیث است؟ آدم یک روح دارد، یک عقل دارد، یک جسم دارد. خب من هم می شمارم آدم پنج انگشت در این دست دارد، پنج انگشت در آن دست دارد دو چشم دارد یک دهان دارد. مگر این ها برهان شد. خورشید یک جسم دارد یک حرارت دارد یک نور دارد اصلاً خورشید جسمی ندارد خورشید از چه تشکیل شده؟ از گاز تشکیل شده است. حرارت و نورش هم توأمان است آتش یک جسم دارد کجای آتش جسم دارد؟ یک حرارت دارد، یک رنگ دارد این ها خیال بافی نیست؟ این ها مثل شعر است شعر هایی که خیال بافی می کند تشبیه می کند به معشوقه اش به ماه و خورشید و گل و ستاره و.... . تخیل است خیالبافی است عالم وجود بر اساس تثلیث است چه چیزش بر اساس تثلیث است. کجایش تثلیث است بیا تا من تمام عالم وجود را بر اساس تخمیس درست کنم همان جور که تو به هم بافتی این که بافتن است این که حرف نشد. برهان نشد. خب این هم یک نکته

یکی دیگر: آمد گفت ریشه درخت که تلخ شود آدم که معصیت کرد تمام بنی آدم دیگر گنه کارند، میوه آن درخت تلخ است. شجره درخت، ریشه درخت تلخ شود این قدر درخت داریم که آن پوسته درخت و ریشه درخت تلخ است، میوه درخت شیرین است آخه این ها چه برهان و چه استدلالی است و چرا این جور تشریح می کنید؟ آدم گناه کرد بگو درخت بنی آدم درخت شیرینی است اما گناه کاران که گناه می کنند چه خود آدم چه فرزندان آدم آن ها آن میوه درختی هستند که می گندد که فاسد می شود که به آن سرما می زند اما این درخت بنی آدم، درخت شیرینی، محبت، دوستی، صفا، صمیمیت کار خوب کردن است چرا تشبیه به درختی می کنید که میوه هایش همه تلخ است؟ و این ها یک مشت تشبیه بیشتر نیست. با این

بعد ازانیم ثلاثه. سه اقنوم دارد. می پرسیم خدا دیگر کیست؟ می گوییم پس ازانیم ثلاثه؟ می گوید بله خدا یکی است که شامل سه اقنوم است. آب و ابن و روح القدس. می گوییم خیلی خب آیا خدا بی نیاز از این ازانیم ثلاثه هست یا نیازمند به این ازانیم؟ می گوید نه خدا همان ازانیم ثلاثه است یک خدا نداریم و یک سه اقنوم خدای جدا از این ازانیم ثلاثه نیست خدا خودش همین سه تا است. یعنی خدا مرکب است از ازانیم ثلاثه وقتی خدا مرکب شد از ازانیم ثلاثه هر مرکبی (در بحث توحید بحث کردیم یگانگی خدا آن جا برهانش را اقامه کردیم) احتیاج به اجزایش دارد. خدایی که محتاج باشد خدا نیست. خدایی که ما می شناسیم غنی به ذات است. نمی تواند محتاج باشد شما تا مرکب اجزایش جمع نشود مرکب تشکیل نمی شود پس این خدا اگر مرکب از این ازانیم ثلاثه هست مرکب احتیاج به اجزایش دارد وقتی احتیاج به اجزایش دارد بنابراین محتاج اجزایش است خدایی که محتاج باشد حادث است چون تا اجزایش تشکیل نشود وجود ندارد. بنابراین این خدا خدای محتاج است و خدای عاجز و حادث اگر این وحدت وحدت حقیقه باشد.

اما اگر وحدت شما یک وحدت اعتباری باشد می گوییم خب این وحدت اعتباری یعنی چه؟ آیا شما باز این خدا با این وحدت اعتباری یعنی سه تا چیز جدای از هم است ببینید این یک کتاب، این هم یک کتاب، این هم یک دستمال کاغذی، این ها سه تا چیز است. اما من بیایم دور این سه تا چیز یک خط بکشم و بگویم من این من این سه تا چیز را اعتباراً یک چیز حساب می کنم به این می گویند وحدت اعتباری این ها سه تا چیز است جدای از هم کاری به هم ندارند، لکن ما این سه تا چیز را آمدم شیء واحد حساب کردیم اگر ازانیم ثلاثه شما وحدتت، وحدت اعتباری است نه وحدت حقیقی، خب وحدت اعتباری که وحدت نیست عملاً. این ها سه تا چیز است شما یک نخ دور آن کشیدید نخ دور این ها بکشی این ها را چیز

واحد اعتبار کنی این ها چیز واحد نمی شود این ها سه تا چیز است مستقل از هم است.

بنابراین چه وحدت را اعتباری حساب کنیم چه وحدت را حقیقی حساب کنیم این خدا یا می شود سه تا خدا، وحدتش هم حقیقی بگیرد می شود اجزاء می شود مرکبی که احتیاج به اجزاء دارد و حادث است بنابراین غنی به ذات نیست. قدیم هم نخواهد بود در حالی که خدا غنی به ذات و قدیم است. بنابراین تثلیث با وحدت قابل جمع نیست و این را عقل می گوید خدا یکی است. بله خدا یکی است. در عینی که یکی است سه تا است در عینی که سه تا است یکی است

یک آقای دکتری است در اصفهان استاد دانشگاه تهران یک کتاب نوشته اگر اشتباه نکنم چند بار هم چاپ شده ما هم داشتیم نمی دانم چه کسی برد و نیاورد. ای کاش آن الان دستم بود چرا مسیحی نیستم؟ نقد مسیحیت است. آن وقت این آقای دکتر استاد دانشگاه تهران است ولی اصالتاً اصفهانی است می گوید من جوان بودم در اصفهان می رفتم کلیسا با دوستانم در کلیسای کنار بیمارستان آن وقت می گفتند بیمارستان مسیحی ها حالا می گویند عیسی بن مریم می گفت می رفتیم آن جا. ما چند تا جوان بودیم رفتیم آن جا کشیش شروع کرد به موعظه کردن. خدای یگانه و این ها. بعد گفت خدا سه تا است و عیسی خدا است و اقانیم ثلاثه و... می گفت من بلند شدم گفتم جناب کشیش خدا یکی است یا سه تا. گفت خدا یکی است. گفتم پس شما اقانیم ثلاثه قائلید و می گوید اب و ابن و روح القدس. گفت بله یکی است در عین حال سه تا است. گفتم پس خدا سه تا است. گفت نه یکی است. می گوید من آقای کشیش اعتراض کردم که نمی شود که یا یک است یا سه. هم سه تا است هم یکی است. این که امکان و قابلیت جمع ندارد!!! جناب کشیش گفت: این از اسرار است. آخه این که نشد که هر حرف خلاف عقلی را سیر بنامیم هر چه نتوانستیم جواب دهیم و خلاف عقل باشد بگوییم سیر آقا این سیر است ما این را نمی فهمیم. راز است

نه آقا ما در دیانت مقدس اسلام هستیم هیچ سِرّ و رازی ندارد هیچ حکم خلاف عقلی را گردن نمی نهیم حتی برای شما در شرایط پیامبری گفتم. گفتم یک پیغمبری آمد حرف هایش خلاف عقل بود اصلاً احتیاج نیست معجزه بیاورد و اثبات نبوت کند و شاهد برای نبوتش بیاورد تا حرف هایش خلاف عقل بود رویت را آن طرف کن و برو. انبیاء خلاف عقل حرف نمی زنند و لذا ما قبول نداریم که عیسیای مسیح دعوت به تثلیث کرده باشد چون عیسیای مسیح را ما پیغمبر خدا می دانیم ما که الوهیت عیسی را قبول نداریم ولی نبوت عیسی را قبول داریم. قرآن در سوره نساء، آیه 171 در مورد عیسی چنین می گوید: (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ) عیسی کیست؟ (إِنَّمَا) ادات حصر. (إِنَّمَا) این است که مسیح که عیسی است که پسر مریم ایت (ابنُ مَرْيَمَ)، نمی گوید «ابن الله» عیسیایی که پسر مریم است شأنش یک چیز بیشتر نیست (رَسُولُ اللَّهِ) پیامبر خدا است. آن وقت با ابن مریم فاتحه الوهیت خوانده شد. (ابنُ مَرْيَمَ) عیسیایی است که پسر مریم است از مریم زاده شده است خدا می تواند از کسی زاده شود؟ (لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ). (1) خدا نمی تواند از کسی زاده شود. پس وقتی او از مریم زاده شده است، ابن مریم است قبول دارند که مریم، عیسی را به دنیا آورده مسیحی ها منکر نیستند. شما ببینید چه خانمی است که خدا را زاییده است!!! آن وقت چه خدایی که زاییده بشود و آن چه خانمی و چه رحم مبارکی که خدا در او جای بگیرد و او خدا را به دنیا بیاورد قرآن می گوید (ابنُ مَرْيَمَ) است وقتی (ابنُ مَرْيَمَ) شد دیگر ابن الله نیست خدا نمی تواند زاییده شده باشد. بله او شأنش (رَسُولُ اللَّهِ)؛ رسول خدا است پیامبر خدا است مثل بقیه پیامبران و انبیاء

الله همه شان بشرنند پیامبر خاتم که رأس انبیاء است فرمود: (قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ) (1) گل سر سبد انبیاء می گوید من بشر هستم می خورم، می خوابم، راه می روم تناکح دارم، تناسل دارم بچه دار می شوم بشرم. خصوصیات بشری دارم. مثل همه. بشر ها شما گرسنه نمی شوید پیغمبر هم گرسنه می شود من و شما به دنیا نیامده ایم از پدر و مادر او هم به دنیا آمده عیسی به دنیا آمده از یک مادر پدر نداشته اعجاز بوده فقط ما انسان ها پیامبر هم مُرد خاتمش مُرد. عیسی هم مرد روی قول مسیحی ها مگر نمی گویند به صلیبش کشیدند. روی قول مسیحی ها عیسی مرد به صلیبش کشیدند و در قبرش گذاشتند و بعد از سه روز مادرش آمد بالای سر قبرش سه روز عزاداری کرد در قبر را باز کردند عیسی به آسمان رفته بود. این حرف مسیحی ها. حرف ما نه ( مَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ ) (2) ( إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَىٰ مَرْيَمَ ) (3) کلمه خدا است. کلمه یعنی چه؟ یعنی مخلوق. ( وَإِذَا قَضَىٰ أَمْرًا فَإِنَّمَا يَقُولُ لَهُ كُن فَيَكُونُ ) (4) کلمه تکوینیه الهی است. کلمه تکوینیه الهی یعنی مخلوق خدا است. یعنی عیسی مخلوق خدا است. همه ما مخلوق خدا هستیم اما او مخلوق بالمعجزه است چون خلقتش اعجاز است. و الا من و شما هم مخلوق خدا هستیم. او مخلوق خدا است کلمه ای است که القا شده ( إِلَىٰ مَرْيَمَ ) ( قَالَتِ الْمَلَكَةُ ) آقای مشتاقیان بخوان سوره آل عمران، آیه 45: ( إِذْ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ ). درست است؟

آقای مشتاقیان: پیدا نکردم

ص: 87

1- سوره کهف، آیه 110

2- سوره نساء، آیه 157

3- سوره نساء آیه 171

4- سوره بقره، آیه 117.

آیه 45 را ببینید. بخوان: ( إِذْ قَالَتِ الْمَلَكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللَّهَ يُبَشِّرُكِ بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ. ) تمام شد.

آیه 45 بود. سریع مثل برخی ها نگو نبود. شیخ بهایی گفت در فلان باب بخاری این روایت آمده رفت نگاه کرد فردا آمد گفت دیدی گفتم شیعه ها دروغ می گویند این حدیث در آن باب نبود دو تا باب قبلش بود.

( وَ كَلِمَتُهُ ) (1) کلمه بر مریم القا شده است توسط ملائکه ( بِكَلِمَةٍ مِنْهُ اسْمُهُ الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ ) (2) القا شد توسط فرشتگان این کلمه بشارت داده شد به مریم اسم آن کلمه هم عیسی بن مریم است. ( وَ كَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ ) (3) ( وَرُوحٌ مِنْهُ ) یعنی چی؟ ( قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ) (4) کلمه امر تکوینی الهی است. ( قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي ) روح هم از امر پروردگار است. یعنی عیسی مخلوق الهی است. لکن خلقتش علی نحو اعجاز، ولادتش علی النحو اعجاز و رسول خدا است و دامن مریم از هرگونه آلودگی طاهر است این اعتقاد ما است هیچ کدام از این مُهملات که بهم بافتند نه اقا نیم ثلاثة که خلاف عقل است نه فادی بودن و فدا شدن عیسی مسیح هیچ کدام این حرف ها را قبول نداریم و اجمال مطلب روشن شد تا جلسه بعد.

و صلی الله علی محمد وآله.

ص: 88

1- سوره آل عمران آیه 171

2- سوره آل عمران، آیه 45.

3- سوره آل عمران، آیه 171

4- سوره اسراء آیه 85

\*جلسه ششم: نقد تثلیث (1)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى في سورة النساء ( وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً أَنْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهُ وَاحِدٌ سُبْحَانَهُ أَنْ يَكُونَ لَهُ وَلَدٌ لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكِيلًا ) (2).

یکی از آن مواردی که در نقد مسیحیت باید بررسی شود که جلسه گذشته شروع کردیم یکی داستان تثلیث است تثلیثی که آیه شریفه 171 سوره نساء که خواندم برایتان. ( وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً ) قرآن کریم صراحتاً نفی می کند. می گوید نگویید سه تا. نگویید که ( ثَلَاثَةً أَنْتَهُوا ) دست بردارید از گفتار تثلیث اگر دست برداشتید ( خَيْرًا لَكُمْ ) برای شما بهتر است. خب سه تا خدا نیست، چند تا خداست ( إِنَّمَا اللَّهُ ) این است و جز این نیست که فقط الله است. ( إِلَهُ وَاحِدٌ ) خدا یگانه است.

ص: 89

1- 11 مرداد 1394

2- سوره نساء، آیه 171



تثلیثی در کار نیست سه خدایی در کار نیست. مسیحیان در مورد آموزه تثلیث چه می گویند؟ دوستان توجه کنند کلام ما آن جایی که از قول مسیحیان نقد می کنیم کجاست؟ آن جایی که داریم کلام آن ها را نقد می کنیم کجاست؟ چند جلسه قبل بین این دو تا خلط کرده بودند. می گفتند تو چنین گفتی. بله من گفتم و این نقل قول از مسیحیان بوده، بعد ما خودمان این را نقد کردیم و رد کردیم و قبول نداریم. حالا مسیحیت امروز در مورد تثلیث چه می گوید؟ چگونه می گوید سه تا خدا؟

مسیحیت امروز تثلیث را این گونه توضیح می دهد

مطلب اول: می گوید مسئله کثرت در وحدت خلاف عقل نیست. شما می توانید کثرتی داشته باشید در عین حال این کثرت بازگشتش به وحدت باشد وحدتی داشته باشید در عین حال بازگشت وحدتان به کثرت باشد یعنی کثرت است در عین وحدت و وحدت است در عین کثرت.

می گوید یک چیزی که خلاف عقل باشد نیست ولی اقرار می کند که عقل نمی تواند به درستی آن را دریابد و عقل مستقل در فهمش نیست. خب شما نگوید وقتی عقل ما نمی فهمد، پس ما کنارش بگذاریم می گوید نه دامنه ی فهم عقلی مربوط است به امور دنیایی این مطلب دنیایی نیست کثرت در عین وحدت، این یک امری است که بوده است و خواهد بود و قبل دنیا و بعد دنیا ارتباطی به امور دنیایی ندارد. بنابراین اگر عقل ما هم نمی تواند فهم آن را بکند، اشکالی ندارد، دامنه ی فهم عقل کوتاه است نه این که این مطلب نادرست باشد. این مطلب اول آقای مهدوی دارم حرف مسیحی ها را فعلاً توضیح می دهم نگوید گفتی تثلیث مانعی ندارد امروز تفهیم حرف مسیحیت را توضیح می دهم

مطلب دوم: می گوید یک قاعده ای داریم شیخ رئیس ابن سینا هم فرموده است «كَلَّمَا قَرَعَ سَمْعَكَ مِنَ الْغَرَائِبِ فَذَرَهُ فِي بَقْعَةِ الْإِمْكَانِ مَا لَمْ يَذْذُكَ عَنْهُ وَاضِحٌ

البرهان» (1) هرچه گوشت می شنود سریع نفی اش نکن بگو شاید ممکن است حالا شما تثلیث را هم می شنوید سریع نگوید سه تا خدا، مگر سه تا می شود. روی قاعده ی جناب شیخ الرئیس بگذاریدش در بقعه امکان که ممکن است درست باشد و اصل کثرت در وحدت را امکان پذیر دانسته اند که در عین کثرت وحدت داشته باشیم این مطلب دوم

مطلب سوم: بسیاری از امور هست که در برهه ای از زمان یا مکان، عقل و عقلا آن را مستحیل می دانند می گویند نمی شود ولی در زمان های بعد امکان وقوعی آن ثابت می شود شما اگر دو قرن پیش می گفتید انسانی برود به کره ماه، کسی باورش نمی شد اما حالا می روند الآن شرکت هایی هستند ثبت نام می کنند برای مسافرت به مریخ، که هر کس می خواهد برود به مریخ از او دارند برای مسافرت به مریخ ثبت نام می کنند با گرفتن یک مبالغ سنگینی یعنی امروز انسان می تواند به کرات دیگر مسافرت کند اما اگر قرن گذشته می گفتید اگر دو قرن پیش می گفتید، این شبیه محال بود کسی از عقل و عقلا قبول نمی کرد بنابراین اگر شما امروز تثلیث را نمی فهمید انکارش نکنید ممکن است روزی روزگاری بیاید مثل سفر به کرات دیگر داستان تثلیث هم حل شود و بشر آن را بفهمد.

مطلب چهارم: گزاره ی تثلیث که سه خدا در جهان است. اب و ابن و روح القدس. یک گزاره ایمانی است. گزاره ی ایمانی یعنی در کتاب مقدس وارد شده است. مسیحیان چون مؤمن به کتاب مقدس هستند پس آن چه در کتاب مقدس وارد شده است آن را می پذیرند و لو عقلشان آن را تثبیت نکند چون آن ها مؤمن هستند و به کتاب مقدس ایمان دارند می گویند این کتاب مقدس هرچه در آن است صحیح است. پس هر چه در این کتاب هست صحیح است یکی هم تثلیث است و تثلیث هم

ص: 91

صحیح است و لو ما تثلیث را نفهمیم.

مطلب پنجم و آخر: تثلیث عین توحید است وحدت است در عین کثرت. کثرت است در عین وحدت می گوید تثلیث عین توحید است و لذا مسیحیان خودشان را جزء ادیان توحیدی می دانند. اگر شما به آن ها بگویید شما مشرکید، چند خدا قائلید می گویند نه ما خدای یگانه را قبول داریم خودشان را جزء ادیان توحیدی می دانند چرا؟ به خاطر این که تثلیث را عین توحید می شمارند این فکر مسیحیت امروز است در باب تثلیث

اگر جناب اسقف کلیسا می خواست از تثلیث دفاع کند این گونه که برای شما تقریب کردم نمی توانست برای شما از تثلیث دفاع کند.

این حرف مسیحیت امروز. حالا ما تقدش می کنیم.

نقد اول: جلسه گذشته برای شما گفتم. به اعتقاد ما مسلمان ها بر اساس کلام اسلامی هر اندیشه ای که خلاف عقل باشد لکن خلاف عقل قطعی بَطّی. مثل تناقض، تضاد. هر اندیشه ای که خلاف عقل باشد قابل پذیرش نیست و هر پیامبری که دعوت به خلاف عقل کند، اصلاً ما دیگر نمی خواهیم از او معجزه طلب کنیم و احکام و معارف دینش را بررسی کنیم اگر خلاف عقل حرفی زد شما اصلاً آن پیامبر را بگذارید کنار. از قافله انبیاء او را جدا کنید.

پیامبران از طرف چه کسی آمده اند؟ خدا. خدا خالق عقل است و عقلا. خدا حرف خلاف عقل نمی زند بنابراین به پیامبرش هم نمی گوید حرف خلاف عقل بزن. دقت کردید.

ما اگر با عقل قطعی بَطّی نه یکی یک گوشه ای نشسته می گوید این به عقل من درست نیست به عقل قطعی بَطّی صد در صدش که می گویند این قضیه تحت هیچ عنوانی امکان پذیر نیست به تناقض برگردد و امثال آن عقل قطعی بَطّی اگر مخالفت کرد با چیزی، زمان های آینده نمی تواند آن را تصحیح کند. تناقض از اول دنیا

مستحيل بوده است تا آخر دنيا هم مستحيل است. حتى شما برويد در بهشت، در آخرت، در برزخ، در قيامت، در جهنم هم تناقض مستحيل است. مستحيل هميشه مستحيل است همه جا مستحيل است. استحاله اى كه ما مى گوئيم حكم عقل بر خلافتش باشد اين است سفر به كرات ديگر. يا يك بيمارى باشد علاجش را امروز بلد نباشند. فردا يا فردا ها يا قرن هاى آينده علاجش را به دست مى آورند. اين ها كه اشكال ندارد اين ها امكان دارد اين ها استحاله عقلى ندارد. سفر به كرات ديگر هم بله الان در صدد انجام آن هستند شايد يك وقتى بشود انسان ها بروند در كرات ديگر زندگى كنند اين ها استحاله عقلى ندارد اما تناقض استحاله عقلى دارد. از زمان آدم ابوالبشر تا دنياى ديگر استحاله عقلى دارد. حتى در عالم برزخ و قيامت كه اصلاً يك عالم ديگرى است قوانينى ديگرى دارد استحاله عقلى آن جا هم تناقض مستحيل است. آن جا هم تضاد استحاله است. آن چه ما مى گوئيم اين است. پس در مقابل ما نگويند بله يك مواردى هست بشر بعد ها مى فهمند. نه آن چه ما مى گوئيم اگر يك گزاره دينى با عقل برخورد داشته باشد کنار گذاشته مى شود اين است و ما اگر دوستان رجوع كنند حتى در بحث اصول فقهمان متذكر شديم كه حتى نه فقط با عقل قطعى بَطَى، حتى اگر با علم نه فقط با عقل قطعى بَطَى كه ثابت شده، و پذيرفته شده اگر حرف پيامبر يا گزاره دينى معارضه داشته باشد آن هم بايد تأويل شود يعنى نه فقط با عقل، حتى با علم اما نه با فرضيه هاى علمى با علم قطعى. فرض كنيد امروز ثابت است كه زمين در يك مجموعه اى به نام منظومه شمسى بر گرد خورشيد مى چرخد. الان كسى بگويد مثل جناب آقاى بن باز، مفتى سابق سعودى بيايد بگويد اگر كسى قائل به كرويت زمين و حرکت زمين بشود او مشرك است باور كنيد اين مطلب را گفته است در سايتش برويد هنوز هم هست. اگر كسى قائل به كرويت زمين و قائل به حرکت زمين شود مشرك است. اين خورشيد است كه مى چرخد و كروي است چون ما خورشيد را مى بينيم از مشرق

طلوع می کند و به مغرب غروب می کند پس خورشید حرکت می کند و خورشید هم می بینیم گرد است پس خورشید کروی است و می گوید اگر کسی غیر از این بگوید مشرک است چرا؟ چون خلاف ظاهر آیات قرآن است ایشان از کدام آیات مسطح بودن زمین و ثابت بودن زمین را استفاده می کند، بماند، ایشان این را می گویند. خیلی خوب. ما هم می گوئیم حتی اگر آیه ای که نداریم حتی ظاهرش مسطحیت زمین و ثابت بودن زمین باشد که نداریم یک آیه هم نداریم بلکه آیاتی داریم بر حرکت زمین (كُلِّ فِي فَلَکٍ یَسْبَحُونَ) (1) آیاتی داریم در حرکت و کرویت. حالا به فرض مستحیلی که نداریم اگر آیه ای داشتیم که صریح بود در مسطحیت و عدم کرویت زمین و ظاهر در مسطحیت و ثابت بودن زمین وقتی با علم خلاف آن ثابت شده آن آیه را باید تأویل کنید باید بگویید مرادش ظاهرش نیست. این که تو می فهمی نیست یک چیز دیگری است نه فقط با عقل من دارم به شما می گویم با علم قطعی روز هم اگر معارضه پیدا کرد کنار گذاشته می شود یا تأویل می شود یا می گوئیم موردش غیر از این مورد است که شما می گوئید. مثلاً ما روایت نبوی داریم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرموده است: (الْوَلَدُ لِلْفِرَاشِ، وَ لِلْعَاهِرِ الْحَبْرُ) (2) فرزند مال زوج است و زنا کار سزای او سنگ است. الآن زن شوهر دار زنا کرده است، فرزند را ملحق به شوهرش می کنیم این مال جایی است که شک داشته باشیم فرزند مال چه کسی است هر گاه شک داریم فرزند ملحق به شوهر می شود از فرزند چیزی به زناکار داده نمی شود؛ یعنی فرزند ملحق به زنا کار نمی شود در فرض شک در این که به چه

ص: 94

---

1- سوره انبیاء، آیه 33.

2- وسائل الشیعة، ج 26، ص 274، ح 1 و ص 275، ح 4، باب 8 من أبواب میراث ولد الملائنة؛ مسند احمد، ج 1، ص 59 و 65 و 104؛ صحیح بخاری، ج 3، ص 5 و 39 و 187؛ مسند شافعی، ص 188؛ سنن دارمی، ج 2، ص 152 و 389؛ سنن ابن ماجه ج 1، ص 647، ح 2006 و 2007؛ سنن ابی داود، ج 2، ص 282، ح 2273 و 2274؛ سنن نسایی، ج 6، ص 180 و 181.

کسی ملحق می شود.

اما آن جایی است که شک باشد، الآن با یک آزمایش DNA معلوم می شود این فرزند آیا از نطفه زوج است یا از نطفه زناکار است با یک آزمایش ساده DNA بنابراین با آزمایش وقتی که انجام شد دیگر جایی برای شک نمی ماند. محل کلام رسول خدا صورت شک است سابقاً آزمایش DNA نبود که در همان طهری که زنا کار با این خانم جمع شده بود شوهرش هم جمع شده بود. نمی دانستند از کدام فرزند منعقد شده است «الفراش» مال زوج است ملحق به زوج می شود. «و للعاهر الحجر» را امروز آزمایش می کنند شک بر طرف می شود شک بر طرف شد فرزند ملحق می شود به همانی که آزمایش DNA تعیین کرد. مال زوج است می گویند مال زوج است مال زنا کار است ملحق به زناکار می شود حتی اگر در آن وقت فراشی هم بوده باشد یعنی حتی اگر در آن طهر شوهر هم با زن خودش جمع شده باشد. اگر آزمایش DNA گفت مال مرد زناکار است و از نطفه او منعقد شده است. ملحق به مرد زناکار می شود می شود بچه او و این خانم و می شود ولد زنا یعنی اگر یک گزاره دینی با علم روز هم تنافی پیدا کند یا تأویل می کنید یا می گوید جای این گزاره دینی این جا نیست صورت شک است و ما در این فرد که آزمایش DNA تعیین می کند شکی نداریم این اعتقاد ماست

و لذا ما هر چه خلاف عقل باشد کنار می گذاریم هیچ متن دینی محکم تری جز قرآن کریم در شریعت ما وجود ندارد درست است یا نه؟ به اتفاق مسلمین همه فرق مسلمین قرآن را بالاترین متن دینی می دانند همین متن دینی فرض کنید شما ما می گوئیم: آیه ای در آن که خلاف عقل باشد نیست، خلاف عقل قطعی بطلی وجود ندارد صغریاً ممکن نیست می گوئیم اصلاً نیست به فرض اگر باشد می گوئیم این آیه باید تأویل شود. یعنی حمل بر خلاف ظاهر می شود یعنی می گوئیم مرادش این که شما می فهمید نیست. مراد یک چیز دیگر است. این می شود تأویل. یعنی حمل بر

ص: 95

این یعنی ما مسلمانان جایگاه عقل از همه چیز برتر می دانیم حتی خلاف علم قطعی را به شما گفتم همین حکم را دارد و این که آقایان می گویند ارباب کلیسا می گویند خب ممکن است عقل بعد ها بفهمد عقل میلیارد ها سال دیگر هم تثلیث را نمی تواند بفهمد چرا؟ چون کثرت در عین وحدت معنی ندارد یا متکثر است یا وحدت دارد هم وحدت دارد هم کثرت دارد هم سه تا است هم یکی است هم یکی است هم سه تا است این که تناقض است حالا که تناقض شد، می گویند خب این یک گزاره ایمانی است در کتاب مقدس آمده باید قبول کنیم. فرق دین را با دین یفهم ما می گوئیم در قرآن ما گزاره بر خلاف عقل نیست حتی اگر شما یک وقت یک جایی جستید ما آن گزاره را تأویل می کنیم و می گوئیم خلاف ظاهر مراد است. این ها می گویند اگر گزاره دینی شد خلاف عقل شد باید پذیرید. ما می گوئیم گزاره را بگذار کنار این می گوید عقلت را بگذار کنار این یک گزاره دینی است وقتی گزاره دینی شد شما می بایست آن را پذیرید. ما می گوئیم نه ما قبول نداریم حتی در این انجیل تحریف شده، حتی در این اناجیلی که برای شما گفتم توسط شاگردان یا شاگرد شاگردان عیسی تدوین شده است هیچ ارتباطی با عیسای مسیح ندارد و این ها یک گزاره‌هایی از زندگی عیسی است و این ها بعضی اش نزدیک یک قرن بعد عیسی تنظیم شده است. این ها چیزهایی که انکار شدنی نیست شاهدش هم مرگ عیسی، به صلیب کشیدن عیسی، دفن شدن عیسی، خروج از قبر عیسی، به آسمان رفتن عیسی، عزاداری مریم، مادر عیسی در همه کتاب ها و اناجیل آمده است اگر این کتاب عیسی بود دیگر بعد مردنش عیسی آورد این ها را. بعد از این که سه روز در قبر بود آورد. بعد از این که به آسمان رفت آورد از داخل قبر که کسی نمی تواند کتاب تنظیم کند و وحی برایش بشود و بگوید. این ها یک گزاره‌هایی است از حیات و زندگی عیسی بعضی از آن ها

توسط حواریین شاگردان عیسی و بعضی توسط شاگرد شاگردان عیسی و بروید جلوتر تنظیم شده است. عددش هم چهار تا انجیل نبوده، همین الآن هم کتاب مقدس اناجیل از چهار تا بیشتر است رساله های دیگری هم ملحق به آن است. عدد انجیل ها رسید به متجاوز از دویست انجیل کلیسا در یکی از قرن های میلادی ظاهراً قرن چهارم است استفان نشستند دیدند که این جور نمی شود جمعش کرد. دویست انجیل. هر که برای خودش یک سازی می زند یک حرفی می زند روی چهار انجیل توافق کردند و بقیه اناجیل را هم جمع کردند.

بله دویست انجیل است یعنی دویست گزارش در مورد حیات عیسی و شاگردان عیسی و حرف های عیسی با این حال در همین چهار انجیلی که معتبر دانسته اند در نزد کلیسا در همین ها شما گزاره هایی دارید آیاتی دارید خلاف تثلیث خلاف الوهیت عیسی است در همین انجیل های موجود می خوانم برای شما پس مطلب چهارم بود گفت «تثلیث گزاره ایمانی است ما باید بپذیریم» می گوئیم: خیر ما اصلاً قبول نداریم این گزاره ایمانی را. حتی به انجیل تحریف شده هم نمی توان تحمیل کرد که تثلیث را پذیرفته باشد.

بیایم سر داستان وحدت در عین کثرت. خیلی خب شما (مسیحی ها) می گوئید «سه اقنوم است اقنوم ثلاثه. اب و ابن و روح القدس اما این سه اقنوم با هم وحدت دارند شدند یک موجود» سؤال ما این است آیا وحدت این ها وحدت اعتباری است یا ترکیب این ها یک ترکیب حقیقی است؟ کدام یک از این دو؟ مگر مسیحیت امروز نمی گوید این سه تا یکی است خیلی خب باشد قبول. این سه تا که یکی است این سه تا چه جوری حساب کردید آیا وحدتشان اعتباری است یا حقیقی؟

وحدت اعتباری مثل این ساختمان شما آجر های را چیدید، تیر آهن ها را زدید، در و پنجره ها را گذاشتید این ها را کنار هم به شکل خاصی گذاشتید، این را



اعتبار کردید یک سالن، یک خانه. درست است؟ این وحدت وحدت اعتباری است هر وقت هم نخواستید تیر آهن هایش را می برید، آجر هایش را می برید، در و پنجره هایش را می برید اجزایش را بر می دارید می بردید وحدت شما وحدت اعتباری و ترکیب شما نیز ترکیب اعتباری است.

و در مقابل شما ترکیب حقیقی دارید ترکیب حقیقی مثل این که شما فرض بفرمایید آبی داشتید، شکری داشتید سکنجبینی داشتید این ها را الآن حل کردید، الآن یک شیء جدید به دست آمد سرکه را با شیره با هم مخلوط کردید الآن شد سکنجبین. سکنجبین خودش یک ماده جدید است نه دیگر سرکه است و نه دیگر شیره است الآن یک مرکب جدید است و دیگر شیء جدیدی است ترکیبش هم ترکیب حقیقی است شما دیگر الآن بخواهید سرکه اش را جدا کنید می شود؟ شیره اش را جدا کنید می شود؟ نه اما در و پنجره و آجر و آهن را از خانه می توانید جدا کنید چون آن جا ترکیب اعتباری است این جا ترکیب حقیقی است. ما می گوئیم به پیروان عیسای مسیح، خدا سه تا است در عین این که سه تا است یکی است و وحدت دارد، وحدت این سه تا اعتباری است یا حقیقی؟ این را برای ما توضیح دهید.

اگر گفتند وحدت، وحدت ترکیب حقیقی است اگر مرکب، مرکب حقیقی باشد باید شما سرکه را با شیره وقتی روی هم می ریزید این اجزاء فعل و انفعالی احتیاج دارد باید بگذارید سر چراغ، آتش زیرش روشن کنید، این ها را با هم بجوشانید تا بشود سکنجبین یعنی شما برای رسیدن به یک وحدت حقیقی باید اجزاء را نه فقط مخلوط کنید بلکه باید علاوه بر مخلوط کردن فعل و انفعالاتی انجام شود تا تبدیل شود به شیء جدیدی مثل سکنجبین پس اگر بخواهید وحدت حقیقی داشته باشید باید این فعل و انفعالات را داشته باشید ذات واجب الوجود خالی از هر گونه فعل و انفعال است در ذات واجب فعل و انفعالی وجود ندارد اگر فعل و

انفعال وجود داشت قدیم نبود دیگر. فعل و انفعال حادث است. سنکنجین حالا شد سنکنجین تا قبلش شیره بود و سرکه بود حالا شد سنکنجین بعد فعل و انفعال. اگر ذات واجب فعل و انفعالی وجود داشته باشد فعل و انفعال دیگر قدیم نیست حادث می شود واجب الوجود می شود بعد فعل و انفعال به وجود آمده است واجب الوجود که حادث نیست، قدیم است ثمّ این یک اشکال.

اشکال دوم: در فعل و انفعال کدام یکی از این ها رکن است. حالا فرض کنید پذیرفتیم. آیا اقانیم ثلاثه، اب و ابن و روح القدس، اب رکن اصلی این فعل و انفعال است ابن رکن است یا روح القدس رکن است. یا نه یکی فقط دخیل است در فعل و انفعال بقیه مثلاً در حکم کاتالیزور است فقط محیط را آماده می کند. در فعل و انفعال شرکت نمی کند کدامش است؟ اگر یکی فقط باشد ترجیح بلا مرجح است اگر همه باشند در فعل و انفعال اختصاص به یکی نداشته باشد ذات واجب محل فعل و انفعال می شود که نمی تواند باشد حالا فعل و انفعال حاصل شد بین این سه تا، شد مرکب حقیقی پس خدا این سه تا نیستند آن چهارمی است که از فعل و انفعال بین این سه تا حاصل می شود پس تازه خدا می شود آن چهارمی. این سه تا هیچ کاره هستند. سنکنجین چیست؟ آن مایع جدید است. سرکه سنکنجین نیست. شیره هم سنکنجین نیست مایع جدیدی که حاصل شده است سنکنجین است. حالا سنکنجین را مدعی هستند عروق قلب را باز می کند و از این حرف ها. آن سومی. پس در این فعل و انفعالات هم این سه تا که فعل و انفعال می کنند که بشود خدا، این سه تا خدا نیستند آن چهارمی که از این سه تا به وجود می آید می شود خدا. سه تا بود شد چهار تا، تازه چهارمی می شود خدا نه آن سه تا این در فرضی که شما ترکیب را حقیقی بگیرید

اگر شما آمدید ترکیب را اعتباری گرفتید آن که واضح است اگر اعتبار شد، در اعتبار اولاً: وحدت و ترکیب اعتباری که وحدت نیست یک امر فرضی است،

تخیلی است حقیقی نیست. ثانیاً: در عالم اعتبار می شود مثل عالم اعداد. عدد اعتباری است یا نه؟ اعتبار است. دیگر یک دو سه برود همین جور جلو و لذا چون اعتبار است پایان هم ندارد چون شما اعتبارتان تا آن قدر احتیاج دارید می توانید اعتبار کنید. هیچ مشکلی ندارد اعتبار است. اگر ترکیب شما اعتباری باشد هر گونه مرکب اعتباری نمی تواند شما بین یک و سه فرض کنید چون یک، سه نیست و سه هم یک نیست. این که بدیهی است اگر شما سر کلاس اول دبستان، بچه ای که یک و سه را شناخت گفتید که پسر این چند تا است؟ می گوید یکی است. گفتید این چند تا است؟ می گوید سه تا. به او بگو نه پسر این سه تا همان یکی است و آن یکی همین سه تا است به شما چه می گوید؟ بچه ای که هنوز دبستان نمی رود. می گوید بابا جونم، معلمم عزیزم امروز هوا گرم بود آفتاب زیادی توی سرت خورده. سه تا که یکی نمی شود و یکی هم سه تا نمی شود اگر مرکب را شما دارید اعتباری فرض می کنید درست شد. و اگر شما مرکب را اعتباری گرفتید مرکب اعتباری وحدتی در کار نیست مثل این که شما بگویید این شیشه سرکه را می بینید این ظرف شیر را هم می بینید این ها را یکی فرض کن می گویم خیلی خوب فرض است دیگر می گویم خوب یکی فرض کردیم این ها را می گوید حالا که یکی فرض کردید. این ها حالا یکی می شود به فرض ما؟ این ها مثل آن سکنجبین می شود؟ نه دیگر. این ها می شود یکی شیر و یکی هم سرکه این ها یکی نمی شود. و لو شما یکی فرضش کنید دو تا ظرف را گذاشتید کنار هم این دو تا کتاب را من گذاشتم کنار هم به شما می گویم این دو تا را یکی فرض کن یکی اعتبار کن چشم، ما یکی اعتبار کردیم. یکی فرض کردیم اما به فرض و اعتبار ما این دو تا یکی شد؟ نه دو تا کتاب است. آن دو تا ظرف یکیش سرکه است و یکیش شیر است یکی نمی شود. اگر خواستید یکی شود باید روی هم بریزید بجوشانید می شود سکنجبین می شود. یکی. سکنجبین در طی یک فعل و انفعال شد شیء جدید. ملاحظه فرمودید.

بنابراین مسیحیان که می گویند تثلیث در عین کثرت در عین وحدت. کثرت در عین وحدت نمی شود شما وحدت را می خواهید اعتباری بگیرید که اصلاً وحدت نیست. می خواهید حقیقی بگیرید در ذات واجب تعالی راه ندارد چون موجب فعل و انفعال است چون تازه شیء چهارمی می خواهید. چون ترجیح بلا است اگر فعل و انفعال مال یکیشان باشد بنابراین قبول نداریم کثرت در عین وحدت قابل پذیرفته شدن نیست این چه وحدتی است توضیح بدهید برای ما؟ حقیقی نمی تواند باشد اعتباری هم نمی تواند باشد اگر وحدت سومی سراغ دارید بگویید. ما همین دو وحدت را بلد بودیم همین دو تا مرکب را بلد بودیم که گفتیم.

مضافاً به این که شما می دانید ما در توحید که بحث کردیم گفتیم مستحیل است که ذات واجب اجزاء داشته باشد ذات واجب تعالی بسیط علی الإطلاق است. چون اگر بخواهد اجزاء داشته باشد هر مرکبی محتاج به اجزایش است، وقتی محتاج به اجزایش شد محتاج واجب نیست ذات واجب غنی به ذات است. این ها را در بحث توحید بحث کردیم

می گویند که خیلی خب حالا با عقل جور در نمی آید ولش کن ترکیش هم نفهمیدی ولش کن. یک گزاره ایمانی است در کتاب مقدس آمده باید بپذیرید آن وقت این جا می گوئیم فرق ما با شما این است بت پرست هم می گوید در کتاب مقدس من بت خدا است پس بنابراین بت پرستی گزاره ایمانی است وقتی گزاره ایمانی شد من باید قبول کنم می شود این جوری بنیاد دینی و اعتقادی را گذاشت که چون گزاره ایمانی است؟ شما چون گزاره ایمانی است از دایره عقل خارج کنید می توانیم این را بگوییم؟ که گزاره های ایمانی احتیاج به عقل ندارد. ما خلاف عقل هم که باشد گزاره ایمانی خلاف عقل است مخالف عقل هم که باشد ما می پذیریم این دینی که خلاف عقل را به عنوان گزاره ایمانی می پذیرد می گوئیم که اگر این جور باشد همه ادیان قابل پذیرش می شود بت پرست هم می گوید در کتاب من آمده بت مقدس است من

باید پرستش کنم گاو پرست هم همین را می گوید. توتم پرست ها هم همین را می گویند این همه اشیاء و حیوانات و چیز های تخیلی در عالم مورد پرستش قرار می گیرد همه شان همین را می گویند می گویند این برای ما یک گزاره ایمانی است بنابراین ما حرفی در موردش نمی زنیم وقتی شد گزاره ایمانی خط قرمز است عقل دیگر راهی ندارد یعنی اگر مخالف عقل هم هست باید بپذیریم.

به خدا ببینید چه دینی دارید و آن ها چه دینی دارند فقط حیف که ما نمی توانیم دین خودمان را تبلیغ کنیم. می گوید خلاف عقل قطعی را باید بپذیرید. ما می گوئیم نه خلاف عقل قطعی را بندها دور کنار بگذار خب اگر قرار شد به عنوان گزاره دینی بودن ما مطلبی را بپذیریم برای تمام ادیان آن اعتقاداتشان گزاره دینی است و لو خلاف عقل هم بشود باید بپذیرند پس همه ادیان پذیرفتنی است پس دیگر کدام باطل است و کدام صحیح است مورد پذیرش نیست. کاری به باطل و صحیح ندارد همه دین ها حتی بت پرستی حتی دین ژاپنی ها که امروز یک چیزی شبیه بت پرستی است همه این ها معتبر است چون همه این گزاره ها را مقدس می دانند گزاره ایمانی این ها است این که حرف نشد این برهان است؟ این استدلال است؟ اگر این برهان و استدلال است همه این ها همین حکم را دارند ما می گوئیم از کتاب مقدس نه از تورات تثلیث بیرون می آید و نه از انجیل آیاتی در آن هست بر نفی تثلیث و به اعتقاد ما مسیحی ها اگر می خواستند دین خودشان را بیاورند به روی یک اساس صحیح باید عین ما حرف می زدند باید می گفتند تثلیث خلاف عقل است بنابراین حتی اگر در کتاب مقدس حتی اگر در انجیل آیاتی هست که ظاهرش تثلیث است ما باید تحقیق کنیم تا دینشان مطابق عقل شود، قابل پذیرش شود. این ها آمدند عکسش را گفتند گفتند عقل نمی پذیرد بگذارش کنار، این راز است سرّ است این راز یک راز ایمانی است تو باید مؤمن شوی وقتی مؤمن شوی در جانت تثلیث را در می یابی عقلت به آن نمی رسد اما اگر مؤمن شدی در جانت تثلیث را

می یابی این بنیاد دین را و اصل اساسیش را گذاشتند بر خلاف عقل.

ما می گوئیم دین ما از بای (بِسْمِ اللّٰهِ) تا تائیتش از بای (بِسْمِ اللّٰهِ) در سوره حمدش تا سین (وَ النَّاسِ) سوره ناسش اگر یک چیزی خلاف عقل آوردی در آن به شما جایزه می دهیم و بر خلاف عقل در آن نیست. به فرض هم اگر پیدا کردید ما آن آیه را (می گوئیم نیست) بعد می گوئیم اگر تو ظاهر یک چیزی آوردی گفتی خلاف عقل قطعی بَطَّی است ما تأویلش می کنیم می گوئیم مراد آیه این که شما می فهمید نیست این دین بر اساس عقل است وقتی بر اساس عقل شد ماندگار است. اِلٰی اَبَدِ الْاَبَادِ باقی می ماند چون مطابق عقل است.

اما این دین مسیحیت دست کاری شده که قائل به تثلیث است بای (بِسْمِ اللّٰهِ) تثلیث خلاف عقل قطعی بَطَّی است بعد هم که خلاف عقل است نمی گوئید خب حالا برایتان درست می کنیم و تأویل می کنیم می گوئید نه باید بپذیرید چون گزاره ایمانی است. خلاف عقل است و باید چگونه این خلاف عقل را بپذیرید. می شود اعتقاد؟ می شود دین؟ می خواستم مواردی هم که در تورات و انجیل نفی تثلیث است برای شما بخوانم وقت گذشت. ان شاء الله جلسه بعد.

و صلی الله علی محمد و آله.

ص: 103

## جلسه هفتم : استفاده توحید از اناجیل موجود

\*جلسه هفتم : استفاده توحید از اناجیل موجود (1)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثمان در نقد مسیحیت است رسیدیم به داستان الوهیت عیسای مسیح. و این که مسیحی ها قائل به تثلیث هستند می گویند سه تا خدا در عالم وجود دارد اب و ابن و روح القدس. امانیم ثلاثه خدمت شما عرض کردیم که نقد این آموزه تثلیث و نقد این اعتقاد این است که:

اولاً: شما ذات واجب الوجود نمی تواند مرکب باشد، نه مرکب حقیقی و نه مرکب اعتباری پس بنابراین تثلیث معنایی نخواهد داشت و این یک تناقض آشکار است. لذا که خدا یکی است در عین حال که یکی است سه تا است و در عین حال که سه تا است یکی است این بای (بسم الله) اعتقاد مسیحیت یک تناقض بزرگ است وقتی می رسند به این تناقض می گویند خیلی خوب حالا که ما عقلاً نمی توانیم تثلیث را حل کنیم بنابراین تثلیث یک گزاره ایمانی است شما اگر عیسای مسیح را

ص: 104

قبول دارید در انجیل این گونه آمده باید قبول کنید چاره ی دیگری وجود ندارد. یک گزاره ایمانی است باید بپذیرید. بعد می گویند سرّ است. این از اسرار است. شما قبول کن کم کم که در مسیحیت ایمانت قوی تر شد این سرّ برای تو کشف خواهد شد و خواهی فهمید که چگونه خدا یکی است و در عین یکی سه تا است. سه تا است و در عین سه تا یکی است پس وقتی به استحاله عقلی می رسند دست از تثلیث بر نمی دارند می گویند بله محال است عقل ما درک نمی کند تثلیث را باید ایمان داشته باشیم سرّ است. این را آرام آرام ایمان داشته باش برایت معلوم می شود. این حرفی است که مسیحی ها می زنند

ما نقد کردیم گفتیم دین باید بر اساس عقل باشد نه عقل براساس دین. دین باید معقول باشد قابل تصویر عقلی باشد به شما گفتیم اگر یک پیامبری در کلماتش در دستوراتش خلاف عقل باشد اصلاً نبوت او محلّ تردید خواهد بود. نبوت او را رد کنید شما دیگر اعتنایی نکنید خدایی که خالق عقل است حرفی که خلاف عقل باشد نمی زند البته حرف خلاف عقل قطعی بَطّی جزمی و اگر کسی یک چیزی را می گویند و با عقل من قابلیت تطابق ندارد خب تو نفهمیدی. آیا نمی فهمند؟ آیا همه اشکال می کنند؟ این عقل را داریم نمی گوئیم، آن عقل قطعی جزمی بَطّی را می گوئیم.

ثانیاً: حالا ما خدمت آقایان (خدمت پدران کلیسا) می خواهیم بگویم اصلاً چه کسی گفته است که گزاره تثلیث اقانیم ثلاثه یک گزاره ایمانی است یعنی ما امروز اشکال می کنیم به این ها که اصلاً از کتاب مقدس چیزی به عنوان تثلیث استفاده نمی شود اولاً ما تثلیث را در تورات نداریم یک یهودی الی الیوم هم شما پیدا نمی کنید که قائل به تثلیث باشد و بگوید سه تا خدا ابداً در تورات چنین گزاره ای وجود ندارد، بلکه خلافش. است ملاحظه بفرمایید برای شما می خوانم سفر پیدایش، اول تورات، باب اول آیه اول یعنی همین اول بای (بسم الله): «در ابتدا خدا



آسمان ها و زمین را آفرید و زمین تهی و بایر بود» یعنی کشتی و کشاورزی روی آن نبود «و تاریکی بر روی لجه و روح خدا سطح آب ها را فروگرفت و خدا گفت روشنایی بشود و روشنایی شد» خدا، سخن از خدای یگانه است. سه تایی تو کار نیست. برویم جلوتر باب سوم از سفر پیدایش، آیه 22 را برای شما می خوانم. داستان آدم و حوا است این که آدم و حوا نقل می کند: «و خداوند خدا رخت ها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید و خداوند خدا گفت همانا انسان مثل یکی از ما شده است که عارف نیک و بد گردیده اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد و تا به ابد زنده ماند». این بعد خوردن آدم است از شجره ممنوعه که وقتی خورد می گوید خدا به این ها آن شجره، شجره علم بود، دانش بود از آن خوردند فهمید خوبی و بدی را متوجه شد آدم. خدا گفت خب دیگر باید از بهشت رَدش کنیم برو و الا اگر آمد و از درخت جاودانی هم خورد آن وقت تا ابد زنده خواهد بود من حالا با محتوای این ها کاری ندارم می خواهیم در تورات چیزی که ما داریم خدای یگانه است خداوند خدا. خدای یگانه ما در آیات تورات هیچ آثاری از تثلیث نمی بینیم و لذا شما یک یهودی پیدا نمی کنید قائل تثلیث باشد حتی تا امروز پس این از تورات.

حالا اگر بگویند خیلی خب تورات را بگذار کنار در انجیل گزاره هایی برای تثلیث هست می گوئیم آقا قاعده کلی این است که برای شما جلسات قبل هم گفتیم. اگر یک گزاره دینی با عقل تعارض داشته باشد عقل کنار نمی رود گزاره دینی را شما باید تأویلش کنید باید یک تفسیر دیگر از آن ارائه دهید و لو خلاف ظاهرش باشد. این را ما قبل از این گفتیم. و لذا به شما می گوئیم اگر در اناجیل اربعه گزاره هایی هم باشد آیاتی هم باشد که حکایت تثلیث را می کند می بایست پدران کلیسا چون خلاف عقل است آن را تأویلش کنند تفسیری برای آن کنند که از تثلیث خارج شود. لکن ما الآن این جا خدمت شما می گوئیم: در خود انجیل ها کلماتی داریم

که صراحت در توحید دارد و خدای یگانه خب چرا آن ها را نمی گیرید؟ آن کلماتی که صراحت بر توحید دارد خب آن ها را اخذ کنید و آن هایی که ظهورش در تثلیث است آن ها را تأویل کنید قرآن کریم که برای شما خواندیم آیه 171 سوره نساء فرمود: ( يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ وَلَا تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ إِلَّا الْحَقَّ إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ فَآمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً انْتَهُوا خَيْرًا لَكُمْ ) دست از قول به تثلیث بردارید برای خودتان هم بهتر است این آیینی که بای بسم الله تناقض عقلی است اگر آدمی عقل داشته باشد نمی پذیرد شما این تناقض را از دین خودتان هم بردارید اگر می خواهید تبلیغ این آیین را هم کنید راحت تر و بهتر تبلیغ می کنید آخر نمی شود یک چیزی را تبلیغ کرد که تناقض عقلی در آن است. بنابراین ( وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةً ) یعنی نگویید سه تا خدا ( ثَلَاثَةً ) خبری است که مبتدای او محذوف است مبتدا که محذوف است «آلهة ثلاثة» نگویید سه تا خدا. ( انْتَهُوا ) دست بردارید رها کنید، به پایان برسانید این قول را ( خَيْرًا لَكُمْ ) اگر شما دست از قول به تثلیث بردارید برای خودتان هم بهتر است. ( إِنَّمَا اللَّهُ إِلَهٌ وَاحِدٌ ) بنابراین قاعده به ما این را می گوید چون در انجیل کلماتی هست دال بر توحید حتی اگر کلماتی باشد که دال بر تثلیث است آن تثلیث را باید توجیهش کنیم چرا؟

شما نگویید چرا ما تثلیث را توجیه کنیم توحید را بیاید تثلیث کنیم؟ چون تثلیث را کسی قائل نیست. ادله قائم شده است بر ثبوت خدای یگانه تثلیث دلیل ندارد اما توحید دلیل عقلی و نقلی هر چه بخواهید دارد از آن طرف توحید و تثلیث با هم هم خوانی ندارد، جمع ندارد. تعارض عقلی بینش است. بنابراین آن طرف هم اگر تثلیث را هم به فرض دارید اولاً انجیل های شما کلمات عیسی نیست. گزارش هایی از حیات عیسی است که بعد از عیسی تدوین شده است. حالا به فرض هم این ها برای شما متن مقدس است باشد مشکلی نیست قاعده می گوید آیاتی که

ظهور در تثلیث دارد برگردانید به توحید و تفسیر و تاویلی کنید که خلاف توحید نباشد اما این ها عکسش می کنند توحیدشان را می برند و آیات توحید را تفسیر و تاویل به تثلیث می کنند این یک خطای بزرگی است که کلیسا مرتکب می شود و گمان می کند به این کیفیت مقام پیامبرشان بالا رفته است پیغمبر که خدا نمی شود. ببینید تعارض است و لذا آیه 172 از سوره نساء را بخوانید (لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ) عیسای مسیح استتکاف ندارد که عبد خدا باشد. استتکاف یعنی عیسی امتناعی نمی کند که عبد خدا باشد عیسی اقرار دارد به عبودیتش برای خدا. انجیل ها هم حکایت عبودیت عیسی برای خدا را می کند خب این که می شود کوسه و ریش پهن هم کسی عبد است هم خدا نمی شود که هم عبد است هم خدا این که امکان ندارد این که جمع نمی شود که یا عبد است یا خدا اگر عبد است دیگر خدا نیست اگر خدا است دیگر عبد نیست اما این عبدی است که خودش ادعای خدایی ندارد، پیروانش برای این که مقام او را بالا ببرند برایش ادعای خدایی می کنند. شما در انجیل ها نگاه کنید.

می گویند: گزاره ایمانی. این همان عرضی بود که کردم که می گویند تثلیث یک گزاره ایمانی است باید بپذیریم ما در دین خودمان یک دستور خلاف عقل نمی پذیریم.

اشکال: پس چرا در برخی از روایات مطالبی برخلاف عقل یا علم وارد شده است؟

جواب: این روایات که فرمودید یا باید تاویل شود یا از آن اعراض شود.

و یک گزاره است می خواهی قبول کن می خواهی قبول نکن هیچ جای دین بهم نمی خورد. این جزء اعتقادات ما نیست که شب اول قبر از میت مسلمان شیعه امامی پرسند ای کسی که مرده ای به ما گزارش بده آیا قبول داری که از وقتی زنا زیاد می شود زلزله زیاد می شود؟ این جزء اعتقادات ماست؟ یک حدیث است

رسیده می خواهی قبول کن می خواهی قبول نکن تمام شد این اعتقاد نیست. اگر شما گفتید این را من قبول ندارم کجای دینت ضرر می کند؟ آیا از دین خارج می شوی؟ چه حرفی شما می زنید.

ولی آن اعتقاد است می گوید باید قائل به سه خدا شوید. در عین سه تا خدا یک خدا در عین یک خدا سه تا خدا. اصلاً توحید مگر اول ادیان نیست. شما ببینید پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تا سال ها دعوت پیغمبر فقط «قولوا لا إله إلا الله» فقط همین بود، «لا إله إلا الله». توحید آغاز دعوت همه انبیاء است تمام انبیاء. اساس دینشان توحید است اعتقاد اصلی توحید است شما در اعتقاد اصلی تان می گوید تناقض دارید. بعد می گوید این یک گزاره ایمانی است ما نمی فهمیم اما باید بپذیریم برای چه؟ ما چیزی را که نمی فهمیم و استحاله عقلی دارد نمی پذیریم. اول عقل است ثم دین عقل دین آمدند پیش امام صادق علیه السلام (این حدیث را مگر نمی خوانید) گفتند فلانی خیلی اکرم خوی است زیاد نماز می خواند، زیاد روزه می گیرد، زیاد عبادت خدا انجام می دهد. امام فرمودند: «و کیف عقله؟» (1) عقلش چطوری است؟ عقلش اول حجّت خدا عقل است و دوم حجّت خدا می شود پیامبران اول عقل است شما دارید در مسیحیت در اول مسیحیت عقل را گذاشتید کنار در اسلام اول عقل است تا آخرش هم عقل است. آن وقت کدامش را می روی دنبالش.

اشکال: اخباری های ما هم می گویند عقل حجیتی ندارد.

جواب: اخباری ها می گویند حالا چه کسی اخباری است. به فرض هم که بگویند. بعد تازه آن ها اخباریان وقتی به شما می گویند که ما قطع حاصل از کتاب و سنت را حجّت می دانیم در فروع فقهی است نه در اعتقادات اصلی اخباری با من و

ص: 109

---

1- الکافی، ج 1، ص 11، ح 8؛ موسوعة أحاديث أهل البيت عليهم السلام، ج 7، ص 227، ح 4.

شما در اعتقادات خلافی ندارد در فروع شما یکی از ادله استنباط را عقل می دانید یکی اش را کتاب می دانید اخباری می گویند عقل را رها کن. کتاب هم نمی فهمی رها کن، فقط می شود روایات و اخبار. اخباری این را می گوید آن هم در استنباط و فروعش. در اصول خلافی با هم نداریم و اخباری یک بینشی است. بله قبول داریم مثل شما اخباری گری یک تفکری است در شیعه که عقل را محدود می کند تفکر غالب شیعه نیست بعضی در قرن های گذشته دارای این تفکر بودند. چه اشکالی دارد. این یک فکر بوده امروز هم فوق العاده پیروان این فکر کم هستند. ما فکر غالب را می گوئیم آن که پیش خودمان صحیح است را می گوئیم اخباری تعطیل عقل را در فروع می گوید. می گوید این فروع فقهی شما عقل را آمدی یکی از ادله استنباط گذاشتی عقل بشر راهی ندارد این هم که آقایان قبول نکردند. شیخ انصاری و قبل شیخ انصاری، وحید بهبهانی و غیره... با اخباریین معارضه کردند، ریشه اخباری گری را وحید بهبهانی اعلی الله مقامه الشریف (که همین روزها در کربلا محل درس و دفنش برایش یک همایش بزرگی را برگزار کردند در همین هفته) ریشه اخباری گری را خشکاند، از بین برد. آن یک تفکر غلطی بوده است تفکر غلط را به رخ ما نکشید که این ها هم عقل را کنار گذاشته اند. اول عقل. «کیف عقله». اول باید آدم عاقل باشد ثم متدین باشد. عقل محور دین است در اسلام این گونه است. در کتابمان قرآن این گونه است. در روایاتی که از پیامبر صلی الله علیه و آله و آل پیامبر علیهم السلام رسیده، این گونه است.

ولی در مسیحیت عقل شما در ورودی به مسیحیت تعطیل می شود. عقل تعطیل بگذارش طاقچه بالا، حالا می خواهی بیا ایمان را به تو بگوئیم چیست این که نمی شود. این که دین نشد.

حالا ما می خواهیم بگوئیم این که پدران کلیسا می گویند تثلیث یک گزاره ایمانی است می خواهیم بگوئیم این اشتباه است چنین چیزی نیست. حتی انجیل های موجود، انجیل اربعه موجودی که کلیسا آن را نشر می دهد، مجانی در تمام دنیا به

همه زبان ها در تیراژ های چند میلیون منتشرش می کنند در همین انجیل های امروز گزاره هایی داریم نفی تثلیث ببینید. پس ما قبول نداریم حتی در انجیل های امروز تثلیث را دارید. نه. انجیل یوحنا باب اول به فرض شما اگر کلماتی در انجیل یوحنا دارید که کسی بخواهد از آن استفاده تثلیث کند کلماتی هم داریم که چنین نیست. مثلاً نگاه کنید در انجیل یوحنا باب اول می گوید: «کلمه جسم گردید» کلمه یعنی عیسی. «و میان ما ساکن شد» می گوید کلمه ی خدا جسم شد «پر از فیض و راستی و جلال او دیدیم جلالی شایسته ی پسر یگانه ی پدر» پس این پدر و پسر را می گوید این ها ظهور در تثلیث است البته این ها همه قابل توجیه است برای شما گفتم قرآن هم می گوید عیسی کلمه خدا بود، اما کلمه یعنی مخلوق. ( وَرُوحٌ مِنْهُ ) (1) روح یعنی مخلوق. کلمه یعنی مخلوق. این ها اشتباه کلمه را فهمیده اند. حالا نگاه کنید. انجیل یوحنا. باب اول، آیه اول «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود» پس خدا چه کسی است؟ خدا خدا است کلمه هم نزد خدا بود، اما خدا. «و کلمه خدا بود» کلمه را باز می گوید خدا بوده «کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود». خب شما این ها را اگر بخواهید باز اگر همان «در ابتدا نزد خدا بود» این ها که دارم برایتان می خوانم نگویند مَهْمَلَات می گویند این ها انجیل یوحنا باب اولش را می خوانم «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود همان در ابتدا نزد خدا بود همه چیز به واسطه او آفریده شد» این را اگر به شما بگویند معنی کنید. ما اگر بخواهیم این را تفسیر کنیم این جوری معنا می کنیم می گوئیم «در ابتدا» روی معنای صحیح. ارباب کلیسا این جور معنا نمی کنند ارباب کلیسا می گویند «کلمه» یعنی عیسی، می گوید عیسی خدا است خدا عیسی است. در ابتدا کلمه بود کلمه پیش خدا بود عیسی با خدا با هم بودند تا بعد ها خدا کلمه را جسمش کرد «کلمه جسم گردید و

ص: 111

میان ما ساکن شد» که فرستادش روی زمین. این داستان کلمه.

ولی اگر شما بخواهید تفسیر صحیح کنید می گوید: خدا و عیسیای مسیح کلمه خدا و مخلوق خدا است. خدا عیسی را آفریده است. عیسی شد مخلوق. کلمه یعنی مخلوق چرا کلمه یعنی مخلوق؟ چون خدا هر چه را بخواهد خلق کند ( إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ ) (1) به این تعبیر شد تعبیر کلمه چون خدا به او می گوید باش نه این که خدا احتیاج به کلمه باش دارد، اراده الهی تعلق می گیرد وجود پیدا می کند (کُن) نمی خواهد از ضیق کلام کلمه (کُن) استعمال شده است. این تفسیر صحیح است که من برای شما کردم الان پدران کلیسا باید قدر بدانند که من کلامشان را انجیلشان را تفسیر صحیح کردم. نمردیم و تفسیر انجیل هم گفتیم. اما خودشان این ها را حمل بر تثلیث می زنند ولی آن وقت که شما می گوید «کلمه نزد خدا بود» ببینید یعنی کلمه را دارید غیر خدا حساب می کنید و می گوید کلمه پیش خدا این تعبیر ها تعبیر های متعارف است. الان یکی که می میرد اگر بچه کوچک دارد مادر به بچه هایش می گوید باباتون رفته پیش خدا یعنی این که نرفت پیش خدا که بشود خدا بلکه بچه از مادرش می پرسد مادر این داداش کوچولوی من دو سال پیش که به دنیا نیامده بود کجا بود؟ مادر می گوید پیش خدا بود. یعنی این داداش خدا بود؟! یعنی خدا هنوز او را خلقت نکرده بود حالا خلقت کرده برادر تو آمده است. پدر خانواده هم که از دنیا می رود، می پرسد، می گوید رفت پیش خدا. یعنی پدر خدا شد؟ این ها که نیست این تعبیر ها معمولی و کنائی است «کلمه نزد خدا بود» یعنی

ص: 112

خدا هنوز او را خلقت نکرده بود، تا بعد خدا خلقت و آفرینشش کرد.

باز هم برای شما بخوانم طوری نیست عهد عتیق، سفر خروج، باب هفتم، آیه اول: «و خداوند به موسی گفت بین تو را» ببینید می خواهیم بگوییم تعبیری که می گوید «کلمه خدا بود» این تعبیر کنایی است شاهدش این کلام تورات است. ببینید «خداوند به موسی گفت بین ترا بر فرعون خدا ساخته ام» یعنی چه؟ موسی را خود خدا می گوید «ترا بر فرعون خدا ساخته ام و برادرت هارون نبی تو خواهد بود» یعنی چه؟ یعنی موسی می شود خدای فرعون؟ یعنی تو بر فرعون تسلط داری. یعنی تو بر فرعون غلبه پیدا می کنی این ها تعبیر های کنایی است. وقتی می گوید «کلمه خدا است» یعنی این کلمه می تواند این مخلوق می تواند بر دیگران غلبه و سلطه پیدا کند. مراد این است نه این که خدا است پس ببینید این ها قابل تأویل و تفسیر است می توانند تثلیششان را تأویل و تفسیر کنند، منتهی این کار را نمی کنند.

یک شاهد دیگر. پس ببینید انجیل یوحنا که می گوید «و کلمه خدا بود» این مثل این جاست که در سفر خروج تورات، باب هفتم می گوید به موسی «خداوند به موسی بین ترا بر فرعون خدا ساخته ام» تو خدای فرعون. یعنی تو بر فرعون غالب می شوی یعنی تو بر فرعون سلطه پیدا می کنی، سلطنت پیدا می کنی. آن جا که می گوید کلمه خدا بود کلمه یعنی مخلوق مخلوق که خدا نمی شود. یعنی این مخلوق، مخلوقی است که غلبه و سلطنت پیدا می کند یعنی این.

ببینید این ها قابل تأویل و تفسیر است. پس می شود این اطلاق هایی که خداست که در اناجیل هست عیسی خداست این ها را می شود حمل بر مجاز کرد، نه حقیقت، بله حمل بر مجاز. زمان شاه بعضی وقت ها آن هایی که خیلی می خواستند چاپلوسی کنند به شاه می گفتند خداوندگارا. مگر زمان شاه یادتان نمی آید؟ خداوندگارا، یعنی تو سایه ی خدایی یا مثل خدایی در زمین چه جوری خدا حکم می کند، فعال ما پشاه است. تو هم مثل خدا. یعنی آن کسی که می گفت خداوندگارا



یعنی خدا از آسمان مثلاً اگر کسی خدا را در آسمان بداند خدا آمده روی زمین شده شاه؟ این است؟! همه می دانستند این یک مجاز است یعنی می خواهد بگوید تو هم این قدر قدرت داری مثل خدا - بلا تشبیه - که هر غلطی دلت بخواهد می کنی و می دانستند این یک مجازی است که چاپلوسان استفاده می کنند از آن یعنی نه این که خدا شاه باشد خدا که به دنیا نمی آید و بعد بمیرد شاه تولد دارد و مرگ هم دارد عیسای مسیح هم همین جور تولد دارد مرگ هم دارد. نه که نمی شود خدا باشد اگر شما در انجیل ها تعبیر به خدا دارید این را تأویلش کنید تفسیرش کنید. این ها می شود مجاز. نه این که راستی راستی خدا باشد یعنی این سلطه دارد غلبه دارد حکمرانی دارد. مثل قصه موسی.

شاهد دیگر؛ وقتی خدا به موسی می گوید «ترا بر فرعون خدا ساخته ام». اصلاً خدا ساختنی است؟ هان؟ خدا که ساخته شدنی نیست. اگر خدا را بشود بسازی پس بت پرست هم درست می گفت می گفت این خدای من است. خدا را که نمی شود بسازی. همین که وقتی می گوید «موسی من ترا خدای فرعون ساخته ام» یعنی جعل کرده ام خدا که جعلی نیست خدا یک امر حقیقی است. پس این که می گوید ساخته ام جعل کرده ام قرار داده ام با قرارداد کسی خدا نمی شود. این یعنی مجاز. یعنی تو غلبه و سلطه پیدا می کنی بر فرعون این جا شما می گوید انجیل می گوید «و کلمه خدا بود» کلمه یعنی مخلوق مخلوق که خدا نمی شود. یعنی حمل بر مجاز می کنی یعنی «و کلمه» که مخلوق خدا است، غالب می شود، سلطه پیدا می کند، سلطنت پیدا می کند همه جا را می تواند فتح کند و تصرف.

باز برویم جلو. انجیل یوحنا. باب دهم، آیه سی ملاحظه کنید مقیدم از روی انجیل برای شما بخوانم نگویند نبود انجیل یوحنا باب دهم آیه سی می گوید: «من و پدر یک هستیم» «من و پدر»؛ پدر خدایی است که در آسمان است خدا. «من» که پسر من عیسی هستم. من و پدر یکی هستیم یعنی چه؟ این ها همه مجاز

است یعنی اراده من عیسی تحت الشعاع اراده الهی است یعنی هر کاری خدا گفت بکن می کنم یعنی این. این مجاز است. این مجاز را آمدند حقیقت گرفتند. «من و پدر یک هستیم» یعنی او خداست و من هم خدا هستم مسلماً این معنی نیست. من و پدر یک هستیم» یعنی اراده من بنده ی خدا رسول خدا هر چه خدا اراده کند من هم اراده می کنم. این را ما هم داریم ( وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ) (1) اراده نمی کند مگر آن چه که خدا اراده کرده است به جایی که این جور معنا کنند که برای شما گفتم می آید این ها را حمل بر حقیقت می کند که یعنی من و خدا یکی هستیم یعنی من هم خدا هستم؟ نه عزیزم این یعنی این که اراده مسیح تحت شعاع اراده الهی است مسیح چیزی اراده نمی کند خلاف اراده خدا اصلاً ما نسبت به پیامبر خودمان هم همین را می گوئیم نسبت به ائمه معصومین هم همین را می گوئیم ( وَمَا تَشَاءُونَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ ) اراده آن ها تعلق می گیرد به آن چه خدا اراده کرد. خلاف اراده الهی کاری را انجام نمی دهند خب همه این ها قابل توجیه است. این ها را شما همه می شود حمل کنید بر مجاز.

باز برای شما انجیل یوحنا باب 17 آیه 1 تا 3 «عیسی چون این را گفت چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده گفت ای پدر ساعت رسیده است» ساعت یعنی وقت «پسر خود را جلال بده تا پسرت نیز تو را جلال دهد» یعنی خدایا به من قدرتی بده تا من هم برای تو حرف بزنم و من هم تو را تبلیغ و ترویج کنم. «هم چنان که او را بر هر بشری قدرت داده ای تا هر چه بدو داده ی به آن ها حیات جاودانی بخشد» پس جناب عیسای مسیح از خدا می خواهد به او جلال و قدرت بدهد « و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی» تو کیست؟ پدر که داشت باهاش حرف می زد. «و عیسی علیه السلام مسیح را که فرستادی بشناسند». چه کسی حیات

ص: 115

جاودانی دارد؟ کسی که به بهشت می رود خدا را بشناسد عیسای مسیح که تو فرستادی. پس عیسی مسیح می شود فرستاده خدا (إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ) (1) فقط فرستاده خدا است. این جا هم می گوید «عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند» پیامبر خدا است همین و خدا را خدای واحد حقیقی می خواند. ببینید این ها می شود جزو آن آیاتی که محکّمات انجیل است.

ارباب کلیسا، پدران کلیسا اگر عقل صحیح و سالمی داشتند این ها را باید می گرفتند، باید می گفتند عیسی چون این را گرفت چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده گفت ای پدر خب تا این جا درست؟ حالا جزو کلام عیسی این است چه کسی حیات جاودانی در بهشت پیدا می کند؟ کسی که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناس حالا شد چند تا خدا؟ خدای واحد حقیقی این انجیل است می خوانم. «و عیسی» فقط چه می شود؟ فرستاده خدا که قرآن می گوید: (رَسُولُ اللَّهِ) (2) و این کلام خود عیسی است که انجیل یوحنا، باب 17، آیه 2 و 3 را برای شما خواندیم این ها را اخذ می شود چه کسی گفته تثلیث گزاره ایمانی است؟ بر اساس انجیل هم می شود خدای یگانه

باز برای شما بخوانم. انجیل مَرْقُس باب 13، آیه 32 می فرماید: «ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد» کدام روز و ساعت را می گوید؟ قیامت. می گوید «ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم» پسر یعنی عیسی. یعنی عیسی می گوید من هم از روز قیامت خبر ندارم خب وقتی عیسی از روز قیامت خبر ندارد و فقط پدر که خدای واقعی است از روز قیامت خبر دارد خدا قرار است چه داشته باشد؟ خدا

ص: 116

---

1- سوره نساء آیه 171.

2- سوره نساء آیه 171.

علم مطلق است چیزی هست که خدا نداند؟ نه عیسی خودش این جا طبق این انجیل می گوید حتی پسر هم از روز قیامت خبر ندارد. پسر یعنی عیسی دیگر. این ها به عیسی می گویند پسر خدا. وقتی پسر هم از روز قیامت خبر ندارد، این چه خدایی است که از روز قیامت خبر ندارد شما می توانید نسبت به خدا دهید که از روز قیامت خبر ندارد؟ نمی شود خدا علمش عین ذاتش است اطلاق هم دارد. هیچ گونه جهلی در مورد خدا تصور ندارد علم مطلق است. عیسی در انجیل می گوید پسر از قیامت خبر ندارد، پس معلوم می شود پسر خدا نیست تمام شد. و الا اگر خدا بود باید می دانست چون پدر خبر دارد اقرار می کند ببینید «ولی از آن روز غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم» یعنی پسر هم خبر ندارد. پسر وقتی خبر از روز قیامت ندارد خدا باید خبر داشته باشد از روز قیامت چون خودش هم می گوید پس معلوم می شود پسر خدا نیست.

زور که نمی شود اعتقادی که خلاف عقل است به زور بخواهید شما بفهمانی به کسی. این ها انجیل. باز هم برای شما بگوییم؟ بنابراین وقتی کسی که فاقد قدرت است فاقد علم الهی است قدرتش را از خدا درخواست می کند، او نمی تواند خدا باشد.

در انجیل یوحنا باب 17 آیه 2 و 3 گفت: خدایا تو من را جلال بده قدرت بده. کسی که قدرت ندارد؛ علم، ندارد از روز قیامت بی اطلاع است، این ها نمی تواند خدا باشد و نمی تواند که عین خدا باشد و با تثلیث بخواهیم درستش کنیم، هم نمی شود.

باز هم برای شما بخوانم انجیل متی باب 19، آیه 16 و 17 نگاه کنید: «ناگاه شخصی آمده وی را گفت» یعنی یک کسی آمد پیش عیسی و گفت. «ای استاد نیکو چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانه ای یابم» که بروم در بهشت. «وی را گفت از چه سبب مرا نیکو گفتی؟» می گوید چرا به من گفتی من آدم خوبی هستم؟

«حال آن که کسی نیکو نیست جز خدا فقط» یعنی نیکی علی الاطلاق منحصر است به خدا؛ و عیسی خودش را از خدا جدا می کند درست است یا نه؟ یک بار دیگر بخوانم برایت: «وی را گفت از چه سبب مرا نیکو گفتی؟» چون گفت ای استاد نیکو چه کار خوبی انجام دهم بروم بهشت. گفت چرا به من گفتی نیکو، خوب؟ حال آن که کسی نیکو نیست جز خدا فقط». فقط خدا نیکو است یعنی خیر مطلق، خیر محض فقط خدا است شکی نیست صحیح هم هست وقتی خیر محض فقط خداست می گوید چرا به من گفتی نیکو؟ خیر محض فقط خداست فقط. و الا اگر عیسی هم نیکو بود کلمه ی فقط درست نبود و بعد هم عیسی اعتراض نمی توانست کند که چرا به من گفتی نیکو. می گوید نیکو فقط منحصر است به خدا. من نیکو خیر محض نیستم. بی خود به من گفتی نیکو خیر محض، فقط خدا نیکو خیر محض است. یعنی من خدا نیستم انجیل برای شما می خوانم خب این ها که تصریح است.

باز هم برایت بخوانم انجیل متی، باب 27 آیه 47: «و نزدیک به ساعت نهم عیسی به آواز بلند صدا زده گفت ایلی ایلی لَمَا سَهَّ بَقْتَنِي» این حالا- عربی اش. خودش ترجمه می کند «یعنی الهی الهی مرا چرا ترک کردی؟ ایلی ایلی لَمَا سَهَّ بَقْتَنِي» معنی می کند الهی الهی چرا مرا طرد کردی؟» این عیسی است از خدا، الهی الهی. الهی الهی یعنی خدایا آیا چنین نیست؟ برای خدا الوهیت قائل است و از خدا کمک می خواهد و می گوید خدایا چرا مرا ترک کردی یعنی چه؟ خدا کسی را ترک نمی کند که. یعنی خدایا به من کمک کن الهی به من کمک کن. پس اگر خدا عیسی است پس چرا از خدا کمک می خواهد؟ به چه زبانی این ها را باید حالیشان کرد؟ اگر عیسی خداست پس چرا خودش از خدا درخواست کمک و دعا می کند؟ الهی الهی مرا چرا ترک کردی؟ یعنی خدایا چرا من را کمک نمی کنی کمک کن. نجاتم بده.

دعاست دیگر. دعا چیست؟ شما می گوید (الدُّعَاءُ مُخُّ الْعِبَادَةِ) (1) دعا مغز عبادت است یعنی اگر کسی دست هایش را بلند می کند و به خدا می گوید الهی الهی یعنی اقرار به الوهیت خدا و عبودیت من. و لذا می گوید «مُخُّ الْعِبَادَةِ» یعنی ریشه عبادت، جان و مغز عبادت دعا است وقتی دعا می کنی اقرار به الوهیت ذات اقدس خدا و عبودیت خودت است خدایا من بنده ات هستم بده کمک کن. عیسی هم همین کار را کرد انجیل متی، باب 27 آیه 47 این یعنی چه؟ یعنی عیسی از خدا مدد خواسته است. وقتی عیسی از خدا مدد خواست یعنی خودش خدا نیست و الا خدا از کسی مدد می خواهد؟

یکی دیگر بخوانم برایتان انجیل یوحنا باب 20، آیه 17: «عیسی بدو گفت مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته ام و لیکن نزد برادران من رفته به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما» دارد به یکی از حواریون می گوید برو به بقیه حواریون بگو من می خواهم بروم پیش پدر خود و پدر شما یعنی چه؟

اشکال: یکی از حضار: پدر، یعنی خدای مهربان

جواب: آفرین، پدر. مگر شما نمی گوید خدا از مادر به بنده خودش، از مادر به فرزند، خدا به بنده خودش مهربان تر است. یعنی خدا مادر است؟ مهربان تر است یعنی ببینید مادر چقدر مهربان است به فرزند خدا به بنده اش از این مهربان تر است. یک مادر نمی تواند ببیند یک تیغ می رود به پای بچه اش، خدا از این هم مهربان تر است. آن وقت یعنی خدا مادر است؟ یعنی خدا زاییده است؟ نه. به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما پشتش هم خودش می گوید «و خدای خود و خدای شما می روم» تمام شد. پس قصه پدر و فرزندی هم معلوم شد یک بار دیگر «لیکن نزد برادران من رفته» برو پیش حواریون «به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما» و

ص: 119

خدای خود و خدای شما می روم کسی از ارباب کلیسا قائل است که آیا حواریون عیسی هم فرزندان خدا هستند؟ دیگر کسی که این را نمی گوید می گوید آقای مشتاقیان، شما که با خواهران مسیحی و برادرانشان ارتباط دارید، کسی هست بگوید حواریون هم پسر خدا هستند؟ نه دیگر، فقط عیسی را می گویند پسر خدا. درسته؟ عیسایی که پسر خداست می گوید من می روم پیش پدر خودم و پدر شما. بعد هم خودش معنا می کند یعنی چه؟ «و خدای خود و خدای شما» حواریون را کسی نگفته پسر خدا هستند. اما حواریون مخلوق خدا هستند. پس معلوم می شود آن جا که می گوید من پسر خدا هستم یعنی من مخلوق خدا هستم یعنی خدا مرا آفریده است یعنی من با خدا یک ارتباط دارم این ارتباط را معنی می کند به ارتباطی که این یعنی این قدر خدا مرا دوست دارد مثل پدری که پسرش را دوست دارد اما من مخلوق خدا هستم. شاهدش هم این «بگو که نزد پدر خود و پدر شما خدای خود و خدای شما می روم» پس معلوم شد داستان پدر یعنی خدا وقتی داستان پدر یعنی خدا پس خدا پدر همه مخلوقات می شود پس چیزی به نام تثلیث حتی در انجیل هم وجود ندارد اگر آیات شبهه تثلیث دارد ای کاش پدران کلیسا می آمدند به آیاتی که شبهه تثلیث دارد را حمل می کردند بر آیاتی که توحید دارد و خودشان را از این معرکه نجات می دادند جلوی اشتباه را هر جا بگیری نفع است. اگر از اول بگویند تثلیث خطا بود، عیسی به توحید دعوت کرد، این پولس مقدس است که مسیح ستیز بود، آمد ایمان آورد و بعد از مدتی اعتقاد به تثلیث را او وارد آیین مسیحیت کرد، و الآن آن ها از مسیحیت نفی اش کنند (وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ) (1)

و صلی الله علی محمد و آله.

ص: 120

\*جلسه هشتم: نقد الوهیت عیسی (1)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثمان در نقد مسیحیت از تثلیث فارغ شدیم یکی از آموزه های اصلی مسیحیت، تثلیث است و آن این است که سه خدا این را بحث کردیم، نقد کردیم و از آن فارغ شدیم می رسیم به نقد یکی دیگر از آموزه های اساسی مسیحیت؛ و آن الوهیت عیسی مسیح است. مسیحیان، پدران کلیسا، عیسی مسیح را خدا می دانند و از او تعبیر به خدا می کنند چرا عیسی خداست؟ عرض کردم: برای شما می گوید به خاطر این که عیسی پدر ندارد و چون بدون پدر به دنیا آمده است بنابراین خداست. وقتی که شما نقض به آدم ابوالبشر هم بدون پدر و هم بدون مادر به دنیا آمد، در حالی که کسی آدم را خدا نمی داند چه جواب شما را می دهند؟ جواب می دهند که بله خدا در آفرینش آدم قدرت خودش را نشان داد و دیگر همه قدرت الهی را متوجه شدند پس لازم نبود که برای بار دوم خدا قدرتش را نشان دهد

یک

ص: 121



بار قدرتش را نشان داد در آفرینش آدم، که من بدون پدر و بدون مادر می توانم آفرینش کنم. دیگر در مورد عیسی احتیاجی به این قدرت نمایی نبود و چون احتیاجی به این قدرت نمایی نبود در مورد عیسی پس بنابراین عیسی خداست که پا به عرصه وجود و پا به دنیا گذاشته است. پس عیسی خداست.

این یکی از آموزه های بسیار مهم مسیحیت است و روی آن خیلی تأکید می کنند. جواب ما چیست؟ اول مرور کنیم برای شما داستان این که اصلاً این ها می گویند عیسی خداست که یک وقت ممکن است بعضی از دوستان بگویند آخه اصلاً کسی می شود این حرف را بزند که یک آدم خداست؟

بله خیلی صریح و واضح و آشکار در کتاب هایشان در کتاب های مقدسشان، متون اصلی دینشان در اناجیل تصریح دارد تصریح های خیلی واضح به این که عیسی خداست. حالا من برای شما چند نمونه را می خوانم. در بعضی از نقل هایشان ظهور در این دارد که خدا در عیسی تجسم پیدا کرده یعنی عیسی همان خداست، جسم شده آمده روی زمین مثلاً چند تا از نقل هایشان را برای شما می خوانم که یقین کنید این ها این حرف را می زنند بعد می آیم سر تقدش مثلاً کتاب اعمال رسولان، مال پولس است باب دهم آیه 37: «کلامی را که نزد بنی اسرائیل فرستاد چون که به وساطت عیسی مسیح که خداوند همه است» «عیسی مسیح خداوند همه است»، این دیگه خیلی واضح است. «عیسی مسیح که خداوند همه است به سلامتی بشارت می داد» خب این یک تثلیث. باز هم حالا چند تا دیگر برای شما می خوانم.

مورد دیگر رساله پولس به رومیان باب 9، آیه 5 می فرماید «که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح» یعنی از پدران «به حسب جسم شد که فوق از همه است خدای متبارک تا ابد الآباد» می گوید عیسی خداست جسم شده تجسد پیدا کرده آمده است، مبارک است و ابد الآباد هم حیات دارد «از ایشان» یعنی از پدران «مسیح به حسب جسم شد که فوق از همه است خدای متبارک تا ابد الآباد آمین»

بعد هم دعای به اجابت دارد.

باز ملاحظه بفرمایید یعنی امروز شما را ببینید یک آدم را این ها می گوید خدا. بله. رساله پولس مقدس به عبرانیان، باب اول، آیه 8: «اما در حق پسر، ای خدا تخت تو تا ابد الابد است» خیلی خب تا آیات بعدش که می گوید: «و نیز می گوید تو ای خداوند در ابتدا زمین را بنا کردی و افلاک مصنوع دست های توست». در حق پسر می گوید «ای خدا» به پسر اطلاق خدا می شود «تخت تو» یعنی سلطنت تو تا ابد الابد ادامه دارد و بعد می گوید تو بودی که در ابتدا زمین را بنا کردی و افلاک و آسمان ها به دست توی خدای پسر آفریده شد

باز برای شما بخوانیم. رساله پولس رسول به فیلیپیان، باب دوم، آیه 5: «پس فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود که چون در صورت خدا بود» عیسی در صورت خدا بود «با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد» یعنی و لو خدا بود اما خیلی خودش را تکبر و غروری نداشت «لیکن خود را خالی کرده» یعنی از غرور و تکبر «صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد» صورت یک بچه را به خودش گرفت با این که خدا بود و مثل بقیه مردم شد. خدا بود اما به خاطر تواضع و فروتنی آمد به شکل آدم. اول به صورت یک بچه بعد هم همین جور بزرگ شد، پس این تواضع خداست که به شکل یک انسان تجسد پیدا می کند.

باز ملاحظه بفرمایید. رساله اول پولس رسول به تیموتائوس، باب 6، آیه 14 می فرماید که: «که تو وصیت را بی داغ و ملامت حفظ کن تا به ظهور خداوند ما عیسی مسیح» می گوید این که به تو گفتم را نگه دار حواست باشد تا کی؟ تا ظهور خدا خدا کیست؟ عیسی مسیح «خداوند ما عیسی مسیح».

باز برای شما یک مورد دیگر بخوانم: باب اول انجیل یوحنا، آیه اول: «در ابتدا کلمه بود» ببینید عمده ی الوهیت عیسی در کلمات پولس است و یوحنا، یعنی انجیل یوحنا و در کلمات پولس «در ابتدا کلمه بود» این «کلمه» یعنی عیسی حالا

می خوانم که معلوم شود «کلمه» یعنی عیسی «در ابتدا» می گوید «کلمه بود و کلمه نزد خدا بود» یعنی با خدا یکی بود «و کلمه خدا بود» خود همان خداست غیر خدا چیزی نیست اما کأن کلمه با خداست و خداست «همان در ابتدا نزد خدا بود» پس عیسی با خدا یکی بود این آیات اول و دومش بود. تا برسیم به آیه 13 و 14 و 15: «که نه از خون و نه از خواهش جسد» یعنی عیسی از منی که از خون است و نه از خواهش جسد که شهوت است «و نه از خواهش مردم بلکه از خدا تولد یافتند و کلمه جسم گردید» یعنی عیسایی که پیش خدا و با خدا یکی بود حالا آمد شد جسم به دنیا آمد. «و میان ما» پس ببینید کلمه جسم شد کلمه ای که در ابتدا کلمه بود و چیزی به غیر از کلمه نبود شما می گوید یکی بود یکی نبود. می گوید در ابتدا کلمه بود یعنی همان خداست «و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود» این آیه اول. آیه چهار دهم باب اول انجیل یوحنا می گوید «و کلمه گردید». همان کلمه ای که خدا بود حالا شد مجسم. در عیسی تجسم و تجسد پیدا کرد. «و در میان ما ساکن شد» آمد پیش ما آدم ها «پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم. جلالی شایسته پسر یگانه پدر» جلالی که شایسته پدرش خدا هست.

تا این جا آیاتی را برای شما از متون مقدس مسیحیت و کلیسا خواندم که عیسای مسیح را می گوید خدای تجسد پیدا کرده. یعنی خدا مجسم شده است، شده عیسی، عیسی همان خداست، خدای مجسم. خدایی که تجسد در عیسی پیدا کرده. این داستان تجسد.

برخی از نصوص متون مقدس مسیحیت حلول را می گیرد. می گوید خدا در عیسی حلول کرده نه این که خدا جسم شده باشد و تجسد یافته باشد در عیسی نه. خدا در عیسی حلول کرده. است مثل چی؟ مثل این می فرماید که انجیل یوحنا، باب 14، آیه 9 به بعد: «عیسی بدو گفت ای فیلیپس در این مدت با شما بوده ام آیا مرا نشناخته ای؟ کسی که مرا دید پدر را دیده است» کسی که من عیسی را دید، پدر من

خدا را دیده است «پس چگونه تو می گویی پدر را به ما نشان بده» من را نگاه کن مثل این که پدر را دیده ای. خدا را دیده ای پس چرا می گویی خدا را به ما نشان بده؟ «آیا باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در من است» قبول نداری که من در پدر و پدرم در من است؟ یعنی خدا در عیسی حلول کرده است بعد جمله قبلی اش را اگر بنخواهیم بگوییم که دیگر می شود این که: عیسی هم در خدا حلول کرده است. ببینید «آیا باور نمی کنی» به آن فرد می گوید. که من در پدر هستم و پدر در من است» این می شود حلول. شما تو را به خدا ببینید با اولیات عقل تنافی دارد حالا برای شما می گویم چگونه؟ با اولیات عقل انجیل یوحنا، باب 17، آیه 21 می گوید «تا همه یک گردند چنان که تو ای پدر در من هستی و من در تو» خیلی عجیب است. آن ها هم که می گویند حلول، می گویند خدا در این شخص یا در این جسم حلول کرده این عکسش را هم می گوید می گوید این هم در خدا حلول کرده است، یعنی حتی آن هایی که قائل به حلول هستند دیگر این را نمی گویند که کسی در خدا حلول کرده باشد می گوید خدا در جسم یا در این جسد یا در این شیء حلول کرده. این ها عکسش را هم می گویند. وقتی کار حساب نداشته باشد، حرف زدن میزان نداشته باشد بی منطق آدم بخواهد حرف بزند این جوری می شود، نگاه کنید: «چنان که تو ای پدر در من هستی» پدر در عیسی است یعنی خدا در عیسی حلول کرده است. «و من در تو» یعنی عیسی هم در خدا حلول کرده است؛ یعنی جهله ی صوفیه هم که قائل به حلول هستند این حرف را نمی زنند چون نمی تواند در خدا حلول کند، خدا هم نمی تواند در کسی حلول کند این را خواهم گفت، ولی حتی آن هایی که قائل به حلولند می گویند خدا در کسی حلول کرده، عکسش را کسی نمی گوید که کسی بتواند در خدا حلول کند. توجه می کنید؟ «تا ایشان نیز در ما یک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم» یعنی من به جلال و جبروت خودم را دادم به پیروانم مسیحی ها. «تا

یک باشند» تا این مسیحی ها همه یکی باشند «چنان که ما یک هستیم» چنان چه من و توی خدا یک هستیم مسیحی ها هم یکی شوند و آن ها با ما یکی شوند. «من در ایشان و تو در من تا در یکی کامل گردند»؛ که بعد می گوید عیسی در مسیحی ها پیروانش حلول کند، خدا هم در عیسی حلول کند، خدا و عیسی و پیروان عیسی همه بشوند یکی، پس بنابراین خدا فقط بر عیسی حلول نمی کند در پیروان عیسی هم که به او ایمان بیاورند خدا حلول کرده است یعنی باور کنید که مثل جک می ماند این حرف ها وقتی بگذاری پای استدلال و برهان اصلاً شبیه جک است یک چیزی است که تحت هیچ عنوان با برهان سازگار نیست خلاف براهین عقلی است. اما خُب این آقایان از اوّل عقل را تعطیل کردند گفتند ما کاری با عقل نداریم، این یک آموزه دینی است ایمانی است تو باید پذیری، عقل تعطیل.

رساله اوّل یوحنا رسول، باب 4، آیه 7 می فرماید: «ای حبیبان» یعنی ای دوستان «یک دیگر را محبت بنمایید» می گوید بیاید با هم محبت کنید. «زیرا که محبت از خداست و هر که محبت می نماید از خدا مولود شده است» هر که محبت از خدا به دنیا آمده «و خدا را می شناسد» پس این دیگر فقط مال عیسی نیست هر که محبت کند از خدا به دنیا آمده. ببینید همان باب، آیه شانزدهم «هر که اقرار می کند که عیسی پسر خداست خدا در وی ساکن است و او در خدا». پس دیگر خیلی کار وسیع تر شد گشاد تر شد تا حالا خدا در عیسی حلول کرده بود و عیسی در خدا حلول کرده بود حالا دیگر دایره وسیع تر شد ببینید «هر که اقرار می کند که عیسی پسر خداست، خدا در وی ساکن است» یعنی هر که ایمان آورد به مسیح و اعتقاد پیدا کرد که عیسی پسر خداست خدا در او حلول می کند یعنی خدا در معتقدین به این که عیسی ابن الله هم هست خدا حتی در آن ها حلول می کند، نه خدا فقط در عیسی حلول کرده باشد در آن هایی که عیسی را ابن الله می دانند خدا حلول می کند و او هم در خدا حلول می کند یعنی آن هایی که عیسی را ابن الله

می دانند آن ها هم در خدا حلول می کنند «و ما دانسته و باور کرده ایم آن محبتی را که خدا با ما نموده است. خدا محبت است و هر که در محبت ساکن شد در خدا ساکن است و خدا در وی» می گوید هر که محبت کند او در خدا ساکن می شود او حلول در خدا می کند و خدا هم حلول در او می کند پس دایره حلول خیلی وسیع شد، منحصر به عیسی نیست کسانی که عیسی را ابن الله می دانند پسر خدا می دانند این حلول برای آن ها هست، برای آن هایی که محبت می کنند برای محبت کنندگان هم این حلول وجود دارد که خدا در آن ها حلول می کند در محبت کنندگان، آن ها در خدا حلول می کنند و شما می دانید دایره بین آن هایی که عیسی را ابن الله بدانند و آن هایی که محبت می کنند دایره شان عموم و خصوص من وجه است. یعنی یک کسی می شود عیسی را ابن الله نداند مثل بنده اما محبت به دیگران کند. پس بنابراین من که محبت می کنم در این فرمایش رساله اول یوحنا، باب چهارم، آیه شانزده و هفده، من در خدا حلول می کنم نعوذ بالله و خدا هم در من حلول می کند. اگر به شما بگویم که بله جک است حالا می گویم چرا جک است. رساله اول پولس به تیموتاؤس (اگر من یک وقت این اسامی را اشتباه می خوانم به جدم قسم ما هیچ کسمان مسیحی نبوده عبری هم بلد نیستم بنابراین اگر یک وقت اعراب این ها را غلط می خوانم عذرخواهی می کنم از پدران کلیسا یعنی مثلاً تیموتاؤس را اگر غلط می خوانم ببخشید) باب سوم، رساله اول پولس رسول به تیموتاؤس، آیه 16: «و بالا جماع سرّ دین داری عظیم است» سرّ دین داری چیست؟ اینه: «که خدا در جسم ظاهر شد و در روح تصدیق کرده شد و به فرشتگان مشهود گردید». خدا در عیسی تجسم پیدا کرد در روح عیسی تصدیق شد این داستان فرشته ها این داستان را شاهد بودند «و به امت ها موعظه کرده» و آمد نصیحت و پند و اندرز کرد عیسی. «و در دنیا ایمان آورده» خودش و عده ای به او ایمان آوردند. «و به جلال بالا برده شده» با جلال و جبروت و عظمت بعد از این که به صلیب کشیده شد و او را کشتند

یکی دیگر هم برای شما بخوانم و بروم سر نقدش. رساله پولس رسول به افسسیان، باب دوم، آیه 22 آخرین آیه باب دوم: «و در وی شما نیز با هم بنا کرده می شوید تا در روح مسکن خدا شوید» یعنی شما اگر ایمان آوردید همگی می توانید در خدا سکونت کنید حلول در خدا پیدا کنید.

پس آموزه های مسیحیت می گوید الوهیت عیسای مسیح را به شدت قائل است. الآن منکر هم نیستند. شما کلیسا که بروید پدران کلیسا به شما می گویند عیسای مسیح خدای ما. کلیسا هم نمی خواهید بروید شبکه های تلویزیونی تبلیغ مسیحیت را باز کنید صراحتاً می گوید عیسی خدای ما. پس قائل به الوهیت عیسی هستند و این چیز پنهان کردنی نیست تصریح می کنند در متون مقدسشان هم هست که برای شما خواندم پدران کلیسا و ارباب کلیسا منکر هم نیستند، این را می گویند و از آن هم دفاع می کنند.

حالا عیسای مسیح چگونه می تواند خدا شود؟ آیا خدا می تواند در عیسی تجسد پیدا کند؟ چگونه خدا می تواند جسم شود؟ شما اگر یادتان باشد ما صفات خدا را که بحث کردیم یکی از صفات که صفات سلویه الهی بود یعنی یک صفتی را از خدا سلب کردیم و گفتیم خدا این چنین نیست. گفتیم خدا جاهل نیست. جهل در خدا راه ندارد خدای عاجز نیست. عجز در خدا راه ندارد. یکی از چیزهایی که از خدا نفی کردیم جسم بود خدا جسم نیست خدا نمی تواند ذات واجب الوجود نمی تواند که جسم باشد. وقتی ذات واجب الوجود نمی تواند جسم باشد. چرا نمی تواند جسم باشد؟ یکی بگوید چه اشکالی دارد خدا داشته باشد. می گوییم که جسم یا می بایست که این تجسد از ازل باشد تا ابد. درست است؟ چون خدا هم ازلی است هم ابدی پس جسدش هم، جسمش هم، کالبدش هم، می بایست من الازل إلى الأبد باشد اگر شما این را هم بپذیرید پس عیسی نمی تواند تجسد خدا

باشد چرا؟ چون جسد عیسی سی و چند سال بیشتر نبود از آن وقتی که به دنیا آمد تا از آن وقتی که بنا بر روایت مسیحیت به صلیب کشیده شد و مرد و دفنش کردند این مدت می شود جسد عیسی یعنی سی و چند سال. خودشان می گویند عیسی سی و چند سالش بود به صلیب کشیدند اگر بنا باشد خدا تجسد پیدا کند که مستحیل است و نمی تواند تجسد پیدا کند او جسد باید ازلی باشد و ابدی و نمی تواند جسد سی و چند سال باشد فقط. یعنی نباشد ثم از رحم مریم پا به دنیا بگذارد، طفولیت و نوجوانی و جوانی و بزرگ سالی را طی کند بعد هم جسد خدا را به صلیب بکشند و بعد بکشند و بعد هم خاکش کنند؛ این ممکن نیست به فرض محال اگر خدا بخواهد جسد داشته باشد باید جسد ازلی و ابدی باشد. این یک

دو: جسد ابدی و ازلی اصلاً وجود ندارد. تجسد یعنی جسم باشد یعنی ماده باشد، یعنی باشد ماده، جسد جسم نمی تواند ازلی یا ابدی باشد این جسم پیر می شود از بین می رود ماده نه ازلی است نه ابدی مضافاً به این که در این جسد تغییراتی حاصل می شود جسد تغییر نمی کند؟ تغییر می کند دیگر. یک روز مریض است یک روز سالم است یک روز عصبانی است یک روز خوشحال است. یک روز یک چیزی را دوست دارد یک روز از آن بدش می آید. در جسد شما تغییرات دارید. در هر جسدی که باشد در ذات باری تعالی امکان حادثه و تغییر وجود ندارد ذات باری تعالی محل حوادث و تغییر و تحول مستحیل است که باشد. هیچ تغییر و تحول و حادثه ای در ذات باری تعالی نداریم که ذات باری تعالی از یک چیزی منتقل شده باشد و چیز دیگری شده باشد ذات واجب الوجود ذاتی است که هیچ حادثه ای در آن راه ندارد اما جسد مرکز همه حوادث است حوادث به این معنا که اتفاقاتی در آن می افتد، رشد می کند، ترقی تکامل، تعالی هر روز یک مسئله ای دارد این جسد، هر روز تغییر و تحولاتی در آن روی می دهد که در ذات باری تعالی این چیزها امکان ندارد جسم و جسد مرکب است خود من و شما هم مرکب از این همه اجزایی



هستیم که شاید تا امروز بشر هنوز دقایق جسد من و شما را نشناخته است. پس ما مرکب هستیم جسد هر جسدی شما در نظر بگیرید ترکیب شده از یک اشیائی. ذات باری تعالی ترکیب در آن راه ندارد. بسیط علی الاطلاق است. هیچ ترکیبی در آن راه ندارد. بنابراین شما این هابی که برای شما گفتیم که همه این ها را قبلاً بحث کردیم. یعنی کسی نگوید این هابی که می گوید ادعاست در صفات الهی، در توحید در اثبات واجب تمام این ها را بحث کردیم ادله اش را هم بیان کردیم. دیگر چون ما داریم سلسله وار جلو می آییم امسال سال پنجم است به ترتیب می آییم جلو دوباره بر نمی گردیم به ادله آن ها خیلی خُب پس بنابراین اصلاً تجسد که خدا بخواهد مجسم شود مستحیل است استحاله عقلی دارد. استحاله ذاتی دارد.

چه چیز عیسی خداست خدا در عیسی تجسد و تجسم پیدا کرده است، اصلاً امکان ندارد، خدا در چیزی تجسد و تجسم پیدا کند مستحیل است. چرا؟ با این ادله ای که برای شما گفتیم چون جسد مرکز حوادث است، ذات باری خالی از هر گونه حادثه است؛ چون جسد مرکب است ذات باری خالی از هر گونه ترکیبی است؛ بسیط علی الاطلاق است چون جسد من الأزل إلى الأبد نیست؛ ذات باری من الأزل إلى الأبد است و ادله، دیگر تجسد در ذات باری تعالی راه ندارد عقل می گوید مستحیل است ولی این همه آیه برای شما خواندم از متون مقدس مسیحیت می گوید خدا در عیسی تجسد پیدا کرد خدا آمده روی زمین شده عیسی یک بار دیگر نگاه کنید. وقتی به شما گفتم به جک نزدیک تر است. باب اول انجیل یوحنا: «در ابتدا کلمه بود» «کلمه» گفتم عیسی را می گوید «کلمه». می گوید یعنی در ابتدا خود عیسی بود یعنی عیسی چه بود؟ خدا بود «و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود» خود عیسی خودش خداست. بعد می گوید آیه 14: «و کلمه جسم گردید» خدا جسم شد. مستحیل است استحاله عقلی دارد خدا نمی تواند جسم باشد. وقتی یک چیزی استحاله عقلی دارد باید بگذاریم کنار اما مسیحیت این کار را نمی کند

بلکه ما خدمت شما می‌گوییم حالا این را برای شما می‌گوییم که در خود متون مقدس مسیحیت هم نشانه‌هایی بر نفی قول به تجسد وجود دارد. بگوییم طوری نیست برای شما. ببینید این دیگر خود متون مسیحیت است. در کتاب اعمال رسولان چنین دارد، باب 14 آیه 8 به بعد یک داستانی را نقل می‌کند که دو تا از شاگردان عیسی که این دو تا عبارتند از برنابا و پولس پس ما یک برنابایی داریم از حواریون عیسی است اگر یادتان باشد در جلسات اول برای شما گفتم انجیل برنابا الآن وجود دارد در انجیل برنابا تصریح به اسم مقدس پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله شده است حتی تصریح به وصی او شده است امیرالمؤمنین علیه السلام و تصریح به این که اوصیاء پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دوازده نفرند در انجیل برنابا تصریح شده منتهی انجیل برنابا را این‌ها جمع کردند. الآن شما بگویید انجیل برنابا مسیحیان می‌گویند جناب اسقف می‌فرمایند این انجیل ساختگی است ساخته دست مسلمان‌هاست ما انجیل برنابا را قبول نداریم ولی برنابا یکی از حواریون عیسی است پولس حواری عیسی نیست بعداً آمده و مسیحی شده می‌گوید برنابا و پولس به یکی از شهرهای لیکاؤنیه رفته بودند «به سوی لیستره و در به شهرهای لیکاؤنیه و دیار آن نواحی فرار کردند و در آن جا بشارت می‌دادند»، تبلیغ مسیحیت می‌کردند برنابا و پولس. «و در لیستره» اسم یک شهر است. «مردی نشسته بود که پای‌هایش بی حرکت بود» فلج بود. پاهایش تکان نمی‌خورد. «و شکم مادر لنگ متولد شده هرگز راه نرفته بود»، یک مرد این جور را در آن شهر دیدند. «چون او سخن پولس را می‌شنید او بر وی نیک‌نگریسته دید که ایمان شفا یافتن را دارد» پولس نگاهش کرد دید این می‌تواند شفا پیدا کند خوب شود. «پس به آواز بلند بدو گفت بر پای‌های خود راست بایست» به او گفت بلند شو و بایست به این فلج مادر زاد. «که در ساعت برجسته» یعنی همان وقت تا به او گفت بایست تا به او گفت بلند شو از جایش بلند شد ایستاد همان لحظه

«خرامان گردید» بعد هم مثل آدم که پاهایش سالم باشد دو دوید و رفت. «اما خلق چون این عمل پولس را دیدند صدای خود را به زبان لیکاوئیه بلند کرده» با زبان خودشان گفتند «خدایان به صورت انسان نزد ما نازل شده اند» تا دیدند، به او گفتند، بلند شو این فلج بود همه او را می شناختند، خوب شد و بلند شد، نسبت به برنابا و پولس گفتند این دو تا خدا هستند. «پس برنابا را مشتری و پولس را عطارد خواندند» گفتند برنابا خدایی است به نام مشتری معلوم می شود که این ها ستاره پرست بودند. ستارگان را، کواکب را، خدا می دانستند گفتند برنابا همان خدای مشتری است و پولس عطارد. «زیرا که او در سخن گفتن مقدم بود» یعنی پولس بیشتر حرف می زد تا برنابا. عجیب هم هست برنابا از حواریون مسیح است پولس مسیح ستیزی بوده که به قول این ها بعد مرگ مسیح مسیحی شده، اما پولس بیشتر حرف می زد تا برنابا حواری. «پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود گاوان و تاج ها با گروه هایی از خلق به دروازه ها آورده خواست که قربانی گذارد». کاهن مشتری کاهن خدای مشتری آن جا بود. کاهن گفت گاو بیاورید و جواهرات بیاورید قربانی کنیم جلوی خدای مشتری که الآن به زمین آمده یعنی این دو تا را گفتند این ها خدایند. «اما چون آن دو رسول یعنی برنابا و پولس شنیدند جامه های خود را دریده در میان مردم افتادند و ندا کرده «لباس هایشان را پاره کردند افتادند وسط مردم داد می زدند «گفتند ای مردمان چرا چنین می کنید ما نیز انسان و صاحبان علت ها» یعنی ما هم مثل شما آدم هستیم و علت ها یعنی مرض «مانند شما هستیم و به شما بشارت می دهیم که از این اباطیل رجوع کنید» یعنی نگوید هیچ بشری خداست. ما مثل بشریم این ها باطل است «از این اباطیل رجوع کنید به سوی خدای حی که آسمان و زمین و دریا و آن چه را که در آن هاست آفرید». او خدای حی است نه ما، ما بشریم. مثل شما لباس هایشان را کردند و دویدند و داد می زدند. «که در طبقات سلف همه امت ها را وا گذاشت که در طرق خود رفتار کند» یعنی

برنابا و پولس خودشان می گویند اگر کسی اعتقاد داشته باشد خدا آمده و در انسان تجسد یافته است این حرف باطل است. می گویند این اباطیل را رها کنید ببینید: «که از این اباطیل رجوع کنید». خب اگر برنابا و پولس نمی تواند خدا در آن ها تجسد پیدا کند به همان علت در عیسی هم نمی تواند تجسد پیدا کند خود این متن مقدس دینی می گوید نمی تواند این حرف باطل است این نقض تجسد است.

حلول را هم برای شما بگویم و عرضم را تمام کنم. حلول چیست؟ حلول: خدا بیاید در عیسی و در یک شخص دیگری یا در یک چیز دیگری یا پیر طریقت، در شیخ صوفیه خدا حلول کند آیا می تواند؟ این هم ناممکن است، چرا؟ به خاطر این که این موجب می شود که این فرد تبدیل شود به واجب الوجود. یا این باید بشود واجب الوجود که مستحیل است یا خدا ممکن است می خواهد در آن حلول کند. این که یک آدم خاکی است یا این باید بشود واجب الوجود که نمی شود یا واجب الوجود باید بشود این که این هم نمی شود ببینید حلول چگونه می شود یا این باید بشود واجب الوجود این که یک آدم است به دنیا آمده یا یک شیء است، یک جسم است یا این باید بشود واجب الوجود یا واجب الوجود باید بشود این. یعنی یا ممکن باید تبدیل به واجب شود یا واجب باید تبدیل به ممکن شود. هر دو مستحیل است. نه واجب ممکن می شود و نه ممکن واجب می شود استحاله عقلی دارد. بنابراین حلول هم غلط است چیزی ما به اسم حلول نداریم یعنی حلول موجب می شود یا واجب شود ممکن یا ممکن شود واجب و این مستحیل است. بنابراین حلول یک امر مستحیل است چه نسبت به اشخاص باشد افراد باشد اشیاء باشد، حلول استحاله ذاتیه دارد چه نسبت به عیسی باشد چه نسبت به قطب صوفیه باشد. شیخ طریقت باشد، جناب حسین بن منصور حلاج باشد هیچ فرقی نمی کند وقتی دلیل می گوید مستحیل است برای همه مستحیل است.

اگر یک نادانی بیاید بگوید خدا در پیامبر خاتم حلول کرده استحاله دارد.

بگویند در امیرالمؤمنین خدا حلول کرده مستحیل است این ها همه مستحیل است. وقتی دلیل عقل می گوید استحاله ذاتی دارد یک چنین چیزی واجب ممکن نمی شود ممکن واجب نمی شود اگر این بخواهد موجب تغییر در ذات می شود، موجب ایجاد و تحول در ذات باری می شود. ذات باری مرکز هیچ گونه تغییر و تحول و حدوثی نیست این ها همه برهان عقلی دارد وقتی عقل می گوید مستحیل است پس دیگر حرف هایی که از تحت این عنوان نه از مسیحی ها می شود پذیرفت و نه از صوفیه می شود پذیرفت و نه از غیر این ها هر که بگوید حرفش قابل پذیرش نیست.

بنابراین ما با آقایان مسیحیان تحت هیچ عنوان نمی توانیم که سر الوهیت عیسی کنار بیاییم نه فقط الوهیت عیسی مسیح، غیر عیسی، هیچ مخلوق دیگری را هم نمی توانیم که خدا بدانیم بنابراین قرآن هم یک برهان اقامه می کند. سوره نساء، آیه 172 ( لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ ) می گوید عیسی مسیح استنکاف یعنی امتناع، امتناع نکرد از این که عبد خدا باشد خواندیم برای شما خود متون مسیح، در اناجیل دارد که عیسی دعا کرد نماز خواند دست به دعا برداشت «ایلی ایلی» آن جلسه برای شما خواندم «خدای من خدای من» از خدا درخواست کرد.

دعا، عبودیت است، نماز عبودیت است. اناجیل هم اقرار دارد که عیسی مسیح عبادت پدر کرده، عبادت خدا کرده قرآن هم می گوید: ( لَنْ يَسْتَنْكِفَ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ ) مسیح امتناع نکرد از این که عبادت خدا کند. پس مسیح عبادت خدا کرد. وقتی مسیح عبادت خدا کرد و مسیحیت هم اقرار دارد در متون مقدسش که مسیح عبادت خدا کرده است پس معلوم می شود عبد خدا است و عبد که خدا نمی شود. عبودیت با الوهیت با هم تناقض دارد نمی شود چیزی هم عبد باشد هم الله، خدا باشد این که نمی شود یا عبدی یا خدا هستی. اگر خدایی دیگر عبد نیستی غنی به ذات هستی از کسی کمک نمی خواهی قادر مطلق هستی عالم مطلق هستی این می شود خدا پس اگر خدایی عبد نیستی اگر عبدی دیگر خدا نیستی و همه ی

متون مقدس مسیحیت می گوید عیسی مسیح عبادت خدا کرده است. پس اگر عبادت خدا کرده و قرآن هم تصدیق می کند. می گوید عیسی امتناع از عبادت خدا نکرد. عیسی عبادت خدا انجام می داد پس وقتی عبادت خدا انجام می داد دیگر خدا نیست چون عبادت عبد بودن عبودیت و الوهیت دو طرف نقیض است، نمی شود کسی هم عبودیت کند و عبد باشد هم الوهیت داشته باشد از همین جا عرض من تمام. حالا- من این را این جا بگویم مسیحی ها دست می گیرند. از همین جا معلوم می شود گزاره ای هم که بعضی ها می خوانند نسبت می دهند به نص دینی که «العبودية جوهرة كنهها الربوبية» این هم غلط است چنین چیزی نیست. استحاله عقلی دارد. پس از آن جا بیاییم سر کار خودمان هم چنین روایتی که در زبان ها افتاده، همین ماه رمضان هر که آمد پشت تلویزیون از این ارباب عمائم و غیر ارباب عمائم همین را تکرار کردند: «العبودية جوهرة كنهها الربوبية» اگر ربوبیت یعنی الوهیت. عبودیت با الوهیت قابل جمع نیست تناقض است تناقض که شد باید کنار بگذاری قرآن این جور استدلال می کند پس آموزه ای تحت عنوان الوهیت عیسی مسیح قابل پذیرش نیست.

و صلی الله علی محمد و آله

ص: 135

## جلسه نهم : نقد نظریه ی فداء

\*جلسه نهم : نقد نظریه ی فداء (1)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تا حالا دو تا از موارد خلاف خودمان با مسیحیت را مورد بحث و بررسی نقد قرا دادیم یکی داستان تثلیث بود که قرآن کریم فرمود ( وَلَا تَقُولُوا ثَلَاثَةٌ انْتَهُوا خَيْرًا لَّكُمْ ) (2). تثلیث را نقد کردیم ملاحظه فرمودید امری است غیر معقول.

مطلب دوم الوهیت عیسای مسیح بود این را هم بررسی کردیم ملاحظه کردید امری است غیر معقول یک آدم نمی تواند خدا باشد.

می رسیم به مطلب سوم. مطلب سوم چیزی است تحت عنوان نظریه فداء. ما فداء را در دو قسمت می توانیم بحث کنیم.

قسمت اول: تحت این عنوان که اجمالش را عرض می کنم در مسیحیت اعتقاد بر این است که آدم و حوا بدون گناه آفریده شدند یعنی ابتدا پاک بودند. در بهشت این دو تخلف از حکم خدا کردند و از شجره ممنوعه که کلیسا آن را درخت

ص: 136

---

1- 21 مرداد 1394

2- سوره نساء، آیه 171

علم می داند. [این ها الآن تقریب نظریه فدا است حرف های مسیحی ها است. نگویید بعد فلانی این جور گفت] مسیحیت درخت علم می داند که آدم ابوالبشر و همسرش حوا از درخت علم خوردند خدا ترسید گفت این ها از یک درخت دیگر اگر بخورند کار خلاص است آن هم درخت جاودانی است. اگر از درخت جاودانی هم بخورند آدم و حوا مثل من خدا، خدا می شوند بنابراین آدم و حوا را از بهشت راند و این ها چون از این شجره ممنوعه خوردند گناه کردند روحشان سیاه شد از آن قدسیتی که داشتند خارج شدند حالا که این ها روحشان سیاه شد از قدسیت خارج شدند، آن چه که فرزند از نسل این ها به دنیا آمده است فرزندانشان هم غیر مقدس و گناه کار متولد شده اند و بنابراین وقتی فرزندانشان گناه کار متولد شدند دیگر فرزندان آدم شأنیت ورود به بهشت رضوان الهی را ندارند؛ و بهشت و روضه رضوان روی دست خدا ماند.

دو مطلب: یکی: میلیارد ها انسان از نسل آدم ابوالبشر که این ها همه گناه کارند به واسطه گناه آدم و حوا، پدر و مادر بزرگشان.

دوم: یک بهشتی که ( جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ ) (1) یک بهشت به این بزرگی که هیچ کس نیست برود داخلش این ها همه گناه کارند، باید عذاب و عقاب شوند و یک بهشتی که درش لاک و مهر می ماند، هیچ کس در آن نمی رود و همه گنه کارند

خدا مقابل این به اصطلاح چالش یک میلیارد ها میلیارد ها گناه کارند باید عذاب کند یک بهشت به آن بزرگی دارد هیچ کس نیست برود داخلش. در نتیجه خداوند به حکم محبت که خدا انسان ها را دوست دارد جزئی از خودش را که اقنوم دوم است اب و ابن و روح القدس اقنوم دوم را که جزیی از خودش است در

ص: 137



صورت و قالب و پیکر عیسای مسیح به زمین فرستاد تا این اقنوم دوم را مردم بکشند عذاب کنند اذیت و آزار کنند به صلیب بکشند تا کفاره گناه آدم فرزندان آدم شود در این صورت دیگر تمام بشریت شأن ورود به بهشت را دارند. از آن گناه تطهیر شدند این کفاره گناه بنی آدم است درست متوجه شدید. این تقریب اول.

اگر بخواهیم که یک «به عبارت آخری» برای تقریب اول نظریه فدا ارائه دهیم که تقریب دوم محسوب می شود باید چنین گفت: عیسی آمده است و عیسی خود خدا است آمده است خود خدا روی این زمین اذیت و آزار و قربانی و به صلیب کشیده شود تاج تیغی بر سر او بگذارند دیدید عکس های مسیح را می کشند خار روی سرش گذاشته اند تاج تیغی بر سرش بگذارند و به صلیب بکشند تا این کفاره گناه تمام از آدم تا آخرین انسان باشد. بنابراین عیسی کفاره گناه تمام بنی آدم است و او فادی است. فادی یعنی فداء. کسی که خودش را فدای دیگران کرده است. به عبارت دیگر مسیح به جهت گناه اولیه بشر، فدا شد گناه اولیه همان گناه آدم و حوا در بهشت. خب شما می گوید چرا مسیح؟ می گوید به خاطر این که غیر مسیح که همه پیامبران همه فرزندان، آدم حتی پیامبران هم گناه کارند. یعنی غیر مسیح که خود خداست غیر مسیح تمام شما می گوید چرا کسی دیگر کفاره گناه نباشد؟ چرا کسی دیگری فادی نباشد؟ چرا کس دیگری فدا نشود به جای بقیه بنی آدم؟ می گوید به خاطر این که تمام فرزندان آدم گناه کارند خطا کارند حتی پیامبران بنابراین فقط می ماند مسیح که مسیح شأنیت فدا شدن دارد چون هیچ گناهی نکرده چون خداست اما غیر مسیح حتی انبیاء الله گناه کرده اند شما دیدید خواندیم و روز های گذشته که بله فرض بفرمایید که داود زنا کرده است با زن شوهر دار آن پیامبر چه کرده است چه کرده است، بنابر کتاب مقدس

نکته دیگر: این است که بنابر حکم تورات به جهت کفاره گناه باید یک حیوان

نر ذبح شود. حالا که شد یک حیوان نرینه به جهت کفاره گناه شما باید یک حیوانی ذبح کنید یک بره ای حداقل و آن بره هم باید نر باشد پس چون این حکم تورات است پس خانم ها نمی توانند کفاره باشند در بنی آدم می رسد به مرد ها مردها هم مه آلوده اند حتی انبیاء از پیامبران یکی می ماند که پاک است آن هم عیسای مسیح است بنابراین او فدا شده است برای تمام بنی آدم و صراحتاً می گویند حتی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هم حتی پیامبر مسلمان ها هم نمی توانست فدا شود چرا؟ چون اولاً پیامبر مسلمان ها خود قرآن سوره محمد آیه 19، [من دارم حرف مسیحی ها را می زخم سوره محمد آیه 19] می فرماید: ( وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيَاكَ وَاللَّامِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ ) صراحتاً می گوید پیامبر گنه کار است و استغفار کن پیامبر برای گناه خودت و برای مؤمنین و مؤمنات وقتی سوره محمد ( وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيَاكَ ) می گوید، معلوم می شود پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و از این حکم استثناء نیست گنه کار است پس بنابراین فادی، کسی که بنا است کفاره و فدای دیگران شود نباید گناه کرده باشد یک. دو این که پیامبر اسلام را که نکشتمند که فادی باید مقتول شود باید کشته شود، باید به صلیب کشیده شود و پیامبر اسلام مقتول نشده از دنیا رفته بنابراین او نمی تواند فادی باشد و بنابراین فادی می شود فقط مسیح پس به نام مسیح نجات دهنده انسان ها از کجا انسان ها را نجات می دهد؟ از جهنم همه قرار است برویم، جهنم، عیسای مسیح همه ما را نجات داده است چگونه؟ به این که خودش را فدا کرده. کفاره همه بنی آدم عیسای مسیح است. او فدا شده و مسیح کیست؟ خود خدا. مسیح خود خداست آمده خودش را فدای ما کرده تا ما را جهنم نبرد ما می شویم بهشتی. این مختصر نظریه فداست در مسیحیت که عیسای مسیح فادی است، کفاره گناهان بنی آدم است ما چند تا نقد داریم:

1- خیلی خُب علی فرض ما بپذیریم آدم و حوا گناه کردند، به ما چه؟ آدم و حوا گناه کردند در بهشت آن ها گنه کارند خدا باهاشون هر کاری می خواهد بکند

بکنند، ما فرزندان آدم چه گناهی کرده ایم که آدم و حوا گناه کردند در نتیجه تمام فرزندان آدم گنهکارند این جور که حکم نمی شود کرد مگر گناه پدر و مادر را می شود به اسم فرزند نوشت نمی شود نه گناه پدر می شود به پای پسر نوشت نه گناه پسر را به پای پدر نوشت هیچ کدامش نمی شود هر کسی گناه می کند در نامه اعمال خودش ضبط می شود پدر باشد یا پسر کاری به هم ندارد. خب به چه مناسب گناه آدم و حوا را پای من بنویسند یا شما یا دیگران از فرزندان آدم و حوا. این اشکال اول عقل نمی پذیرد. الان شما در دنیای امروز یک کسی جرمی مرتکب شود یکی دیگری را مجازات کنند، چه جواب می دهد؟ می گویند: این معنی ندارد گناه یکی دیگر کرده چوبش را یکی دیگر بخورد قصه می شه قصه آن آقا معلمی که آمده بود سر کلاس بچه ها شلوغ می کردند این نگاه کرد دید این نیمکت آخری ها، که حالا یک چند تا معلم در بین آقایون تشریف دارند نگاه کرد دید بچه بزرگ ها، قد بلند ها، هیکل گنده ها، آخر کلاس نیمکت های آخر آن ها دارند شلوغ می کنند زورش به آن ها نمی رسید که، یکی از این کوچولو کوچولو های این جلو را آوردش بیرون و دو تا سیلی گذاشت بیخ گوشش بچه سیلی را خورد و چیزی هم نمی توانست بگوید گفت آقا معلم به خدا ما کاری نکردیم اما شما زورت به اون گنده ها نمی رسید ما را کتک زدی یعنی یک بچه هم متوجه می شود که آن نیمکت آخری ها دارند کلاس را بهم می زنند شما مجازات و تنبیه آن ها را به این کوچک کرده ای. چرا؟ چون این کوچک بود نمی توانست پس بزند آن بزرگ ها ته کلاس اگر بزنی شاید او هم خواست پس بزند بیخ گوش آقا معلم، آن وقت مصیبت می شود. نمی شود دنیا نمی پذیرد یکی دیگر مرتکب گناهی شود یکی دیگر مجازات شود. این خلاف عقل است خلاف سیره عقلاست خلاف عدل الهی است. شما عدل الهی را قبول دارید یا ندارید. مسیحیت یک کلمه باید بگوید خداوند عادل ام لا؟! ما اثبات کردیم عدل الهی را این جا دیگر بحث نکردیم عدل الهی را این عدل الهی که

ما این جا مفصل بحث کردیم، مسیحیت یا قبول دارد یا ندارد خب اگر خدا عادل است چه معنی دارد، گناه پدر بزرگ ما آدم ابوالبشر را به پای ما بنویسد. این کجای عدل است؟ کجای حکمت الهی است؟ عدلش را رها کن! خب پس این نقد اول

2- نقد دوم: کفاره گناه، اصلاً گناه یک بیماری مسری نیست که از پدر و مادر به فرزند منتقل شود در الهیات مسیحیت کأن در معارف مسیحیت، گناه را یک گناه مسری می گیرند، مثل ایدز است. اگر مادر دارای بیماری ایدز باشد به فرزندش هم از راه خویش منتقل می شود و بنابراین یک بیماری مسری است، از مادر به فرزند. آیا گناه این گونه است؟ یک بیماری مسری است که از والدین به فرزند منتقل شود؟ ظاهراً این گونه نیست گناه بیماری مسری نیست هر کسی در زندگیش اختیار دارد، مختار است می تواند گناه کند می تواند طاعت کند تمام شد. شب می تواند بیدار باشد مشغول معصیت. می تواند شب بیدار باشد مشغول عبادت. مختار است. پدر کسی بد باشد پسرش نمی تواند خوب باشد چقدر پدران بدی که پسران خوبی از آن ها به دنیا آمد و چقدر پدران خوبی که از آن ها پسران بدی به دنیا آمد. (يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَمِيتِ وَيُخْرِجُ الْمَمِيتَ مِنَ الْحَيِّ) (1) پسر پیامبر است و بد می شود. پسر آدم بدی است مثل یزید، دیگر از یزید بدتر چه کسی؟ بگو باباش معاویه بن یزید خلافت و همه چیز را رها کرد گفت پدر من و جد من معاویه غاصبند و ولایت حق علی و اولاد علی است. در خطبه گفت، روی منبر گفت و خود بنی امیه او را مسموم کردند و در جوانی کشتنش، خود بنی امیه وقتی این حرف را زد. گفت پدر من و جد معاویه هر دو غاصبان خلافتند بنابراین خلافت حق من نیست کشتنش، مسمومش کردند و کشتنش. و مادرش گفت ای کاش که تو به جای این که به دنیا آمده بودی یک لکه ی حیضی بودی که ساقط شده بودی و رفته بودی و اصلاً من تو را نزاییده

ص: 141

---

1- سوره، یونس آیه 31؛ سوره روم، آیه 19.

بودم، مادرش گناه بیماری مسری نیست. از پدر و مادر به فرزند ارث نمی رسد. در روح کسی نقطه سیاه و تیرگی ایجاد نمی کند مگر در روح فاعلش. همان کسی که مرتکب گناه شده نه دیگری

تقد سوم: کفاره گناه هر کسی به عهده خودش است نه غیر خودش. هر کس گناه کرده خودش باید مجازات شود. کفاره ای هم دارد خودش باید بدهد، دیگری نیست. (وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى) (1) هیچ کس بار گناه دیگری را بر دوش نمی کشد. هر کس گناه خودش را مسئول است بنابراین کفاره ای هم هست، مجازاتی هم هست به گردن خودش است و شما این را در کتاب مقدس هم دارید که کفاره گناه هر کسی با خودش است یعنی نظریه فدا با خود کتاب مقدس تنافی دارد. حالا دو سه نمونه از کتاب مقدس را برای شما بخوانم

الف: کتاب حزقیل نبی، باب 18، از آیه بروید تا آخرش، یک تکه اش را می خوانم: «و اینک همه جان ها از آن مانند چنان که جان پدر است هم چنین جان پسر نیز هر دوی آن ها از آن من می باشند» شاهد من این است «هرکسی گناه ورزد او خواهد مُرد» یعنی گناه کار خودش می میرد «هر کسی گناه ورزد او خواهد مرد و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را به عمل آورد و بر کوه ها نخورد و چشمان خود را به سوی بت های خاندان اسرائیل برنیفزاند» تا آخرش را ببینید. تا آخر این باب را، کتاب حزقیل نبی، باب 18. یعنی هر کسی که گناه کند پای حساب خودش است هر کسی هم نکند پای حساب خودش است.

ب: باز ملاحظه بفرمایید زبور داود، زمور 62، آیات آخرش: «خدا یک بار گفته است و دو بار این را شنیده ام که قوّت از آن خداست» حالا دیگه خدا یک بار گفته این دو بار شنیده این را نمی دانم این ها در زبور داود است. «ای خدا رحمت نیز

ص: 142

از آن تو است. زیرا) شاهد من این است «زیرا به هر کس موافق عملش جزا خواهی داد» یعنی هر کسی، یعنی هر گردن مرهون عمل خودش است. اگر مثقال ذره ای خیر باشد ( و خَيْرًا يَرَهُ ) (1) و اگر مثقالی شر باشد ( و شَرًّا يَرَهُ ) (2) خودش می بیند. یعنی هر کاری کردی به خود کردی ببینید «زیرا به هر کس موافق عملش جزا خواهد داد». جزای آدم ابوالبشر را به من نمی دهد من مسئول اعمال خودم هستم.

ج: باز ملا-حظه بفرمایید همان کتاب حزقیل نبی، باب هفتم، آخرین آیات باب هفتم، آیه آخر: «و موافق راه های ایشان با ایشان عمل خواهم نمود و بر وفق استحقاق ایشان ایشان را داوری خواهم نمود» چه کسی دارد می گوید؟ يَهُو. يَهُو کیست؟ خدای بنی اسرائیل. بنی اسرائیل به خدایشان می گویند يَهُو. خدای يَهُو، خدای بنی اسرائیل خدا بهشون می گوید «موافق راه های ایشان با ایشان عمل خواهم نمود» یعنی هر کسی از هر راهی رفته «و بر وفق استحقاق ایشان، ایشان را داوری خواهم نمود» هر چه حقش است به او می دهم «پس خواهند دانست که من يَهُو هستم» وقتی من این کار را انجام دهم، می دانند که خدا هستم، يَهُو. پس ببینید این ها را نگویید که این ها مالِ عهد قدیم بود در انجیل هم داریم انجیل هم برای شما بخوانم عهد جدید.

د: انجیل متی، باب 16، آیه 27، آیات آخرش است: «زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت» می گوید عیسی در روز قیامت می آید با چه جلالی «در آن وقت» یعنی قیامت. « هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد» پسر خدا که می آید هر کسی را موافق اعمالش جزا کند اعمال چه کسی؟ اعمالش، یعنی اعمال خودش. یعنی چه؟ هر کسی مسئول

ص: 143

1- سوره زلزله آیه 7

2- سوره زلزله آیه 8

اعمالش است. خود کتاب مقدس هم می گوید، انجیل هم می گوید، پس سزا یعنی چه؟ هر کسی موافق اعمالش جزا خواهد شد.

بیاییم سرِ تقریب دیگر آن «بعبارة آخرایی» که گفتیم. گفت فدا منحصر به عیسی است چون تمام پیامبران گناه کارند حتی پیامبر اسلام به خاطر آیه «و استغفر لذنبك» خب این مطابق نظریه مسیحیت است. مطابق اعتقاد ما، پیامبران خدا همه شان معصوم هستند. ما عصمت را ثابت کردیم دلیل عقلی برایش اقامه کردیم، برهان عقلی. هیچ پیامبری نمی تواند گناهی را در عمرش مرتکب شده باشد. نه صغیره، نه کبیره، نه قبل نبوت، نه بعد نبوت هیچ گناه، هیچ خطا، هیچ اشتباه، هیچ سهو و نسیانی در حق هیچ پیامبری از پیامبران خدا راه ندارد و الا او نمی تواند پیامبر باشد. اعتقاد شما این است که پیامبران گناه می کنند ما برهان عقلی اقامه کردیم. برهان عقلی ما اگر تمام باشد که تمامیتش را ثابت کردیم قابل تخصیص نیست نه آدم خارج از این برهان می ماند نه داود، نه بقیه پیامبران علیهم السلام و نه پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله. پس اگر استناد برخی آیات، اگر به پیغمبر می گوید (وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ) (1) استغفار پیامبر ما بله قرآن می گوید (وَ اسْتَغْفِرْ لِدُنْبِكَ). در سوره فتح می گوید: (إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا \* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ وَ يُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ يَهْدِيكَ صِرَاطًا مُسْتَقِيمًا). (2) این ذنبی که می گوید که در این فرد گناهان گذشته آینده تو بخشیده شد نه گناه پیامبر است. گناهی است که مشرکین پیامبر را گناه کار می دانستند به واسطه این که به بت ها اهانت کرده بود الآن دیگر ریشه بت کنده شد. گناهی که این ها فکر می کردند پیغمبر انجام داده دیگر پیش خود آن ها هم پاک شد. گناه پیامبر نه گناه من و شماست گناه پیامبران آن هایی که در درجات عالیه قرب

ص: 144

---

1- سوره های غافر آیه 55؛ محمد، آیه 19

2- سوره فتح، آیه 1 و 2.

هستند انصراف از ذات حق است. آن‌ها همیشه می‌خواهند غرق جمال حق باشند. هر گاه غافل از جمال حق شوند این را برای خودشان گناه تلقی می‌کنند، نه گناه من و شما یعنی این که خدای نکرده مرتکب معصیت شویم. او از ذات یک لحظه انصراف پیدا کرده خوابیده، غذایی خورده، با زنش حرف زده، با بچه اش صحبت کرده، این آنی که از ذات حق توجه کامل و تماش از ذات حق منحرف شده همین را برای خودش گناه و استغفار می‌کند و از خدا می‌خواهد که خدا آن را ببخشد. نه این که مرتکب خلاف شرع شده باشد. ( وَاسْتَغْفِرْ لِدُنْيَاكَ ) یعنی این و خود پیامبر می‌فرماید من روزی هفتاد مرتبه استغفار می‌کنم من پیامبر خاتم، یعنی نه این که هفتاد مرتبه از گناه استغفار می‌کنم پیغمبر که معصوم است، گناه نکرده که. یعنی تمام توجه باید به ذات ربوبی باشد، یک آن سر غذا خوردن سر خوابیدن سر هر چیز دیگر اگر آن توجه تام به ذات ربوبی انصراف پیدا کند یک لحظه، از آن انصراف استغفار می‌کند. این ربطی به گناه من و شما ندارد. و همه انبیاء هم همین جور است.

همه انبیاء باید معصوم باشند. حالا اگر بنا باشد ملاک داوری ما انجیل باشد، انجیل خود عیسای مسیح را هم گناه کار می‌داند تمام شد پس باید فادی، کسی که می‌خواهد فدا شود، گناهی مرتکب نشده باشد، انجیل عیسای مسیح را هم گناه کار می‌داند. پس عیسای مسیح هم طبق نظر شما نمی‌تواند فادی باشد کجای انجیل می‌گوید برای شما می‌خوانم انجیل مَرْقُس باب اوّل، آیات 4 به بعد: « یحیی تعمید دهنده»، یحیی پیامبر غسل تعمید می‌دهد «یحیی تعمید دهنده در بیابان ظاهر شد و به جهت آمرزش گناهان به تعمید توبه موعظه می‌نمود»، به مردم می‌گفت بیایید توبه کنید آن وقت نشانه توبه غسل توبه بود مردم را غسل تعمید می‌داد. الآن هم مسیحی ها غسل تعمید می‌دهند شبیه حالا نه شبیه یک چیزی مثل غسل توبه ماست که شما می‌گویید گناهکار برود غسل توبه کند از گناهِش این ها هم غسل تعمید، این غسل تعمید را یحیی انجام می‌داد «تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع



سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و به گناهان خود معترف گردیده در رود اردن از او تعمید می یافتند» همه را تعمید می داد تا رسید به جناب عیسی. عیسی هم آمد پیشش. تا برویم جلوتر می گوید: «و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده» ناصره: ناصره شهری است که عیسی در آن به دنیا آمد. «در اردن» که الآن ناصره جزو فلسطین است. «در اردن از یحیی تعمید یافت» یعنی یحیی جناب عیسی را غسل تعمید داد. غسل تعمید یعنی غسل توبه اگر عیسی گناه نکرده برای چه گفت غسل تعمید اگر عیسی گناه نکرده چرا رفت تا یحیی غسل تعمیدش دهد. یک بار دیگر می خوانم. «و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت و چون از آب بر آمد چه کسی؟ عیسی در غسل تعمیدش. «بر آمد در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری بر وی نازل می شود و آوازی از آسمان در رسید که تو پسر حبیب من هستی که از تو خوشنودم.» یعنی تا قبل از این که این غسل را نکرده بود این صداها را نمی شنید، حالا که غسل تعمید کرد بار گناهش زمین گذاشته شد از آسمان صدا آمد. کبوتر روح را دید. آسمان را شکافته یافت. پس معلوم است گناه کار بوده و غسل تعمید کرده. انجیل مَرْقُس، باب اوّل، آیات 4 به بعد.

انجیل مَتّی، باب 3، آیات 13 به بعد، همان داستان: «آن گاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد» عیسی اصلاً آمده پیش یحیی، یحیی غسل تعمید به او دهد. «اما یحیی او را منع نموده گفت من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تو نزد من می آیی» یحیی گفت تو باید من را غسل تعمید دهی، آمدی من تو را غسل تعمید دهم «عیسی در جواب وی گفت الآن بگذار» یعنی تعارف را بذار کنار «زیرا که ما را هم چنین مناسب است تا تمام عدالت را به کمال رسانیم پس او را وا گذاشت اما عیسی چون تعمید یافت» یعنی یحیی او را غسل تعمید داد «فوراً از آب بر آمد که در ساعت آسمان بر وی گشاده شد» چرا قبلش آسمان برایش گشاده

نبوده است؟ چون گناه داشته حالا غسل تعمید کرد پاک شد. «و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده بر وی می آید آن گاه خطایی از آسمان در رسید که این است پسر حبیب من که از او خوشنودم» یعنی تا قبل از غسل تعمید خوشنود نبوده است پدرش از او، بعد از غسل تعمید خوشنود شد. پس یعنی عیسی هم گناه کار است. پس اگر عیسی گناه کار است شما گفتید فادی باید گناهی مرتکب نشده باشد. باز هم برای شما بگویم باز انجیل اذعان دارد که ببینید این که شما می گوید که عیسی فادی شد و دیگر همه می توانند بهشت روند انجیل می گوید این گونه نیست باید کسی که می خواهد برود بهشت باید اعمال صالح داشته باشد، باید خودش آدم درستی باشد. انجیل متی باب 7، آیه 21: «نه هر که مرا خداوند خداوند گوید» نه این که بگوید من خدا را قبول دارم «داخل ملکوت آسمان گردد»، ملکوت آسمان کجاست؟ همان بهشت است همان که گفت من خدا را قبول دارم بهشتی نمی شود «بلکه آن که اراده پدر مرا» هر که گفت من عیسی خدا هستم بهشت نمی روم «بلکه آن که اراده پدر مرا که در آسمانست بجا آورد»، یعنی هر چه خدا، بابام، خدا گفته باید انجام دهد. اگر انجام داد می رود داخل ملکوت که بهشت است. همین گونه بگوید من قبول دارم فایده ندارن پس این فادی که شما می گوید، به صرف فادی، فدا شدن عیسی کسی بهشت نمی رود باید اراده پدر را که در آسمان است که خداست، باید اراده او را عملی کند تا برود داخل بهشت باز هم برایتان بگویم. نگاه کنید: رساله پولس رسول به رومیان، باب 2، آیه 13: «از آن جهت که شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد»، یعنی چی؟ یک بار دیگر می خوانم «از آن جهت» چه کسانی می روند داخل بهشت، آن هایی که عادلند یا ظالمند؟ عادل ها چه کسی عادل است؟ «از آن جهت که شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد» یعنی اگر می خواهی عادل باشی و بروی داخل بهشت باید به

شریعت عمل کنی اگر عمل کردی می شوی عادل می روی داخل بهشت. اگر عمل نکردی نه یعنی فدای عیسی و این ها فایده ای ندارد خودت باید عمل بیاوری خودت باید به شریعت عمل کنی عمل کردی به شریعت می گوید شریعت را بشنوی فایده ندارد شریعت را باید عمل کنی اگر به شریعت عمل کردی می شوی عادل می روی داخل بهشت اگر نه، نه. یکی دیگر برایتان می خوانم

کتاب اشعیا نبی، عهد قدیم باب 43، آیه 11، از قول خدای بنی اسرائیل یهو می گوید می گوید «من یهو هستم» یعنی خدا «و غیر از من نجات دهنده نیست» یعنی پس به نام عیسی نجات دهنده ما، نه، فقط یهو که خداست. فقط خدا نجات می دهد. «من یهو هستم و غیر از من نجات دهنده نیست من» یعنی همان یهو، خدا. «اخبار نموده و نجات داده ام و اعلام نموده و در میان شما خدای غیر نبوده است» یعنی خدایی غیر از من نیست و نجات دهنده فقط من خدا هستم، آیا عیسی نجات دهنده است؟ نه. فقط خداست که نجات می دهد. خب.

جالب این است که خود عیسی از این فدا شدن راضی نیست. این جالب است. انجیل را برای شما چند جایش را بخوانم خود عیسی از این قصه فدا شدن ناخشنود است چون در انجیل می گوید عیسی فدا شد برای گناهان آن وقت در خود انجیل غر زدن عیسی را هم حکایت می کند عیسی می گوید خدایا این چه کاری می خواهی با من کنی نگاه کنید انجیل متی باب 26، آیات 36 به بعد: «آن گاه عیسی به ایشان» حواریون «به موضعی که مسمی به جتسیمانی بود رسیده به شاگردان خود گفت در این جا بنشینید تا من رفته در آن جا دعا کنم و پطرس و دو پسر زبّدی را برداشته» سه تا را با خودش برده «بی نهایت غمگین و دردناک شد» در دعایی که می کرد خیلی حالش منقلب شد عیسی «پس بدیشان گفت نفس من از غایت الم مشرف به موت شده است» خیلی ناراحتم دارم می میرم عیسی این ها را گفت این ها را می گوید قبل از دستگیری عیسی است می گوید قبل دستگیریش حال

عیسی این گونه بود. «در این جا مانده با من بیدار باشید» به آن سه تا گفت بمونید با من بیدار باشید، من می خواهم دعا کنم عبادت کنم «پس قدری پیش رفته» از این ها قدری جدا شد «به روی در افتاد» افتاد به سجده «و دعا کرده» ( *يَسْتَكْفِرُ الْمَسِيحُ أَنْ يَكُونَ عَبْدًا لِلَّهِ* ) (1) یعنی عیسی دارد دعا می کند. «پس قدری پیش رفته به روی در افتاد» به صورت روی زمین در حال سجده «و دعا کرده گفت ای پدر من» خدا «اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد» می گوید خدایا اگر می شود من را فدا نکن ما برویم بالای صلیب چه طور می شود خدایا این یکی را با من نکن این یکی را «این پیاله از من بگذرد لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو» یعنی صرف نظر کن «و نیز شاگردان خود آمده» دوباره آمده پیش شاگردانش دید خوابند تا آخر، می گوید که یکی از خود حواریون رفت لویش داد و ریختند و عیسی را دستگیر کردند و بردند یعنی شب آخری که عیسی را می گیرند عیسی دارد دعا می کند و به خدا می گوید خدایا از این فدا شدن و صلیب رفتن ما که برویم بالای صلیب که کفاره گناه این امت بشویم بنابر اعتقاد مسیحی ها خدایا بیا از این در گذر یعنی عیسی خودش راضی به فدا شدن نیست. می گوید بابا خدایا ولش کن، اما خدا ول نکرد.

باز نگاه کنید همان واقعه را شما می توانید در انجیل مَرْقُس ببینید هم همین واقعه را نقل می کند باب 14. آیات 33 به بعد می گوید: «پطرس و یعقوب و یوحنا»، آن جا اسم دو تا پسر نداشت و این جا دارد یعقوب و یوحنا « را همراه برداشته مضطرب و دلتنگ گردید و بدیشان گفت نفس من از حزن مشرف بر موت شد این جا بمانید و بیدار باشید و قدری پیش تر رفته به روی بر زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد» یعنی خدا داستان بر صلیب رفتن و قتل

ص: 149

عیسی را خدا رها کند «پس گفت یا آبا پدر همه چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگذران لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو» بعد می گوید آمد دید خوابند این ها را باز صدا زد تا سه مرتبه دعا می کرد آمد دید این ها خوابند، آخرش گفت «اینک پسر انسان به دست های گناه کاران تسلیم می شود برخیزید که برویم اکنون تسلیم کننده من نزدیک شد» یعنی الآن می ریزند و من را می گیرند و دیگر من را می برند بالای صلیب شب آخر عیسی می گوید خدایا، خدایا ول کن. از این داستان بگذر ما برویم بالای صلیب روی خود انجیل دارم با شما حرف می زنم. یعنی عیسی راضی به این مطلب نیست.

باز عین این واقعه را شما می توانید در انجیل لوقا ببینید، باب 22، آیه 40 به بعد «و چون به آن موضع رسید به ایشان گفت» یعنی به شاگردانش «دعا کنید تا در امتحان نیفتید» می گوید دعا کنید که مورد امتحان قرار نگیرید، نمی شود که دنیا دار امتحان است «و او از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده» کمی فاصله گرفت اندازه این که یک سنگ پرت کنند «به زانو درآمد و دعا کرده گفت» در آن انجیل ها می گفت به روی درآمد سجده کرد؛ این می گوید به زانو یعنی به حال رکوع. شاید هم زانو زد زمین، همان سجده می شود «گفت ای پدر اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو و فرشته از آسمان بر او ظاهر شده او را تقویت می نمود» یعنی فرشته آمده بود که عیسی نترس و دلداریش می داد عیسی را برای روی صلیب رفتن «پس به مجاهده افتاده به سعی بلیغ تر دعا کرد» و با التماس دعا از خدا می خواست «چنان که عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می ریخت» چگونه دست زخم می شود همین جور شکر شکر خون می آید. به گونه ای دعا و التماس و تضرع و زاری به درگاه خدا می کرد که شکر شکر از جناب عیسی عرق می ریخت. «پس از دعا برخاسته نزد شاگردان خود آمده ایشان را از حزن در خواب یافت به ایشان گفت برای چه در خواب هستی. برخاسته دعا کنید

تا در امتحان نیفتید» همان داستان، که بعد همان شب آمدند و گرفتنش. یعنی این چه فدایی است که خود عیسی از این فدا راضی نیست شب آخر التماس می کند با این تضرع و زاری به درگاه الهی، خدایا نکن با من چنین من را بالای صلیب نبر. اما خدا می گوید نه نمی شود این نظریه فداست ملاحظه می فرمایید نظریه فدا با اصول در خلاف است؟ با عدل الهی و با حکمت الهی در تنافی است بنابراین نظریه فدا در مسیحیت قابل پذیرش نیست

و صلی الله علی محمد و آله.

ص: 151

\*جلسه دهم: تناقضاتی در اناجیل (1)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

ظاهراً دهمین جلسه نقد مسیحیت را داریم برگزار می کنیم. یکی از تفکرات مسیحیان نسبت به عیسای مسیح این است که نبوت را در عیسی ختم می دانند. یعنی او را خاتم پیامبران تلقی می کنند. چرا؟ به خاطر این که می گویند پیامبران قبل از مسیح، معصوم از خطا نبوده اند به همین جهت خدا در مسیح تجسم یافته است و آن که باید به بشر خداوند ابلاغ کند با تجسم یافتن در کالبد عیسای مسیح آن ها را به مردم گفته است و در انجیل یوحنا باب 19، آیه 30 آمده است «چون عیسی سرکه را گرفت گفت تمام شد و سر خود را پایین آورده جان بداد» می گوید بر سر صلیب که بود درخواست سرکه کرد سرکه برایش آوردند سرکه را گرفت. چه جوری سرکه را گرفته است نمی دانم کسی را که دستهایش به صلیب بسته سرکه را گرفته است آن هم بالای صلیب سه روز که بر روی صلیب است سرکه می خواهد چه کار کند،

ص: 152

این ها را کاری نداریم «گفت تمام شد و سر خود را پایین آورده جان بداد»، مرد. اصلاً اولاً خدا مرد چون عیسیای مسیح خداست و الآن جان بداد، تصریح است دیگر، پس خدا مُرد. اوئی که مسیحی ها استفاده می کنند از این کلمه «تمام شد» است «تمام شد» را می گیرند نسبت به ختم نبوت می گوید «تمام شد» یعنی بعثت انبیاء تمام شد یعنی ماجرای نبوت خلاص است. دیگر شما نبوتی نخواهید داشت. نبوت تمام شد به عیسیای مسیح ما دیگر نیاز به پیامبر نداریم و بعد از عیسیای مسیح پیامبری نخواهد بود به جهت این که عیسی در واقع خداوندی است بدون گناه و نجات دهنده ایست که همه دیگر باید به او ایمان بیاورند بنابراین در آیین مسیحیت امروز، عیسیای مسیح خاتم پیامبران است و بعد از او پیامبری نخواهد بود و به همین یک کلمه انجیل یوحنا هم تمسک می کنند «گفت تمام شد» «تمام شد» یعنی نبوت تمام شد آمدن انبیاء تمام شد این جور معنا می کنند این نظر مسیحیت. ما چه می گوئیم؟ پر واضح است ما مسلمانان نقطه مقابل مسیحیانیم در این قصه. ما عیسیای مسیحی را قبول داریم که ( وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي إِنَّهُ أَحْمَدُ ) (1) مسیحی که بشارت می دهد به رسالت کسی که حدوداً شش قرن بعد از او بعد خواهد آمد و نام مبارک او احمد است به حسب آن چه که قرآن کریم حکایت می کند. بنابراین داستان ختم نبوت در عیسیای مسیح مورد پذیرش ما مسلمان ها نیست، بلکه ما عیسیی را بشارت دهنده به پیامبر خاتم می دانیم چنان چه قرآن می فرماید.

و اما معنای «تمام شد» به چه معنایی است. می گوید «تمام شد» بر سر صلیب، بعد هم جان می دهد به فرض که ما این جمله از عیسیای مسیح بدانیم یعنی چی؟ یعنی من مأموریتم را انجام دادم. یعنی من تبلیغ تمام شد. یعنی من وظیفه ای که بر عهده داشتم در دعوت مردم من وظیفه خودم را به انجام رساندم. اگر چنین

ص: 153



فرمایشی صادر شده باشد بر صلیب از عیسی مسیح، ببینید آخه این ها همه اش گفت که حسن و حسین پسران معاویه یا دختران معاویه بودند اصلاً نه صلیبی رفته است عیسی ( مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَّبُوهُ ) (1) قرآن صراحتاً نفی می کند بر صلیب رفتش را بنابراین بر سر صلیب رفتن نفی شود این جمله هم به طریق اولی نفی می شود. این نظر قرآن. و اما بناء علی انجیل یوحنا، باب 19، آیه 30: «چون عیسی سرکه را گرفت» گوید، سرکه را روی یک اسفنج و ابری ریختند و آن ابر را نزدیک دهانش بردند. عیسی سرکه را گرفت. یعنی یک قدری از این سرکه را مزه کرد. «گفت تمام شد سر خود را پایین آورده جان بداد» یعنی چی؟ یعنی من عمرم تمام شد. چون «جان بداد» حالا روی انجیل یعنی من عمرم تمام شد یعنی من وظیفه تبلیغی ام را انجام دادم یعنی دوران نبوت من به پایان رسید علی فرض این که اصلاً چنین ماجرای وجود داشته باشد که وجود ندارد پس مراد این است. پس «تمام شد» یعنی رسالت من عیسی تمام شد. یعنی عمر من عیسی به پایان رسید، نه این که دیگر نبوت تمام شد رسالت من تمام شد نه نبوت انبیاء تمام شد و به پایان رسید.

شاهدش این است که در خود انجیل دارد که پیامبرانی بعد از عیسی هستند. بعد عیسی مسیح پیامبرانی هستند معلوم می شود عیسی خاتم پیامبران نیست حتی بر اساس انجیل کجای انجیل ملاحظه بفرمایید: کتاب اعمال رسولان باب 13 از اول باب سیزدهم کتاب اعمال رسولان می خوانم: «و در کلیسایی که در انطاکیه بود انبیاء و معلم چند بودند» یعنی چند نفر از پیامبران و معلمان در کلیسای انطاکیه بودند «برنابا» یکی از حواریون عیسی «و شمعون ملقب به نیجر و لوکیوس قیروانی و مناخیم برادر رضاعی هیرودیس تیتراخ و سولس» این ها شدند پنج تا. برنابا شمعون ملقب به نیجر، لوکیوس قیروانی، مناخیم که برادر رضاعی هیرودیس

ص: 154

است «چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می بودند روح القدس گفت برنابا و سلوس را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده ام»، بعد می گوید این ها روزه گرفتند، دعا کردند، « دست ها بر ایشان گذارده روانه نمودند پس ایشان از جانب روح القدس فرستاده شده به سلوکیه رفتند» چه کسانی؟ برنابا و سلوس پنج نفر آن جا بوده اند در آن کلیسای انطاکیه می گوید این ها انبیاء بودند و معلم بودند پس اقرار می کند چون برنابا را می دانیم شاگرد عیسی است. از حواریون عیسی است. او صاحب انجیلی است که مسیحی ها می گویند این انجیل دروغ است ساختگی است جعلی است چون تصریح به نام پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دارد، تصریح به نام امیر المؤمنین علیه السلام دارد تصریح به دوازده امام علیهم السلام دارد می گوید اوصیاء پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دوازده نفرند در انجیل برنابا و لذا مسیحی ها می گویند این ساخته دست مسلمان هاست، در واقع اگر بخواهند بگویند جعلی است باید بگویند این ساخته دست شیعه هاست چون اسم امیرالمؤمنین علی علیه السلام را دارد و می گوید اوصیاء پیغمبر خاتم دوازده نفرند چون سنی ها امیرالمؤمنین علی علیه السلام را به عنوان خلیفه اول قبول ندارند، باید بگویند شیعه ها ساختند ولی آن ها می گویند مسلمان ها ساختند.

می گوید این قصه بعد از عیسی است تصریح دارد در کتاب اعمال رسولان که در کلیسای که در انطاکیه بود انبیائی بودند که دو تا از این ها برنابا پنج نفر را اسم می آورد دو تایشان هم روح القدس فرستاده است بروند به یک شهری. و آن دو تا عبارتند از برنابا و سلوس خب این ها بعد عیسی است و بر این اساس نمی توان گفت که نبوت به عیسی ختم شده است. بنابر خود کتاب ها و متون مقدس مسیحیت، شما نمی توانید که نبوت را ختم شده به عیسای مسیح بدانید. بنابراین اول تا آخر متون مقدس مسیحیت را شما مرور کنید هیچ کلمه ای نیست که دال بر ختم نبوت در عیسای مسیح باشد مگر همان یک کلمه «تمام شد» ی که گفتیم معنای آن علی فرض این که صادر شده باشد از عیسای مسیح علی نبینا و آله و علیه السلام این است که

یعنی عمر من تمام شد چون بعدش جان داده یعنی مدت تبلیغ من تمام شد. یعنی نبوت من تمام شد یعنی نه این که دیگر بعد از من نبی ای نخواهد بود این یک نکته

نکته دیگر این که چگونه عیسای مسیح می تواند آخرین پیامبر الهی باشد در حالی که در خود متون مقدس مسیحیت گناهای به عیسی نسبت داده شده است؟ مگر نداشتیم در بحث های قبلی، عیسی فدا است؟ چون عیسی خداست و مرتکب گناهی نشده است اما انبیاء گذشته گناه کار بوده اند بر اساس انجیل آن ها چون گناه کار بودند نمی توانستند فدا باشند اما عیسی فدا است چون عیسی گناهکار نیست چون عیسی خداست و خدا که گناه نمی کند اگر چنین است و روی این نظریه می گفتند عیسی فداست و بقیه پیامبران نمی توانند فدا باشند، حتی ارباب کلیسا می گویند پیامبر شما مسلمانان نمی تواند فدا باشد به خاطر این که قرآن به پیامبر شما گناه نسبت می دهد می گوید ( وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ )، سوره محمد، آیه 19 (1) ( وَ اسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ ) یا سوره فتح آیه اول: ( إِنَّا فَتَحْنَا لَكَ فَتْحًا مُبِينًا \* لِيُغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَ مَا تَأَخَّرَ ) (2) و آیات دیگر که در قرآن کریم گناه را به انبیاء نسبت می دهد. می گویند پس این ها نمی توانند فدا باشند اما عیسی خداست، گناه نکرده است پس می تواند فدا باشد و به همین خاطر هم خاتم انبیاء است نبوت به او ختم شد. دیگر بعد عیسی پیامبری نیست.

می گویم خود متون مسیحیت گناهای را به عیسای مسیح نسبت می دهد که او نه تنها به واسطه انجام این گناهان فدا نمی تواند باشد خدا هم نمی تواند باشد. اگر ما باشیم و این متون حتی پیامبر هم نمی تواند باشد چه گناهی نسبت می دهد؟ بخوانم برای یک یکی از آن ها خوردن شراب است؛ و البته شما می دانید در آیین

ص: 156

1- و هم چنین سوره غافر آیه 55

2- سوره فتح، آیات 1 و 2.

مسیحیت امروز شراب خوردن گناهی ندارد به عیسی نسبت شراب خواری می دهد، مفصل این را رسیدیم بحث می کنیم. (1) **خب نکته دوم در انجیل متی، باب 5 آیه 43:** «شنیده اید که گفته شده است همسایه خود را محبت نما و با دشمن خود عداوت کن اما من به شما می گویم» من عیسی «که دشمنان خود را محبت نمایید برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید» می گوید به دشمنت محبت کن و کسی که تو را دشنام می دهد و لعن می کند تو از خدا بخواه که خدا به او برکت دهد. «و با آنانی که از شما نفرت کنند احسان کنید و به هر که به شما فحش دهد و جفا رساند دعای خیر کنید» یعنی هر که به شما بدی کرد شما در مقابل به او خوبی کنید این انجیل متی بود. حالا پس این دستور عیسی می گوید هر که به شما بدی کرد، دشنام داد، شما خوبی کنید، محبت احسان کنید نوبت به خود عیسی که می رسد به دشمنانش لعن و نفرین می کند پس این یک قانون است یا قانون نیست اگر قانون است کسی که خودش می گوید چرا پیروی نمی کند نگاه کنید همان انجیل متی، باب 23، آیه 13 بروید تا آیه 35 یعنی بیش از 20 آیه، من یک تکه اش را برای شما می خوانم ببینید: «وای بر شما ای کاتبان» کاتبان یهود «و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می بندید زیرا خود داخل آن نمی شوید» می گوید شما احبار یهود، خودتان نمی توانید وارد ملکوت آسمان شوید بقیه را هم نمی گذارید وارد شوند. «و داخل شوندگان را از دخول مانع می شوید وای بر شما ای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا خانه های بیوه زنان را می بلعید و از روی ریا نماز را طویل کنید از آن رو عذاب شدیدتر خواهید یافت» تا آخر این باب را بخوانید خود جناب عیسی این ها که دشمنانش هستند را مورد لعن و شماتت و نفرین قرار می دهد. این هم اگر ما باید به آن هایی که به ما بدی می کنند خوبی کنیم پس چرا

ص: 157

---

1- رجوع کنید به جلسه بیستم: شرب خمر در کتاب مقدس، از همین کتاب.

عیسای مسیح به این یهودیان، احبار یهودی که در حق او ظلم کرده اند بر علیه شان نفرین می کند چرا؟ در حالی که باید دعایشان کند. بگوید خدا خیرتان بدهد. چرا خودش نمی گوید؟

یکی از اموری که به عیسی متون مقدس نسبت می دهند این است که به مادرش احترام نمی گذارد ببینید ما داریم متن مقدس مسیحیت می خوانیم. نگاه کنید: انجیل یوحنا باب 2، آیه 4، داستان عروسی ای را می گوید که در روستای قانای تشکیل شده بوده و عیسی و مادرش مریم در آن عروسی شرکت کرده اند و شراب در این عروسی تمام می شود یعنی شراب به همه مهمان ها نمی رسد «چون شراب تمام شد مادر عیسی بدو گفت شراب ندارند» یعنی چه کار کن؟! یعنی معجزه کن برایشان. تو که عیسایی بگو چند تا دلو آب بیاورند به معجزه آب ها را برایشان شراب کن تا این ها آبرویشان نرود در عروسی شراب را به بقیه بدهند. «عیسی به وی گفت ای زن مرا با تو چه کار است» «ای زن مرا با تو چه کار است. ساعت من هنوز نرسیده است». یعنی موقع اعلام نبوت من و اعجاز من نشده است. چه کسی به مادرش می گوید «ای زن مرا با تو چه کار است» آقای مشتاقیان اگر شما این را به مادران بگویید چه کار می کند؟ دو تا سیلی حق دارد بزند توی صورت شما چرا؟ یعنی چرا به مادرت می گویی اولاً: ای زن. بعد هم می گویی زنیکه با من چه کار داری «ای زن مرا با تو چه کار است» یعنی من با تو کاری ندارم، برو. مادرت است دارد با تو حرف می زند آیا با مادر این جوری حرف می زنند؟ این بی ادبی نسبت به مادر.

انجیل متی را نگاه کنید شبیه به همین بی ادبی: انجیل متی، باب 12، آیه 46 تا 50: «او با آن جماعت» یعنی عیسی «هنوز سخن می گفت که ناگاه مادر و برادرانش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند» تعجب نکنید می گوید عیسی برادر دارد چون این ها می گویند مریم بعد از این که عیسی را به دنیا آورد، ازدواج

کرد با یوسف نجار و از وی صاحب فرزند شد، بنابراین عیسی برادرانی دارند که در مادر در او شریک هستند این برادران آن ها هستند فرزندان یوسف نجار هستند که مریم بعد از ولادت عیسی به همسری او در آمده است می گوید مادرش و برادرانش بیرون ایستاده بودند (و شخصی وی را گفت اینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده می خواهند با تو سخن گویند در جواب قایل گفت) یعنی کسی که این حرف را به او زد عیسی در مقابلش گفت: «کیست مادر من و برادرانم کیانند و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده گفت اینانند مادر من و برادرانم زیرا هر که اراده پدر مرا که در آسمانست به جا آورد همان برادر و خواهر و مادر منست» می گوید مادر من کیست؟ برو دنبال کارت. ببینید یک آدم معمولی با مادرش این گونه حرف می زند که این پیامبر خدا این گونه با مادرش حرف بزند که «کیست مادر من» مادر شما اگر دم در آمده باشد یکی به شما بگوید مادرت دم در است می گوید برو بابا، مادر من کیست؟! این متن مقدس مسیحیت است نسبت به عیسی مسیح یعنی این ها چهره عیسی را هم آلوده کردند. قرآن ما از قول عیسی علیه السلام نقل می کند که فرمود: (إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ وَاتَّبَعْتُ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا) (1) تا آن جایی که می فرماید ( وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ مَا دُمْتُ حَيًّا \* وَبِرًّا بِوَالِدَتِي وَلَمْ يَجْعَلْنِي جَبَّارًا شَقِيًّا) (2) خدا به من امر کرده نماز بخوانم زکات بدهم و به مادرم نیکی کنم. عیسایی که در قرآن می گوید به مادرم نیکی کنم یعنی تمام عزت و احترام را به مادرم بگذارم. اما عیسای انجیل می گوید مادر من کیست؟ و این بی ادبی نسبت به مادر است. قطعاً بی ادبی نسبت به مادر جزء معاصی الله است، دیگر تردیدی در آن نیست. بعدی

اشکال: این جمله اهانت به مادر نیست؟

ص: 159

1- سوره مریم، آیه 30.

2- سوره مریم، آیه 30 و 32

جواب: بحث مادر خیلی واضح بود می گوید در جمله اول گفت «ای زن مرا با تو چه کار است.» این جمله همیشه بد است «ای زن مرا با تو چه کار است».

اشکال: این عبارت ها ترجمه است شاید عیسی چنین نگفته باشد.

جواب: بله این ها ترجمه است دیگر ترجمه خودشان است که کردند، ترجمه من نیست این ها ترجمه خودشان است «ای زن مرا با تو چه کار است» این یک جمله یک جمله دیگرش که برای شما خواندم وقتی گفتند مادر و برادرانت بیرون ایستادند گفت «کیست مادر من برادران من کیانند» یعنی بروید دنبال کارتان اگر می گویند مادرت دم در است بین با تو چه کار دارد شما جواب می دهی مادر من کیست؟ «کیست مادر من» این که معلوم است بی ادبی است دیگر. این قابل توجه نیست این کلمات در هر قومی که باشد هر سالی که صادر شده باشد نسبت به مادر بی ادبی است الان شما شب کاری ندارد شب که رفتی، خانه تان، مادرت اگر سؤالی می پرسد به او بگو که ای زن مرا با تو چه کار است. بین چه جوابی می دهد. این معلوم است بی ادبی است و قابل توجه نیست شاید در آن زمان نه معنای دیگر بعد می فرمایید ترجمه است بله ترجمه است ترجمه ما که نیست. ترجمه خود کلیسا است.

اشکال: شاید این کلمات در آن روزگاران بی ادبی نباشد

جواب: نه عزیزم دقت کنید شما این هم دیگر حق نداری به مادرت بگویی. به مادرت بگویی که خانم این چه وقت آمدن است؟ اگر به زنت هم بگویی دیگر نگاهت نمی کند وای به حالی که به مادرت بگویی آن وقت مادر چقدر حق دارد. مادر خیلی. ببینید ما می خواهیم بگوییم این متون مقدس چهره عیسی مسیح را هم آلوده کرده باز هم برای ما می خوانم این را قبول نکردی بقیه اش. طوری نیست، یکی و دو تا نیست که شما این را قبول نکردی بعدیش را گوش کن. چهره مسیح را هم آلوده کرده و با این چهره آلوده، نه تنها نمی تواند خدا باشد، نه تنها نمی تواند خاتم

الانبیاء باشد حتی یک پیامبر ساده و معمولی هم با این چهره آلوده ای که انجیل ترسیم می کند از عیسی، عیسی یک آدم آلوده ای است که حتی پیامبر جزء هم نمی تواند باشد این را ما می خواهیم بگوییم شما این مورد را قبول نکردی اشکالی ندارد یکی و دو تا که نیست، می رویم سر بعدی.

در متون مقدس مسیحیت دروغ به عیسیای مسیح نسبت داده شده. در همین انجیل متی، همین باب 12، آیات 40 - 38 می فرماید: «یونس سه شبانه روز در شکم ماهی ماند پسر انسان» پسر انسان تعبیر از کیست؟ از خود عیسی است. «پسر انسان نیز سه شبانه روز در شکم زمین خواهد بود» شکم زمین یعنی کجا؟ قبرش. می گوید سه شبانه روز عیسیای مسیح هم در قبر خواهد ماند. این خبری است که خود عیسی می دهد. انجیل متی، باب 12، آیه 40 بود برای شما خواندم.

بعدی، گفتیم به عیسی نسبت دروغ می دهند می گوید عیسی دروغ گو است. چرا؟ به خاطر این که می گوید من عیسی پسر انسان مثل یونس که سه شبانه روز در شکم ماهی بود پسر انسان هم سه شبانه روز در خاک و زمین می ماند، یعنی در قبر. یعنی من را به صلیب می کشند سه شبانه روز در قبر هستم بعد سه شبانه روز از قبر خارج می شوم به آسمان می روم. این وعده ایست که عیسی می دهد. اما شما ملاحظه بفرمایید در انجیل یوحنا، باب 20 آیات 17 «بامدادان در اول هفته وقتی که هنوز تاریک بود...» تا آخرش را بخوانید تا آیات بعدی. اونجا که عملاً گزارش می دهد این است که عیسی علیه السلام در قبر یک روز و دو شب مانده است. یعنی آن وقت که از صلیب پایش کشیدند غروب بود دفنش کردند این شب اول، فردایش هم مانده فردا شب هم مانده، پس فردا صبح زنده شده به آسمان رفته. پس عیسی آن جا دروغ گفته که گفت سه شبانه روز گزارش انجیل یوحنا یک روز و دو شب است یک روز و دو شب در قبر بوده آن جا خودش می گوید من سه شبانه روز مثل یونس که سه شبانه روز در شکم ماهی بود پسر انسان هم سه شبانه روز در قبر می ماند. این را چه



می گویند. یا این است گزارشی که یوحنا می دهد غلط است. فرض این است که این ها متون مقدس است غلط راهی در آن ندارد. پس به ناچار باید گفت عیسی دروغ گفته ببینید این را دیگر نمی توانید توجیه بکنید آقای مشتاقیان. یا عیسی دروغ گفته یا گزارش یوحنا که می گوید دو شب و یک روز در قبر بود این غلط است گزارش غلط است همان حرف خود عیسی است سه شبانه روز بوده است.

خب این را نمی پذیرند می گویند متن مقدس است در متن مقدس خطا و اشتباه نیست. خب اگر این گزارش درست است عیسی دروغ می گوید. اگر عیسی دروغ گو نیست گزارش غلط است پس این متن، متن مقدس نیست انجیل جناب مَرْقُس هم همین را دارد انجیل مَرْقُس باب 15 آیات 42 و 43: «و چون شام شد از آن جهت که روز تهیه یعنی روز قبل از سبت بود \* یوسف نامی...» می گوید آمد و این ها. در این گزارش هم، یعنی در گزارش انجیل مَرْقُس هم همین است. دو شب و یک روز. در دو انجیل گزارش دو شب و یک روز است. خود عیسی می گوید سه شبانه روز جمع نمی شود با هم

باز یکی دیگر: در متون مقدس مسیحیت اخبار هایی را به عیسی نسبت می دهند می گویند خبر هایی است که عیسی داده و این خبر ها واقع نشده است. قرآن را ببینید یک سری اخبار غیبی دارد، پیش گویی می کند. سوره روم، بخوانید: ( الْم \* غَلَبَتِ الرُّومُ \* فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَ هُمْ مِنْ بَعْدِ غَلَبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ) (1) می گوید رومی ها شکست خوردند اما به زودی رومی ها پیروز می شوند همین جور هم بود. روم شکست خورده به پیروزی رسید. می گوید ( لَتَدْخُلَنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ آمِنِينَ مُحَلِّقِينَ رُؤُوسَكُمْ وَ مُقَصِّرِينَ ) (2) پیغمبر وقتی در صلح حدیبیه در مسجد الحرام

ص: 162

1- سوره روم، آیات 3-1.

2- سوره فتح، آیه 27.

روایایی دیدند و آن رویا این چنین تعبیر شد خدا می گوید ان شاء الله پیغمبر تو وارد مسجد الحرام می شوی در حالی که با احرامی، اعمال انجام می دهی سر می تراشی حلق می کنی و تقصیر می کنی پیامبر آمدند صلح حدیبیه واقع شد. سال بعدش آمدند وارد مسجد الحرام شدند اعمال عمره انجام دادند عمرة القضاء به آن می گویند. یعنی شما آن چه که در قرآن به عنوان اخبار غیبی دارید تماماً واقع شده، یکی از آن نیست که درست نشده باشد. حالا همین اخبار غیبی را اناجیل متون مقدس مسیحیت به عیسای مسیح نسبت می دهند. این ها را به عیسی نسبت می دهند اما شما می بینید که این اخبار واقع نشده. بخوانم:

انجیل متی، باب 16، آیه 27 ملاحظه بفرمایید آخر باب است: «زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد هر آینه به شما می گویم که بعضی در این جا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می آید ذائقه موت را نخواهند چشید». می گوید این حواریونی که با من هستند این جا این ها نخواهند مرد تا من عیسی دو مرتبه رجوع کنم رجعت کنم و بیایم در دنیا حواریون مردند یا نمرند؟ رجعت عیسی را دیدند یا ندیدند؟ این یکی از اخبار غیبی عیسی که درست نیست. یک بار دیگر بخوانم آقای مشتاقیان. «هر آینه به شما می گویم» یعنی حواریون «که بعضی در این جا حاضرند» یعنی همین هایی که مقابل عیسی داشتند می شنیدند «که تا پسر انسان را نبینند» پسر انسان خود عیسی «که در ملکوت خود می آید» یعنی از مرگی که بر صلیب کشیدند و کشتندش رجعت کند دوباره بیاید به دنیا. «ذائقه موت را نخواهد چشید» یعنی تا نمرند رجعت من عیسی را این ها خواهند دید این خبر غیبی است دیگر همین جور شد این ها همه شان مردند. دو هزار سال هم هست از میلاد عیسی بیشتر گذشته است هنوز رجعتی برای عیسی واقع نشده. آن هایی که مردند که هیچی توی این دو هزار سال ببینید چقدر بعد آن ها مردند. این یکی اخبار

یکی دیگر: انجیل متی، باب 24 آیات 35-29 «و هر جا که مرداری باشد کرکسان در آن جا جمع شوند» می گوید هر جا یک جنازه ای باشد مرغان جیفه خوار سرش حاضر می شوند «و فوراً بعد از مصیبت آن ایام آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت های افلاک متزلزل گردد». این مال این است که می گوید بعد از این که هیکل را خراب کردند. بعد از خرابی هیکل. هیکل معبدی است سلیمان آن را بنا کرده است هیکل سلیمان که می گویند معبدی است که توسط سلیمان بنا شد می گوید آن وقتی که هیکل تخریب شود، اوضاع بهم می خورد «آفتاب تاریک گردد ماه نور خود را ندهد» یعنی ماه هم خاموش می شود. «ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوت های افلاک متزلزل گردند». یعنی اگر هیکل خراب شود، اوضاع زمین و آسمان بهم می خورد وقتی که این جور شد «آن گاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد» می گوید هیکل که خراب شد اوضاع افلاک بهم می ریزد عیسای مسیح رجعت می کند هیکل خراب شده است یا نه؟ هیکل خراب شد در فتح اورشلیم که فتح شد معبد مقدس این ها تخریب شد، بنابراین در زمان خلیفه دوم، یک بار هم در زمان عبدالملک مروان هیکل تخریب شده است و هیکل که تخریب کردند به جای آن شاید مسجد بنا کردند این هیکل تخریب شده هیچ، نه افلاک بهم خورد، نه عیسای مسیح رجعت کرد هیکل هم تخریب شد. انجیل متی، اول باب 24 را برایت می خوانم «پس عیسی از هیکل بیرون شده برفت و شاگردانش پیش آمدند تا عمارت های هیکل را بدو نشان دهند عیسی ایشان را گفت آیا همه این چیز ها را نمی بینید» یعنی ساختمان های معبد سلیمان هیکل سلیمان را نمی بینید. «هر آینه به شما می گویم در این جا سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود» یعنی هر ساختمانی هست تخریب می شود. تخریب می شود این هایی که هست و دیگر کسی نمی تواند هیکل را باز سازی کند. در حالی که آن

معبد شاید توسط مسلمان ها تبدیل به مسجد باشد و تا امروز هم باقی است.

یکی از حاضران درس: استاد شاید بدا حاصل شده است؟

جواب: بدا حاصل شده است. آفرین. بدا به اعتقاد ما درست است، اما در اخبار غیبی که به عنوان خبر غیبی داده می شود راهی ندارد مضافاً به این که شما بدا را در مسیحیت ندارید بدا یک اعتقاد شیعی است سنی ها هم قبول ندارند بدا یک اعتقاد شیعی است بدا را من این جا بحث کردم پایان بحث جبر و اختیار، یک چیز هایی که من این جا بحث کردم بدا بود بدا یک اعتقاد شیعی است اعتقاد مسیحی نیست. شما به کمک اعتقادات خودتان توجیه نکنید.

نگاه کنید: انجیل مَرْفُس، باب 13 آیه 2: «عیسی در جواب وی گفت آیا این عمارت های عظیمه را می نگری» یعنی ساختمان های هیکل، معبد سلیمان. «بدان که سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد مگر آن که به زیر افکنده شود». این هم همان عبارت است.

باز ملاحظه فرمایید: انجیل لوقا. در انجیل لوقا هم همین را داریم. می گوید معبد بعد از این که تخریب شود دیگر ساخته نمی شود انجیل لوقا باب 21، آیه 5: «و چون بعضی ذکر هیکل می کردند که به سنگ های خوب و هدایا آراسته شده است گفت ایامی می آید که از این چیز هایی که می بینید سنگی بر سنگی گذارده نشود مگر این که به زیر افکنده خواهد شد چه می خواهیم بگویم؟ یعنی می خواهد بگوید اگر این هیکل تخریب شود بعد از تخریب دیگر کسی نمی تواند آن را بسازد. می گوید بعدش سنگ روی سنگ بند نمی شود دیگر آن جا سنگ روی سنگ بند نمی شود. شما هر ساختمانی که تخریب می کنید به جای آن ساختمان دیگری بنا می کنید آن می شود یک ساختمان دیگر این که شد مثل:

از کرامات شیخ ما چه عجب \*\*\* شیره را خورد و گفت شیرین است

این غیب گفتن است؟ اگر این جور است شما هم غیب بگویید. بگویید: ای

مردم اصفهان من پیغمبرم چرا؟ اخبار غیبی من این است هر خانه ای از خانه های شما اگر خراب شود دیگر آن خانه ساخته نمی شود اگر هم بسازید آن یک خانه نو است. مردم می گویند پیغمبریت به درد خودت می خورد. خب این که معلوم است. شیره را خورد و گفت شیرین است آقا می گوید هیکل خراب شود دیگر ساخته نخواهد شد در حالی که هیکل خراب شده و ساخته شده است. می گوید هیکل اگر خراب شود افلاک بهم می خورد خورشید تاریک می شود ماه دیگر نور ندارد، پسر انسان خواهد آمد یعنی رجعت عیسی هیکل خراب شد نه آفتاب تاریک شد، نه ماه نه ستارگان افتاد پسر انسان هم رجعت نکرد خب این ها اخبار غیبی است؟!!!!

آقا می گوید بدا حاصل شده است بدا اعتقاد شیعی است حتی سنی ها هم قبول ندارند بدا را. سنی ها یکی از نقد هایشان به ما شیعه می گیرند همین بدا است. خواست خدا، بدا. شما می گوید خواست خدا تغییر کند ما می گوئیم این اخبار غیبی است عیسای مسیح اخبار غیبی می دهد اخبار غیبی که در متن مقدس مسیحیت از قول عیسی نقل شده تحقق پیدا نکرده است یا متن مقدس گزارشش غلط است، پس مقدس نیست یا عیسی این اخبار غیبی را نداده است اگر این اخبار غیبی را داده پس چرا واقع نشده است؟

و للكلام تتمه.

و صلی الله علی محمد و آله.

ص: 166

## جلسه یازدهم: تمهه ی بحث تناقضات اناجیل و عدم انطباق بشارت عهد عتیق بر عیسی علیه السلام

\*جلسه یازدهم: تمهه ی بحث تناقضات اناجیل و عدم انطباق بشارت عهد عتیق بر عیسی علیه السلام (1)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بحثمان در نقد مسیحیت رسید به خبر هایی که در اناجیل آمده است که جناب عیسی به او اخبار غیبی کرده است لکن این ها واقع نشده، تحقق پیدا نکرده. چند موردش را خدمت دوستان عرض کردیم یکی داستان این بود که حواریون مسیح رجعت مسیح را می بینند در حالی که ما از سال 2000 میلادی گذشتیم و رجعتی واقع نشد، نه تنها حواریون ندیدند، رجعت و بازگشت مسیح از آسمان را، بلکه متجاوز از 50 نسل یا بیشتر بعد حواریون هم ندیدند هنوز و تا امروز چنین رجعتی واقع نشده است خواندیم در برخی از اناجیل داشت که بعد از خرابی معبد هیکل اوضاع افلاک بهم می خورد، خورشید خاموش می شود، ماه از نور می افتد و عیسی رجعت می کند در حالی که معبد هیکل خراب شده است و نه افلاک بهم خورده است و نه رجعت عیسی واقع شده باز داشت که بعد از خرابی هیکل هیچ کس

ص: 167

نمی تواند آن را بنا کند در حالی که در فتح اورشلیم توسط مسلمانان ها هیکلی تخریب شده، شاید تبدیل به مسجد شد و توسط خلفای اموی و حتی قبل از آن ها توسط خلیفه دوم باز سازی شد پس چگونه می توان گفت: کسی نمی تواند این را بنا کند! صحیح نیست. نکته ای که مانده بود و این موارد را گفتم که متذکر مورد آخر شوم که ظاهراً جلسه گذشته نگفتم این است:

انجیل متی، باب 10 آیات 17 به بعد این جور دارد، دلالت دارد بر این که حواریون در جواب دادن به سؤالات مردم دارای مقام عصمتند یعنی سؤالی که مردم از شان چیزی را می پرسند آن ها در پاسخ دادن معصومند درست پاسخ خواهند داد. ملاحظه کنید: این ها انجیل متی، باب 10 الاّن آیه 19 را می خوانم. «اما چون شما را تسلیم کنند اندیشه می کنید که چگونه یا چه بگوئید زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت» همان وقت می گوید شما بلد هم نباشید وقتی یک سؤال دینی از شما می پرسند خدا به شما می گوید چه جواب دهید و بنابراین شما طبق آن که خدا به شما انتقال می دهد جواب می دهید و در نتیجه دچار اشتباه نخواهید شد «زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما در شما گوینده است» پس بنابراین حواریون جناب عیسی در مقام پاسخ گویی به سؤالات شرعی مردم، سؤالات دینی مردم در واقع خدا به زبان آن ها می آید و سخن می گوید پس آن ها معصومند و دچار خطا و اشتباه حداقل در این نکته یعنی پاسخ گویی به سؤالات مردم دچار خطا و اشتباه نمی شوند.

اشکال: شاید مراد تأیید حواریون به تأییدات ربانی باشد.

جواب: نه. می گوید شما ترسید خدا به شما منتقل می کند تأیید از ناحیه خداوند مطلبی است که مثلاً شما می گوئید اگر کسی با آن هایی که ولایت امیرالمؤمنین ندارند در مقام محاجه قرار بگیرد خدا او را تأیید می کند به واسطه دعای مستجاب

پیامبر خاتم که در خطبه غدیر دعا فرمودند (اللَّهُمَّ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ) خدا را یاری کن هر کس علی را یاری کرده است. ما ادعای یک تأیید می کنیم یعنی اگر کسی. آن هم فقط در این مورد خاص است یعنی در پاسخ گویی در مسائل فقهی نیست فقط در داستان محاجه نسبت به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام است آن هم به برکت دعای پیغمبر است که اگر کسی وارد محاجه شود خدا او را کمک خواهد کرد یعنی تأیید می شود. به خاطر این که پیغمبر دعا کرده اند شما وقتی محاجه می کنید دارید یاری امیر المؤمنین علیه السلام می کنید دعای پیغمبر صلی الله علیه و آله پشت سرت است. «اللَّهُمَّ أَنْصُرْ مَنْ نَصَرَهُ» ما نمی گوییم اونی که محاجه می کند یا اونی که پاسخ سؤال شرعی می دهد معصوم است. این قدر کسانی پاسخ سؤال شرعی می دهند و گرفتار اشتباه شده اند و گرفتار خطا شده اند خیلی زیاد هم اتفاق می افتاد الی ما شاء الله. این می گوید نه. ببینید می گوید شما ترسید که بلد نیستید چه جواب دهید، آن چه که لازم است خدا برای شما «اما چون شما را تسلیم کنند اندیشه مکنید که چگونه یا چه بگویید زیرا همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت» خب وقتی عطا می شود که چه باید گفت یعنی پاسخ شما عطای الهی است. در عطای الهی هم خطا ندارد. «زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما در شما گوینده است» یعنی روح خدا. پس کآن حدافل در مقام پاسخ گویی حواریون که این خطاب به حواریون عیسی است. عیسی خودش می گوید حواریون دارای مقام عصمتند. کآن.

خب حالا بیاییم سر کتاب اعمال رسولان، باب 23 آیه 5 از قول پولس می گوید: «پولس گفت: ای برادران ندانستم که رئیس کهنه است زیرا مکتوبست حاکم قوم خود را بد مگوی» در یک جلسه با رئیس کهنه، کهنه یهودیان، کاهنان یهودی پولس مقدس که تازه ایمان آورده است به عیسی مسیح در مناظره قرار می گیرد چون نمی دانسته است که او رئیس کهنه است به او تندی کرده، بعد می گوید «پولس گفت: ای برادران ندانستم که رئیس کهنه است» آن جا می گوید خدا به شما



عطا می کند، خب پولس دارد مناظره می کند با رؤساء کاهنان یهود، می گوید «من ندانستم که رئیس گهنه است اگر می دانستم با او تندی نمی کردم زیرا مکتوب است» یعنی این قانون الهی است. «حاکم قوم خود را بد مگوی». یعنی به اونی که ریاستان است فحش ندهید فحش دهید خب اذیتتان می کند دیگر بنابراین فحشش ندهید تا اذیتتان نکند می گوید «من ندانستم این رئیس گهنه است». خب آن جا که می گوید خدا به زبان شما حرف می زند و شما مشکلی نداشته باشید می توانید جواب دهید. این جا پولس می گویم من نمی دانستم یعنی خودش اقرار می کند به اشتباه خودش. آن جا می گوید عصمت در پاسخ گویی و مناظره این جا پولس مقدس خودش اقرار می کند «پولس گفت: ای برادران ندانستم که رئیس گهنه است». این دو تا با هم جمع نمی شود. پس بنابراین این اخبار غیبی که حواریون در پاسخ گفتن دارای مقام عصمتند و خطا و اشتباه نمی کنند این را هم خود پولس می گوید من ندانستم من اشتباه کردم خب تا این جا

بعد مطلب جدید آقایان پدران کلیسا برخی از کلمات عهد عتیق را شاهد می گیرند و بشارت می گیرند بر ظهور عیسای مسیح و می گویند ما چرا می گوئیم عیسی پسر خداست و خداست و روی زمین آمده است و فداء و مردم شده از بابت این که گناهان همه را به دوش بگیرد می گوید ما شواهدی در عهد عتیق داریم که این شواهد قابلیت تطبیق بر عیسای مسیح را فقط دارد یعنی در کتب پیامبران گذشته به آمدن عیسای مسیح بشارت داده شده است.

قبل از این که کلمات آقایان را بخوانیم و نقد کنیم اول فکر خودمان یعنی فکر قرآن را این جا طرح می کنیم. قرآن کریم در آیات خودش می فرماید: هر پیامبر راستینی که می آید دو تا وظیفه دارد:

اول نسبت به انبیاء گذشته باید تصدیق و تأیید کند. بگوید بله این هایی که قبل از من بودند این ها تمام انبیاء الله بودند. بعد خودش هم به عنوان پیغمبر معرفی

مطلب دوم: باید بشارت به پیامبری که بعد او می آید یعنی ( مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ مِنَ التَّوْرَةِ وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِيهِ مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ) (1) تمام پیامبران، همه شان، اصلاً از آنان ذات حق عهد گرفته، پیمان گرفته، پیامبران الهی می بایست پیامبران گذشته را تصدیق کنند. بگویند بله آنان پیامبر خدا بودند باید پیامبر بعد خودشان را هم بشارت دهند که بعد من فلانی خواهد آمد این را قرآن می گوید همه پیامبران از این قانون باید پیروی کنند تا برسد به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله . پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هم لنگه اولش که تصدیق پیامبران گذشته باشد تصدیق فرموده که قبل از من از ابراهیم و نوح و موسی و عیسی و سایر پیامبران آمده اند. (رُسُلًا مُبَشِّرِينَ وَ مُنذِرِينَ) (2) آمده اند پیامبران گذشته. اما چون بعد او دیگر پیامبری نخواهد بود پس او بشارت به کسی نمی دهد بله او بشارت می دهد به خاتم اوصیاء علیهم السلام خودش که روزی روزگاری مهدی موعودی خواهد آمد از نسل من پیغمبر است و جهان را پر از عدل و داد خواهد کرد اما بشارت به نبوت کسی نمی دهد چون خاتم انبیاء علیهم السلام است. پس این اصل اعتقاد ما اونی که اعتقاد ماست بر اساس قرآن کریم این است. پس اگر شما دو مورد هم یا کمتر یا بیشتر در عهد عتیق پیدا کردید که تطبیق بر عیسای مسیح کند اشکالی ندارد باید باشد چون عیسی پیامبر خداست عهد عتیق قبل از عیسی بوده باید این ها بشارت به عیسی بدهند از نظر ما اشکالی ندارد اما بشارت به عیسی به عنوان این که (إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ) (3) عیسای مسیح نیست مگر رسول خدا. این بشارت ها بر این دلالت است. اما آیا عیسای مسیح خداست

ص: 171

1- سوره صف آیه 6.

2- سوره نساء آیه 165.

3- سوره نساء، آیه 171

بشارت به خداست؟ آیا بشارت به پسر خدا بودن است؟ آیا بشارت به فدا شدن بر اساس نظریه مسیحیت است؟ نه هیچ کدام این ها نیست اگر بشارتی هم باشد، این است که عیسای مسیح رسول خداست. ما هم این را قبول داریم. اما نقد می کنیم ارباب کلیسا را می گوئیم این آیاتی که شما در عهد عتیق به آن استدلال می کنید که این ها بشارت به آمدن عیسی است این ها هیچ دلالتی و هیچ بشارتی بر آمدن عیسی ندارد این هایی که شما استدلال می کنید درست نیست لکن کلیت بحث را بله باید باشد این باید در کلیت باشد، همان جور که برای شما بشارت عهدین را بر پیامبر خاتم مرور خواهیم کرد که در عهدین بشارت هایی هست بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله پس اگر بر عیسی هم باشد اشکالی ندارد و باید باشد اما این هایی که دارند ارباب کلیسا استدلال می کنند یعنی ما الآن نزاعمان با ارباب کلیسا، نزاع صغروی یا کبروی است؟ نزاع صغروی است. بله ما می گوئیم در عهد عتیق، در کتاب پیامبران گذشته باید بشارت به عیسی باشد، اشکالی ندارد، اما عیسای خدا نه، بلکه عیسای رسول. و باید بشارت به پیامبر خاتم باشد و هست. پس کلیت بحث را انکاری نداریم این که این هایی که الآن دارند پدران کلیسا طرح می کنند می گویند این ها دلالت می کند که عیسی پیامبر، خدا، پسر خدا، فدا است، این ها هیچ کدام بر این مطلب دلالت ندارد پس اونی که ما قبول می کنیم که بشارتی باشد در عهد عتیق بر رسالت و نبوت عیسی این اشکالی ندارد ما هم قبول داریم در قرآن هم هست. قرآن هم تصدیق می کند عیسای مسیح را اول عیسوی ما هستیم. ما خودمان عیسوی هستیم. برای این که ما عیسی را تصدیق می کنیم ما منکر عیسی نیستیم. لکن بعد از عیسی پیامبر خاتم را هم قبول داریم

چون که صد آمد نود هم نزد ماست \*\*\* نام احمد نام جمله انبیاست

ما وقتی پیغمبر خاتم را قبول داریم، عیسی را هم قبول داریم، موسی را هم قبول داریم، ابراهیم هم، همه شان را قبول داریم ما همه شان را تصدیق می کنیم اما

عیسی پسر خدا، خدا نه، نیست هیچ کدام از این ها نیست در عهد عتیق هم چیزی که دلالت بر خدایی، پسر خدایی، فدا بودن جناب عیسی باشد، چنین چیزی وجود ندارد حالا مثلاً نگاه کنید: یکی از نکاتی که گفته اند در سفر تثبیه عهد عتیق، سفر تثبیه باب 18، آیات 17 به بعد سفر تثبیه ی عهد عتیق مال یهودی هاست: «خداوند به من گفت آن چه گفتند نیکو گفتند نبی ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت» خدا می گوید «و هر آن چه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت» نبی ای را می گوید از برادران ایشان می فرستد. گفتند این مقصود از نبی ای که از برادران ایشان فرستاده می شود گفته اند این جناب عیسی است خب این واضح است که عیسی نیست، چرا؟ چون عیسای مسیح از برادران ایشان نبوده است چون این خدای بنی اسرائیل است که می گوید. بنی اسرائیل فرزندان یعقوبند فرزندان یعقوب هستند و یعقوب پسر اسحاق است و اسحاق ابراهیم است. می گوید «از برادران ایشان» این اتفاقاً برادران ایشان می شود از نسل اسماعیل که پیامبر صلی الله علیه و آله از نسل اسماعیل، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. این اتفاقاً بیشتر با پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تطبیق دارد تا به عیسای مسیح. چون بنی اسرائیل بچه های یعقوبند یعقوب پسر اسحاق است برادر اسحاق، اسماعیل است. پیامبر ما از نسل کیست؟ از نسل اسماعیل می شود از نسل برادران فرزندان یعقوب و لذا در روایات ما هم دارد: یک یهودی شب ولادت پیغمبر، فردایش آمد در مدینه. گفت دیشب این جا چه خبر بوده؟ مشرکین قریش نشسته بودند گفتند هیچی خبری نبود. گفت چرا ببخشید در مکه تولد پیغمبر در مکه است. 17 ربیع الأول عام الفیل در شهر مکه یهودی گفت: دیشب این جا یک اتفاقی افتاده است. گفت مولودی برای شما به دنیا نیامده؟ در کتاب کمال الدین و تمام النعمة شیخ صدوق (1) است روایتش.

ص: 173

گفتند: چرا. گفتند نمی دانیم خبر نداریم گفت: بروید بگردید ببینید در قریش دیشب فرزندی به دنیا آمده یا نه؟ آمدند خبر آوردند بله بیوه عبد الله فارغ شده دیشب. بیوه عبدالله گفت: من را ببرید در خانه اش یهودی را آوردند در خانه ی عبدالله گفت: بگوئید بچه را بدهند من بینم در زدند خب قریش همه با هم فامیل بودند. در زدند گفتند مولودی از شما به دنیا آمده در این خانه آمنه دختر وهب، بیوه عبدالله فارغ شده. گفتند بچه را بدهید بچه پسر را آوردند یهودی او را گرفت، قنذاقه را باز کرد تا ختم نبوت بر کتف پیامبر صلی الله علیه و آله دید قنذاقه را بست گفت: این پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. این آن کسی است که یهودی ها را نابود می کند و از بین می برد و دین یهود را از بین می برد این پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است روز اول ولادت یک یهودی بلند شد آمد که این جا اتفاقی افتاده و گفت یهودی ها دستشان به او برسد او را خواهند کشت و لذا در قرآن کریم هم می گوید: (يَعْرِفُونَهُ) (1) پیامبر خاتم را این ها می شناسند (كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءَهُمْ) (2) عین این که بچه هاشون را می شناسند، پسر خودش را می شناسد می دانند این پیغمبر است هن وز مشرکین قریش اصلاً خبری نداشتند گیج بودند بچه یک روزه، این گفت پیغمبر است. تمام شان می دانستند. این جا یکی از آن جایی است که با پیامبر خاتم تطابق بیشتری دارد.

یک مورد دیگر: در کتاب اشعیای نبی، باب 53، آیه اول را می خوانم تا دوازدهم: «کیست که خبر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد زیرا به حضور وی مثل نهال حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد روئید» زمین خشکش را داشته باشید «او را نه صورتی و نه جمالی می باشد و چون او را می نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم» تا آخرش

ص: 174

---

1- سوره های بقره آیه 146؛ انعام، آیه 20.

2- سوره های بقره آیه 146؛ انعام، آیه 20.

می گوید «او مظلوم شد اما تواضع نموده دهان خود را نگشود. مثل بره ای که برای ذبح می برند و مانند گوسفندی که نزد پشم بُرنده اش بی زبان است هم چنان دهان خود را نگشود از ظلم و از داوری گرفته شد و از طبقه ی او که تفکر نمود» تا آخرش. می گویند بله این را می بینید در زمین خشک روئیده است این عیسای مسیح است مثل گوسفندی که او را می برند برای ذبح این کجایش تطابق بر عیسی دارد؟ ما چه جواب می دهیم؟ می گوئیم که اولاً- جوابی که ما می دهیم این آیات بیش از آن که با عیسای مسیح تطابق داشته باشد در سرزمین خشک عیسی در ناصره به دنیا آمده است. ناصره سرزمین خشکی نیست که ناصره فلسطین است. فلسطین یکی از خوش آب و هوا ترین و حاصل خیز ترین سرزمین هاست. همین الانش هم هست. کجایش خشک است. می گوید سرزمین خشک اتفاقاً سرزمین خشک با مکه بیشتر تطابق دارد و مدینه در شبه جزیره حجاز آب نبوده است اصلاً خشک بی آب و علف. خود ابراهیم می گوید ( رَبَّنَا إِنِّي أَسْكَنْتُ مِنْ دُرِّيَّتِي بِوَادٍ غَيْرِ ذِي زَرْعٍ ) (1) این که با پیغمبر ما بیشتر تطابق دارد به جهت سرزمین خشک این یکی. بعد می گوید او را مثل گوسفند به مذبح می برند کی عیسی را مثل گوسفند به مذبح بردند. عیسی ذبح شد؟ عیسی ذبح نشده است بنابر روایت ارباب کلیسا عیسی به صلیب کشیده شد، ذبحی در کار نبود. کسی که ذبح شد حسین علیه السلام است. بنابراین، این ها تطبیق با امام حسین علیه السلام می کند او را .... «و او زبان نگشود» نفرین امام حسین در صحرای کربلا هیچ جا نکرده الا «قتل الله قوماً قتلوك». (2) الا بر سر بالین علی اکبر غیر داستان علی اکبر حضرت هیچ نگفتند «زبان نگشود» یعنی نفرین نکرد. یعنی هیچ نفرینی نکرد. هر چه کشتند نفرین نکرد درسته خیلی خب بعد هم به مذبح بردند، ذبح بر

ص: 175

1- سوره ابراهیم، آیه 37

2- ر. ک: یوم الطف، ص 145 و ترجمه ی آن روزنامه عاشورا، ص 269، از همین مؤلف.

حسین واقع شد کی عیسی ذبح شد؟ بنابراین این اگر بخواهد تطبیق داشته باشد با امام حسین علیه السلام ما تطبیق دارد نه با عیسیای مسیح چون نه ولادتش در سرزمین خشک بوده است نه ذبحی شده این که ولادتش در سرزمین خشک است ذبح هم شده، زبان هم نگشوده است به نفرین، امام حسین علیه السلام است.

یکی دیگر: مزامیر جناب داود یعنی زبور داود مزامیر در کتاب مزامیر خودش می نویسد یعنی زبور داود مزامیر مزبور، 22 آیه 8 می گوید: «بر خداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد او را برهاند چون که به وی رغبت می دارد» تا آخرش. این ها می گویند این کلمات زبور داود مزامیر جناب داود با تأیید انجیل متی، باب 27 آیات 43-39 می گوید: «آن گاه دزد یکی بر دست راست و دیگری بر چپش با وی مصلوب شدند» روایت به صلیب کشیده شدن عیسی است. می گوید عیسی را که را که به صلیب کشیده شدند دو تا دزد هم این طرف و آن طرفش گذاشتند. آن ها را هم به صلیب کشیدند با عیسی «و راه گذران سر های خود را جنبانیده کفر گویان می گفتند ای کسی که هیکل را خراب می کنی و در سه روز آن را می سازی خود را نجات ده» می گفتند تویی که می گفتی این معبد را خراب می کنم و سه روزه می سازم حالا نمی خواهد این کار را بکنی خودت را از صلیب نجات بده. «اگر پسر خدا هستی از صلیب فرود بیا» بیا پایین. «هم چنین نیز رؤسای کهنه با کاتبان و مشایخ استهزاءکنان می گفتند دیگران را نجات داد اما نمی تواند خود را برهاند» گفتند خب خودت را نجات بده از بالای صلیب، تو که دیگران را نجات می دادی پس این می گوید این کلام زبور داود که برای شما خواندم، چه بود عبارت داود؟ عبارت داود این بود: «بر خداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد او را برهاند چون که به وی رغبت می دارد» می گویند این ها داستان به صلیب رفتن عیسیای مسیح است که عیسیای مسیح توکل بر خدا کرد رفت بالای صلیب، خدا هم نجاتش داد، خلاصش کرد باز می گویند انجیل یوحنا هم دارد. نگاه کنید. یوحنا

باب 19 آیات 23: پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند جامه های او را برداشته چهار قسمت کردند هر سپاهی را یک قسمت و پیراهن را نیز اما پیراهن درز نداشت بلکه تماماً از بالا بافته شده بود می گوید پیراهن عیسی درز نداشت. پس بنابراین عیسی را با پیراهن صلیب کشیدند پس این عکس هایی که از عیسی لخت به صلیب می بینید این چیست؟ اگر کلیسا رفته باشید می بینید یا عکس ها فقط یک پارچه ای روی عورت عیسی است بقیه بدن عیسی لخت است. اما این جا پیراهن تش بود پیراهن هم سر تا سری بود بعد درزی هم نداشت یعنی مادرش این را بافته بود بدون درز این ها می گویند این داستان زبور داود که می گوید بر خدا توکل کن دعا کن و خدا نجاتش می دهد داستان بر صلیب رفتن عیسی است. چگونه است؟ آیا همین طور است؟

ما می گوئیم آن جا کجا گفت عیسی می گوید «بر خداوند توکل کن پس او را خلاصی بدهد او را برهاند چون که به وی رغبت می دارد». خیلی خب می گوئیم باشد بالاتر از این نیست که می گوئیم این جای زبور داود قصه عیسی مسیح را می گوید اما چی عیسی را می گوید با چه زبانی با خدا حرف می زند؟ با زبان خدایی است؟ با زبان پسر خدایی است؟ یا می گوید بر خداوند توکل کن با زبان چی حرف می زند؟ با زبان یک بنده خدا به فرض اولاً این چیزی از تویش در نمی آید که این عیسی باشد. این دعاها ببینید زبور داود مناجات های داود است با خدا. بخواهیم برای شما بگوئیم مثال بر آن بزنیم با عرض معذرت، البته، مثل صحیفه سجاده. صحیفه سجاده دعا های امام زین العابدین علی بن الحسین علیه السلام است. زبور داود هم دعا ها و مناجات های جناب داود است با خدا این جا هم می گوید بر خدا توکل کن، داود می گوید. حالا شما می گوئید از زبان عیسی می گوید دارد به عیسی می گوید عیسی بر خدا توکل کن خیلی خب قبول قبول می کنیم درست شد. البته شاهدهی در آن نیست که به عیسی می گوید یا داود به عیسی تعلیم می دهد، هیچ شاهدهی بر آن



نیست رجماً بالغیب است قبول به عیسی می گوید و عیسی دارد خدا را به بندگی می خواند عیسایی که بنده خدا باشد و رسول خدا باشد، ما زودتر از شما تصدیق می کنیم ما تصدیق می کنیم این عیسی را عیسایی که بنده خدا و رسول خداست، نه عیسای خدا و نه عیسای خدا

باز یکی دیگر. همین زبور داود، مزامیر، مزمو 110، از آیه اولش می خوانم: «یَهُوه به خداوند من گفت به دست راست من بنشین» یَهُوه که می دانید خدای بنی اسرائیل است می گوید خدا که یَهُوه است به خداوند من گفت، یعنی آن کسی که سرپرست من است گفت دست راست من بنشین یعنی یَهُوه دست راست دارد که به یکی گفته بیا بنشین دست راست من یَهُوه خدایی که دست راست دارد. «تا دشمنانت را پای انداز تو سازم» اگر بیایی دست راست من بنشینی، دشمنانت را روی پایت می اندازم که بیفتند روی دست و پایت «خداوند عصای قوت تو را از صهیون خواهد فرستاد». خدا وسیله ای را برای اقتداری تو می فرستد از کوه صهیون. «در میان دشمنان خود حکمرانی کن» در بین دشمنانت حکمرانی کن تا آخرش. خیلی خب می گویند که این قسمت که در زبور داود است در انجیل متی هم بر اشاره دارد انجیل متی باب 22 آیه 44: «خداوند به خداوند من گفت» ببینید همان است «خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم». این ها می گویند ببینید این حرف داود در زبور داود همین است که در انجیل هم آمده است و مراد عیسای مسیح است که خدا یَهُوه به او گفته بیا بشین دست راست من؛ و دست راست من بنشینی تو را حکومت می دهم و تو را بر تمام دنیا و جهانیان برتری و حکومت می دهم ما می گوئیم از کجا این باب تعیین در عیسای مسیح دارد؟ بلکه می گوئیم شاید مراد از این که بیا دست راست من بنشین و بقیه اش که می گوید در تمام دنیا تو قدرت پیدا می کنی و حکومت پیدا می کنی و نام تو در تمام دنیا بلند می شود شما از کجا می گوئید این عیسی است؟ ما می گوئیم این

پیامبر خاتم است شاهدهی بر این که عیسیای مسیح باشد ندارد بلکه ظاهر مطلب این است که بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را بیشتر تطابق دارد.

یکی دیگر برای شما بخوانم تمام کنم کتاب دانیال پیغمبر، باب 2، آیه 31: «تو ای پادشاه می دیدی و اینک تمثال عظیمی بود» این باب مفصل است خودتان مطالعه کنید اولش این است: «و در سال دوم سلطنت نبوکد نصر». نبوکد نصر اسم یکی از پادشاهان بنی اسرائیل است می گوید در سال دوم خوابی دید این خوابی که دید خیلی متحیر بود، معبرین و... گفت بیایند گفت اگر خوابم را تعبیر کردید به شما جایزه می دهم و اگر تعبیر نکردید شما را می کشم خوابش را نتوانستند تعبیر کنند تا نوبت رسید به دانیال دانیال پیامبر آمد خوابش را تعبیر کرد. یک خواب مفصلی است خودتان نگاه کنید دانیال خوابش را هم برایش گفت که تو چه دیدی در خواب و هم برایش تعبیر کرد که تعبیر خواب تو چیست ببینید این گونه می گوید: «تو ای پادشاه می دیدی و اینک» چه می دیدی؟ تمثال عظیمی می دیدی یک مجسمه بزرگ «که در خشندگی بزرگ بی نهایت و منظر آن هولناک بود» خیلی هم ترسناک بود. «پیش روی تو بر پا شد» یک مجسمه بزرگ یک دفعه قد و قامت کشید «سر این تمثال از طلای خالص» سر این مجسمه از طلا بود. «سینه و بازو هایش از نقره و شکم و ران هایش از برنج بود و ساق هایش از آهن» ساق پایش آهنی بود «و پای هایش قدری از آهن و قدری از گل بود» خود پایش مقداری آهنی بود مقداری گلی بود. بعد می گوید «و مشاهده می نمودی تا سنگی بدون دست ها جدا شده پای های آهنین و گلین آن تمثال را زد و آن ها را خورد ساخت» یک سنگ آمد پا های این مجسمه را شکاند بعد می گوید بقیه اش را هم از بین برد، آهسته آهسته خواب تو این بود که سنگی آمد و مجسمه را از بین برد دانیال این جور تعبیر می کند می گوید این قصه ای که تو دیدی سلطنت بود این جا یک سلطنت بسیار قوی و قدرتمندی شکل می گیرد اما این سلطنت بعد این که بر پا

شد و بسیار مقتدر شد این جور نیست که ادامه داشته باشد این سلطنت از بین می رود این مجسمه تعبیرش سلطنت است یک حکومت بسیار مقتدری تشکیل می شود اما همین حکومت مقتدر، روزی روزگاری خواهد آمد که از بین خواهد رفت. آن وقت داستان از بین رفتنش هم مفصل است آقایان می گویند که ارباب کلیسا این سنگ که آمده و این سلطنت یهودیان از بین می رود این ظهور عیسای می شود این جوری حرف زد یک شاه خواب ببیند، یک پیغمبر خوابش را تعبیر کند بعد این ها بیایند بگویند آن سنگی که آمده سلطنت یهودیان را از بین می برد، آن سنگ ظهور عیسای مسیح علیه السلام است. خب شما می گوید ظهور عیسای مسیح است. ما هم می گوئیم ظهور پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله است. آخه این جوری که برهان و استدلال نمی شود که کدام یکی از این ها اشاره داشت به ظهور عیسای مسیح؟ هیچ کدام طلب شما باشد جلسه بعدی، بشارات عهدین نسبت به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بحث می کنیم

و صلی الله علی محمد و آله.

ص: 180

## جلسه دوازدهم بشارات انجیل برنابا بر رسالت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله

\*جلسه دوازدهم بشارات انجیل برنابا بر رسالت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله (1)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

تا این جا خدمت دوستان متذکر شدیم که آن چه که به عنوان بشارت های کتاب مقدس بر نبوت عیسی مسیح توسط پدران روحانی کلیسا گفته می شود قابل تطبیق با عیسی مسیح نیست و عده کردیم حالا که کلام به این جا رسید بشارت های کتاب مقدس نسبت به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله خدمت دوستان تقدیم می کنیم. ابتداءً من بشارت های انجیل برنابا را بر رسالت پیامبر خاتم بر شما می خوانم، البته برخی از آن را

انجیل برنابا شما می دانید برنابا یکی از حواریون عیسی است. در خود کتب مسیحیت ثبت است که برنابا انجیلی دارد بینید الآن کلیسا انجیل را منحصر کرده است به اناجیل اربعه به چهار تا انجیل بقیه انجیل ها را جمع کرده اند در جلد دوم دائرة المعارف انگلیس (2) دائرة المعارف انگلستان چاپ سیزدهم، ص 179 و 180

ص: 181

1- 8 شهریور 1394

2- british encyclopedia.

متن انگلیسی نام 25 تا از انجیل ها را ذکر می کند خب شما می دانید انگلستان یک مملکت مسیحی است. در دائرة المعارف رسمی مملکت نام 25 انجیل را ذکر می کند. انجیل هایی که ذکر شده است این هاست. من سریع اسامیشان را برای شما می خوانم:

1- انجیل مصریان متعلق به قرن دوم میلادی است؛ یعنی بیش از صد سال بعد از داستان عیسی نوشته شده است.

2- انجیل عبریان متعلق قرن های اول مسیحی است.

3- انجیل پطرس متعلق قرن دوم میلادی است.

4- انجیل دوازده متعلق قرن دوم میلادی است.

5- انجیل اندریو،

6- ششمین انجیلی که نام می برد می گوید انجیل برنابا.

7- انجیل برتولوماس

8- انجیل جیمس

9- انجیل تدیوس

10- انجیل اپلس

11- انجیل باسیلیدس

12- انجیل کرینتوس

13- انجیل ایونتس

14- انجیل حوا

15- یهودای اسخریوطی

16- انجیل حیات

17- انجیل مریم

18- انجیل متیاس

19- انجیل کمال



20- انجیل فیلیپ

21- انجیل توماس

22- انجیل راستی که در میان والنتیان متداول بوده

23- انجیل مارکیون

24- انجیل نیکودیمس

25- انجیل حضرت مسیح

آخریش را می گوید مال خود مسیح است

از این جا معلوم می شود قرآن که انجیل را یک کتاب آسمانی می داند و تعبیر به انزال می کند و می گوید نسبت به انجیل هم می گوید ما انجیل را بر عیسای مسیح نازل کردیم. ( أَنْزَلَ التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ ) (1) از این جا معلوم می شود خود عیسی یک انجیلی دارد که آن انجیل اصلی و واقعی خود عیسی است از زبان خود عیسی و بقیه این انجیل ها گزارش های زندگی عیسی و به قول مسیحیت امروز بر صلیب رفتن و قتل عیسی است که یا حواریون یا شاگردان حواریون یا بروید جلوتر در قرن ها بعد از میلاد نوشته شده این 25 تا انجیل، آدرسش را آقای مشتاقیان کجا دادند؟ دائرة المعارف انگلستان 25 تا ما انجیل داشتیم ولی عدد انجیل از 25 بیشتر است.

شخصیتی است از علمای پروتستان در کتابش یعنی صاحب اکسیهومو که از دانشمندان پروتستان است انجیل هایی که می شمارد 77 انجیل را می شمارد باب 5 از تتمه کتابش طبع لندن سال 1813 میلادی 77 تا انجیل می شمارد. همه ی آن ها را نمی خوانم همین طور گزارش کلی اش را می گویم. منسوب به خود عیسی 7 تا انجیل است. دقیق نام آورده این ها را و توضیح داده نمی خوانم دیگر. 7 تا انجیل منسوب به عیسی. شما فقط آقای مشتاقیان جمع بزنید بیش از 70 عدد آخرش می شود یا

ص: 183

1- سوره آل عمران، آیه 3.

نه؟ 8 تا کتاب منسوب به مریم است مادر عیسی به پطرس حواری یازده کتاب؛ یوحنا، 9 تا کتاب منسوب به تومای حواری، 5 کتاب؛ به یعقوب حواری، 3 کتاب؛ به مرقس 3 کتاب به پولس، 15 کتاب؛ پولس از خود جناب عیسی و مادرش مریم می شود 15 تا پولس خودش به تنهایی 15 تا؛ اندریا و فیلیپ حواری هر کدام یکی 1 دانه، متی 2 تا؛ برتولوما یکی؛ منسوب به متیاه حواری، سه تا برنابا، 2 تا، یک انجیل برنابا دارد و یک رساله برنابا؛ و یک انجیل به نام تهیودوشن. جمع این ها را بزیند ظاهراً می شود بیش از 70 تا. یعنی عدد انجیل ها این جور نیست که چهار تا باشد منتهی کلیسا آمد مثل مذاهب اسلامی که دیدند مذاهب فقهی خیلی زیاد می شود. آمدند در اوائل قرن پنجم اهل سنت حکومتی که حکومت سنی و خلافت وقت بود، مذاهب رسمی را محدود کرد به چهار مذهب رسمی سنی که حنبلی، حنفی، مالکی و شافعی است گفتند مذاهب اربعه باید هر کسی مطابق یکی از این ها انجام دهد اعمالش را جعفری را هم جزو مذاهب رسمی در آن قرن نشمردند. دقیقاً چرا این کار را کردند؟ برای این که دیدند هرکسی یک کاری برای خودش می کند، بعد می گوید این اعمال من مطابق مذهب اسلامی است مطابق فتوای کیست؟ یا آخوند توی دهشان استبله مطابق فتوای این آقا است بنابراین چاک کار داشت از هم در می رفت اهل سنت آمدند حکومت سنی وقت مذاهب فقهی را منحصر کرد در این 4 مذهب اهل سنت. به تدریج بقیه مذاهب یا به کلی منقرض شدند مثل مذهب فقهی داود، داود اصفهانی، یا زاهری ها و امثال این ها یا به کلی منقرض شدند یا فقط یک نامی از آن ها مانده است و ذکر می. الآن جهان اهل سنت در فقه طبق قراری که در قرن پنجم خلیفه وقت گذاشته است، یکی از مذاهب اربعه را تقلید می کنند. یا مقلد ابو حنیفه هستند یا بقیه فقهای اربعه شان هیچ اجتهادی هم ندارند اهل سنت هیچی می گوید مذهب ابو حنیفه این را می گوید شافعی این را می گوید، حنبلی این را می گوید، مالکی این را می گوید. علمای شان مثل مسئله گویا ما هستند.



مسئله گویای ما که از روی رساله مسئله می گویند منتهی آن ها 4 رساله دارند هر کس در منطقه خودش می بیند از چه کسی تقلید می کنند طبق فتوای شافعی مسئله می گوید اجتهادی وجود ندارد مگر در داخل فقه یک مذهب. حالا آقای مشتاقیان می گویند آن ها قرآن می خوانند تفسیر قرآن حدیث می خوانند و... برای این که فقه ندارند که بخوانند فقه شان را 2 سال می خوانند فقه ما را کسی بخواهد بخواند 30 سال باید بخواند حواستان هست مشکل این است.

حالا ما بیاییم سر داستان خودمان، بحثمان بشارت های انجیل و کتاب مقدس است بر نبوت خاتم الانبیاء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و یکی از انجیل هایی که محصور شده است در کلیسا و اجازه نشر نیافته است انجیلی است به نام انجیل برنابا و برنابا از حواریون عیسی است و اقرار دارند که انجیلی دارد این انجیل داستان هایی دارد اجمالش این است که توسط یکی از استفان خود کلیسا که می دانسته است برنابا انجیلی دارد و دنبال انجیل برنابا می گشته است با پاپ وقت که هم اسم اسقف و هم جناب پاپش موجود است می خواهید باید برایتان بخوانم این اسقف که جزو اسقف های بسیار مهم بوده و با پاپ وقت می تواند برود داخل کتاب خانه خصوصی پاپ وقت. جناب پاپ خواب او را می رباید خواب که او را ربود، این بنده خدا که دنبال انجیل برنابا می گشته است. اسقف اسمش هست فرامرینو. در یک تعدادی از کتاب ها که تألیف ایرینایوس بوده به رساله ای برخورد می کند که به پلوس اعتراض شدیدی دارد اعمال پلوس را تقبیح کرده و این اعتراض و تقبیح را نسبت می دهد به انجیل برنابا این آقای فرامرینو که اسقف است دنبال انجیل برنابا بوده است تا این که معلوم می شود خودش از اساقفه عالی رتبه است یک روز با جناب پاپ سکس که ارتباط نزدیکی داشته به اتفاق پاپ می رود به کتاب خانه خصوصی، پاپ، خصوصی

بینید ما در مذهب شیعه هیچی خصوصی نیست همه می توانند بروند بینند. حالا بعضی، بعضی کتاب ها را نمی فهمند نمی فهمند قایم نمی کنیم. یک کتاب بگویند

آقای مشتاقیان که ما قایم کنیم. هیچی اما جناب پاپ کتاب هایی هست که خصوصی است قایم است کسی حق مراجعه ندارد کلید آن کتاب خانه توی پر شالی است که جناب پاپ به کمرش، زناری است که پاپ به کمر می بندد. با پاپ می رود در کتاب خانه جناب پاپ. می دانید پاپ ها پیر مردند دیگر، همین طور که روی صندلی نشسته است خوابش می برد. کتاب خانه هم جای خوبی است برای خوابیدن یکی از آقایان هم، یکی از دوستان تعریف می کرد یکی آمد پیش من گفت می خواهم یک کتاب خانه بزنم و کتاب چی بگیریم بهش گفتم و خلاصه کتاب خانه را زد و بعد مدتی گفتم خب حالا می روی بشینی مطالعه کنی، کار کنی، چیزی بنویسی؟ گفت یک جای خوبی شده است تا می روم داخل آن یک خوابی می روم و هیچ جا به این راحتی نمی خوابم که توی کتاب خانه می خوابم جناب پاپ هم خوابش برد در کتاب خانه خصوصی این آقای فرامینو می گوید فرصت را غنیمت شدم دنبال انجیل برنابا می گشته یکی از کتاب ها را اتفاقی بیرون کشیدم همانی که اتفاقی کشیدم بیرون انجیل برنابا بود باز کردم دیدم نوشته است انجیل برنابا. فوری گذاشتم در آستینم. گذاشتم در آستینم آمدیم این طرف پاپ هم که چرت می زد از خواب پرید و گفت خب برویم بیرون گفتم بله یا می گوید من خودم خداحافظی کردم گفتم با من کاری ندارید؟ گفت نه خداحافظی کردم آمدم بیرون رفتم انجیل را خواندم. انجیل برنابا را از اول تا آخرش خواندم و بعد این آقا اظهار اسلام کرده است. توسط این آقا انجیل برنابا منتشر شد و به دست عده دیگری رسید تا این انجیل را ترجمه کردند به زبان های مختلف خبر انجیل برنابا اول قرن هجدهم در اروپا منتشر شد. خب یک انجیل در آمده است که تصریح به نام پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دارد. یعنی کلیسا و پدران کلیسا باید درس را تخته کنند یعنی باید دکان و دستک جمع شود این خیلی حرف است اولین ترجمه انگلیسی نسخه انجیل برنابا است. از ترجمه انگلیسی، اسپانیولی منتشر شد بعد ترجمه عربی شد توسط آقای دکتر خلیل سعادت، بعد

توسط مرحوم سردار کابلی معروف به قزلباش از علمای کرمانشاه است سردار کابلی بسیار مرد دانایی است، عالم بزرگی است. این سردار کابلی از متن عربی انجیل برنابا را ترجمه کرد به فارسی. و دیگر این انجیل در کشور های عربی و فارس زبان منتشر شد و به دست همه رسید.

چون این انجیل ببینید تصریح می کنم چون این انجیل صراحتاً نام پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را می برد در کلیسا حذف شده است و پدران کلیسا چاره ای نداشتند جز این که بگویند این انجیل دروغ است ساختگی است. هیچ چاره ای نداشتند. چرا؟ به خاطر این که اگر اقرار می کردند این انجیل، انجیل برنابا است، باید جمع می کردند دیگر. از واتیکان گرفته تا غیر واتیکان را باید تعطیلش می کردند. شما می دانید الآن اول آیین رسمی کره زمین، آیین مسیحیت است. اسلام دوّمی است. اول مسیحیت است از حیث اتباع حالا و لو شناسنامه ای. حالا آن هایی که می گویند ما مسیحی هستیم یا می گویند ما مسلمان هستیم اول آیین دینی که در دنیا پیرو دارد مسیحیت است دوّم دین اسلام است، بعد از مسیحیت یعنی باید تمام این ها را اعلام می کردند بروید مسلمان شوید دکان و دستکشان تعطیل خب شما می دانید واتیکان خودش غیر این که یک مملکت رسمی است الآن واتیکان یک مملکت است در ایتالیا یک مملکت مستقل کوچک است ممالک دنیا در خود واتیکان سفیر دارند غیر سفیری که در ایتالیا دارند در خود واتیکان پلیس مخصوص واتیکان وجود دارد واتیکان خودش یک مملکت است و چقدر درآمد دارد و چقدر موقوفات دارند و چه هزینه هایی می کند اگر این ها انجیل برنابا را قبول می کردند که به بیرون درز کرده، باید تمام تعطیل می کردند چاره ای نداشتند جز این که اعلام کنند این انجیل برنابا ساختگی است این انجیل ساخته دست مسلمان هاست چاره ای نداشتند. ولی این انجیل این چنین از واتیکان بیرون آمده است

و در مصادر مسیحیت هم، هم شخصیتی به نام برنابا وجود دارد و جزء

حواریون عیسی است، ظاهراً اولین نفری است که به عیسی ایمان آورده. یعنی ببینید خیلی به عیسی نزدیک است اولین نفر که به عیسی ایمان آورده پس هم شخصیتی به نام برنابا هست و هم اقرار می کنند برنابا انجیل دارد ما می گوئیم این انجیل برنابا نیست خیلی خوب انجیل برنابا را درآورید. شما در بیاورید بگوئید کو انجیل برنابا. این نیست این را مسلمانان درست کردند جعلی است انجیل واقعی برنابا را درآورید نشان دهید که این انجیل برنابا است غیر این را ندارند که نشان دهند. شما وقتی می گوئید این فرض بفرمایید یک جایی قرآن تقلبی چاپ شده ما قرآن واقعی را نشان می دهیم می گوئیم این قرآن واقعی. شما هم برنابای واقعی را نشان دهید کو. یک چاپ از برنابای واقعی خودتان کنید تا معلوم شود چون برنابا که انجیل دارد دیگر طبق اقراری که کتاب های خودتان می کند و اولین حواری مسیح است، چرا نمی کنند؟

چون برنابا معترض به پلوس است پلوس به شما گفتم همان مسیح ستیزی است که یهودی بسیار تند رو که مسیح ستیز بوده است یک مرتبه در یک انقلاب روحی می شود مسیحی بسیار تند رو می شود یک مسیحی بسیار تند رو و بعد در آیین مسیحیت یک بدعت هایی می گذارد. داستان این که مسیح پیامبر جهانی است از بدعت های پلوس است. مسیح مال قوم بنی اسرائیل است پیامبر جهانی نیست، مثل موسی. این گفت نه. تمام شریعت مسیح را الغاء. کرد مسیحی ها شریعت ندارند الآن. بعضی از شرایع را عوض کرد مثل حکم به ختان. ختان مرد ها را، یهودی ها ختنه می کنند مسیحی ها هم ختان داشتند پلوس ختان را برداشت. و لذا شما می بینید مسیحی ها بعضی هاشان الآن ختنه ندارند و خوب ختان را برداشت از مرد ها پلوس و یک تغییراتی انجام داد این برنابا به شدت به پلوس اعتراض دارد و او را بدعت گزار آیین مسیحیت می داند و مسیحیت امروز بر اساس اندیشه های پلوس چیده شده است. لذا برنابا که معترض بر پلوس است آراء برنابا حذف می شود. کنار

گذاشته می شود برای همین شما انجیل برنابا را این ها در نمی آورند و نشان نمی دهند اما دیگر خدا خواسته است انجیل به بیرون راه پیدا کرده، و اول کسی که دیده مسلمان شده، آرام آرام ترجمه های انگلیسی اسپانیولی از آن منتشر شده، بعد ترجمه عربی بعد هم ترجمه فارسی به ما رسید.

من الآن برای شما شواهدی از انجیل برنابا می خوانم صراحتاً نام پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را در انجیل برنابا داریم صراحتاً اسم می آورد و به شما عرض کردیم برای ما چیز عجیبی نیست چون قرآن کریم می گوید: هر پیامبری موظف است. اصلاً خدا میثاق گرفته، عهد گرفته از پیامبران علیهم السلام، هر که در سلسله انبیاء است باید پیامبران گذشته را تصدیق کند و بشارت بدهد به پیامبر بعد خودش. این میثاقی است که قرآن کریم می گوید از تمام پیامبران گرفته شده است، تصدیق پیامبران گذشته، بشارت به پیامبر آینده. عیسای مسیح هم پیامبر خداست (إِنَّمَا الْمَسِيحُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ رَسُولُ اللَّهِ) (1) عیسای مسیح هم که پیامبر خداست باید همین کار را کند، فرقی ندارد لذا عیسی تصدیق پیامبران قبل خودش را دارد، بشارت دارد به پیامبر بعد خودش که شش قرن بعد خودش می آید و آن پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. نمونه هایی را سریع برای شما می خوانم.

ملاحظه بفرمایید انجیل برنابا در آن کتابی که برای شما گفتم می گوید یک انجیل دارد یک کتاب انجیل ها را برای شما گفتیم گزارشاتی است که از سخنان و زندگی عیسی جمع آوری شده است. فصل 54 انجیل برنابا: «پس چون این معاملات بگذرد فرا گیرد جهان را تاریکی چهل سال که نباشد در آن زنده به جز خدای تنها آن که او راست» می رویم جلو تا آیه 9 می گوید: داستان معاد است که می گوید معادی هست همه دو مرتبه زنده می شوند در این داستان معاد. آیه 7: «آن گاه خدای

ص: 189

زنده کند باقی فرشتگان را که مانند مگس غسل می آیند و به گرد رسول الله بر می آیند» رسول الله این جا یعنی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله هر جا می گوید رسول الله پیامبر خاتم را می گوید «آن گاه خدای زنده کند پس از آن باقی» می گوید اولین کسی که زنده می شود پیغمبر خاتم است بعد دیگران، بعد می آیند دور پیغمبر خاتم، بقیه پیغمبران زنده می شوند، «بقیه پیغمبران خود را که زود باشد بیایند همه ایشان پیروی کنان به آدم» همه دنبال خود آدم ابوالبشر می آیند «دست رسول الله را ببوسند» بقیه پیامبران روز قیامت می آیند دست بوسی پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله «و خودشان را قرار دهند در سایه نگهبانی او» چون افضل پیامبران اوست دیگر، بالاترین شان اوست، بقیه می آیند زیر سایه ی او. آن گاه خدا زنده کند باقی پاکان را که فریاد می زنند به یاد آر ما را ای محمد پس جنبش آید مهربانی در رسول الله از فریاد ایشان، تا آخرش را شما بخوانید. می گوید این ها می آیند و درخواست شفاعت از پیغمبر دارند و پیغمبر از همه شان شفاعت می کند و.... . تفصیله را خودتان در انجیل برنابا دیگر بخوانید. من می خواهم سریع چند تا آدرس بدهم و بروم جلو.

فصل 55 اولش ملاحظه فرمایید: «پس رسول الله می رود» رسول الله گفتیم یعنی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله «تا جمع نماید همه پیغمبران را که با آن ها سخن کند زاری کنان به سوی ایشان که با او بروند تا زاری کنند به سوی خدا از برای مؤمنان» که روز قیامت پیغمبر به بقیه پیغمبر ها هم می گوید بیایید دنبال من. برویم گریه کنیم به درگاه خدا تا خدا مؤمنان را ببخشد باز بقیه اش را خودتان بخوانید تا آن جایی که می گوید خدا به پیغمبر بالاخره چه شده. «از این روی زاری می کنم به سوی تو ای پروردگار خدای مهربان دادگر که به یاد آوری وعده خویش به بنده ات» کدام وعده؟ (سَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى) (1) خدا این قدر به شما می دهد تا راضی شوی. این پیغمبر روز

ص: 190

قیامت به خدا می گوید خدایا و عده ات را وفا کن گفتمی این قدر می دهم تا راضی شوم یا الله « پس خدای جواب دهد مانند خلیلی که با خلیل خود شوخی کند» یعنی رفیقی با رفیق « و می فرماید ای خلیل من محمد آیا گواهان داری بر این» می گوید وعده که به تو دادم شاهد داری؟ به عنوان شوخی با پیغمبر می گوید. «پس با احترام بگوید آری ای پروردگار من پس خدای بفرماید ای جبرئیل برو و ایشان را بخوان» شاهد ها را بیار بینیم کی ما این وعده را دادیم؟ «پس جبرئیل به سوی رسول الله بیاید و بگوید گواهان تو ای آقا کیانند؟ پس رسول الله جواب دهد ایشان آدم و ابراهیم و اسماعیل و موسی و داود و یسوع» یسوع همان عیسی مسیح است عرب ها می گویند یسوع. «و یسوع پسر مریم هستند». می گوید شاهدم هم این ها هستند. «پس فرشته باز شود و ندا کند» تا آخر که خدا قبول می کند و شفاعت پیغمبر را در حق مؤمنان می پذیرد در روز قیامت بقیه اش را خودتان نگاه کنید.

فصل 44 انجیل برنابا، آیه 19 می گوید: «وای بر ریا کاران زیرا مدح این جهان زود است برگردد بر آن ها و عذاب در دوزخ بدین جهت به شما می گویم به درستی که رسول خدا نیکویی است» می گوید رسول خدا آدمی خوبی است، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله «که مسرور می سازد هر آن چه را که ساخته است خدای تقریباً» می گوید با آمدن پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تمام عالم وجود به وجد و سرور می آیند که پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله آمده است تا آن جایی که می روم آیه 31 «زیرا که خدای عطا می کند به ایشان روح را به نبوت و چون دیدم او را از تسلی پر شده گفتم ای محمد خدای با تو باد و مرا لایق آن نماید که دوال نعل تو را باز کنم» یعنی بند کفش را باز کنم. چه کسی این را می گوید به پیغمبر؟ به پیغمبر این جور می گوید «چون دیدم او را از تسلی پر شده است گفتم» حالا چه کسی می گوید باز خودتان قبلش را بگویید که من از خدا «زیرا که هر گاه به این برسم خواهم شد پیغمبر بزرگی و قدوس خدای و چون یسوع این بفرمود شکر خدای نمود» که عیسی می گوید من لیاقت داشته باشم

بند کفشت را باز کنم برویم جلو.

فصل 163 این جور دارد آیه 8: دارد حرف می زند و خصوصیات یک کسی را می گوید «شاگردان در جواب گفتند ای معلم کدام کس خواهد بود آن مردی که از او سخن می رانی که به جهان خواهد آمد یسوع» یعنی عیسی «به شگفتگی دل در جواب فرمود» می خواهد بگوید شکوفا شد خوشحال شد از این سؤال. «فرمود که همانا او محمد پیغمبر خداست». بقیه اش را خودتان بخوانید

فصل 124 آیه 11: «پس وقتی که رسول الله بیاید می آید تا تطهیر کند هر چه را که فاجران خراب کرده اند از کتاب من» ببینید می گوید او می آید کتاب من را توی آن دست بردند. او دست بردن و خراب کردن فاجران را تصحیح می کند. بزرگ ترین دست بردن در انجیل چیست؟ ادعای الوهیت عیسی مسیح. ادعای پسر خدایی عیسی مسیح. می گوید او آن وقتی که می آید کتاب من را که دست توی آن برده اند و این ادعا های دروغین را توی آن گذاشته اند او کتاب من را تطهیر می کند خودتان نگاه کنید تطهیر قرآن را: «آن وقت نامه نگار در جواب گفت ای معلم چه باید مرد بکند وقتی که شریعت تباهی گرفت و پیغمبر دروغ گو به سخن آمد». می گوید خب آن هایی که می خواهند در دین تو تخریب ایجاد کنند به دروغ دین تو را، ادعای نبوت، ادعای حواری گری می کنند ما در مقابل این ها باید چکار کنیم؟ خودتان دیگر نگاه کنید ولی می گوید پیغمبر خاتم که بیاید کتاب من را هم تطهیر می کند. همین جور هم شده در قرآن هم دامن عیسی، هم دامن مریم مادرش تطهیر شده است از همه اتهاماتی که در انجیل و در کتاب مقدس به آنان وارد شده.

فصل 136، آیه 11: «و چه گویم به شما می فهمانم که حتی رسول الله آن جا می رود تا عدل خدا را مشاهده نماید کجا؟ جهنم (وَإِن مِّنكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَىٰ



رَبِّكَ حَتْمًا مَّقْضِيًّا) (1) این جا هم می گوید حتی پیغمبر خاتم هم وارد می شود تا عدل خدا را ببیند. منتهی ورود پیغمبر خاتم با کیفیت خاصی است. بعد می گوید «بدون رنج عقاب می مانند» می گوید وقتی پیغمبر آن جاست در مدت اقامه پیغمبر در دوزخ عقاب کسی را نمی کند موقعی که پیغمبر برای مشاهده جهنم رسول خاتم صلی الله علیه و آله آمده است بعد می فرماید «و همانا که این را خدا برای آن کند که هر مخلوقی بداند که او از رسول الله صلی الله علیه و آله سودی برده است» آن وقتی که پیغمبر می آید در جهنم، ورود در جهنم به برکت رسول الله صلی الله علیه و آله عقاب از جهنمیان برداشته می شود چرا خدا این کار را می کند؟ به خاطری که سود و منفعت پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله حتی به جهنمیان برسد. «پس از این سال ها فرشته جبرئیل به دوزخ می آید» همان فصل است. آیات 19 و 20: «فرشته جبرئیل به دوزخ می آید و می شنود که ایشان را می گویند ای محمد کجا شد و عده ی تو به ما که هر که بر آیین تو باشد جاویدان در دوزخ نماند» معلوم می شود این ها مسلمان های جهنمی هستند مسلمان جهنمی به پیغمبر می گویند پس قرار بود ما جاودان نباشیم در جهنم. «پس فرشته خدا آن وقت بهشت برگردد و پس از آن که در نزد رسول الله شود با احترام آن چه شنیده بر او بخواند آن گاه پیغمبر با خدا تکلم کرده می گوید ای پروردگار من و ای خدای من وعده ی خود را به من بنده ات یاد بیاور که کسانی که آیین مرا پذیرند جاودان در دوزخ نمانند. پس خدا در جواب می فرماید که ای خلیل من طلب کن آن چه می خواهی که من به تو آن چه بخواهی می دهم» که آن وقت آن جهنمی هایی که مسلمان بودند از جهنم در شان می آورندشان و می آورندشان توی بهشت اما این جا نیست دیگر در روایات ماست. می گوید می آورندشان در بهشت اما با یک علامت با یک علامت که این ها از توی جهنم آمدند یعنی بهشتی ها که می بینند می فهمند این ها جهنمی هستند. بعد این ها به خدا

ص: 193

می گویند خدایا تو ما را آوردی توی بهشت اما با این علامت، که ما توی بهشت وقتی راه می رویم باید همه جا سرمان زیر باشد، همه می فهمند ما از توی جهنم آمدیم. خدایا پس این علامت هم بردار دیگر مایه آبروریزی است، شرمندگی ماست خدا می گوید باشد علامتتان را هم پاک می کنم که کسی نفهمد جهنمی بودید.

فصل 137 دنباله همین است: «پس آن وقت رسول الله عرض می کند ای پروردگار کسانی از مؤمنان یافت می شوند که هفتاد هزار سال در دوزخ مکث نموده اند کجاست رحمت تو ای پروردگار من من همانا به سوی تو زاری می کنم» تا آخر این فصل. آیه 6 و 7 «و از فوائد آیین رسول الله این می شود که هر کس که به او ایمان آورده باشد به بهشت خواهد رفت» آیین پیغمبر خاتم، مسلمان ها. «بعد از عقوبتی که از آن سخن راندم» جهنمش را می رود بعد می آورندش در بهشت. «هر چند عمل صالحی هم نکرده باشد» و لو عمل صالح نداشته باشد، اما مسلمان است یک جهنم می رود به خاطر اعمالش و به خاطر اسلامش در پایان درش می آورند، «هر چند عمل صالحی هم نکرده باشد زیرا او بر آیین او مرده است» یعنی آدم بد بد بر آیین اسلام مرده، خطا کرده، گناه کرده ظلم کرده، جهنمش را می رود بعدش می آورندش در بهشت.

فصل 112، آیه 13 می فرماید: «بنابراین بدان ای برنابا» عیسی به برنابا حواریش می گوید «که برای این واجب است بر من خود نگهداری و زود باشد» این داستان را خوب ببینید به کلی در انجیل برنابا داستان بر صلیب رفتن عیسای مسیح نفی شده برنابا می گوید عیسی صلیب نرفت نگاه کنید یکی از آن همین جاست که برای شما می خوانم. فصل 112 آیه 13: «بنابراین بدان ای برنابا که برای این واجب است بر من خود نگهداری» یعنی من باید مواظب خودم باشم. «و زود باشد که یکی از شاگردان من مرا به سی پارچه از نقدینه بفروشد» سی تا سکه به او می دهند من عیسای مسیح را می فروشد. «و بنابراین من یقین دارم که آن که مرا می فروشد به نام

من کشته خواهد شد» همان که خیانت می کند خودشت را می گیرند و بالای صلیب می کنند «زیرا که خدا مرا از زمین بلند می کند» ( وَ مَا قَتَلُوهُ وَ مَا صَلَبُوهُ وَ لَكِنْ شُبِّهَ لَهُمْ وَ إِنَّ الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَ مَا قَتَلُوهُ يَقِينًا \* بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ ) (1) . « و منظر آن خائن را تغییر می دهد تا گمان کند که او را هر کسی که منم». یهودا قیافه اش عوض شد شکل مسیح شد، گمان کردند خودش مسیح است و دستگیرش کردند. «و مع ذلك وقتی او به بدترین مرگی بمیرد من خواهم ماند». من زنده ام. «خواهم ماند در آن ننگ مدت مدیدی در جهان». من به آسمان رفتم اما این ها انتشار می دهند من را کشتند. این ننگ است برای من که بر صلیب رفته باشم، اما این ننگ را مسیحیت برای من تبلیغ می کند. « ولیکن هنگامی که بیاید محمّد پیغمبر خدا این عیب از من برداشته شود». یعنی او می گوید این دروغ است به صلیبش نکشیدند «و این را خدا خواهد کرد زیرا من اعتراف نمودم به حقیقت». می گوید او که بیاید این ننگ از من برداشته می شود او می گوید که من بر صلیب نرفته ام.

فصل 220 آیه 19 می فرماید: «پس چون مرا مردم، خدا و پسر خدا خواندند» می گوید وقتی این پلوس این کارها را کرد و به من گفت خدا و پسر خدا «با این که من از آن بیزار بودم خدا خواست که مرا مردم استهزاء کنند در این جهان به مرگ یهودا» که یهودا را روی صلیب کردند. «در حالتی که معتقد باشند به این که من همانم که بر دار مرده است» یعنی چی؟ استهزاء اش کجاست؟ خداست، پسر خداست، به دارش زدند. مُرد خدا مُرد مسخره نیست؟ خود عیسی هم می گوید مسخره است دیگر. آخه اگر خداست، خدا نمی میرد که به دارش زدند، به صلیبش کشیدند. مُرد از آن طرف هم می گویند خدا و پسر خدا اگر خداست که خدا نباید

ص: 195

بمیرد چه جوری خدا مُرد؟ این استهزاء است. می گوید این ها این قدر نمی فهمند که من را بردند به مقام خدایی بعد می گویند این که خداست به صلیب کشیدندش مُرد. خب خدا مُرد تمام شد. قصه آن بنده خدا که مسجد حکیم را یک روز صبح آمده بود و شروع کرده بود که یک دیوار وسطش می کشید دو تا امام جماعت داشته امام جماعت هایش با هم دعواشان بود و این هم یک رندی بود در اصفهان صبح بتا عمه گذاشت وسط مسجد حکیم که یک دیوار بکشند آمدند گفتند چکار داری می کنی؟ گفتند دیوار می زنیم گفتند دیوار برای چی؟ گفت: هیچی خدا مُرده این دو تا آقا پیش نماز ها وارث خدایند مسجد را می خواهند تقسیم کنند من هم دارم بینشان مسجد را تقسیم می کنم که دیگر دعواشان نباشد یکیشان این طرف بایستد یکیشان آن طرف خب خدا مُرده این ها خانه خدا را سرش دعوا دارند، سر ارث. خدا اگر خداست چه جوری مُرد؟ خود عیسی می گوید این استهزاء به من است. می گوید این استهزاء است «مُرده است بله در حالتی که معتقد باشند به این که من همانم که بر دار مرده است تا شیاطین مرا استهزاء نکنند در روز جزا و این باقی خواهد بود تا بیاید محمّد پیغمبر خدا آن که چون بیاید و این فریب مکشوف دارد» وقتی او بیاید می گوید نه صلیبی نیست خدایی هم نیست هیچ کدامش نیست. «بر کسانی که به شریعت خدا ایمان دارند»

می خواهم تمام کنم اگر مقداری طول می کشد آقایان ببخشید. فصل 43، آیه 15: «لیکن رسول خدای هر وقتی که بیاید می دهد خدای به او آن چه را که او به منزله انگشتری دست اوست» می گوید تمام دنیا مثل یک انگشتر در دست رسول خداست. رسول خدا گفتیم هر جا می گوییم رسول الله یا رسول خدا، پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله است «پس حامل می شود خلاص و رحمت را برای امت های زمین» یعنی موجب رحمت است خلاص و نجات و آزادی مردم می شود «آنان که تعلیم او را می پذیرند و زود است بیاید با توانایی بر ستم کاران» می آید تمام ظلم و ستم دنیا را هم نابود

بقیه اش را دیگر خودتان بخوانید دنباله ی این عبارت ها را من آدرس می دهم

فصل 56: «و خدای بگشاید کتابی که در دست رسول اوست پس بخواند رسول او آن را و آواز کند همه فرشتگان و پیغمبران و همه برگزیدگان را» تا آخر همین فصل دارد «در پیشانی هر یک علامت رسول الله نوشته باشد و در کتاب نوشته شود مجد بهشت» می گوید هر که علامت پیغمبر داشته باشد برای او زندگی در بهشت عظمت است ثبت می شود. «پس هر یک بگذارند به دست راست» یعنی نامه اعمالش دست راستش باشد «بهشت خدای که به نزدیکی رسول الله است و پیغمبران به پهلوی بنشینند و قدیسان به پهلوی پیغمبران بنشینند و فرخندگان به پهلوی قدیسان» بعد می گوید «شیطان را برای کیفر بخواند».

فصل 36 آیه 6: «و لیکن انسان و به تحقیق که پیغمبران همه ایشان آمدند مگر رسول الله» عیسی مسیح دارد می گوید. می گوید همه پیغمبر ها آمدند یکی دیگر آمده رسول خدا. «آن که زود است بعد از من بیاید زیرا که خدای این می خواهد که من» یعنی من عیسی «مهیا سازم راه او را زندگانی می کند آدمی اهمال بدون هیچ ترسی» تا آخرش. پس ببینید من آمده ام که به شما بشارت او را بدهم «به تحقیق که پیغمبران همه ایشان آمدند مگر رسول الله زود است بعد از من بیاید زیرا که خدای این می خواهد که من مهیا سازم راه او را».

آخری اش را برای شما می خوانم یعنی آخری که حالا- تا ساعت 1/5 بعد از نصف شب در آوردم این ها را برای شما گفتم که ریا هم نشود.

فصل 97 آیه 7: «کاهن در جواب گفت آیا پیغمبران دیگر بعد از پیغمبر خدا خواهند آمد» پیغمبر خدا، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. سؤال می کند آیا بعد از این پیغمبر خاتم باز هم پیغمبر داریم «پس یسوع» یعنی عیسی «در جواب فرمود بعد از او پیغمبران راست گوی که از جانب خدای فرستاده شده باشند نخواهند آمد» یعنی او

کیست؟ خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله است. پیغمبر راست گو بعد او نخواهد آمد. «و لیکن جمع بسیاری از پیغمبران دروغ گوی خواهند آمد» تا دلت بخواهد پیغمبر دروغ گو می آید بعد از پیغمبر خاتم صلی الله علیه و آله می گوید من پیغمبرم پیامبران راستین تمام شدند. «و همین است که مرا محزون می دارد» باز تا آن جا می گوید که «عجیب است» این آیه 15 است «و یسوع در جواب فرمود نام مسیا عجیب است زیرا خدا خود وقتی که روان او را آفرید و در ملکوت اعلی او را گذاشت خود او را نام نهاد، خدا فرمود صبر کن ای محمّد زیرا که برای تو می خواهم خلق کنم بهشت و جهان و بسیاری از خلایق را که می بخشم آن ها را به تو حتی این که هر که تو را مبارک می شمارد مبارک می شود و هر که با تو خصومت کند ملعون می شود» می گوید خدا او را آفرید در ملکوت اعلی یعنی خلقتی دارد پیامبر صلی الله علیه و آله قبل از این خلقت دنیایش تا آن جایی که آیه 18 می گوید «همانا نام مبارک او محمّد است آن وقت جمهور مردم صدای خود را بلند نموده گفتند ای خدا بفرست برای ما پیغمبر خود را ای محمّد بیا زود برای خلاص جهان».

قرآن کریم می فرماید: عیسای مسیح می گوید (يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ) (1) پس این که تصریح به نام پیامبر خاتم هست در انجیل برنابا بفرمایید.

البته اول کلام هم به شما گفتم الآن شما این انجیل برنابا را به کلیسا عرضه کنید تکذیب می کنند می گویند چنین انجیلی وجود ندارد اما برنابایی هست، انجیلی هم داشته است این انجیلش نیست خیلی خب، قبول، این انجیل برنابا نیست پدران محترم آیین کلیسا، جناب پاپ و مادون پاپ انجیل برنابا را در آورید دیگر روزگار پنهان کاری تمام شده است روزگاری که کسی فکر کند مردم عقلشان نمی رسد تمام شده است. این انجیل برنابا نیست، چشم قبول این را مسلمان ها ساختند، باشد،

ص: 198

قبول. این جعل است قبول. مگر شما در کتاب هایتان نمی نویسید برنابا حواری عیسی است، مگر نمی نویسید صاحب انجیل است. مگر این انجیل ها در واتیکان شما نیست؟ در آورید یک چاپ بزنیید به مردم نشان دهید روی اینترنت منتشر کنید، بگویید انجیل واقعی برنابا این است نه این که مسلمان ها ساختند، چنین کاری را نکرده اند و نمی کنند

و صلی الله علی محمد و آله.

ص: 199

## جلسه سیزدهم: بشارات عهدین بر نبوت خاتم الأنبياء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله

\*جلسه سیزدهم: بشارات عهدین بر نبوت خاتم الأنبياء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله (1)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

رسیدیم به در بحث نقد مسیحیت به بشارات هایی که در کتب آسمانی گذشته آمده است نسبت به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله جلسه گذشته از انجیل برنابا فراز هایی را برای دوستان خواندیم ملاحظه فرمودید در انجیل برنابا این فراز ها خیلی صریح و آشکار بود. یعنی نام پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله آمده بود خصوصیاتشان آمده بود، خصوصياتی که قابل بر تطبیق بر دیگری نیست چون انجیل برنابا طی 2000 سال بیشتر از دست تحریف مصون مانده است ید تحریف در آن کمتر به کار رفته است. اما در کتاب های عهدین، عهد قدیم و عهد جدید مرتب این ها دارند ترجمه های تازه ای ارائه می دهند هر چند سال یک مرتبه ترجمه هایش را عوض می کنند. حالا به گمان خودشان و این گونه که اظهار می دارند می گویند ما این ترجمه ها را عوض می کنیم، به زبان روز در می آوریم لکن واقع مطلب این است چون متن اصلیش در دسترس

ص: 200



نیست، ببینید قرآن ما متن اصلیش در دسترس است این ها متن اصلیش در دسترس نیست یا اگر باشد مثلاً تورات به زبان عبری است خب زبان عبری را فقط یک عده ی خاصی بلدند بقیه مردم دنیا که بلد نیستند بنابراین این ها ترجمه می کنند و آن جور که می خواهند ترجمه می کنند و در آن دست می برند. بنابراین ما به عهدین که بخوایم مراجعه کنیم و بشارت هایی نسبت به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در آن پیدا کنیم دیگر بشارت هایی که در عهدین است بشارت های صریحی نیست. یک اشاره هایی است شما از این اشاره ها با قرائن باید به دست بیاورید که مراد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است آن گونه که شما خواسته باشید صراحتاً نام پیامبر صلی الله علیه و آله در عهدین برده شود، نیست. چرا؟

چون به فرض هم که بوده باشد این ها از بین می برند لکن با این حال که یدِ تحریف در آن راه داشته است دستِ تحریف در آن وجود داشته تا می توانسته اند نام ها و نشانه های پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را از بین برده اند در عهدین، با این حال شما نشانه هایی را می توانید در عهدین پیدا کنید پس ببینید دیگر تصریح نخواهید دید مثل انجیل برنابا نیست. نه انجیل برنابا از یدِ تحریف مصون بوده، عهدین این جور نیست با این حال در همین عهدین موجود شما می توانید نشانه هایی پیدا کنید که قابل تطبیق نیست جز بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله حالا چند نمونه اش را به عنوان مثال من می گویم شما قرائنش را هم توجه کنید.

مورد اول: باب 18، سفر تثبیه عهد عتیق، آیات 19 - 15 می گوید: «يَهُوه» يَهُوه را گفتیم خدای بنی اسرائیل است «يَهُوه خدایت» ضمیر خدایت بر می گردد به چه کسی؟ عهد عتیق منسوب به موسی است، بر می گردد به موسی. يَهُوه خدای بنی اسرائیل «خدایت تَبی ای را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید» می گوید یک پیامبر می آید مثل من موسی برای تو اما از برادران تو هست. کلام «او را بشنوید موافق هر آن چه که در کوه طور حوریب در روز اجتماع

از یهوه خدای خود مسئلت نموده، گفتی آواز یهوه خدای خود را دیگر نشنوم» تا آخرش تا این جا درست شد شاهد ما این است یک پیامبر می آید مثل من موسی، از میان برادران تو برخی گفته اند مراد این عبارت یوشع هست که جانشین و وصی شد، چون هارون از دنیا رفت در زمان موسی یوشع بن نون جانشین موسی شد، شد وصی موسی. این نمی تواند یوشع باشد. به چند دلیل؟

به خاطر این که اولاً: می گوید خواهد گردانید. یعنی در آینده چنین خواهد شد. در حالی که یوشع معاصر با خود موسی است. منتهی جوان تر است بعد از موسی سالیانی زنده است شده وصی موسی ولی این متن آینده را می گوید.

نکته دوم: یوشع مثل موسی پیامبر اولوالعزم نیست. موسی این جا می گوید «نبی ای را از میان تو از برادرانت مثل من برای تو مبعوث» مثل من یعنی اولوالعزم باید باشد یوشع که اولوالعزم نیست پس این جهات را دقت کنید، این قابل تطبیق بر یوشع نیست هکذا قابل تطبیق بر عیسای مسیح هم نیست و لو عیسای مسیح بعد از جناب موسی است اما از برادران شمرده نمی شود و در ثانی جناب عیسی صاحب شریعت نیست شریعت جناب عیسی همان شریعت موسی است با یک اختلافات اندکی. پیامبری که قرار است بیاید پیامبر صاحب شریعت است. و عیسی صاحب شریعت نیست و از میان برادرانشان هم نیست که می گوید: از میان برادران». ببینید ابراهیم دو پسر دارد: اسحاق و اسماعیل یعقوب پسر اسحاق است و فرزندان یعقوب می شوند بنی اسرائیل چون به خود یعقوب لقب اسرائیل داده اند. بنابراین وقتی می گوید «از برادران تو» یعنی از نسل اسماعیل و اسماعیل برادر اسحاق است. و پیامبر خاتم از نسل اسماعیل است برادر اسحاق و صاحب شریعت است و پیامبر اولوالعزم است بنابراین این ها می شود شواهدی که مراد از این باب 18 سفر تثنیه عهد عتیق، مراد می شود پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله. چون نه قابل تطبیق بر یوشع است و نه قابل تطبیق بر عیسای مسیح است البته ادله ی دیگری هم دارد که بماند

تفصیلش را می خواهید نگاه کنید کتابی داریم به نام «أنیس الأعلام» از یک تازه مسلمانی است «أنیس الأعلام» که قبلاً خودش جزء اهل کتاب بوده و مسلمان شده. این «أنیس الأعلام» را نوشته است در ردّ خود یهود و نصارا. تفصیلش را آن جا هم می توانید ببینید انیس الأعلام، ج 5، ص 46-65، تفصیل این استدلال را ج 5، می توانید ببینید.

مورد دوم: شاهد دوم: سفر تثیبه، باب 32 آیه 21 می فرماید: «ایشان مرا به آن چه خدا نیست به غیرت آوردند و به اباطیل خود مرا خشمناک گردانیدند. و من ایشان را به آن چه قوم نیست به غیرت خواهم آورد و به امت باطل ایشان را خشمناک خواهم ساخت» این هم گفته شده است که این عبارت دلالت می کند بر این که برگزیده می شود در آینده گروهی غیر از بنی اسرائیل که این گروه را بنی اسرائیل پست می شمردند. شما می دانید بنی اسرائیل همین الآن هم خودشان را سر آمد انسان ها می دانند و نژاد پرستند و خودشان را سر آمد همه می دانند. بنابراین، این اصطفاى جدید، برگزیده شدن جدید از غیر قوم بنی اسرائیل است که در آینده واقع می شود و این قوم را بنی اسرائیل پست می شمارند همین الآن هم در رژیم اسرائیل که خودشان اعلام می کنند دولت یهود است به طور رسمی، یعنی دولت بنی اسرائیل است اسم مملکتش هم اسرائیل است، یک عرب با یک اسرائیلی حقوق شهروندی برابر ندارند و یکی شمرده نمی شوند، و تحت هیچ عنوانی حقوق مساوی ندارند و لو می گویند که حکومت اسرائیل دموکراسی است این ها حرف است کشک است، چنین چیزی نیست. عرب آن جا با کسی که یهودی است و از قوم بنی اسرائیل است با هم قانوناً مساوی نیستند. این که می گویند با هم مساوی هستند، همه دروغ می گویند چنین چیزی وجود ندارد. الآن می گوید این که می آید و به غیرت در می آورد از غیر بنی اسرائیل است و از آن هایی است که بنی اسرائیل آن ها را نژاد پست می دانند.

مورد سوم: باز مثلاً یک مورد دیگر، سفر تثئیه، باب 33، آیه 2: «گفت یهوه از سینا آمد» طور سینا. یهوه، خدای بنی اسرائیل از طور سینا آمد. یعنی از طور سینا موسی مبعوث شد به نبوت. درست است تا این جا. «و از سعیر بر ایشان طلوع نمود. و از جبل فاران در خشان گردید» می گوید از کوه فاران خواهد آمد. «و با کرور های مقدسین آمد» کرور: نیم میلیون نفر را می گویند کرور. با نیم میلیون ها یعنی با یک جمعیت زیاد از مقدسین. «و از دست راست او برای ایشان شریعت آتشین پدید آمد.»

سه تا نکته دارد توی این عبارت اول: می گوید از کوه سینا، نبوت موسی شروع شده، درسته. می گوید دومی از سعیر خواهد آمد. سعیر نبوت عیسی است. از سعیر آغاز شده است می گوید سومی از جبل فاران خواهد بود. فاران کجاست؟ همین الان هم هست کوهی در مکه جبل فاران کوهی است در مکه از کجا می گویم جبل فاران، کوهی است در مکه؟ خود سفر پیدایش عهد عتیق، باب 21، آیه 21 در مورد سکونت حضرت اسماعیل می گوید اسماعیل در فاران ساکن شد. «و در صحرای فاران ساکن شد و مادرش زنی از زمین مصر برایش گرفت». خب اسماعیل که در شهر مکه سکونت کرده آن وقت مکه یک کوه فاران است یک دشت فاران. می گوید این ها در صحرا و دشتش ساکن شدند. پس بنابراین فاران می شود مکه می گوید سومین پیامبر یعنی پیامبری که بعد عیسی می آید که از سعیر عیسی نبوتش را آغاز کرده است او نبوتش را از جبل فاران شروع می کند که مکه است چه کسی نبوتش از مکه آغاز شد؟ پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله. ببینید این ها اشاره هایی است باید این اشاره ها را تعقیب کنید تا به آن برسید تصریحی نیست، همان گونه که به شما گفتم اما این ها اشاره هایی است این اشاره ها را دقت کنید راه گشاست

مورد چهارم: باب 17، آیه 20 در عبارت عبری یک کلمه ای دارد به نام «ماد»، در نسخه سریانی همان را دارد «طاب» گفته اند مراد از این «ماد» در

عبارت عبری، عبری اش این است آخه من برای شما بخوانم نه خودم می فهمم نه شما. آن جایی که ماد دارد این است: « وَلِيْشْمَعِيْل شِمَعِيْحَا هِيْنِه پَرخْتِي اُتو بَمَاد ماد (1) شِد نيم عاسار نسي ايم يُوليد وَنَسِيو لَكُوِي گاډول؛ (2) يعني: و برای اسماعیل شنیدم تو را این برکت دادم او را بارور کردم او را و کثیر گردانم او را بسیار بسیار». خب این ها را دیگر آقای نتانياهو بايد بفهمد زبان عبری است در متن عبری «ماد ماد» دارد در متن سریانی این است «دعال اسماعیل شمعتك ما برکته و اسکته و اکبرته طاب طاب» شما به حساب جمل ابجد که حساب کنید ارزش عددی هر دو تا هم «ماد ماد» هم «طاب طاب» بر می گردد به عدد 92. پیامبر خاتم هم، نام مبارک پیغمبر محمّد صلی الله علیه و آله هم ابجدش می شود 92. عبارت فارسی را نگاه کنید چکارش کرده فارسی همان عبارت عبری را برای شما می خوانم در سفر پیدایش باب 17 آیه 20 ترجمه فارسی این است: «و اما در خصوص اسماعیل تو را اجابت فرمودم» تو کسی است؟ ابراهیم دعای ابراهیم چه بود؟ وقتی خدا به او گفت که ابراهیم من تو را امام قرار دادم ابراهیم چه درخواست کرد؟ ( وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي ) خدا جواب داد: ( لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ) آیه را بخوانید: ( قَالَ اِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ اِمَامًا قَالَ وَ مِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ ) (3) حالا می فرماید این خداست با ابراهیم حرف می زند. «و اما در خصوص اسماعیل ترا اجابت فرمودم» یعنی در مورد اسماعیل می رسد به ایشان این داستان امامت «اینک او را برکت داده بارور گردانم» اسماعیل را. «و او را بسیار کثیر گردانم» یعنی نسل اسماعیل خیلی زیاد شود. «دوازده رئیس

ص: 205

- 
- 1- صحیح: يَمْنَدُ مَنْدُ: TXPTxpa
  - 2- وَلِيْشْمَعِيْحَا، شِمَعِيْحَا-- هِنِه بَرکَتِي اَتُو وَهَرَبِيْتِي اَتُو، بَمَاد مَاد: שָׁנִים- עֶשְׂרֵי נְשִׂאִים יוֹלִיד, וְנָתַתִּיו לְגוֹי גְדוֹל.
  - 3- سوره بقره، آیه 124.

از وی پدید آیند و امتی عظیم از وی بوجود آورم» دوازده رئیس چه کسانی هستند؟ دوازده امامند دیگر. شما از این واضح تر می خواهید. تورات است. سفر پیدایش فصل، 17 آیه 20 با این که ترجمه فارسی «ماد ماد» و «طاب طاب» را انداخته، حذف کرده. با این حال که حذف کرده است شواهدی هست. خب پیامبر از نسل اسماعیل است می گوید اجابت کردم دعوت تو را نسبت به این که امامت را بگذارم در نسل اسماعیل گذاشتم و این ها را برکت به آن ها دادم نسلشان زیاد می شود. ببینید «و او را بسیار کثیر گردانم» (إِنَّا أَعْطَيْنَاكَ الْكَوْثَرَ) (1) «دوازده رئیس از وی پدید آیند دوازده رئیس از چه کسی پدید آمده تا حالا؟ بگویند «و امتی عظیم از وی بوجود آورم» یک امت بزرگ، الآن امت اسلام یک میلیارد و نیم بیشتر جمعیت مسلمین دنیا است. دیگر عربی اش هم همین طور است آقای مشتاقیان ببینید چون شما علاقه دارید ترجمه عربی اش را هم برای شما بخوانم. «ها انا ابارکه و اثمره و اکثره کثیره جداً اثنی عشراً رئیساً یلد» این آقا دوازده رئیس را به دنیا می آورد «اثنی عشراً رئیساً یلد و جعله له کبیر» امت بزرگی را از او قرار خواهیم داد. خب ضمیر ها را بنزید به اسماعیل «اثنی عشراً رئیساً» درست می شود باز تفصیل این را می خواهید نگاه کنید انیس الأعلام، ج 5، ص 68.

یک کتاب دیگری هست به نام «منقول رضائی» از محمد رضا جدید الإسلام. این از احبار یهود بوده، آمده مسلمان شده و این کتاب را نوشته «منقول رضائی». خیلی از این شواهد تورات را او نقل می کند در کتاب «منقول رضائی» ص 47. که آن جا عین، چون او خودش از علمای یهود بوده، عین خط عبری اش را هم ذکر می کند خب منتهی ما که متوجه نمی شویم

مورد پنجم: زبور داود، مزمو 45، کتاب داود است نیایش های داود پیغمبر

ص: 206

مزمور 45 را نگاه کنید مزمور 45 همه دلالت می کند بر وجود یک سروری که در آینده می آید این عبارتی است که می خوانم: «دل من به کلام نیکو می جوشد. انشاء خود را درباره پادشاه می گویم زبان من قلم کاتب ماهر است». توصیف می کند سروری را در مزمور 45 زبور داود مزامیر می گویند این را صفاتی را برای این سروری که در آینده می آید می شمارد من صفات را برای شما ذکر می کنم شما خودتان آن مزمور را نگاه کنید ببینید با این صفات می رسید به چه کسی؟ به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله یا غیر او؟ ولی اوصاف ذیل را مد نظر داشته باشید:

صفت اول: اشرفیت و افضلیت اشرف پیامبران و افضل پیامبران کیست؟

صفت دوم: فصاحت و بلاغت: «أنا أفصح العرب مید آنی من قریش». (1) پیامبر می فرمایند: من فصیح ترین عرب هستم غیر از این که من از قریش هم هستم.

قریشی ها در اعراب خیلی زبان فصیح و بلیغی داشتند، یعنی این تأکید فصاحت می شود. غیر از این که من از قریشم که خود قریشی ها فصاحت و بلاغت دارند من از افصح عرب هم هستم. فصاحت و بلاغت با کیست؟ پیامبر خاتم.

سومین صفت: با برکت بودن حضرت. خودش برکت دارد، ذریه اش هم برکت دارد هم خودش مایه برکت است هم نسلش مایه برکت است. این هم سومی

چهارم: همه قبایل تحت حکم او در می آیند و مغلوبش می شوند. شما می دانید حجاز قبیله قبیله بوده است همین الآن هم قبیله قبیله هستند. حجاز، عراق این ها

ص: 207

---

1- الاختصاص، ص 187، باب 53، ح 2، منسوب به شیخ مفید و در ص 188 چنین گوید: «(بید) (مید) لغتان و فیه ثلاث لغات فی معنی سوی ائی من قریش و اّلا ائی من قریش. و فی معنی غیر ائی من قریش»؛ بحار الأنوار، ج 17، ص 157. ولی جماعتی از عامّه این حدیث را از مشهوراتی می دانند که مجعول است و اصل و اساسی ندارد اگر چه معنایش صحیح است مانند: العجلونی در کشف الخفاء، ج 1، ص 232، ح 609؛ و ابن کثیر در تفسیرش، ج 1، ص 31 و ابن جوزی در الموضوعات، ج 1، ص 116.

هنوز هم عشایرند و قبیله قبیله هستند و این قبیله زیر بار آن قبیله نمی رود. مطلقاً هیچ قبیله ای زیر بار قبیله ی دیگر نخواهد رفت اما همه این قبایل که زیر بار هم نمی روند همه مغلوب او می شوند و از او تمکین خواهند کرد.

پنجم: تحفه ها و هدایا به سوی او فرستاده می شود.

ششم: فرزندان او رئیس روی زمین می شوند حالا قطعاً امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف فرزند پیغمبرند و قطعاً ریاست مطلق زمین از آن امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف خواهد بود.

شما این مشخصات را ببینید این اوصاف به غیر از پیامبر خاتم قابل تطبیق بر دیگری نیست. باز انیس الأعلام، ج 5، ص 76، منقول رضایی، ص 298 هم نگاه کنید.

بشارت ششم: باز مزامیر داود، مز مور 22، آیه 27 می فرماید: «جمع کرانه های زمین متذکر شده به سوی خداوند بازگشت خواهند نمود و همه قبایل امت ها به حضور تو سجده خواهند کرد» یعنی همه می پذیرند تو را. «سجده خواهند کرد» سجده نه این که سجده کنند یعنی تمکین می کنند یعنی حرف تو را گردن می نهند یعنی می پذیرند. خب این ها تطابقش با پیامبر خاتم است باز تفصیلش را در منقول رضایی، ص 400 ببینید.

هفتمین مورد: باز مزامیر داود، باب 72، تمامی این مز مور 72 دلالت می کند بر این که یک پیامبری در آینده می آید بعضی از صفاتش را می گوید. بعضی از صفات را من برای شما می گویم ببینید با چه کسی قابل تطبیق است. او حکم فرمایی خواهد کرد عیسی حکومت تشکیل داد؟ پیامبران بنی اسرائیل فقط داود و پسرش سلیمان به حکومت می رسند عیسی حکومتی ندارد عیسی که مثل درویش ها از این جا می رفته است آن جا، فرار هم می کرده است. بنابراین عیسی نیست چون می گوید «او حکم فرمایی خواهد کرد» «از دریا تا دریا» یعنی از این قاره بروید تا قاره دیگر

ص: 208



او حکم می راند از این اقیانوس تا آن اقیانوس. «و از نهر تا اقصای جهان» این حکمرانی غیر از حکمرانی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و حکومت هایی که بعد از پیامبر خاتم بوده نیست «به حضور وی صحرانشینان گردن خواهند نهاد» صحرانشین کجا بودند؟ حجاز بودند عیسای مسیح که در ناصره به دنیا آمده، ناصره که فلسطین است، فلسطین که خوش آب و هوا ترین جای دنیاست فلسطین صحرا نیست. یکی از خوش آب و هوا ترین مناطق دنیا فلسطین است پس بنابراین توی صحراست. «به حضور وی صحرانشینان گردن خواهند نهاد». بعضی گفتند خب این مراد سلیمان است می گوئیم این سلیمان نمی تواند باشد چرا؟ چون در نشانه های بعدیش می گوید او صاحب شریعت است و نه سلیمان و نه داود هیچ کدام صاحب شریعت نبوده اند این ها هر دو بر شریعت موسی بوده اند این پیامبر باید صاحب شریعت باشد می گوید وقتی او بیاید تمام ظلم ها و ستم ها از بین می رود فرزندان فقیر را نجات خواهد داد و ظالمان را زبون خواهد کرد خب این نمی تواند سلیمان باشد، چرا؟ به خاطر این که بنا بر عهد قدیم عهد عتیق جناب سلیمان خودش بتکده می سازد ما قبول نداریم اما در عهد عتیق هست سلیمان بتکده می سازد و خودش ظالم می شود سلیمان. بعد این که به حکومت رسید خودش می شود ظالم خب این کسی است که روی عهد عتیق می آیم جلو دیگر مزامیر داود جزء عهد عتیق است. پس مطابق عهد عتیق این نمی تواند سلیمان باشد ملاحظه فرمودید مشخصات شواهد، قرائن با پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله تطابق دارد.

مورد هشتم: کتاب اشعیای پیامبر، در عهد عتیق باب 42 این باب را که شما همه اش را بخوانید بشارت می دهد به این که پیامبری خواهد آمد محبوب خداست. شما لقب پیامبر را می گوئید: «یا حبیب الله» می گوید آن پیامبر محبوب خداست. حکم الهی را بر همه جاری می کند و تمام افراد حتی ساکنین در جزائر اعلام آمادگی می کنند برای ورود در آیین او. خب خود شما حجاز یک شبه جزیره است دیگر.

سه

طرفش دریاست فقط یک طرفش متصل به خشکی است طرفی که متصل به عراق است یک طرفش فقط مرز زمینی دارد. عراق و یمن، مرز زمینی دارند با حجاز بقیه سه طرفش دریاست حالا ملاحظه کنید آیات 9-1 : همان باب 42: «اینک بنده من که او را دست گیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنود است. من روح خود را بر او می نهم تا انصاف را برای امت ها صادر سازد او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهند نمود و آن را در کوچه ها نخواهد شنویند نی خورد شده را نخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادر گرداند او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره ها منتظر شریعت او باشند خدا یهوه که آسمان ها را آفرید و آن ها را پهن کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نفس را به قومی که در آن باشند و روح را بر آنانی که در آن سالکنند می دهد چنین می گوید من که یهوه هستم تو را به عدالت خوانده ام و دست تو را گرفته تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امت ها خواهم گردانید تا چشمان کوران را بگشائی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری من یهوه هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بت های تراشیده نخواهم داد اینک وقایع نخستین واقع شد و من از چیز های نو اعلام می کنم و قبل از آن که به وجود آید شما را از آن ها خبر می دهم»

خب این در ترجمه فعلی کتاب اشعیا. ترجمه های دیگری هم دارد بله می گذرم از آن. ترجمه سال 1856 لندن این جوری است. «اینک بنده من که او را تکیه می دهم و برگزیده ی من که جانم از او راضی است. روح خود بر او می افکنم تا از برای طوایف حکم را صادر سازد» یعنی به حکومت می رسد. این ترجمه سال 1856 چاپ لندن است. او ترجمه جدید بود که الآن هست قبلی که خواندم. این را نگاه کنید. این ها نمی تواند که جناب عیسی باشد چرا نمی تواند عیسی باشد؟

چون اولاً عیسی شریعت ندارد. شریعتش شریعت موسی است با یک اصلاحات مختصر این پیامبر صاحب شریعت است نبوتش منجر به حکومت می شود عیسی حکومتی پیدا نکرد مناطق دور دست جزائر تن می دهند به فرمان او. در زمان عیسی، عیسی بود و چهار تا حواری است که دور عیسی بودند، بقیه که ایمان نیاوردند به عیسی. حواریونش بودند حالا شما تعداد حواریون را هم هر چه می خواهید بگویید بگویید بیش از این به عیسی ایمان نیاوردند. پس بنابراین این داستان، داستان عیسی نیست.

مورد نهم: کتاب اشعیا، باب 21، آیات 5-7 می فرماید: «ای سروران برخیزید و سپر ها را روغن بمالید زیرا خداوند به من چنین گفته است برو و دیده بان را قرار بده تا آن چه را که بیند اعلام نماید و چون فوج سواران جفت جفت و فوج الاغان و فوج شتران را بیند آن گاه به دقت تمام توجه بنماید». این جا در کتاب مقدس چاپ، چاپ خانه آمریکایی بیروت سال 1897 میلادی به جای سواران الاغان و شتران می گوید: «شتر سوار و خر سوار». خب کدام پیامبری است که سوار شتر شده. جناب عیسی سوار خر است.

خر عیسی گرش به مکه برند \*\*\* چون که باز گردد باز هم خر باشد

پس عیسی خر سوار می شود. جایی نداریم عیسی شتر سوار شده باشد شتر مال منطقه صحرائی است منطقه صحرائی کجاست؟ پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در صحرا و شتر سوار شده است مکرر در مکرر پیامبر، شتر وسیله نقلیه آن وقت بوده است دیگر وسیله نقلیه صحرا شتر است پیامبر هم سوار شده است. این که می گوید سوار بر شتر، عیسای مسیح هیچ وقت شتر سوار نشد بنابراین باید غیر عیسی باشد و آن غیر عیسی می شود پیامبر خاتم که سوار شتر شد. این آخیش که دیگر تمام کنم. آخیش را بخوانم و دیگر تمام.

مورد دهم: کتاب دانیال، باب 2 این باب یکی دو جلسه قبل هم گفتم یک خوابی است که بخت النصر پادشاه وقت می بیند خواب گزاران را صدا می زند

نمی تواند تعبیر کنند دانیال پیامبر می آید پیشش و دانیال خوابش را تعبیر می کند و می گوید این خوابی که تو دیده ای اشاره دارد به یک ادوار سلطنتی به یک ادوار حکومتی که این ادوار حکومتی پیش خواهد آمد این همان داستان آن حیوان عظیم الجثه ای بود که پایش از چه بود و سرش از چه بود خواندم از روی عهد عتیق برایتان. اجمالش این است: این ادوار سلطنتی را که جناب دانیال می گوید، می گوید یکی از آن ها سلطنت خودِ توست بخت النصر. خب می دانید بخت النصر سلطنتش رفت تا بیت المقدس و اورشلیم دیگر. و بخت النصر یهودیان را کشت و به بردگی گرفت و بعد ها چه شد برایتان می گوید می گوید سلطنت بعد از بخت النصر سلطنت فارس و ایرانیان است همین جور شد سر انجام بخت النصر از پادشاهان ایرانی کوروش، گفتم برای شما چند ماه پیش در اسرائیل عکس کوروش را و منشورش را چاپ کردند به عنوان رهایی بخشی قوم یهود کوروش کبیر شما، قبرش در کجاست؟ نفتید سر ضریح کوروش؟ قبر کوروش پاسارگاد است در فارس پاسارگاد من هم سعادت پیدا نکردم بروم اما بله می دانم قبرش آن جاست. پاسارگاد قبر کوروش است. بنابر آن چه امروز مشهور است اگر چه برخی این مقبره را از مادر سلیمان می دانند یا از شخص دیگری کوروش سر سلسله پادشاهان هخامنشی است. پادشاه مقتدر ایرانی است، کوروش بخت النصر و حکومتش را سرنگون کرد بیت المقدس را گرفت و یهودیانی را که به اسارت گرفته بودند آزاد کرد و لذا یهودیان برای کوروش خیلی احترام قائلند او را آزاد کننده قوم یهود می دانند. خب پس وقتی کوروش این ها را آزاد کرده پس چرا اینقدر با ایران این قدر دشمنی می کنند این ها. بله؟ اسرائیلی ها چرا با ایران این قدر دشمنی می کنند؟ آن ها باید هوا دار ما باشند، تازه با ما دشمنی می کنند این هم دستمزد ما ایرانی ها

گفتم ادوار سلطنتی در این خواب دانیال می گویند چهار دوره است. یکی سلطنت خودِ تو بخت النصر سرنگون می شود توسط ایرانی ها کوروش پادشاهان هخامنشی و ساسانی سرنگون کردند آن را بعد می گوید سلطنت اسکندر است و

سلطنت ساسانیان سلطنت اسکندر می شود سومی و سلطنت ساسانیان چهارم ی شود آن سلطنتی که می آید و آن سلطنت دیگر سلطنتی است که جاودان خواهد بود و آن سلطنت که پایان سلطنت ساسانیان سقوط ساسانیان به دست اسلام است دیگر. بنابراین آن سلطنت می شود سلطنت اسلام سلطنت که می خواهیم بگوییم یعنی قدرت اسلام حکومت اسلام این هم خوابی را که دانیال پیغمبر تعبیر می کند این جور تعبیر می کند که پنجمین سلطنت می شود سرنگونی چهارمین سلطنت که مال پادشاهان ساسانی است و آن سلطنت دیگر ادامه دارد آن سرنگونی ندارد. باز تفصیل این را اگر می خواهید نگاه کنید کتاب انیس الأعلام، ج 5، ص 112. این انیس الأعلام ببینید با این که نثرش نثر قدیمی است اما هنوز در ردّ یهود و نصارا یکی از بهترین کتاب ها همین انیس الأعلام است. ج 5، ص 112 تفصیلش را خودتان نگاه کنید.

ده تا اشاره و بشارت از عهد عتیق برای شما گفتم که اشاره هایی به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله دارید و اول عرض خودم هم گفتم منتظر تصریح نباشید. این ها کتاب هایی که دست یهود و نصارا است با این ها می روند توی تمام دنیا تبلیغ می کنند. با انجیل تبشیری و عهد عتیق و کتاب مقدس تبشیری که سالی چند میلیونش را چاپ می کنند مجانی به همه می دهند شما منتظرید نام پیغمبر صلی الله علیه و آله و پدر پیغمبر در آن باشد؟! البته معلوم است که نیست. اگر هم بوده قطعاً تا روزگار ما حذفش کردند، این که واضح است اما هنوز یک قرینه هایی یک شواهدی شما می بینید که قابل تطبیق نیست مگر بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله خب سلطنت ساسانیان چه کسی سرنگون کرده؟ اسلام سرنگون کرده توجه کردید پس بنابراین این ها شواهدی است، قرائنی است که این قرائن دلالت می کند بر نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله. ادامه دارد ان شاء الله جلسه بعد.

و صلی الله علی محمد و آله.

## جلسه چهاردهم: بقیه ی بشارات عهدین بر رسالت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله

\*جلسه چهاردهم: بقیه ی بشارات عهدین بر رسالت خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله (1)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثمان در بشارات عهدین بود نسبت به خاتم الأنبياء محمد مصطفی صلی الله علیه و آله چند بشارت را با هم مرور کردیم می رسیم به بشارت یازدهم، ده بشارت را مرور کردیم.

اما بشارت یازدهم: در کتابی که دستم است کتاب مقدس است. آن کتاب مقدس قبلی، این جدیدی که دست گرفتیم مال قرن هجدهم است، چاپ قرن هجدهم. آن که مال خود من بود از روی آن می خوانم چاپ قرن بیستم است، این 130 سال قبل آن است لذا از روی این می خوانم خیلی فرقی ندارد.

بشارت یازدهم عهد: عتیق، کتاب حقوق پیامبر، فصل 3، مشتمل بر 19 آیه. آیه اول دعای حَبَقُوق نَبی بر شجونوت یک دعایی کرده، دعا این است: «ای خداوند سخت را شنیده ترسیدم ای خداوند در میان سال ها عملت را احیاء کن»

ص: 214

---

1-15 شهریور 1394.

یعنی می گوید خدایا سنت خودت را احیا کن «و در میان سال ها معروف ساز حین غضب رحمت را به خاطر دار» خدایا وقتی بر ما غضب می گیری ما را از رحمت خودت فراموش نکن «خدا از تیمان و قدوس از کوه پاران آمد». «خدا از تیمان و قدوس از کوه پاران» فاران چیست؟ همان اصل فاران است به پاران ترجمه فارسی کرده اند. «از کوه پاران» یعنی از جبل فاران و در ترجمه ی فارسی سال 1978 م ترجمه به جبل فاران شده و جبل فاران را در جلسه قبل برای شما گفتم جبل فاران در شهر مکه هست. «صلاح و جلالش آسمان ها را مستور کرد و زمین از حمدش پر شد و ضیاء اش مثل نور بود» ضیاء ببینید از جبل فاران می آید. ضیاء یعنی نور. «پرتو ها از دستش نمایان بود و استقرار قوتش در آن ها می بود» تا آخرش. این که برای آقایان خواندم اگر یک وقت آن که دستشان است با این یک کلمه دو کلمه اختلاف دارد بگویم این کتاب مقدس چاپ لندن 1856 میلادی است. یعنی 159 سال پیش در لندن چاپ شده ما در کتاب مقدس خود من هم که دارم، 1978، این ها را ترجمه ها را جدید می کنند توی این هم هست ممکن است یک چند تا کلمه اش فرق کند، این خیلی مهم نیست شاهد ما این است می گوید: «قدوس از کوه فاران آمد» می دانید مضارع محقق الوجود در حکم ماضی است. یعنی قدوس از کوه فاران خواهد آمد. جبل فاران مکه است، تنها پیامبری که از مکه ادعای پیامبری کرده خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله است. این یکی غریب به این مطلب در فصل دوم این کتاب هم آمده است که دیگر دوستان نگاه کنند

می رویم مطلب بعد.

بشارت دوازدهم: در تمام اناجیل وعده به این داده شده است که ملکوت نزدیک است وقتی می گوید ملکوت نزدیک است یعنی خود ماجرای عیسی نیست. عیسی خبر و گزارش می دهد که ملکوت نزدیک است. یک نمونه اش را نگاه کنید. انجیل متی، باب 3، آیه 2: «که توبه کنید که مملکت آسمان نزدیک است» این چاپ

ص: 215

قدیمی «مملکت آسمان» حالا چاپ 122 سال بعدش یعنی سال 1978 این است باب 3، آیه 2 «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» و این معنا حالا ملکوت باشد یا مملکت، فرقی نمی کند حالا مملکت آسمان باشد یا ملکوت آسمان. به شما گفتیم هر چند سال یک بار ترجمه هاشان را به قول خودشان به روز می کنند. الان در 150 سال پیش دارد «که توبه کنید که مملکت آسمان نزدیک است». حالا در این یکی نگاه کنید «که» افتاده «توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است» همان معنا را می رساند با یک عبارت شاید بهتری در چاپ جدید. این «ملکوت آسمان نزدیک است» در انجیل متی باب 4، آیه 17 باز تکرار شده «از آن روز عیسی شروع نمود به ندا کردن و گفتن که توبه کنید که مملکت آسمان نزدیک است». پس باز چاپ 159 سال پیش در چاپ 122 سال بعدش «توبه کنید ملکوت آسمان نزدیک است» از آن هنگام عیسی به موعظه شروع کرد و گفت توبه کنید زیرا ملکوت آسمان نزدیک است». این عبارت مکرر تکرار شده در متی باب 6، آیه 6، انجیل لوقا، باب 10، آیه 11، انجیل متی، باب 13، آیه 11 و انجیل متی، باب 21، آیه 31: این عبارت ها تکرار شده «ملکوت آسمان نزدیک است» یا «مملکت آسمان نزدیک است». عیسی می گوید یک ملکوتی برای شما نزدیک است. کدام ملکوت است؟ ما می خواهیم بگوئیم این ملکوتی که جناب عیسی می گوید اخبار به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. از این بگذریم.

می رسیم به یک شاهد تقریباً قطعی، بلکه از تقریب هم بالاتر انجیل یوحنا، این سیزدهمین بشارت است برای شما می خوانم.

بشارت سیزدهم: انجیل یوحنا، باب 14، آیه 15-17: «اگر شما مرا دوست دارید احکام مرا نگاه دارید و من از پدر خواهم خواست و او تسلی دهنده ی دیگر به شما خواهد داد که تا به ابد با شما خواهد بود» اولاً می گوید من را اگر دوست دارید باید احکامم را اطاعت کنید قرآن هم داریم این را که کسی که پیامبر را دوست



می دارد باید پیامبر را اطاعت کند بخوانید آیه را (قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ) (1) آن جا در قرآن ما می گوید اگر خدا را دوست می دارید پیغمبر خدا را اطاعت کنید این جا می گوید اگر خود من را دوست می دارید احکام من را نگه دارید. عیسی. پس معلوم می شود حکم دارد، شریعت دارد این مسیحیت امروز که شریعت ندارد یک آقازاده ای به من می گفت سر کلاس دانشگاه دختر دانشجو به من گفت که تو نماز می خوانی؟ گفتم بله؟ گفت روزه می گیری؟ گفتم بله. گفت گناه می کنی؟ گفتم خب بعضی وقت ها همه ی آدم ها گناه می کند ما که معصوم نیستیم. گفت: اما من دیگر گناه نمی کنم گفتم خب چه طوری تو گناه نمی کنی؟ گفت خب من مسیحی دیگره اصلاً در عالم مسیحیت گناهی وجود ندارد. من هر کاری دلم می خواهد می کنم گناه نیست. پس بنابراین من دیگر گناه نمی کنم خب این دیگر گناه نمی کند، صورت مسأله را پاک کرده صورت مسأله را پاک کرده و گمان کرده جواب داده این که گناه نکردن نیست صورت مسأله را پاک کردن است. آیین مسیحیت معلوم می شود احکام دارد پس این که الآن به ما رسیده و پدران روحانی در کلیسا می گویند همین تو بیا عیسی را خدا بدان و تمام است و... ، حکمی ندارند، شریعتی ندارند این مخالف است با انجیل یوحنا برای شما بخوانم آیه 16: «و من از پدر خواهم خواست و او تسلی دهنده دیگر به شما خواهد داد». این کلمه تسلی دهنده را یادتان باشد با آن کار دارم «که این تسلی دهنده که تا به ابد با شما خواهد ماند» یعنی می گوید شریعت این تسلی دهنده دیگر جاودان می شود شریعتی بعد از آن نمی آید این تسلی دهنده که می آید تا ابد دین و آیین و مذهب و اعتقاد و احکامش باقی است «روح راستی که او را جهان نمی تواند پذیرفت زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد اما شما او را می شناسید زیرا که نزد شما می ماند و در شما خواهد بود»

ص: 217

تا آخرش پس عیسی اخبار می دهد که یک تسلی دهنده می آید این کلمه تسلی دهنده را داشته باشید که این تسلی دهنده تا ابد با شماست. هیچی تا ابد با ما نیست؟ ما نه خودمان ابدی هستیم نه تسلی دهنده مان. یعنی حکم او جاودان است. یعنی «حلال محمد حلال إلى يوم القيامة و حرامه حرام إلى يوم القيامة» (1) یعنی شریعت او، دین او، آیین او جاودان است دیگر نسخ شدنی نیست. این را داشته باشید می رویم جلوتر در همین فصل آیه 26، یعنی انجیل یوحنا، باب 14، آیه 26 یعنی برای شما می خوانم: «لیکن آن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من خواهد فرستاد همان شما را هر چیز خواهد آموخت و هر چه من شما را گفتم به یاد شما خواهد آورد» می گوید این تسلی دهنده، این جا اسمش را می گذارد روح القدس، تسلی دهنده یعنی روح القدس حالا این یعنی از کیست بماند. یعنی او هم صاحب روح القدس است. او می آید به شما تعلیم می دهد و حرف های من هم که از یادتان رفته و تحریف شده حرف های من را هم به شما به طور صحیح می رساند. این درست شد؟ باز آیه 30 همین باب 14 نگاه کنید: «دیگر بسیار با شما گفت و گونخواهم نمود» می گوید من دیگر خیلی با شما حرف نمی زنم. «زیرا رئیس این جهان می آید» رئیس این جهان «و در من حصه ای ندارد» یعنی این رئیس این جهان که می آید کاری به من ندارد او یک کس دیگری است. «رئیس این جهان می آید و در من حصه ای ندارد» در ترجمه ی ما نگاه کنید چیست «در من حصه ای ندارد»؟ حالا ببینید چه معنی کرده می گوید: «بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت زیرا که رئیس این جهان می آید و در من چیزی ندارد.» «حصه» را معنا کرده «چیزی». در چاپ 159 سال پیش یعنی سهمی در من ندارد، کاری به من ندارد.

ص: 218

---

1- الکافی، ج 1، 147، ح 19، چاپ دار الحدیث، ج 1، ص 58، چاپ مرحوم غفاری رحمه الله صحیحۃ زرارة.

انجیل یوحنا، باب 15، آیه 26 می خوانم: «و چون آن تسلی دهنده بیاید» باز دوباره یکی دیگر «تسلی». «و چون آن تسلی دهنده بیاید که من از جانب پدر به شما خواهم فرستاد یعنی روح راستی که از طرف پدر می آید او درباره من شهادت خواهد داد» خب «درباره من شهادت خواهد داد» یعنی او در مورد من حرف حسابی را می زند که من پیغمبر خدا هستم که ( ما الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ ) (1) که مسیح نبود مگر پیامبر خدا. نه خدا بود. نه پسر خدا بود. می گوید او حرف درست را در مورد من خواهد زد و پیامبری من را تصدیق خواهد کرد و او تسلی دهنده خواهد بود.

باب بعدیش، باب 16، ببینید این ها سه تا باب پشت سر هم است که می خوانم باب 16، آیات 7 و 8: «لیکن به شما راست می گویم که شما را مفید است که من بروم اگر من نروم آن تسلی دهنده به نزد شما نخواهد آمد» پس یعنی او بعد من می آید «اما اگر بروم او را به نزد شما خواهم فرستاد» من بروم او می آید پیش شما «و او چون بیاید جهانیان را به گناه و صدق و انصاف ملزم خواهد ساخت.» او تسلی دهنده که بعد از من می آید او جهانیان را به گناه صدق و انصاف ملزم می کند. یعنی چی؟ یعنی وادارشان می کند گناه کنند؟ پیامبران که کارشان این نیست که، یعنی خود به خود وقتی او بیاید و دستوراتش را اعلام کند آن هایی که از دستوراتش تبعیت نمی کنند مرتکب گناه خواهند شد و آن هایی که از دستوراتش پیروی نمی کنند آلوده به گناه می شوند

باز همین باب را نگاه کنید باب 16، آیه 13: «اما چون او یعنی روح راستی بیاید او شما را به تمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن

ص: 219

نخواهد گفت» «از پیش خود سخن نخواهد گفت» ( مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ) (1) «بلکه هر آن چه می شنود خواهد گفت» ( إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَى ) (2). «و شما را به آینده خبر خواهد داد» می گوید چه خواهد شد.

باز می رویم جلوتر، باب 20، همین انجیل یوحنا باب 20، آیه 22: «این را گفته دمید و به آن ها گفت روح القدس را بیابید» «روح القدس را بیابید» یعنی حواستان باشد یک تسلی دهنده ای خواهد آمد این جا ببینید این که «به ایشان گفت روح القدس خواهد آمد روح القدس را بیابید» این روح القدس ترجمه ی کلمه ی «فارقلیط» است. فارقلیط را برای شما می گویم چیست.

لغت «فارقلیط» در زبان عربی همان لغتی است که کلمه «پارکلیت» (3) هست در زبان انگلیسی. اصلش به زبان یونانی «پریکلیوس» (4) است. می دانید پیشوند "Peri" به معنای خیلی است. پیشوند "Peri" به معنای خیلی همان خیلی در زبان فارسی همان صفت «تر و ترین» است که در زبان فارسی می گوید در لغت عربی به آن می گوید «افعل و التفضیل» در زبان فارسی «تر و ترین» پس «Peri» یعنی خیلی «کلیوس» (5) به معنای ستایش یعنی به معنای ستایش، حمد، شکوه و جلال «پیری کلیوس» ترجمه صحیح لغوی خواهید کنید می شود «بسیار ستایش شده». «پیری» بسیار، خیلی، «کلیوس» ستایش و حمد و شکوه «پیری کلیوس» می شود بسیار ستایش شده بخواهیم واضح تر بگوییم یعنی بسیار ستوده. بسیار ستوده ترجمه

ص: 220

1- سوره نجم، آیه 3.

2- سوره نجم، آیه 4.

Paraclete -3

Perikleos. -4

Kileos -5

لغت احمد و محمد است احمد ( مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ). (1) احمد و محمد هر دو یعنی بسیار ستوده. کسی که مورد حمد و ستایش قرار گرفته. کلمه ی تسلی دهنده ترجمه یونانی «پرکالون» (2) است یا پریگوریٹیس (3) نه پرکلیت (4) ، و عده ای نیز کلمه ی پرکلیت را به مدافع و میانجی ترجمه نموده اند که به قطع غلط است، زیرا ترجمه این دو کلمه در یونانی عبارت است از: مدافع (5) و میانجی (6) . لاتین «پاریکلیت» «پاریکلیت» در زبان عربی که این را آورده اند خودش را گذاشته اند. «پاریکلیت» را معریش کردند و گذاشتند «فارقلیط» فارقلیط را در ترجمه های فارسی که انجیل ترجمه کردند، ترجمه کردند به تسلی دهنده، تسلی بخش بنابراین انجیل یوحنا براساس آن چه از تواریخ خود مسیحیت استفاده می شود مال یوحنا ی حواری است و به زبان یونانی نگارش پیدا کرده این یعنی لغتی که در اصل انجیل یوحنا هست این است: پرکلیوس این لغت یونانی است که لاتین ترجمه انگلیسیش را «پارکلیت» گفته اند. این ترجمه ای که آمده اند در زبان فارسی ترجمه کرده اند «تسلی دهنده» یا «روح القدس». روح القدس هم داشتیم یا روح القدس ترجمه کرده اند این ترجمه نادرست است چرا؟ چون کلمه ی تسلی دهنده ترجمه ی یونانی می شود پرکالون یونانی پرکالون می شود تسلی دهنده. ما نداشتیم پرکالون، ما داشتیم پرکلیوس پرکالون می شود تسلی دهنده یا کلمه ی «پری گوری تیس»، این ها تسلی دهنده است اما کلمه ی «پورکلیت» بعضی آمدند گفتند خب این «پورکلیت»

ص: 221

1- سوره صف آیه 6.

2- Paraklon.

3- Parygorytys.

4- Paraclete.

5- Ulsunegorus.

6- Meditea.

این هم نیست «پارکلیت» به معنای مدافع و میانجی است. گفتند این کلمه ی «پارکلیت» است و به معنای مدافع و میانجی، کلمه ی ما باز «پارکلیت» هم نیست، «پرکلیوس» هست لغت ما. پس ترجمه به مدافع و میانجی که ترجمه «پارکلیت» است غلط است چرا؟ چون «پارکلیت» ترجمه دو کلمه در یونانی است که مدافع «ال سون گوروس» (1) و «مدی تیا» (2) به معنای میانجی است. «مدیتیا» به معنای میانجی و «ال سون گراس» به معنای مدافع یک کلمه وارد شده در انجیل یوحنا، این در لغت که وارد شده است این است: «پرکلوپس» این یونانیست است. ترجمه کرده اند به انگلیسی به «پارکریت» این ترجمه «پارکریت» را در انجیل های عربی خودش را آورده اند «پارکریت را عرب «پ» که ندارد به جای آن «ف» می گذارد، ترجمه کرده «فارقلیط» فارقلیط را در ترجمه های فارسی، ترجمه می کردند «تسلی دهنده» این «تسلی دهنده» غلط است عمداً غلط ترجمه شده است به عنوان «تسلی دهنده» این «تسلی دهنده» نیست این کلمه ی «پارکلیت» یا «فارقلیط»، ترجمه صحیحش می شود «بسیار ستایش شده» «بسیار ستوده» این همان معنای کلمه محمد و احمد است. بنابراین شما در انجیل های عربی فارقلیط که می بینید همان معنای پارکلیت اصل یونانی پرکلیوس به معنا «بسیار ستوده و ستایش شده» است که همان معنای کلمه ی محمد و احمد است اسم ها شما می دانید در هر زبانی تلفظ خاص خودشان دارند شما در فارسی و عربی می گویند موسی و عبری می گویند موشی سین را شین می کنند موسی را به زبان عبری نمی گویند موسی می گویند موشی الفاظ به زبان های مختلف که می رود تغییر می کند بعضی اسامی. این جا معنای کلمه محمد و احمد ذکر شده معنایش می شود ما می گوئیم مسیح

ص: 222

---

Ulsunegorus. -1

.Meditea. -2

عرب ها می گویند یسوع. یسوع همان عیسیای مسیح است. تعبیر از آن می کنند یسوع.

خب مسیح است خب مسیح چگونه شد یسوع؟ در زبان آن ها می گوید یسوع. الان این کلمه محمّد و احمد معنایش یعنی «بسیار ستوده» یعنی «بسیار ستایش شده». می گوید بعد من بسیار ستوده خواهد آمد بسیار ستایش شده خواهد آمد. بسیار ستوده، بسیار ستایش شده می شود همان احمد. پس بنابراین این جا برای شما خواندم. بعضی جا ها تعبیر به روح القدس شده بود مثل همین باب 20 انجیل یوحنا، آیه 22 «این را گفته دمید و به آن ها گفت روح القدس را بیاید». این تعبیر به روح القدس که در ترجمه ی کلمه «فارقلیط» ترجمه کرده اند؛ این ترجمه، ترجمه ی صحیحی نیست؛ اگر چه اشکالی ندارد او بسیار ستوده می تواند او هم صاحب روح القدس باشد اگر ما روح القدس را معنا کنیم روح القدس فرشته ای است واسطه ی بین ربّ و پیامبران ربّ. جبرئیل. اسمش را شما بگذارید روح القدس

فیض روح القدس از باز مدد فرماید \*\*\* دیگران هم بکنند آن چه مسیحا می کرد

روح القدس را فرشته ای بگذارید بین خدا و پیامبران خدا اشکالی ندارد او فارقلیط بسیار ستوده او هم صاحب روح القدس است. همان جور که عیسی صاحب روح القدس است یعنی روح القدس با او ارتباط دارد. چرا؟ چون عیسی پیامبر خداست. آن فارقلیط بسیار ستوده هم خواهد آمد، روح القدس با او ارتباط دارد چرا؟ چون عیسی پیامبر خداست. او فارقلیط بسیار ستوده هم که خواهد آمد روح القدس با او ارتباط خواهد داشت چون او هم پیامبر خداست. اما اگر بخواهند «پرکلیوس» را ترجمه به روح القدس کنند این ترجمه، ترجمه ی صحیحی نخواهد بود. به همین جور اگر بخواهند ترجمه کنند «هدیه»، «عطا»، «بخشش»، این ها هم صحیح نخواهد بود.

بله درست است به این معنا که پیامبر خدا یک هدیه ای است از طرف خدا برای تمام جهانیان. پیامبران خدا یک عطای الهی است به تمام دنیا این معنای هم

صحیح است اما این ها ترجمه کلمه «پرکلیوس» نیست برای این ها را جایش گذاشتن صحیح نیست «پرکلیوس» یعنی بسیار ستوده، بسیار حمد شده که دقیقاً می شود ترجمه لغت و کلمه و اسم محمّد و احمد

بنابراین به عنوان نمونه نگاه کنید به: انجیل لوقا، باب 11، آیه 13 این جور دارد پس چون شما با وجود آن که بد هستید بخشش هایی نیکورا به فرزندان خود توانید نمود پس به چند مرتبه ازید پدر آسمانی روح القدس را به طالبان خود خواهد داد». این جا ترجمه کرده «پرکلیوس» را به روح القدس این ترجمه، ترجمه ی صحیحی نیست یا در رساله اول قرطانیان این را یک صفت و سجه تعبیر کرده. باز این صحیح نخواهد بود بنابراین کلمه فارقلیط در ترجمه های عربی «پارکلیت» در خود کلمه یونانی در زبان فارسی آقایان ترجمه کرده اند «تسلی دهنده» غلط است. «تسلی دهنده» گفتم به شما کلمه ی یونانی «پرکالون» یا «پریتیس» هست، نه آن که ما گفتیم که با زبان یونانی «پرکلیوس» است به معنای «بسیار ستایش شده» و «بسیار ستوده» که ترجمه ی همان «محمّد» یا «احمد» است بنابراین این ترجمه فارسی «تسلی دهنده» ترجمه غلطی است از متن یونانی شده است و از متن انگلیسی ترجمه صحیح همان «بسیار ستایش شده» و «بسیار ستوده».

این محکم ترین دلیل ماست در انجیل یوحنا توی مناظرات امام رضا علیه السلام با جاثلیق پیشوای بزرگ مسیحی امام رضا به او همین را می گوید. می گوید: تو یوحنا را قبول داری؟ می گوید بله یوحنا حواری بزرگ عیسای مسیح است. می گوید: تو انجیل یوحنا را قبول داری؟ می گوید: بله امام رضا شروع می کند انجیل را از حفظ خواندن برای او می گوید: من حفظ نیستم می گوید: انجیل هست یا کسی هست که حافظ باشد؟ رأس الجالوت می گوید: من حفظ هستم بخوانید آقا. انجیل را می خوانند امام رضا از حفظ و آن جا می گویند این کلمه محمّد است. و می پذیرد. مجلس یک مجلس مناظره امام رضا با اصحاب ادیان حالا می آورم آن مناظره را



برای شما می خوانم. آخر مطلب ببینید امام رضا چه کرده است؟ شاهکار امام رضا است آن مجلس. آن هم إن شاء الله از کتاب عیون اخبار الرضا مرور خواهیم کرد. غرض این که این داستان است این کلمه فارقلیطی که قطعاً به «تسلی دهنده» عمداً این جوری ترجمه کردند تا فرار کنند از معنای «فارقلیط» و الا معنای «پرکلیوس» یعنی «بسیار ستوده»، «بسیار ستایش شده».

بعضی آمدند گفتند این حرف ها که شما می زنید چیست؟ فارقلیط همان روح القدس است روح القدس همان اقنوم سوم است. سه اقنوم است: پدر، پسر، روح القدس. بنابراین این حرف ها که شما می زنید بگذارید. کنار این فارقلیط همان روح القدس است و لذا دیدید در بعضی از آیاتی هم که خواندم از انجیل گفت روح القدس خواهد آمد. این مقابل اقنوم سوم یک مبدأ مستقل است در مقابل دو اقنوم دیگر که در کیش مسیحیت پس از سال 325 میلادی در شورای عالی نقیه طرح شد و از طرف محققین مسیحی روح القدس این جور تعبیر شد. که آب و ابن و روح القدس. این را ترجمه کردند. می گویم نه این هم صحیح نیست. ترجمه «پرکلیوس» به روح القدس صحیح نیست و اصلاً چیزی به عنوان روح القدس که اقنوم سوم باشد قرن چهارم میلادی در آن شورای عالی تصویب شد. یعنی تا قبل از آن اصلاً اعتقاد مسیحیت این نبود و پس از آن شورای عالی دیگری که به شما گفتیم که همان شورای عالی است که در سال 364 در شهر لاوَدِکیه (1) سوریه شکل شد و اناجیل دیگر را کنار گذاشت متجاوز از 100 انجیل بعضی حتی می گویند 200 را انجیل شده بوده است و در قرن چهارم دیدند این ها نمی شود، آمدند توافق کردند به چهار انجیل و توافق کردند بر این که سه اقنوم باشد، پدر پسر، روح القدس. هر اقنومی استقلال دارد یعنی هر اقنومی برای خودش استقلال دارد می تواند تأثیر در

ص: 225

---

Laodicea-1 این شهر در 150 کیلومتری شرق افسُس در جلگه حاصل خیز رود لیکوس واقع بود

عالم هستی بگذارد هر اقوم برای خودش استقلال دارد یعنی سه خدای مستقل. سه خدای مستقل. اب ابن، پدر پسر روح القدس. خب این اعتقاد مسیحیت اولیه نیست این اعتقاد تصویب شده در 325 میلادی است، قرن چهارم یعنی چهار قرن بعد از میلاد مسیح. شورای عالی مسیحیت تشکیل شد و این را طرح کردند. بنابراین چیزی به نام اقوم سوم که مبدأ استقلالی باشد در افاضه وجود اصلاً در آیین مسیحیت اولیه نیست، این در قرن چهارم پیدا شده است و ترجمه کلمه ی فارقلیط هم می شود آن که به شما گفتیم پس بنابراین آقایان تا این جا یک مروری کردیم در بشارت های عهدین نسبت به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله. این آخیش از همه محکم تر است. این آخری «پرکلیوس» را این ها هیچ کاری نمی توانند کنند سفت بگیرید. آن قبلی ها یک اشاراتی بود البته جبل فاران هم، خب غیر از مکه چیزی به نام جبل فاران نداریم، او از جبل فاران خواهد آمد یعنی از مکه خواهد آمد بنابراین این بشارت هایی بود البته من باز هم هست به همین مقدار دیگر اکتفا می کنم چون ما بنا بود نقد مسیحیتمان مختصر باشد پس ببینید در خود عهدین عهد عتیق و عهد جدید، عهد جدیدش مال 2000 سال پیش است. عهد عتیقش مال سه هزار و خورده ای سال پیش است. چه انتظاری دارید از کتابی که در اختیار مخالفان اسلام بوده است سه هزار پیش بیشتر و دو هزار سال پیش و شما منتظرید که توی این کتاب پیدا کنید: ای مردم بدانید و آگاه باشید که بعد از من عیسای مسیح پیامبری می آید به نام محمد مصطفی، پشتش هم صلوات بفرستند. خب واضح است کتاب در اختیار آن ها است، هر جور بخواهند ترجمه می کنند هر جور می خواهند چاپ می کنند هر چه که باشد سعی می کنند از بین ببرند. با این حال این بشارت هایی که برای شما گفتیم در طی این سه جلسه، البته دیدید بشارت هایی که در انجیل برنابا بود خیلی صریح بود. چون آن انجیل از قرن چهارم میلادی، آن انجیل دیگر بایگانی شد دیگر کسی در آن دست نبرده، لذا آن انجیل صریح بود. شما می دانید پیامبر ما با عیسای مسیح چند قرن فاصله دارد؟ شش قرن هنوز پیغمبر ما اصلاً به دنیا نیامده است که این ها بخواهند تغییری بدهند،

لذا در انجیل برنابا خیلی صریح بود اما در عهد عتیق کتاب متجاوز از سه هزار سال و عهد جدید کتاب متجاوز از دو هزار سال پیش بیان صراحت داری ندارید الا همین کلمه ی «پرکلیوس» این «پرکلیوس» صریح است. یعنی بعد از من می آید «بسیار ستوده». بعد از من می آید «بسیار ستایش شده» عیسی مکرر در مکرر در انجیل یوحنا دارد بعد از من می آید «بسیار ستوده، بسیار ستایش شده» آقایان در ترجمه فارسی نوشته اند «تسلی بخش» می آید «تسلی دهنده» می آید. این ترجمه غلط است عمداً برای این که فرار کنند به یک کلمه ی مشابهش ترجمه کردند که خواندم آن کلمه مشابه را برای شما برای این که شما مسلمانان نتوانید بشناسید. و لکن همان است «پرکلیوس»، «بسیار ستوده»، «بسیار ستایش شده» می شود پیامبر اکرم نام مکرم محمد صلی الله علیه و آله و احمد است قرآن وقتی می گوید: (مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ) (1) یعنی صراحتاً عیسی نام برده کجا صراحتاً نام برده؟ همین جا «پرکلیوس» فارقلیط یعنی «بسیار ستوده» یعنی همان کلمه احمد. بنابراین این هم بشارات عهدین حالا عهدین می گوید پیامبر اسلام می آید حالا بچه مسلمان این پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله را رها کند بر گردد سر عیسی و موسی. ما حرفمان را زدیم ببینند آیا این حرف عاقلانه است برگردند؟ و چه زیبا می گوید:

نام احمد نام جمله انبیاءست \*\*\* چون که صد آمد نود هم نزد ماست

یعنی اگر ما به دین پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله عمل کنیم ما موسی، پیرو آیین موسی هستیم. پیرو آیین عیسی هستیم. موسی و عیسی واقعی کسی است که به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله ایمان بیاورد.

چون که صد آمد نود هم نزد ماست

و صلی الله علی محمد و آله.

ص: 227

## جلسه پانزدهم: مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ مسیحیان

\*جلسه پانزدهم: مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ مسیحیان (1)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

تا این جا چهارده جلسه نقد مسیحیت داشتیم یک مطالبی را به اجمال و نه به تفصیل خدمت شما عرض کردیم وعده کرده بودیم که یک نظری بیندازیم به مناظره امام رئوف علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء با رئیس استفان. شما می دانید مجموع ولایت عهدی امام رضا علیه السلام هفده ماه طول کشید یعنی از آن وقتی که با امام رضا علیه السلام بیعت شده در اوایل ماه رمضان سال 201 ه تا آخر ماه صفر 203 ه که شهادت امام رضا است مدت ولایت عهدی امام رضا علیه السلام یک سال و نیم است، حدود هفده ماه، هفده یا هجده ماه ولایت عهدی حضرت است. در این یک سال نیم مأمون آن قدر که می توانست آقا را اذیت و آزار کرد یکی از کار های مأمون این بود که پیغام داد برای صاحبان و بزرگان تمام اندیشه های وقت، از یهود، نصارا، صابئین، بزرگ زرتشتیان، نسطاس رومی (بزرگ دانشمندان روم بود)، فرق مختلف

ص: 228

متکلمین (از متکلمین اسلامی) همه را دستور داد حاضر شوید. بزرگانشان طراز اولانشان در مرو و خراسان آن ها را جمع کرد به آن ها خیر مقدم گفت و به آن ها گفت: من می خواهم شما با امام رضا علیه السلام مناظره کنید مناظره علمی و به زبان بی زبانی تشویقشان می کرد که کاری کنید که علی بن موسی علیه السلام را زمین بزنید و شکست دهید و گویا اگر کسی چنین کاری را بتواند انجام دهد و علی بن موسی علیه السلام را شکست دهد به درگاه ما مقرب می شود و عزت و احترام خواهد داشت از آن طرف خدمت امام رضا علیه السلام مشرف شد گفت: آقا این ها آمدند از شما سؤالاتی دارند و می خواهند با شما مناظره کنند و شما فرزند پیغمبر هستید و عالم آل محمد علیهم السلام هستید بنابراین بپذیرید که با این ها مبارزه کنید امام رضا علیه السلام فرمودند: مأمون می دانم قصد تو چیست ولی می پذیرم حاضر به مناظره شدند. یک روز صبح دستور داد همه آن ها اجتماع کردند، فرستاد دنبال امام رضا علیه السلام. آقا هم وضو گرفتند و تشریف آوردند و مجلس مناظره منعقد شد. در مناظره چه کسانی هستند برای شما می خوانم در مناظره جاثلیق وجود دارد جاثلیق بزرگ مسیحیان است رأس الجالوت عالم یهودیان است رؤسای صابئین. صابئی خودش یک آیین است، در طرف های جنوب ایران هم هنوز هستند مردم به آن ها می گویند صُبی، مخفشش می کنند می گویند صُبی در ایران و یک مقداری هم در عراق هستند. صابئین خودشان مدعی هستند پیروان یحیای پیامبرند آب را خیلی مقدس می دانند. مثلاً عقد نکاحشان توی آب خوانده می شود یعنی عروس و داماد می روند داخل آب و به قول شما روحانی شان، آخوندشان در بیرون آب عقدشان را می خواند، عقد این عروس و داماد را. جنوبی ها، خوزستانی ها به این ها می گویند صُبی. می گویند این صبی است ولی اصل صابئین است در قرآن هم در دو مورد کلمه صابئین آمده است. رؤسای صابئین جمع شدند هر یک اکبر که بزرگ زرتشتیان باشد. زرتشتیان روحانیانشان را حالا این جا تعبیر هیرید می کند هیرید یعنی آخوند زرتشتی، روحانی

زرتشتی بزرگ زرتشتیان که هیربد اعظم باشد، آن هم بود. نسطاس رومی حاضر بود که بزرگ ترین طبیب روم یا متکلم روم بوده است و متکلمان اسلامی هم بودند. یعنی تمام فرق و ادیان نماینده دارند و نه افراد معمولیشان، شخصیت های طراز اولشان آمده اند که با فرزند پیغمبر خاتم علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء مناظره کنند روایت را من دارم برای شما از کتاب «عیون أخبار الرضا» ی شیخ صدوق ترجمه ی آن را می خوانم، ج 1، ص 154 چاپ مرحوم آقای لاجوردی رحمة الله علیه و ج 1، ص 203، ح 159، چاپ مؤسسه آل البيت عليهم السلام مرحوم صدوق رحمة الله علیه با اسنادش می گوید:

«حسن بن محمد نوفلی هاشمی گوید آن گاه که حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد مرو شد مأمون به فضل بن سهل دستور داد تا اصحاب مقالات و ارباب بحث را از قبیل جاثلیق (1) و رأس الجالوت (2) و سران ستاره پرستان و هیربد اکبر (3) و پیروان زرتشت و نسطاس رومی (4) و متکلمین را گرد آورد و به حضور مأمون معرفی کند تا وی گفتار آن ها را بشنود و آنان نیز اظهارات او را گوش دهند!

فضل نامبردگان را احضار کرده و به مأمون از آمادگی آنان اطلاع داده مأمون دستور داد تا نامبردگان به حضور او معرفی شوند پس از حضور به دربار خلافت مأمون از آن ها بزرگ داشت نمود اظهار داشت علت این که به احضار شما فرمان دادم آنست که پسر عمویم از مدینه به مرو آمده فردا بامداد همگی بدون تخلف در دربار حضور به هم رسانید تا با وی به گفتگو پردازید.

نامبردگان گفتند البته همه ی ما به فرمان خلیفه بامداد به حضور شرفیات

ص: 230

- 
- 1- پیشوای روحانی مسیحیان که رییس همه اسقف های زمان خود محسوب می شد
  - 2- بزرگ پیشوای روحانی یهودیان.
  - 3- بزرگ ترین خادمان آتش زرتشتیان و گفته شده او بزرگ دانشمندان هند بوده است.
  - 4- بزرگ ترین دانشمند علم طب.

خواهیم شد:

نوفلی گوید آن گاه که به حضور مقدّس حضرت رضا علیه السلام شرفیاب بودیم و به سخنان آن جناب گوش می دادیم یاسر خادم که مأمور کار های آن جناب بود، حضور مبارک شرفیاب شد به عرض رسانید مأمون سلام می رساند و اظهار می دارد ارباب بحث و سران آیین های مختلف و متکلمان فردا در دربار حضور پیدا خواهند کرد، شایسته است بامداد به دربار تشریف فرما شده شاهد گفت گوی آنان باشید و هر گاه از شرف یابی به دربار ناراحتید و بر شما سخت است دستور خواهیم داد تا آنان به حضور مبارک برسند حضرت رضا علیه السلام فرمود سلام مرا به او ابلاغ کن و بگو منظور تو را فهمیدم بامداد به یاری خدا به دربار خواهم آمد.

پس از آن که یاسر از حضور مبارک مرخص شد حضرت رضا علیه السلام خطاب به من فرمود: ای نوفلی تو از روشن فکران عراقی اینک می توانی بگویی چرا مأمون سران مشرکان و ارباب بحث را علیه ما تشویق کرده و ما را به شنیدن گفتار آنان دعوت نمود؟

گفتم: فدای شما تصمیم دارد تا از این راه شما را آزمایش نماید و بشناسد پایه علمی شما تا چه اندازه است بدیهی است اندیشه خود را بر پایه ای سخت نا استوار بنیان ساخته

امام علیه السلام فرمود: چگونه بنای ناستواری بنیان نهاده؟

به عرض رسانیدم: رویه متکلمان بر خلاف دانشمندان است برای این که دانشمندان حقایق را زیر پا نمی گذارند و انکار نمی کنند لیکن ارباب بحث و کلام همواره از رویه انکار و غلط اندازی پیروی می کنند

مثلاً اگر بفرمایید خدا یکی است و دلیلی برای وحدانیت او بیاورید می گویند وحدانیت او را ثابت کن سپس از راه غلط اندازی در آمده آن قدر مغالطه کاری می کنند که آدمی از دلیلی که برای گفتار خود آورده منصرف می شود و دم نمی زند.

ص: 231

بنابراین عقیده ی من آنست که از گفت گوی با چنین افرادی خود داری نمایید حضرت رضا علیه السلام از شنیدن سخنان او لبخندی زده فرمود: ای نوفلی می ترسی هر گاه با آنان سخن بگویم مراد کنند و یا مجاب سازند.

به عرض رسانیدم: هیچ گاه چنین اندیشه ای درباره ی شما ننموده و آرزومندم خدای متعال شما را بر آن ها چیره سازد

حضرت رضا علیه السلام پس از این فرمود: می خواهی بدانی چه موقع مأمون از کار خود پشیمان خواهد شد؟ عرض کردم: آری!

فرمود آن گاه که متوجه شود با اهل تورات به توراتشان و با اهل انجیل به انجیلشان و با اهل زبور به زبورشان و با صابئی ها به آیین عبرانیشان و با هریدان به پارسیشان و با رومیان به زبان رومیشان و با ارباب بحث با لغات و اصطلاحاتشان سخن گویم و آن گاه که دلیل های هر یک را از پای در آوردم آن چنان که هر کس گفته خود را پس گرفته و به سخن من گراید!

مأمون خواهد فهمید بر اریکه خلافت نابجا تکیه زده و محلی را که شایسته ی آن نبود غاصبانه در اختیار در آورده در این موقع است که کاملاً پشیمان شده و به بیچارگی خود اعتراف می کند (ولا حول و لا قوة إلا بالله العلی العظيم)

نوفلی می گوید: بامداد فضل بن سهل حضور مبارک شرفیاب شد به عرض رسانید پسر عموی شما مأمون در انتظار شما است و همه جمع شده اند پس نظر شما برای شرکت در مجلس چیست؟ فرمود: شما پیش از من بروید من هم به یاری خدا خواهم آمد.

فضل از محضر مبارک حضرت بیرون رفت حضرت وضو گرفته مقداری سوویق آشامید و به ما هم آشاماند سپس از منزل بیرون رفته ما هم همراه آن حضرت عازم دربار مأمون شدیم!

حضرت رضا علیه السلام وارد دربار ، شد مجلسی آماده حاضران در محل خود



نشسته چنان چه جایی خالی به نظر نمی آمد و محمد بن جعفر با عده ای از هاشمیان و عده ای از سران لشکر نیز حضور داشتند به مجردی که امام وارد مجلس شد مأمون و همه ی حاضران به احترام آن حضرت از جای برخاستند حضرت رضا در محلی که مأمون قبلاً برای آن حضرت تعیین کرده بود قرار گرفت و با مأمون به سخن پرداخت و در این مدت همه حاضران ایستاده بودند طولی نکشید امام اجازه داده حاضران در جای خود آرام گرفتند!

مأمون با حضرت رضا علیه السلام سخن می گفت و ساعتی به گفت گوی فیما بین پرداختند از این مأمون خطاب به جاثلیق که ریاست مسیحیان آن روزگار را به عهده داشت گفت ای جاثلیق!

این بزرگوار پسر عمویم علی بن موسی بن جعفر و از فرزندان فاطمه دختر پیغمبر ما و از نوادگان علی بن ابی طالب صلوات الله علیهم اجمعین است می خواهم با وی گفتگو کنی و متوجه باشی رعایت انصاف را از هر جهت نسبت به وی بنمایی.

[مأمون جمع کرد با امام رضا هم قرار گذاشت و آمدند اول کسی که مأمون به او گفت مناظره را شروع کن جاثلیق بود جاثلیق بزرگ نصارا، بزرگ مسیحیان. به جاثلیق گفت: جاثلیق پاشو پسر عموی من علی بن موسی حاضر است از فرزندان فاطمه دختر رسول خداست از نوادگان علی بن ابیطالب است و اگر می خواهی از او سؤالی داشته باشی، بلند شو و سؤالت را طرح کن پیشاپیش هم به این ها گفته محکم در مقال امام رضا علیه السلام بایستید. یعنی حکومت و رژیم وقت انتظار دارد این ها امام رضا علیه السلام را شکست بدهند در مناظره نه عکسش یعنی تمام دستگاه خلافت می خواهد امام رضا علیه السلام زمین بخورد] (1)

ص: 233

---

1- آن چه از این به بعد بین دو گروه قرار گرفته، توضیحات مؤلف است که در درس بیان کرده است.

جائلیق در پاسخ گفت چگونه با شخصی به گفتگو پردازم که ادله ی خود را بر پایه کتابی استوار می دارد که من آن را قبول ندارم و بیاناتی را از پیغمبری اظهار می کند که من ایمان به او ندارم

[ببینید من متن عربی را نمی خوانم و معنی کنم. بخوانم متن عربی و ترجمه کنم، وقتماں خیلی طولانی می شود فقط ترجمه فارسی می کنم و می روم

جائلیق بلند شد و گفت: من چطور با این آقا مناظره کنم. این آقا می خواهد فکر خودش را استوار کند بر یک کتاب و من قبول ندارم آن کتاب را (یعنی قرآن) و بر اساس گفتار پیامبری که من آن پیامبر را هم قبول ندارم. پس من چگونه با او مناظره کنم. این می خواهد قرآن بخواند برای من و روایت بخواند. خب من نه کتاب آسمانی شما قرآن را قبول دارم نه پیغمبرتان را قبول دارم که روایاتش را قبول داشته باشم. پس من چگونه با او مناظره کنم؟!]

حضرت رضا علیه السلام خطاب به جائلیق فرمود ای نصرانی هر گاه ادله ای را که برای اثبات مطلب خود بیان کنم بر پایه ی انجیل استوار باشد آیا به درستی بیانات من اعتراف خواهی کرد؟

[امام رضا جواب فرمودند نصرانی اگر من برای تو ادله ای بیان کنم که بر پایه ی انجیل استوار باشد آیا قبول می کنی؟ انجیل کتاب خودشان است. گفتند من از قرآن برای تو شاهد نمی آورم از حرف های پیغمبر خودمان هم هیچ، از انجیل. انجیل را قبول داری؟ از انجیل کتاب آسمانی خودتان یعنی مسیحی ها برایت شاهد می آورم.]

جائلیق گفت: بدیهی است به درستی آن ها اقرار خواهیم کرد گذشته از این مگر می توانم حقایق انجیل را نادیده بگیرم به خدا سوگند بر خلاف انتظار خود به همه ی آن چه از انجیل بیان فرمایید اعتراف خواهیم کرد!

[جائلیق گفت بله. اگر شما از انجیل برای من شاهد بیاورید من به آن چه که

شما بخواهید اقرار خواهیم کرد و اعتراف می کنم به بیش از آن چیز هایی که شما بخواهید شما از انجیل شاهد بیاور. ]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر آن چه به نظرت می آید پیرس و پاسخش را بشنو.

جاثلیق گفت: درباره ی نبوت عیسی و کتاب او عقیده شما چیست؟ آیا آن ها را منکرید یا می پذیرید؟

[امام رضا فرمودند خیلی خُب از انجیل. فرمودند: هر چه می خواهی پیرس، من به تو پاسخ خواهم گفت. امام رضا علیه السلام به جاثلیق (عالم بزرگ مسیحیان وقت). جاثلیق گفت شما در مورد نبوت عیسی مسیح و در مورد کتاب آسمانی او چه می گوید؟ قدم اول می خواهد از امام رضا علیه السلام اقرار بگیرد به نبوت عیسی و به آسمانی بودن انجیل بگوید: خُب پس تو قبول داری این ها را، اما من پیغمبر شما را قبول ندارم آسمانی بودن قرآن را هم قبول ندارم پس حرف من تمام، حرف تو هم رد می شود گفت شما در مورد نبوت عیسی و کتاب عیسی چه عقیده ای دارید؟ یا علی بن موسی آیا منکرید این ها را یا می پذیرید؟]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: من به نبوت عیسی و کتاب او و بشاراتی که به مردم خود داده و اقاریر حواری ها معتقدم و نبوت هر گونه عیسایی را که به نبوت محمد و کتاب او اقرار نموده و پیروانش را از ظهور او اطلاع نداده معتقد نمی باشم.

جاثلیق گفت: مگر نه این است که در باب داوری باید قضاوتی که می شود با وجود دو شاهد عادل باشد؟ فرمود آری!

جاثلیق گفت: بنابراین برای درستی اظهارات خود از دو نفر شاهد که مسلمان نباشند و نصرانیت گواهی آن ها را امضا نماید کمک بگیرید و ما هم برای اثبات گفتار خود از افراد غیر مسیحی استفاده می کنیم

امام رضا علیه السلام اینک شاهد عادل را به پشتیبانی از درستی گفتار خود

می آورم که عیسی عدالت او را گواهی کرده و موقعیت او در حضور وی نسبت به دیگران بیشتر بود.

[امام رضا علیه السلام فرمودند: من به نبوت عیسی و کتاب آسمانی او و بشاراتی که به مردم خودش داده است و اقرار حواریون معتقدم و نبوت عیسایی را قبول دارم که به نبوت محمد صلی الله علیه و آله بشارت می دهد و انجیلی را قبول دارم و حواریون عیسای مسیحی را قبول دارم که از ظهور محمد صلی الله علیه و آله خبر داده اند و بشارت داده اند گیر افتاد. می گویند عیسی را قبول دارم اما عیسایی که (مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ) (1) عیسایی که بشارت پیغمبر اسلام را می دهد قبول دارم انجیلی را قبول دارم که بشارت به پیامبر اسلام می دهد حواریونی را قبول دارم از عیسی، شاگرد های عیسی که اقرار می کنند و بشارت ظهور پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله می دهند.

جاثلیق گفت: هر چیزی بخواهد اثبات شود احتیاج به بیّنه دارد. دو شاهد عادل. شما می گویند عیسی بشارت داد به ظهور محمد خاتم الأنبياء صلی الله علیه و آله دو تا شاهد عادل بیاور. دو تا شاهدی که من قبول داشته باشم نه دو تا شاهدی که خودت قبول داری دو شاهد بیاور که من جاثلیق بزرگ مسیحیان قبول داشته باشم.

آقا فرمودند: بسیار خوب دو تا شاهد برایت می آورم که مسلمان نباشند، نصرانی باشند و نصرانیت هم حرف آن ها را قبول کند. امام فرمودند: خیلی خُب برایت شاهد می آورم.]

جاثلیق گفت: شاهد مزبور کیست او را معرفی فرمایید.

[جاثلیق گفت: شاهدی که می خواهی بیاوری که مسلمان نیست و مسیحی است و ما هم قبولش داریم کیست؟]

امام علیه السلام فرمود: عقیده تو درباره یوحنای دیلمی چیست؟

ص: 236

[امام فرمودند: یوحنا. انجیل یوحنا دارید امام فرمودند: یوحنا. یوحنا را قبول دارید؟]

جائلیق گفت: به به شخصی را نام بردید که مسیح او را از سایر حواری ها بیشتر دوست می داشت.

[گفت به به شما کسی را نام بردید که عیسای مسیح در میان حواریون او را بیشتر از همه دوست می داشت. بله ما یوحنا را قبول داریم.]

امام علیه السلام فرمود: سوگند می دهم تو را آیا یوحنا اظهار داشته که مسیح گفته است انجیل مرا از آیین محمد عربی اطلاع داده و مژده داده که پس از من ظهور خواهد کرد و من هم شما حواری ها را از ظهور او اطلاع می دهم و از شما می خواهم که به او ایمان بیاورید.

[امام فرمودند: تو را سوگند می دهم آیا یوحنا گفته و اظهار کرده است که مسیح گفته است انجیل مرا از آیین محمد عربی اطلاع داده و مژده داده که بعد از محمد عربی من ظهور خواهد کرد. من هم انجیل به من خبر داده به من عیسی، من هم به شما حواری ها خبر می دهم و شما را از ظهور او اطلاع می دهم شما حواری ها هم به محمد عربی پیشاپیش ایمان بیاورید]

جائلیق گفت: آری یوحنا این موضوع را از قول مسیح نقل کرده و به نبوت مردی و خاندان و وصی او مژده داده و اظهار نکرده در چه زمانی ظهور می کند و مسیحیان هم درباره ی او بحثی نکرده اند تا حقیقت آن را بفهمیم.

[جائلیق گفت: بله نمی شود انکار کند. گفت بله آقا. یوحنا این موضوع را از قول مسیح نقل کرده و به نبوت مردی و خاندان او که اوصیاء آن مرد باشند مژده داده اما نگفته چه موقع خواهند آمد مسیحیان هم تا حالا در این مورد بحثی نکرده اند. بله مژده به بشارت یک پیامبری داده است و آن پیامبر را هم خاندانش هم اوصیاء او هستند دوازده وصی دارد. خواندیم.]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر گاه یکی از حاضران که از انجیل اطلاع دارد و نام محمد خاندان او را برای تو بخواند به او ایمان می آوری؟ در پاسخ گفت: آری!

[حضرت رضا فرمودند: اگر یکی از حضار از انجیل اطلاعی داشته باشد، کنایه از خودشان، یعنی اگر من نام محمد و خاندان او را از روی انجیل برایت بخوانم. فرمودند: در مجلس کسی هست انجیل داشته باشد.]

حضرت رضا علیه السلام به نسطاس رومی فرمود: آیا از سفر ثالث انجیل اطلاعی داری؟ اظهار داشت از سفر مزبور اطلاعی ندارم از رأس الجالوت پرسید آیا انجیل را خوانده ای؟ گفت: آری، فرمود سفر ثالث را بیاور اگر در آن جا نامی از محمد و خاندان او باشد به درستی گفتار من گواهی بده و اگر نامی از آن ها آورده نشده صحت گفتار مرا تصدیق نکنید.

[نسطاس رومی طیب بزرگ رومیان گفت آقا من انجیل دارم. رومیان مسیحی بودند. گفت آقا من انجیل دارم. فرمودند: سفر ثالث انجیل یوحنا را باز کن. فرمودند از سفر ثالث اطلاعی داری باز کن. گفت نه. نسطاس رومی بزرگ طیبیان گفت اطلاعی ندارم. از رأس الجالوت پرسیدند تو انجیل خوانده ای؟ رأس الجالوت بزرگ یهودیان گفت بله آقا فرمودند سفر سوم انجیل یوحنا را بیاور. اگر در آن جا نامی از محمد و خاندان او باشد که به درستی گفتار من گواهی بدهد و اگر نامی نباشد شما حرف های من را تصدیق نکنید انجیل را باز کردند سفر سوم یوحنا. این ها همان هایی بود که جلسه پیش برایتان خواندم.]

حضرت رضا علیه السلام سفر ثالث انجیل را از حفظ قرائت کرد آن گاه که به نام پیغمبر اکرم رسید توقف کرده، فرمود: ای نصرانی بحق مسیح و مادرش سوگند اقرار می کنی که از آیات انجیل با اطلاعم؟ گفت آری! سپس حضرت رضا علیه السلام آیاتی که مربوط به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و خاندان او بود قرائت فرمود.

[امام شروع کردند سفر سوم انجیل یوحنا را از حفظ به زبان عبری خواندن.]

از حفظ به زبان عبری خواندن تا آن وقت که رسیدند به نام پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله توقف کردند. و فرمودند: نصرانی تو را قسم می دهم به حق مسیح و مادرش سوگند آیا اقرار می کنی که من علی بن موسی از آیات انجیل اطلاع دارم که برایت از حفظ خواندم.

گفت: آری بله. آقا اقرار می کنم سپس امام رضا شروع کردند آیات انجیل که مربوط به پیغمبر و خاندان او بود از حفظ قرائت کردند انجیل را آن ها باز کرده بودند امام رضا از حفظ می خواندند.]

سپس خطاب به جاثلیق فرمود ای نصرانی آیا آیاتی که خواندم گفتار عیسی مریم است یا نه؟ اگر بگویی گفتار عیسی و اظهارات انجیل نمی باشد به موسی و کافر شده و در نتیجه بر اثر این که خدا و پیغمبر و کتاب خود را انکار نموده ای قتل واجب خواهد شد!

بعد که خواندند فرمودند: جاثلیق، نصرانی مسیحی آیا آیاتی که خواندم گفتار عیسی بن مریم بود یا نه؟ اگر بگویی این ها حرف عیسی نبود و در انجیل نیست به موسی و عیسی کافر شده ای و پیامبر خودت را و کتاب آسمانی خودت را و خدا را منکر شده ای از دین خودت مرتد شده ای، قتل واجب است. از دین خودت آمده ای بیرون. مسیحی ها مرتد را می کشند تو اگر گفتی این ها در انجیل نیست عیسی این ها را نگفته در حالی که این ها در انجیل یوحنا است. در نتیجه قتل واجب می شود]

جاثلیق گفت بدیهی است بیانات انجیل را انکار نمی کنم و به درستی آن اعتراف دارم.

[جاثلیق دید بد جایی گیر کرد گفت: آقا انکار نمی کنم، اعتراف می کنم می پذیرم این هایی که شما فرمودید نام پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله در انجیل یوحنا وجود دارد. ببینید آن جا اگر نبود جاثلیق زیر بار نمی رفت می گفت آقا نیست. به شما گفتم

حکومت و رژیم وقت هم می خواهد امام رضا علیه السلام زمین بخورد، نه پیروز شود. می خواهد امام رضا علیه السلام به قول خودشان مفتضح شود خراب شود. نه این که امام رضا علیه السلام پیروز شود جاثلیق اقرار کرد گفت: بله آقا هست و این ها همان هایی است که خواندیم در انجیل روز گذشته برای شما.]

حضرت رضا علیه السلام از فرصت استفاده کرده خطاب به حاضران فرمود: اقرار او را گواهی نمایید

[امام رضا از فرصت استفاده کردند خطاب به حاضران گفتند اقرارش را بنویسید که اقرار کرد که این هایی که من خواندم در انجیل هست اقرارش را نوشتند.]

سپس به جاثلیق فرمود: آن چه می خواهد دل تنگت بپرس

[بعد به جاثلیق گفتند: جاثلیق حالا که برایت خواندم و ثابت کردم که عیسی بشارت داده است به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و خاندان پیامبر خاتم علیهم السلام را اوصیاء او دانسته است این ها را برایت خواندم و تصدیق کردی پذیرفتی حالا اگر سؤالی داری بپرس.]

جاثلیق [پیشوای مسیحیان وقت] گفت: بفرمایید حواری ها و علمای نصرانی چند نفرند؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: از شخص با اطلاعی می پرسی! سپس فرمود: حواری های عیسی دوازده تن بوده و دانشمند ترین آن ها لوقا است و علمای نصرانی سه نفرند «یوحنا اکبر» در «أخ» که محلی در بصره بود می زیسته دیگری یوحنا قرقیسیا و سوم یوحنا دیلمی است که از پیغمبر اکرم و خاندان او باخبر بود و پیروان عیسی و بنی اسرائیل را از ظهور رسول خدا با خبر ساخته!

سپس خطاب به جاثلیق فرمود سوگند به خدا ای نصرانی ما به عیسایی عقیده مندیم که به محمد و مقام نبوت او ایمان آورده و ایرادی که بر عیسای شما



داریم که او را پسر خدا یا انباز او می دانید آن است که وی ناتوان بوده و کم روزه می گرفته و کمتر به انجام نماز می پرداخته!

[امام رضا علیه السلام فرمودند: که «علی الخبیر سقطت» پیش خوب کسی آمدی. حالا جوابت را می دهم. از شخص با اطلاعی سؤال کردی بعد فرمودند: حواریون عیسی 12 نفر بودند. دانشمند ترین آن ها لوقاست و علمای نصرانی 3 نفرند. یوحنا ی اکبر که در اُخ (1) که محلی در بصره بود می زیسته دومین نفر یوحنا ی قرقیسیا. سومین نفر یوحنا ی دیلمی که همین انجیل از یوحنا ی دیلمی است که به او می گویند یوحنا ی استخری که از پیغمبر اکرم و خاندان او با خبر بود و پیروان عیسی و بنی اسرائیل را از ظهور رسول خدا با خبر ساخته است.

بعد فرمودند: به جاثلیق (رئیس مسیحیان وقت) سوگند به خدا ای مسیحی! ما به عیسای عقیده داریم که به محمّد و مقام نبوت او ایمان آورده است. عیسای که بشارت می دهد به پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و ایرادی بر عیسای شما داریم. حالا ضرب فنی را ببینید. اقرار گرفتند که در انجیل اسم پیامبر آمده، بشارت ظهور پیامبر و حتی این که او اوصیایی دارد از خاندانش. این ها را اقرار گرفتند که در انجیل آمده.

فرمودند: به عیسای شما من اعتراض دارم به عیسای شما یعنی به عیسای ساخته ی دست کلیسا، نه عیسای واقعی به عیسای شما یعنی به عیسای ساخته ی دست پدران کلیسا. من به عیسای شما اعتراض دارم، ایراد دارم. ایراد این است که او را پسر خدا یا شریک خدا می دانید می گفتند ابن الله و فرزند خداست و خودش هم خداست. پس شریک خدا هم هست اعتراض من این است که عیسای شما یک

ص: 241

---

1- أختا: بالضم، و تشدید الخاء، و القصر؛ كلمة نبطية: ناحية من نواحي البصرة، في شرقي دجلة، ذات أنهار و قُرى. [معجم البلدان، ج 1، ص 118]، ولی در عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج 1، ص 207، چاپ آل البيت «اج» آمده است.

آدم ناتوانی بود تلاش و کوشش نمی کرد نماز کم می خواند. روزه کم می گرفت. کاهل نماز و روزه بود خیلی کم روزه می گرفت نماز هم کم می خواند آخه این چه عیسایی است که نماز کم می خواند روزه کم می گیرد اعتراض من این است.]

جائلیق که منظور امام علیه السلام را نفهمید اظهار داشت به خدا سوگند با این بیانی که فرمودید پایه دانش خود را نا استوار ساختید و به ناتوانی خود اقرار نمودید و من تا پیش از این می پنداشتم دانشمند ترین مسلمانان می باشید!

حضرت رضا علیه السلام فرمود: از کجا به ناتوانی من پی بردی؟!

جائلیق گفت: از آن جا که عیسی را فردی ناتوان معرفی کرده و افزودید وی کم روزه می گرفته و کم نماز می خوانده و حال آن که عیسی همگی روزها را به روزه بسر می برد (وصائم الدهر وقائم اللیل) بود شب را به عبادت می گذرانید و روز را به روزه

[جائلیق را انگار گذاشتندش توی روغن چه؟ عجب! من تا حالا فکر می کردم تو مرد دانشمندی هستی فکر می کردم تو خیلی چیز بلدی حالا معلوم شد چیزی بلد نیستی یعنی چه که عیسی کم نماز می خواند و کم روزه می گرفت شما پس معلوم شد اطلاع از جایی ندارید که می گوید: عیسی کم نماز می خواند و کم روزه می گرفت. عیسی فرد ناتوانی بود؟ عیسی که همه روزها روزه بود. همه شبها خدا را عبادت می کرد عیسی که صائم الدهر وقائم اللیل بود چه می گویی که عیسی کم نماز می خواند و کم روزه می خواند سست بود در عبادت. مثل این بچه ها که یک وقت نماز می خوانند و یک وقت نماز نمی خوانند. ماه رمضان 2 روز روزه می گیرد 28 روزش را می خورند سست است گفتند عیسای شما سست است گفت آقا چه می گویی سست بود. عیسی سست بود؟ من تا حالا فکر می کردم تو آدم دانشمندی هستی عیسی هر روز روزه بود. هر شب تا به صبح خدا را عبادت می کرد کجا، عیسی آدم سستی بود و کم عبادت می کرد؟]

حضرت رضا علیه السلام فرمود برای که روزه می گرفت و برای چه کسی نماز می خواند

[تا این را گفت حضرت مچش را گرفتند اقرار دیگر. گفت هر شب تا صبح نماز می خواند هر روز هم روزه می گرفت. حضرت گفتند: خیلی حُب ما حرف تو را قبول می کنیم پس از ایراد خودمان صرف نظر می کنیم فقط یک سؤال می ماند عیسی این روزه ها را برای چه کسی گرفت؟ این نماز ها را برای چه کسی می خواند؟ مگر عیسی خدا نیست؟ حب خدا مگر نماز می خواند؟ شما یک جا دارید خدا نماز بخواند؟ خدا روزه بگیرد؟ شما می گوید عبادت اضافه می شود به خدا عبادت خدا. یعنی شما برای خدا عبادت می کنید وقتی عیسی خودش خداست، وقتی پسر خداست پس برای چه کسی عبادت می کند؟ برای چه کسی روزه می گیرد؟ برای چه کسی نماز می خواند؟ مقابل چه کسی سجده می کند؟ شما نمازتان رکوع و سجده دارد نماز عبادت است عبادت باید برای یک کسی باشد برای چه کسی عبادت می کرد؟]

جائلیق از شنیدن این پاسخ مانند آدم لالی زبانش بند آمد و پاسخی نداد زیرا شریک خدا برای خودش یا برای انبازش که به عبادت نمی پردازد.

[جائلیق دید عجب کلاهی سرش رفت، از او اقرار گرفتند که عیسی عبادت می کرد پس بنده خداست عبد خداست که طاعت خدا می کرد نه خدا اقرار از او گرفتند زبانش بند آمد دیگر جوابی نداشت که بدهد چرا؟ چون شریک خدا که برای خدا عبادت نمی کند پسر خدا که برای خدا عبادت نمی کند. گیر کرد. دیگر نگفت و سرش را زیر انداخت]

حضرت رضا علیه السلام پس از این فرمود: ای نصرانی پرسشی از تو دارم معروض داشت بفرمایید اگر اطلاعی داشتم پاسخ می دهم!

[امام رضا علیه السلام فرمودند: حالا من از تو یک سؤال دارم. من امام رضا از توی

جاثلیق (بزرگ پیشوای نصارا و مسیحیان) یک سؤال دارم جوابم را می دهی؟ گفت آقا اگر اطلاعی داشته باشم بله سؤال کنید بدانم جواب می دهم.]

امام علیه السلام فرمود: قبول داری که عیسی به فرمان خدا مرده زنده می کرد؟

[فرمودند: عیسی به فرمان خدا مرده زنده می کرد؟ مرده زنده می کرد به اذن الله قبول داری؟]

جاثلیق گفت: نمی پذیرم که عیسی به امر خدا مرده زنده می کرد بلکه خود بدون واسطه به احیای مردگان می پرداخت و کور و پیس را شفا می داد، بدیهی کسی که به انجام چنین عمل مهمی پردازد همو پروردگاری است که شایسته است مردم به بندگی او اقرار نمایند!

[جاثلیق گفت: نه قبول ندارم. قبول ندارم که عیسی به امر خدا مرده زنده می کرد. نه عیسی خودش مرده زنده می کرد اذن الهی در کار نیست. عیسی خودش خداست و چون خود عیسی خداست مرده زنده می کرده است. به اذن الله نبوده است. خودش مرده زنده می کرد کور و پیس را شفا می داد و این ها کارهایی است که عیسی انجام می داد چنین اعمال مهمی از خدا صادر می شود. پس عیسی که این کارها می کرد عیسی خداست و ما اقرار می کنیم به خدایی عیسی چون عیسی مرده زنده می کرد. کور شفا می داد. بیماری را شفا داد. لک و پیس را و این ها کارهای خدایی است پس عیسی خداست.]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر گاه چنین باشد یسع نیز مانند عیسی بر روی آب راه می رفت و مرده زنده می کرد و کور و پیس شفا می داد بنابراین بر پیروان او لازم بود وی را پروردگار خود بدانند و حال آن که مردمان او جز خدا دیگری را نمی پرستیدند.

[حضرت رضا علیه السلام فرمودند: که اگر هر کسی که یک چنین کارهایی را کند پس می شود خدا. فرمودند اگر این جور باشد یسع (یکی از پیامبران خداست) هم

مانند عیسی روی آب راه می رفت مرده زنده می کرد کور و پستی را شفا می داد، بنابراین مردمان یسع و امت یسع هم باید اظهار بدارند که خداست. ]

و هم چنین حزقیل پیغمبر هزار و سی و پنج نفر مرده ی شصت ساله را زنده کرد و کاری مهم تر از عیسی نمود.

[دیگر می فرمایند حزقیل نبی هزار و سی و پنج نفر مرده ی شصت ساله را زنده کرد عیسی اگر هم مرده زنده می کرد چند نفر بود حزقیل پیامبر هزار و سی و پنج نفر آن هم مرده ای که شصت سال پیش مردند که همه شان را هم زنده کرد. عیسی مرده ی یک روزه و دو روزه و سه روزه را زنده می کرد. عیسی آمد رفیقی داشت رفیقش را ببیند مادرش گفت پسر من سه روز است مرده است. می گفت می خواهی زنده اش کنم گفت زنده کن مرده ی سه روزه را زنده کرد. حزقیل هزار و سی و پنج نفر مرده شصت ساله را که شصت سال پیش مرده بودند زنده کرد. پس این کاری مهم تر از عیسی است پس باید بگویی حزقیل هم خداست. ]

حضرت رضا پس از این به جانب رأس الجالوت توجه کرده فرمود: می دانی عده مزبور آن هایی بودند که بخت نصر در هنگام تسلط بر بیت المقدس از میان بنی اسرائیل اختیار کرد و پس از خرابی بیت المقدس آنان را همراه خود به بابل برد و پس از آن که حزقیل به مقام نایل آمد بنا به اظهار تورات نامبردگان به وسیله ی حزقیل زنده شدند.

[امام رضا علیه السلام رو کردند به رأس الجالوت (بزرگ یهودیان). فرمودند به بزرگ یهودیان تو که می دانی این عده (هزار و سی و پنج نفر) این ها آن هایی بودند که بخت النصر هنگامی که بر بیت المقدس تسلط پیدا کرد از میان بنی اسرائیل این ها را اختیار کرد، این هزار و سی و پنج نفر را و بعد از خرابی بیت المقدس آن ها را همراه خودش به بابل برد پس از آن که حزقیل به مقام نبوت رسید، بنا بر اظهارات تورات این هایی که بخت النصر به بابل برده بود این ها به دعای حزقیل پیامبر بعد از شصت

سال زنده شدند. به رأس الجالوت گفتند این که من گفتم که این تعداد با این شصت سال که به دعای حزقیل زنده شدند این ها درست است یا من دارم اشتباه می گویم تو که عالم به تورات هستی؟]

رأس الجالوت تصدیق کرد امام علیه السلام درستی تصدیق او را امضا کرده. فرمود: ای یهودی سید فر (1) تورات را بیاور پس آیاتی که مناسبت با مقام بحث فیما بین داشت از حفظ قرائت فرمود و به اندازه ای طرز قرائت حضرت رضا مورد شگفتی رأس الجالوت قرار گرفت و اعتراف نمود که آن حضرت از او بهتر تورات می خواند پس از این خطاب به جاثلیق گفت: ای نصرانی آیا این عده که به وسیله حزقیل زنده شدند پیش از عیسی می زیستند و از مردم پیش از میلاد بودند یا پس از او؟

[رأس الجالوت فرمودند تمام آن چه فرمودی درست است. فرمودند: یهودی سید فر تورات را باز کن آیاتی که مناسب همین داستان بود امام رضا علیه السلام از حفظ قرائت کردند مال همین داستان دعای حزقیل و زنده شدن این هاست. امام رضا علیه السلام به زبان عبری (تورات زبان مادریش عبری است) تورات را قرائت کردند جوری که موجب شگفتی رأس الجالوت شد گفت اصلاً انگار خودش عبری است که این جور قشنگ تورات را به عبری می خواند و اعتراف کرد که امام رضا علیه السلام از او که رأس الجالوت است تورات را بهتر می خواند. و بهتر، از حفظ هم می خواند. بعد از آن امام رضا علیه السلام به جاثلیق (بزرگ پیشوایی مسیحیان) فرمودند: نصرانی این عده ای که به دعای حزقیل زنده شدند پیش از عیسی زندگی می کردند و از مردم پیش از میلاد عیسی بودند یا بعد از میلاد عیسی؟]

جاثلیق گفت: بلکه پیش از عیسی می زیستند یعنی چنان نبود که آن ها هم به امر عیسی زنده شده باشند تا به نفع وی باشد.

ص: 246

[جائلیق گفت این ها قبل از عیسی بودند. این ها قبل از میلاد عیسی زندگی می کردند و این جور نبود که به دستور عیسی زنده باشند یا نفعی به عیسی برسانند. پس فرمودند هر کس مرده زنده کرد خدا نمی شود هر که معجزه آورد کور شفا داد پیسی شفا داد معجزاتی از او صادر شد خدا نمی شود عیسای شما یکی یکی مرده زنده می کرد آن هم مرده های تازه گذشته، حزقیل پیغمبر بنا بر نقل تورات هزار و سی و پنج نفر مرده ی شصت ساله را به یک دعا زنده کرد و حزقیل قبل از عیسی است پس بنابراین اگر این که مرده زنده کند دلیل خدایی است پس حزقیلی که قبل از عیسی است باید خدا باشد.]

بعد از این فرمود در یکی از روز ها گروهی از مردم قریش حضور مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و شرفیاب شده درخواست کردند تا گروهی از مردگانشان را زنده فرماید.

[بعد گفتند این قصه فقط برای حزقیل نیست بیا جلوتر فرمودند یکی از روز ها گروهی از مردم قریش رسیدند خدمت جد ما پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و درخواست کردند که گروهی از مرده هاشان را آقا زنده کند گفتند تو پیغمبری این ها را زنده کن این مرده ها بگویند تو پیغمبری ما ایمان می آوریم.]

رسول خدا به علی بن ابی طالب علیه السلام دستور داد تا همراه آنان به گورستان رفته و نام آن عده که قریش می خواستند زنده شوند به زبان بیاورد - و بگوید این فلان و فلان و فلان محمد می گوید به امر خدا از گور برخیزید.

[رسول خدا فرمودند یا امیرالمؤمنین. علی بن ابی طالب علیه السلام را صدا زدند. دستور دادند با این ها برو گورستان، با این قریشی ها برو گورستان اسامی این هایی که می گویند مرده های ما هستند اسم هایشان را بخوان هر چه هست حسن پسر تقی، نقی پسر علی، هر چه هست تمام اسامی این ها را بنویس اسامی را در قبرستان بخوان اسامی را بخوان و به آن ها بگو ای فلانی و فلانی و فلانی، یکی یکی

اسم هایشان را می خوانی محمد به شما می گوید به امر خدا از گور خودتان برخیزید. اسم هایشان را بخوان، فلانی، فلانی، هر چی. محمد به شما دستور می دهد به اذن الله به امر الهی از داخل قبر هایتان بلند شوید]

امیر المؤمنین علیه السلام حسب الأمر به اتفاق قریش وارد گورستان شده و نام همان عده را به طوری که دستور داشت به زبان آورد قبرها شکافته شد مردگان قریش سر از قبر بیرون آورده و خاک از سر و صورت خود می ریختند، قریش از فرصت استفاده کرده به ملاقات آن ها رفته و کارهایی که به آن ها داشتند از آن ها پرسیدند و به اطلاع آن ها رسانیدند که محمد پیغمبر اسلام مبعوث گردیده گفتند چه بسیار مایل بودیم هر گاه روزگار او را در می یافتیم به وی ایمان می آوردیم.

[امیر المؤمنین اطاعت کردند گفتند. چشم با این کفار قریش رفتند در قبرستان طبق وعده اسامی این ها را خواندند و فرمودند زود باشید. به دستور محمد از میان قبرها به اذن الله تعالی به امر خدا قیام کنید قبرها شکافته شد، مرده های قریش سر از قبر بیرون آوردند خاک از روی سر و صورت خودشان می ریختند کنار قریش تا مرده هایشان را دیدند فرصت را غنیمت شمردند، رفتند جلو، با مرده هایشان یک کارهایی داشتند او یکی می گفت مثلاً، آقا جون، آن کلید گاو صندوق را کجا گذاشتی؟ سند آن دو تا خانه کجاست؟ هر چه کار داشتند با مرده هایشان، کار هایشان را انجام دادند سؤالات را پرسیدند مرده ها گفتند ای زنده هایی که ما مرده ی شما هستیم محمد پیامبر خدا مبعوث شده است در میان شما ما دلمان می خواهد روزگار محمد را درک می کردیم و به محمد ایمان می آوردیم. پس اگر معجزه ای کردند خدایی است پس چرا ما نمی گوئیم پیغمبر ما محمد مصطفی خداست؟]

و نیز پیغمبر بزرگوار اسلام کور و پیس شفا می داد و دیوانگان را از بیماری جنون نجات می داد و چارپایان و پرندگان و دیو و پری با او سخن می گفتند و به



نیازمندی های آنان رسیدگی می کرد و ما با آن همه معجزات و خوارق عادت که از او دیده و می دانیم وی را پروردگار خود ندانسته در عین حال انکار فضیلت و موقعیت هیچ یک از رهبران توحید را ننموده ایم.

[بعد می گوید کور و پرسی شفا می داد پیغمبر ما جد من هم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله کور و پرسی را شفا داد. دیوانگان را از بیماری جنون شفا داده. جد من پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله با حیوانات و پرندگان و فرشتگان سخن گفته، احتیاجات آن ها را و نیازمندی های آن ها را بر طرف کرده با این همه معجزات خوارق عاداتی که از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله سر زده است و ما از او دیده ایم هیچ کدام از ما مسلمان ها پیغمبر خودمان را خدا نمی دانیم در عین حال که انکار معجزات پیامبران گذشته را هم نمی کنیم. مقاماتشان محفوظ است اما قصه قصه ی خدایی نیست که شما می گوید عیسی خداست این که شما می خواهید خدا کنید دارید عیسی را خراب می کنید نه درستش کنید نه مقامش را بالا ببرید.]

اکنون هر گاه درست باشد عیسی را بر اثر کار های خارق العاده ای که انجام داده پروردگار خود بدانید باید الیسع و حزقیل را که مانند عیسی مرده زنده می کرده و کار های محیر العقولی انجام می داده اند پروردگار خود بدانید علما گفته اند (حکم الامثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز واحد).

[حالا- هرگاه این قیاس درست باشد که عیسی بر اثر کار های خارق العاده ای که انجام داده پروردگار است بنابراین یسع و حزقیل هم که مرده زنده کرده اند و کار های محیر العقولی را انجام داده اند، ما باید خدا بدانیم. یسع و حزقیل که دیگر شما در عهد عتیق قبول دارید پیغمبر ما هم این کار ها را کرده پس باید همه ی این ها را شما خدا بدانید در حالی که ما این ها را خدا نمی دانیم]

حضرت رضا علیه السلام برای تأیید اظهارات خود فرمود: در روزگار کهن در یکی از شهر های بنی اسرائیل طاعون خانمان براندازی شیوع پیدا کرد گروهی از آن ها که

هزاران تن بودند برای این که به چنگال ریشه کن ساز طاعون دچار نشوند تصمیم گرفتند از محل خود بیرون روند خدای متعال بلافاصله همه آن جمعیت را هلاک نمود، مردم قبیله که از مرگ آن ها متأثر گردیده اطراف آن ها را دیوار کشیدند و به همین حال بودند تا استخوان هایشان پوسیده و خاک شد پس از سالیان دراز یکی از پیغمبران بنی اسرائیل گذارش بدان محل افتاده از زیادی استخوانی که در آن جا ریخته بود به شگفت آمد

[[امام رضا یک تأیید دیگر آوردند فرمودند در روزگاران بسیار دور در یکی از شهر های بنی اسرائیل طاعون آمد طاعون می دانید وقتی می آید همه را می کشد. طاعون خانمان بر اندازی شیوع پیدا کرد، گروهی از این ها که هزاران تن بودند. هزاران نفر از بنی اسرائیل برای این که به چنگال طاعون گرفتار نشوند، تصمیم گرفتند از محل خودشان بیرون روند یعنی از شهرشان که طاعون آمده بود این ها از شهر فرار کردند چرا؟ چون گرفتار طاعون نشوند وقتی این ها از شهر بیرون آمدند خداوند متعال بلافاصله تمام آن جمعیت را هلاک کرد این ها فرار کرده بودند گرفتار طاعون نشوند خدا تا از شهر فرار کردند آمدند بیرون خدا تمامشان را میراند همه شان مردند هلاک شدند تازه آن هایی که در شهر بودند، خبردار شدند این هزاران نفری که فرار کردند، این ها همه شان مردند. هزاران نفر هم بودند، طاعون هم بود، وقت نبود، مردم قبیله آمدند که از مرگ این ها متأثر شده بودند اطراف آن ها را یک دیوار کشیدند دور این هایی که مرده بودند یک دیوار، یک تپه ای از خاک درست کردند و رهایشان کردند داخل این چهار دیواری این جنازه ها بود. این ها به همین حال بودند که استخوان هایشان پوسید خاک شدند بعد از سالیان درازی که این ها پوسیدند و خاک شدند یکی از پیغمبران بنی اسرائیل گذارش به این محل افتاد. از این همه استخوان که روی هم ریخته شده بود تعجب کرد. چه خبر است؟ این جا چه شده؟ این همه استخوان روی هم ریخته است تعجب کرد. (امام رضا علیه السلام)

این ها را می گویند رئیس یهودیان که تورات را دارند و از حفظ است آن جا نشسته است. اگر امام رضا علیه السلام یک کلمه کم و زیاد بگویند اعتراض می کند. می گوید آقا این جا را کم و زیاد گفتی) یک پیغمبر از پیغمبران بنی اسرائیل گذارش افتاد به مقبره این ها استخوان های پوسیده همین جور روی هم متر ها استخوان تعجب کرد. ]

خدا به وی وحی کرد می خواهی آن ها را زنده کنم تا از مخالفت من انذار نمایی؟ عرض کرد! آری! خدای متعال به وی امر کرد تا آن ها را بخواند وی گفت: ای استخوان های پوسیده به امر خدا از جای برخیزید همگی در حالی که زنده شده و خاک از سر و صورت خود می ریختند از جای برخاستند.

[خدا به او وحی کرد می خواهی آن ها را زنده کنم؟ تمام این هزاران نفر را زنده کنم تا آن ها را از مخالفت من انذار کنی؟ تا بگویی بنده های خدا با خدا مخالفت نکنید پیغمبر بنی اسرائیل گفت: بله زنده شان کن خدای من خدای متعال به وی امر کرد تا آن ها را بخواند. آن هم گفت ای استخوان های پوسیده به امر خدا از جای برخیزید. همگی در حالی که زنده شده بودند خاک از سر و صورت خودشان می ریختند بلند شدند بفرمایید در مورد این پیغمبر خدا چه می گویند؟ هزاران نفر زنده شدند. پس اگر هر کس مرده زنده کند پس این پیغمبر خدا را هم باید بگویند خدا هر که مرده زنده کند خداست پس این هم خداست. در حالی که هیچ کس نگفته او خداست. او پیغمبر خداست.]

نوبت به ابراهیم علیه السلام که رسید از طرف خدا مأمور شد تا چهار مرغ را گرفته آن ها را از بدن جدا کند و اجزا و اعضای آن ها را در هم کوبد و آن ها را بر فراز کوه های اطراف بگذارد و مرغان را بخواند اعضای در هم کوفته با سرعت هر چه تمام تر زنده شده به جانب او بیایند.

[بعد هم نوبت به جناب ابراهیم علیه السلام رسید همان داستانی که قرآن هم دارد. که نوبت جناب ابراهیم رسید از طرف خدا مأمور شد چهار مرغ را بگیرد، سر آن ها را

از بدن جدا کند اجزاء آن ها را در هاون بکوبد که به هم مخلوط شود، از این مخلوط هر جزئی را بر دارد، بر سر کوهی بگذارد، سر حیوان را به دست بگیرد، آن مرغ را صدا بزند و آن مرغ زنده و اجزایش جمع می شود می آمد به سرش ملحق می شد و زنده می شد این هم از حضرت ابراهیم.]

هم چنین حکایت زنده شدن هفتاد تن که همراه موسی به کوه طور رفتند و زنده شدند نامبردگان هفتاد تن از برگزیدگان بنی اسرائیل بودند به موسی گفتند تو خدا را دیده ای به ما هم او را بنمایان

[باز امام رضا علیه السلام ادامه می دهد. هفتاد نفری که با موسی رفتند کوه طور. موسی وقتی می خواست برود هفتاد نفر گفتند ما هم می آییم. می خواهیم بیاییم با خدا کار داریم موسی گفت بیایید هفتاد نفر را با خودش برد. این ها برگزیدگان و منتخبان و بزرگان بنی اسرائیل بودند.]

موسی فرمود من او را ندیده ام گفتند: بنابراین تا او را نبینیم هیچ گاه به تو ایمان نخواهیم آورد در برابر این گونه بی ادبی صاعقه بر آن ها مسلط شد و همگی را سوزانید موسی تنها مانده به عرض رسانید هفتاد تن از مردان بنی اسرائیل را برگزیدم آن ها را همراه خود به کوه طور آوردم اینک هر گاه تنها باز گردم و جریان را به اطلاع بنی اسرائیل برسانم مسلماً از من نخواهند پذیرفت و هر گاه اراده تو به نابودی آن ها تعلق گرفته بود شایسته بود پیش از این آنان را هلاک می کردی

[ به موسی گفتند تو خدا را دیده ای؟ خدا را به ما نشان بده. موسی گفت من خدا را ندیده ام این ها گفتند خیلی خُب ما تا خدا را نبینیم نه به تو و نه به خدای تو ایمان نمی آوریم قرآن هم نقل می کند ( قَالُوا أَرِنَا اللَّهَ جَهْرَةً )؛ (1) گفتند خدا را به ما نشان بده تا ایمان بیاوریم این جوری که می گوید خدا هست که فایده ندارد،

ص: 252

نشانیان بده آن وقت صاعقه ای آمد در مقابل این بی ادبی آن ها صاعقه برایشان مسلط شد تمامشان را سوزاند موسی تنها ماند هفتاد نفر از بزرگان بنی اسرائیل در کوه طور به صاعقه مبتلا شدند وقتی این درخواست نا بجا را کردند و خدا آن ها را هلاک کرد. موسی دید چه کند با این قوم بنی اسرائیل ایراد گیر، هفتاد نفر از این ها را با خود برد حالا به این ها بگویند بروید جنازه هایشان را بالای کوه بردارید صاعقه زد همه شان را کشت چون این ها نسبت به ساحت قدس الهی بی ادبی کردند. موسی به التماس افتاد. موسی به درگاه الهی گفت هفتاد نفر از مردان بنی اسرائیل بزرگان بنی اسرائیل را برگزیدم و همراه خودم به کوه طور آوردم. خدایا حالا من تنها برگردم، جریان را به بنی اسرائیل اطلاع دهم این ها که از من قبول نمی کنند. می گویند حتما موسی یکی یکی آن ها را آن بالا کشته بنابراین خدایا اگر تو می خواهی من را این ها بکشند هلاکم کنند نابودی من موسی را می خواهی چنین خواهد شد. و آلا خدایا اگر می خواهی این ها من را بکشند خُب من را از اول زودتر از این ها هلاک می کردی من بروم پایین این ها مرا می کشند خودت این جا من را هلاک می کردی]

و چه شایسته است ما را به کار افراد نادانمان هلاک نسازی، خدای متعال بر اثر درخواست موسی همگی آن ها را زنده ساخت

[بعد فرمودند موسی گفت: خدایا شایسته نیست ما را به کار افراد نادانمان هلاک کنی این ها حالا یک نادانی کردند، یک غلطی کردند خدایا تو بزرگی تو، کریمی تو غفوری خدایا تو ببخش و از خدا درخواست کرد خدایا این هفتاد نفر را زنده کن و به درخواست موسی دو مرتبه خدا این هفتاد نفر را زنده کرد این دیگر از تورات است. قصه ی موسی است. اگر یک کلمه اش کم و زیاد بود، رأس الجالوت که تورات را می داند به امام رضا علیه السلام می گفت: آقا درست نیست.]

بنابراین وقایعی را که شرح دادم در تورات و انجیل و زبور و قرآن آورده شده و جایی برای انکار تو باقی نمی گذارند.

[پس بنابراین امام رضا فرمودند این ها مرده هایی بود که زنده شده بودند که قصه شان در تورات و انجیل و زبور و قرآن آمده که دیگر جای انکار بر تو نمی گذارد که پیامبران گذشته هم مرده هایی را زنده کرده اند.]

در نتیجه هر گاه قرار شود هر کسی که مردگان را زنده کند و کور و پیس و دیوانگان را شفا دهد از مقام کبریایی برخوردار باشد و رب العالمین باشد باید همه نامبردگان خدایان امت خود باشند.

[بنابراین اگر قرار باشد هر که مرده زنده کرد هر که کور و پیزی و دیوانه را شفا داد او خدا باشد تمام این پیغمبرانی که برای تو گفتم همه ی این ها باید خدا باشند. پس بنابراین معلوم می شود اگر کسی چهار تا معجزه کرد، این معجزات مقام خدایی نیست که دو تا مرده زنده کرده است شما به نظرتان آمده است می گویند که است که عیسی است که مرده زنده کرده است. این همه پیامبران مرده زنده کرده اند و امت هایشان هم این ها را به خدایی قبول نکردند آیا پیروان موسی می گویند موسی خداست؟ آیا پیروان یسع می گویند یسع خداست؟ آیا پیروان ابراهیم می گویند ابراهیم خداست؟ آیا پیروان آن پیامبر بنی اسرائیل که آن هزاران نفر را زنده کرد می گویند خداست او؟ آیا پیروان ما که پیرو محمد مصطفی صلی الله علیه و آله هستیم ما می گوئیم که او خداست؟ هیچ کدام از انبیایی که مرده زنده کرده اند امتشان آن ها را خدا نمی دانند شما این وسط در آمدید می گویند عیسی خداست برای چی؟ پس بنابراین «حکم الأمثال فی ما یجوز و فی ما لا یجوز» واحد اگر عیسی خداست این ها هم پس همه خدایند اگر این ها خدا نیستند و ادعای خدایی هم نکردند و بالحق و الانصاف خدای نیستند. پس عیسی بالحق و الانصاف هم خدا نیست. ( مَا الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ ) (1)، عیسیای مسیح نیست مگر پیامبر خدایی که بشارت داده

ص: 254

جائلیق پاسخی نداد و اظهار داشت فرمان فرمان شماسست و خدایی جز خدای یکتا وجود ندارد» (1)

[بنابراین مطلب که به این جا رسید جائلیق بزرگ مسیحیان وقت دیگر پاسخی نداشت که بدهد گفت آقا حق با شماسست فرمان فرمان شماسست. خدایی جز خدای احد و واحد رب العالمین نیست و کس دیگری را سزای خدایی نیست. لا إله إلا الله].

این فرمایشات حضرت با پیشوای بزرگ مسیحیان، جائلیق. بقیه اش را بخوانم با رأس الجالوت یا خودتان دیگر می خوانید؟ طوری نیست حالا که به این جا رسید ببینیم با پیشوای بزرگ یهودیان، تا این جا مناظره حضرت بود با پیشوای بزرگ مسیحیان جائلیق، این که تمام شد گفت آقا خدا فقط خدای یگانه است. عیسای مسیح خدا نیست عیسای مسیح پیامبری است ( وَ مُبَشِّرًا بِرَسُولٍ يَأْتِي مِنْ بَعْدِي اسْمُهُ أَحْمَدُ ) (2) مبشراً، گفتند خیلی خُب حالا می رویم سر رأس الجالوت، پیشوای بزرگ یهودیان با او مناظره را شروع کردند بعد هم رفتند سر بزرگ هیربدان، بزرگ پیشوای زرتشتیان یکی از دوستان می گفت که در مورد زرتشتیان هم حرفی بزیند در این درس ها به خاطر این که دعوت او را هم اجابت کرده باشیم إن شاء الله جلسه ی بعد تتمه مناظره امام رضا علیه السلام را برای شما مرور می کنم. مناظره امام رضا علیه السلام با ارباب ادیان، شیخ صدوق در کتاب «عیون أخبار الرضا علیه السلام» نقل می کند این ها آقا معجزات امام رضا علیه السلام است انجیل را از حفظ خواندن، تورات را

ص: 255

---

1- ترجمه عیون اخبار الرضا علیه السلام، ص 135 - 128، ترجمه آیه الله حاج شیخ محمد تقی آقا نجفی اصفهانی

2- سوره صف آیه 6.

از حفظ خواندن، به زبان عبری، رئیس توراتیان حاضر است رئیس انجیلیان حاضر است سرها را زیر می اندازند هیچ جوابی ندارند بدهند  
این امام رضا علیه السلام است و این است حجّت خدا، عالم آل محمد علیهم السلام.

و صلّی الله علی محمد و آله.

ص: 256



## جلسه شانزدهم: مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان

\*جلسه شانزدهم: مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان (1)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

بحثمان در نقد مسیحیت رسید به فرمایشات امام رضا علیه آلاف التحية و الثناء با ارباب ادیان در حضور خلیفه وقت مجلسی که مأمون ترتیب داده بود و از بزرگان ادیان خواسته بود که بیابند و با امام رضا مناظره علمی کنند و اگر می توانند علی بن موسی علیه السلام را شکست بدهند بنابراین مجلس آزاد است امام رضا اگر چه ولایت عهدی را یدک می کشند اما ولایت عهدی است که از طرف خود دستگاه خلافت بسیار علاقه مند است که امام رضا علیه السلام شکست بخورند و به قول شما مفتضح شوند اگر ممکن شود بنابراین سعی می کنند که مجلس بسیار سنگین باشد و اعتراضات بر امام رضا علیه السلام از طرف مناظره کنندگان فراوان است. خواندیم صحبت امام رضا علیه السلام را از روی کتاب «عیون أخبار الرضا علیه السلام» تألیف شیخ صدوق، که شیخ صدوق این روایت را نقل می کند در عیون اخبار الرضا، ج 1، ص 154 به بعد

ص: 257

چاپ مرحوم آقای لاجوردی رسیدیم به این جا خیلی هنوز مانده بخوانیم حیف است. فرمایشات امام رضا علیه السلام در آغاز قرن سوم هجری ملاحظه بفرمایید که چه مطالبی را به این ها فرموده:

«پس از این به جانب رأس الجالوت توجه کرده فرمود: ای یهودی به من توجه کن به حقیقتِ ده نشانه ای که خدا به موسی بن عمران عنایت فرمود آیا در تورات آیه ای که خدا از محمد و پیروان او اطلاع داده خوانده ای؟ آن جا که می فرماید: اَمّت آخر الزمان پیروان شتر سواری هستند که به طرز خاصی به تسبیح خدا می پردازند و در مسجد هایی که بی سابقه بوده اند به عبادت خدا قیام می کنند بنابراین بر بنی اسرائیل لازم است به آیین آن ها بگردند و از شهریار ایشان تبعیت نمایند تا در نتیجه اطمینان قلبی از هر جهت برای آنان به وجود آید و بدانند در آن روزگار شمشیر در دست پیروان اوست و از کافر هایی که در اقطار زمین زندگی می کنند انتقام می گیرند. رأس الجالوت گفت: آری! آن چه فرمودید در تورات آمده است.

[بعد از آن امام رضا رو کردند به رأس الجالوت صحبت هایشان را با جاثلیق بزرگ پیشوای مسیحیان فعلاً تمام کردند حالا از رأس الجالوت یک سؤالی می کنند دوباره بر می گردد به جاثلیق بزرگ پیشوای مسیحیان رأس الجالوت کیست؟ بزرگ پیشوای یهودیان به رأس الجالوت توجه کردند و فرمودند که: ای یهودی حالا امام رضا علیه السلام یک سؤال از او می کنند به من توجه کن به حقیقت ده نشانه ای که خدا به موسی بن عمران عنایت کرد ده نشانه ای که به موسی بن عمران عنایت کرد یعنی آیات و معجزات ده گانه ی جناب موسی فرمودند: آیا در تورات آیه ای وجود دارد که خدا از پیامبر خاتم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و پیروان او اطلاع داده باشد. آیا خواننده ای در تورات این آیه را که خدا از محمد صلی الله علیه و آله و پیروانش خبر می دهد؟ کجا؟ واضح است که رأس الجالوت اقرار نمی کند خود حضرت فرمودند: آن جا که خدا می فرماید در تورات: اَمّت آخر الزمان پیروان شتر سواری هستند که به طرز

خاصی به تسبیح خدا می پردازند تسبیح خدا مراد نماز است. که نماز خواندن این ها و نُسُک عبادی این ها یعنی عبادت هایشان طرز خاصی است. در مسجد هایی که بی سابقه بوده اند به عبادت خدا قیام می کنند شما می دانید در شریعت اسلام هر نقطه ای از زمین می تواند مسجد باشد. همان گونه که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمودند: «جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهْرًا» (1) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله یکی از اختصاصات خودشان را فرمودند: هر نقطه ای از زمین برای من مسجد قرار داده شده است و روی زمین هم طهور من است یعنی داستان تیمم پس در مسجد هایی که بی سابقه بوده عبادت خدا می کنند. بنابراین بر بنی اسرائیل لازم است به آیین آن ها بگردند و از شهریار ایشان تبعیت کنند. یعنی از پیامبر ایشان و آن هایی که اوصیای پیامبراند تا در نتیجه اطمینان قلبی از هر جهت برای آنان به وجود آید و بدانند در آن روزگار شمشیر در دست پیروان اوست شمشیر کنایه از قدرت است قدرت در اختیار این هاست. اگر می خواهند سالم بمانند مورد آزار قرار نگیرند شمشیر در دست پیروان اوست. یعنی قدرت و از کافر هایی که در اقطار زمین زندگی می کنند انتقام می گیرند. یعنی به هر حال آن هایی که به این ها ایمان نیاورند مورد اذیت و آزار واقع می شوند و لذا موسی به بنی اسرائیل می گوید به این پیامبر ایمان بیاورید که پیروان شتر سواری هستند. امام رضا علیه السلام این را فرمودند فرمودند: رأس الجالوت. گفت: بله آیا این که برایت خواندم از تورات عهد عتیق هست در عهد عتیق یا نه؟ عرض کرد: آن چه فرمودید در تورات آمده است. بله هست. ]

حضرت رضا علیه السلام خطاب به جاثلیق گفت: آیا از کتاب شعیا اطلاعی داری؟

ص: 259

---

1- الفقیه، ج 1، ص 240، ح 724؛ وسائل الشیعة، ج 5، ص 118، ح 2، باب اول ابواب مکان المصلی، چاپ آل البیت علیهم السلام صحیح بخاری، ج 1، ص 113، کتاب الصلاة، أبواب استقبال قبله، باب قول النبی صلی الله علیه و آله: ( جُعِلَتْ لِي الْأَرْضُ مَسْجِدًا وَ طَهْرًا ).

عرض کرد: آری به حرف آن را از نظر گذرانیده ام. حضرت رضا علیه السلام از رأس الجالوت و جاثلیق پرسید: این عبارات را در کتاب شعیا خوانده اید که خطاب به پیروان خود می گوید صورتی را مشاهده کردم بر حمار سوار است و جامه ها از نور بر اندام خود راست آورده و شتر سواری را دیدم چهره اش مانند ماهی می درخشید.

[باز امام رضا رو کردند به جاثلیق پیشوای بزرگ مسیحیان. به او گفتند آیا از کتاب شعیا اطلاع داری؟ شعیای پیامبر کتابش هنوز در عهد عتیق موجود است. اطلاع داری؟ گفت: بله حرف به حرفش را خواندند امام رضا فرمودند: از رأس الجالوت و جاثلیق هر دو پرسیدند چون کتاب شعیا از عهد عتیق است یهودی ها هم قبول دارند پرسیدند: عبارت های کتاب شعیا را شما دو نفر خوانده اید که خطاب به پیروانش شعیای پیامبر می گوید: صورتی را مشاهده کردم بر حمار (خر) سوار است و جامه هایی از نور بر اندام خود راست آورده و شتر سواری را دیدم چهره اش مانند ماهی می درخشید آیا این در کتاب شعیای پیامبر هست یا نه؟ (این ها را قبلاً برای شما خواندیم).]

گفتند: آری آن ها را مطالعه کرده ایم و شعیا بدان ها گواهی داده.

[این دو نفر گفتند: بله آقا ما بار ها در کتاب شعیای پیامبر این آیه را مرور کرده ایم و خوانده ایم و در کتاب شعیا هست این جمله. هنوز هم هست.]

حضرت رضا به جاثلیق فرمود: ای نصرانی در انجیل خوانده ای عیسی اظهار می دارد من به جانب پروردگار خود و شما عزیمت می کنم و فارقلیطا که فارق بین حق و باطل است و پوشیده های حقایق الهیه را آشکار می کند یعنی محمد پس از من ظهور می کند و به حقانیت من گواهی می دهد هم چنان که من به حقانیت و درستی او گواهی می دهم و او کسی است که همگی حقایق را برای شما توضیح می دهد و زشتی های مردمان دیگر را آشکارا می سازد و پیکره ی کفر را در هم می شکند و بنیان آن را منهدم می سازد جاثلیق گفت هر آن چه را از انجیل یاد آوری

امام رضا علیه السلام به جاثلیق فرمودند: نصرانی در انجیل خوانده ای که عیسی اظهار می دارد و می گوید: من به جانب خود و شما عزیمت می کنم. ببینید پس وقتی هست تنها شتر سواری که پیامبر شتر سوار است کیست؟ پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. پیغمبر خر سوار کیست؟ خر عیسی گرش به مکه، برند عیسی سوار خر بوده است. بنابراین شعیا از نبوت عیسی و نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله و سلم و علیهما السلام خبر می دهد. حالا امام رضا علیه السلام به جاثلیق گفت: در انجیل خوانده ای که عیسی می گوید من به جانب پروردگار خود و شما عزیمت می کنم عیسی می گوید من به سوی خدای خودم و خدای شما خدای شما می روم پس اولاً: عیسی خدا نیست. اقرار به عبودیت نسبت به ربّ دارد و بعد من فارقلیطا می آید این داستان فارقلیط را یک جلسه عنوان کردم خدمت شما و فارقلیطا که فارق بین حق و باطل است و پوشیده های حقایق الهی را آشکار می کند فارقلیطا یعنی محمّد صلی الله علیه و آله پس از من ظهور می کند به حقانیت من گواهی می دهد. او می گوید پیامبر خدایم. هم چنان که من به حقانیت و درستی او گواهی می دهم او به من گواهی می دهد من هم به او بشارت می دهم. و او کسی است که همه ی حقایق را برای شما توضیح می دهد. زشتی های امت های دیگر را آشکار می کند پیکره ی کفر را در هم می شکند بنیان آن را منهدم می کند. جناب جاثلیق این ها را در انجیل خوانده ای؟ جاثلیق گفت: هر آن چه را از انجیل یاد آوری فرمایید به درستی آن معترفم. گفت: بله آقا هست. ]

حضرت رضا علیه السلام پرسید: آیا آن چه را نقل کردم در انجیل خوانده و کاملاً به خاطر دارید عرض کرد. آری

[امام رضا علیه السلام از او پرسیدند: آیا آن چه که من برای تو از انجیل نقل کردم در انجیل خوانده ای و کاملاً به خاطر دارید درست من گفتم از انجیل. دوباره از او امضاء گرفتند گفت: بله می خواهند تأیید بگیرند.]

حضرت رضا علیه السلام از جاثلیق پرسید: آیا به خاطر داری نخستین انجیل را در چه تاریخی از دست دادید و نزد چه کسی به دست آوردید و انجیل فعلی را چه کسی برای شما ترتیب داد؟

[باز امام رضا به جاثلیق فرمودند: آیا به خاطر داری نخستین انجیل در چه تاریخی از دست دادید و نزد چه کسی به دست آوردید و انجیل فعلی را چه کسی برای شما ترتیب داد؟ یعنی یک انجیل بود از عیسی، مفقود شد. بعد آمدید شما انجیل های دیگری را نوشتید جایگزین آن کردید این را می دانید داستان و قصه اش را تاریخ تدوین انجیل فعلی تان مال چه وقتی است؟]

جاثلیق گفت: انجیل را فقط یک روز از دست دادیم پس از آن تازه و نوبه وسیله ی یوحنا و متی در اختیار ما قرار گرفت.

[جاثلیق گفت انجیل را فقط یک روز از دست دادیم. پس از آن تازه و نوبه وسیله ی یوحنا و متی در اختیار ما قرار گرفت پس اقرار می کنند که انجیل عیسی مفقود شد. منتهی حالا می گوید یک روز گم شد. بعد توسط یوحنا و متی در اختیار ما قرار گرفت.]

حضرت رضا علیه السلام فرمود معلوم می شود از پیش آمد های انجیل و علمای آن معرفت کاملی نداری و هر گاه انجیل همان باشد که تو می پنداری پس چرا درباره آن اختلاف کرده اید و انجیلی که فعلاً در دست شماست محل وثوق همگی مسیحیان نمی باشد با آن که اگر انجیل عهد اول بود جای هیچ گونه اختلافی برای شما باقی نمی گذارد

[امام رضا فرمودند: معلوم می شود از پیشامد های انجیل و علمای آن معرفت کاملی نداری تاریخ انجیل را بیا تا من امام رضا برایتان بگویم. هر گاه انجیل آن باشد که تو فکر می کنی یک روز شما فقط از دستش دادی و یوحنا و متی برای شما آن را دوباره آوردند و در اختیارتان گذاشتند خُب پس این همه اختلاف در انجیل

چیست؟ این همه در انجیل، اناجیل اربعه در زمان امام رضا علیه السلام هم انجیل های چهار گانه اعتبار دارد چون در قرن چهارم میلادی در آن شورای عالی تصویب شد، قرن چهارم میلادی دو قرن قبل از پیامبر اسلام است بنابراین زمان امام رضا علیه السلام که این مناظره اول قرن سوم هجری واقع شد می شود دویست سال این جا، دویست سال هم قبلش، چهار صد سال از آن شورای کلیسا که چهار انجیل را معتبر کرد می گذرد پس زمان امام رضا هم چهار انجیل معتبر است همین انجیل هایی که برای شما خواندیم. انجیل متی، یوحنا، لوقا و مرقس. این چهار انجیل است. امام رضا فرمودند: نه قصه یک روز نبود انجیل را شما از دست دادید اگر این جور بود چرا این ها این قدر با هم اختلاف دارند در نسب عیسی به هم اختلاف دارد. نسب نامه عیسی اناجیل با هم مختلف است در خود وفات عیسی که این ها می گویند یعنی در صلیب کشیده شدن عیسی که اناجیل همه شان نقل می کنند، اختلاف دارند. پس در اول آخر عیسی با هم مختلف هستند. در قضایای دیگر هم با هم اختلاف دارند می فرمایند اگر داستان این است پس این همه اختلاف در انجیل هایی که در دست شماست برای چیست؟ و انجیلی که فعلاً در دست شماست محلّ وثوق همگی مسیحیان نمی باشد. یعنی همه مسیحی ها قبول ندارند این چهار انجیل را اگر انجیل عهد اول بود، خلافتی برای شما در آن نبود مثل قرآن ما. در قرآن ما هیچ مسلمانی خلاف ندارد که بین دو جلد قرآن وحی است. هیچ خلافتی نیست. حتی قائلین به تحریف چه از اهل سنت قائل به تحریف داریم و چه از شیعه. قائلین به تحریف ما هم در قرآن نمی گویند چیزی اضافه شده می گویند آیاتی کم شده. پس این که موجود است بین دو جلد قرآن کریم وحی خداست پس هیچ مسلمانی شیعه و سنّه قائل به تحریف باشد یا نباشد که گفتم هم سنی ها قائل دارند هم ما منتهی بین هر دو قول به تحریف قول خلاف مشهور است. ما این قرآن را می گوئیم کتاب خداست. پس اجماع مسلمین است که بین دو جلد قرآن وحی الهی است. یک کلمه در آن

اضافه نشده است. این اجماع مسلمین اگر کسی مسلمان نباشد اجماع مسلمین است. اگر شما هم همین جور بود قصه تان که یک روز فقط انجیل را از دست داده بودید این همه اختلاف چرا؟ و خود مسیحی ها بعضی قسمت های انجیل یا بعضی انجیل ها را قبول ندارند پس معلوم می شود از عهد اول نبوده است.]

در عین حال برای اطلاعات بیشتر، بیشتر پرده از چهره انجیل بر می دارم و موضوعاتی که کمتر بدان متوجه بوده ای ایراد می کنم

[امام رضا علیه السلام می گویند: حالا برایت توضیح می دهم. اطلاعات بیشتری را از انجیل برایت خواهم گفت. موضوعاتی که به آن ها کمتر توجه کرده اید. این ها سرفصل های مناظره ی با مسیحیان است. امام رضا سرفصل هایش را به شما می دهد. سرخط های اصلیش را این ها را تعقیب کنید آن ها جوابی ندارد توضیحی که برای شما از انجیل می دهم چیست؟]

آنگاه که انجیل عهد اول مفقود شد مسیحیان با دانشمندان خود ملاقات کرده گفتند عیسی کشته شد و ما انجیل را از دست دادیم و شما که دانشمندان ما هستید آن چه در اختیار دارید به دیگران بیاموزید.

[انجیل در عهد اول مفقود شد مسیحیان آمدند پیش دانشمندان خودشان و ملاقات کردند، گفتند عیسی که از بین ما رفت حالا به قول صاحبان انجیل عیسی به صلیب رفت و کشته شد انجیل را هم از دست دادیم شما دانشمندان و علمای ما هستید، یک فکری برای ما بکنید آن چه که از انجیل پیش شماست در اختیار ما بگذارید]

لوقا و مرقاس اظهار داشتند ناراحت نباشید حقایق انجیل در سینه های ما مضبوط است و ما آن ها را سفر به سفر برای شما ایراد خواهیم کرد و به طوری که گفتیم از فقدان آن اندوهناک نباشید و کنیسه ها را خالی نگذارید و ما چنان چه وعده دادیم سفرهای انجیل را به ترتیب برای شما ایراد خواهیم کرد و در اندک وقتی



همگی آن در اختیار شما قرار خواهد گرفت.

[لوقا و مرقابس همان مَرْقُس است. لوقا و مَرْقُس که این ها دو تا از انجیل های چهار گانه از این هاست. این دو نفر گفتند ناراحت نباشید حقایق انجیل در سینه های ما هست ما آن را سید فر به سید فر یعنی کتاب به کتاب، فصل به فصل، برای شما خواهیم نوشت ناراحت نباشید اندوهگین نباشید، کلیسا ها را خالی نکنید ما انجیل را مجدد در اختیار شما خواهیم گذاشت.]

پس از این لوقا و مَرْقُس و یوحنا و متی انجیل فعلی را برای شما ساختند و اینان شاگردان شاگردان عیسی بودند.

[لذا این چهار نفر، لوقا، مَرْقُس، یوحنا، متی به عبارت امام رضا مرقابوس است که همان مَرْقُس است این چهار نفر انجیل را تدوین کردند البته هر کدام برای خودشان یک انجیل مستقل نه این که مشارکت کنند همه یک انجیل هر کدام یک انجیل در اختیار گذاشتند در طی دو قرن که این ها با هم معاصر هم نیستند.]

بعد امام رضا علیه السلام می فرمایند: و اینان شاگردان شاگردان عیسی هستند. بعضی شان جزء حواریون هستند یوحنا حواری است بعضی شان جزء شاگردان حواریون هستند بنابراین امام رضا نتیجه تابع اخص مقدمات است. این که امام رضا علیه السلام می گویند: اینان شاگرد شاگردانند بالطبع این ها در آن ها شاگرد شاگرد هم هست. پس دو نفر از آن ها جزء حواریون هستند دو نفرشان از شاگردان حواریون هستند این ها آمدند انجیل را تدوین کردند.]

آیا از آن چه گفتم خبردار بودی؟ پاسخ داد آن چه را فرمودید نمی دانستم و اینک از ناحیه شما خبردار گردیدم و اطمینان پیدا کردم کاملاً از انجیل و حقایق نهفته در آن خبر دارید و مطالبی را از شما استماع کردم که دلم به درستی آن ها گواهی می دهد و به اطلاعاتم می افزاید.

[امام رضا می گویند جاثلیق آن چه به شما گفتم خبر داری؟ که مطلب این

است پاسخ داد آن چه را فرمودید نمی دانستم حالا یا واقعاً نمی دانسته یا تظاهر به ندانستن می کند می گوید نمی دانستم اینک از ناحیه ی شما خبردار شدم و اطمینان پیدا کردم که شما ای امام رضا از انجیل و حقایق نهفته در آن خبر دارید و مطالب را از شما شنیدم که دلم به درستی آن گواه می دهد و اطلاعاتم اضافه شد. یعنی جناب جاثلیق بزرگ مسیحیان نمی داند و امام رضا این ها را برایش می گوید. البته امروز تاریخچه ی مسیحیت معترف است به این فرمایشات امام رضا یعنی تاریخ وفات یوحنا هست. مَرْقُس هست متی هست لوقا هست واضح است این ها بعضی شان می روند در اواخر قرن اول میلادی یا اوایل قرن دوم میلادی خب کسی که در قرن دوم میلادی از دنیا رفته این چه جویری شاگرد عیسی است در صد سال قبل یعنی صد و پنجاه سال عمر کرده؟ این که نیست. عمر می کردند صد و پنجاه سال اما کسی که عمر بلندی دارد باید برایش بنویسند و می نویسند در شرح حالش آن هایی که عمر بلندی دارند همین شرح حال نویس ها یکی که نود سالش باشد بمیرد، می نویسند و توفی عن عمر ناهض تسعین یعنی نود را رد کرد و مرد نود سال را می نویسند هشتاد سال را می نویسند هفتاد سال آن وقت صد و پنجاه سال عمر کرده، حواری عیسی هم هست نگویند باید بگویند که صد و پنجاه سال عمر کرده، نگفتند، پس عمر نکرده]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: بنابراین در حق آنان چگونه گواهی خواهی داد، آیا شهادت آن ها پذیرفته است؟ جاثلیق گفت: آری آنان علمای انجیلاند و شهادتشان پذیرفته است.

[امام رضا علیه السلام فرمودند: این چهار نفر را چه گواهی در حقشان می دهی؟ یوحنا، متی مَرْقُس و لوقا این چهار نفر که الآن صاحبان انجیل های فعلی که هست چهار تا انجیل است از این چهار نفر چه در حق این ها می گویند؟ گواهی که در حقشان می دهید چیست؟ چه شهادتی؟ گفت: این ها علمای انجیل هستند هر چه بگویند

حضرت خطاب به مأمون و حاضران فرمود: اظهار نظر او را گواهی کنید. سپس به جاثلیق فرمود به حق عیسی و مادرش آیا دانسته ای که متی گفته عیسی پسر داود بن ابراهیم بن اسحاق بن یعقوب بن یهود بن حضرونست.

[امام رضا به مأمون و حاضران گفتند بنویسید حرفش را، که این چهار نفر هر چه گفتند پذیرفته می شود که بعد زیرش نزنند که این چهار نفر صاحبان چهار انجیل هر چه بگویند قبول است بعد خطاب به جاثلیق فرمودند به حق عیسی و مادرش مریم مقدس آیا می دانی که متی گفت عیسی پسر داود پسر ابراهیم پسر اسحاق پسر یعقوب هست؟ آیا این را می دانی یا نمی دانی؟]

و مَرْقَس گفته عیسی «کلمة الله» است که در کالبد آدمی حلول کرده و به صورت آدمی مجسم گردیده.

[و مَرْقَس گفته عیسی «کلمة الله» است که در کالبد آدمی حلول کرد و به صورت آدمی مجسم شد. پس یکی می گوید عیسی پسر داود، یکی می گوید عیسی کلمة الله است.]

و لوقا گفته عیسی و مادرش دو تن انسانند که از گوشت و خون آفریده شده اند و روح القدس در کالبد آن ها در آمده

[لوقا می گوید عیسی و مادرش دو انسانند که از گوشت و خون آفریده شده اند و روح القدس در کالبد آن ها در آمده حلول کرده این شد سه نظریه در مورد عیسی.]

سپس امام فرمود: تو می گویی هنگامی عیسی خطاب به حواری ها فرمود کسی صعود به آسمان نمی کند که باز گردد مگر شتر سواری که خاتم انبیا باشد که وی پس از صعود به آسمان به زمین باز می گردد.

[امام بعد از آن فرمودند: تو می گویی هنگامی که عیسی خطاب به حواری ها

فرمود: کسی صعود به آسمان نمی کند که باز گردد پس اولاً نسبت به خود عیسی این ها با هم اختلاف دارند سه تا انجیل ها با هم اختلاف دارند. بعد امام فرمودند: عیسی خطاب به حواری ها گفت کسی به آسمان نمی رود که بر گردد، مگر شتر سواری که خاتم انبیاست پس صعود به آسمان به زمین باز می گردد. یعنی هر که برود بالا دیگر برگشتنی نیست اما او بالا می رود و بر می گردد. داستان معراج است.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آیا در درستی این اظهاریه شکی داری؟ در پاسخ گفت بدیهی است این موضوع گفته عیسی است و ما هم انکار نداریم.

[امام رضا فرمودند: آیا در درستی این اظهار نظر شکی داری؟ جاثلیق گفت: هر چه عیسی بگوید من قبول دارم حضرت فرمودند پس قبول داری که پیامبر ما شتر سواری است پیامبر است به آسمان رفته و بازگشته، قصه ی معراج، چون عیسی خبر داده.]

حضرت پرسید: بنابراین در شهادت لوقا و مرقس و متی بر عیسی و نسبتی که به او داده اند چه عقیده ای داری؟ گفت البته نسبتی را که به عیسی داده اند دروغ است.

[بیابیم سر اختلافی که بود حضرت پرسیدند شهادت لوقا، مرقس و متی بر عیسی و نسبتی که به او داده اند چه عقیده داری؟ شهادت ها چه بود؟ فرمودند که متی گفته عیسی پسر داود است مرقس گفته کلمة الله است در کالبد آدمی حلول کرده. لوقا گفته عیسی و مادرش دو تا آدم هستند این حرف ها در کار نیست. از گوشت و خون آفریده شدند روح القدس در کالبد آن ها حلول کرده. این شد سه نظریه مختلف. می گویند تو کدام را قبول داری؟ این ها سه تا نسبت به عیسی داده اند، تو چه عقیده داری؟ گفت: تمام این نسبت ها به عیسی دروغ است یعنی چه نسبت ها به عیسی دروغ است؟ یعنی عیسی، آدم نیست انسان نیست عیسی خداست. خود خداست. کلمة الله یعنی یک موجودی که خدا آفریده است. (إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ

لَهُ كُنْ فَيَكُونُ). (1) کلمة الله یعنی مخلوق خدا همه موجودات کلمة الله هستند. یعنی همه مخلوقات همه مخلوقات نشانه ی خدا هستند بعضی شان یک برجستگی خاصی دارند عیسی جزء آن مخلوقاتی است که برجستگی خاصی دارد. به خاطر ولادتش. کلمة الله یعنی این می گوید ما این ها را قبول نداریم این ها نسبت دروغ دادند، عیسی خداست. ]

حضرت خطاب به حاضران فرمود: مگر جاثلیق پیش از این نامبردگان را تزکیه ننمود و گواهی نداد اینان دانشمندان انجیل اند و گفتارشان درست است اینک به چه مجوزی آن ها را دروغ گو قلمداد کرده؟

[حضرت تناقضش را گرفتند خطاب به حاضرین گفتند جاثلیق گفت این ها دانشمندان هستند هر چه این ها بگویند ما قبول داریم حالا منکر شد گفت این ها نسبت دروغ به عیسی دادند نمی شود که اعتقادی در عرض چند دقیقه تغییر کرد. پس این ها نسبت دروغ به عیسی دادند در حالی که گفت این ها هر چه بگویند ما قبول داریم امام خطاب به حاضرین گفتند مگر جاثلیق قبل از این چند دقیقه قبل آن ها را تزکیه نکرد نگفت آن ها دانشمندان انجیل هستند نگفت هر چه بگویند ما قبول داریم پس چرا می گویی این ها دروغ گو هستند؟]

جاثلیق که راه چاره را از هر جهت بر خود مسدود یافت اظهار داشت ای دانشمند مسلمانان آرزومندم مرا از پاسخ این سؤال معاف بداری، امام علیه السلام پذیرفت و فرمود به سؤالات خود ادامه بده

[جاثلیق دید راه پس و پیش ندارد همه را امام بر او بسته است، گفت: ای دانشمند مسلمانان، عالم آل محمد علیه السلام امام رضا ای دانشمند مسلمانان آرزومندم. گفت آقا می شود من این سؤال را جواب ندهم گفتند سؤال چه بود؟ تو گفتی این ها

ص: 269

آدم های درستی هستند ما حرفشان را قبول داریم حالا می گویی دروغ گو هستند؟ جواب تو از این دو سؤال تناقض چیست؟ گفت آقا عفو بفرمایید. اجازه بدهید این سؤالتان را جواب نگویم امام رضا بخشیدند. ]

جائلیق گفت: شایسته است دیگری از شما سؤالاتی که دارد بنماید به جان مسیح سوگند گمان ندارم در میان دانشمندان مسلمانان همانند شما وجود داشته باشد.

[جائلیق دید دیگر چه بگوید گفت: دیگران هم هستند از شما سؤالاتی دارند. پرچم سفید را بالا برد شکست خورد. گفت عفو کنید پاسخ این سؤال را ندهم. دیگران هم آقا از شما سؤال دارند بگذارید دیگران هم از محضر مبارک شما سؤالاتشان را بپرسند آن ها هم می خواهند از دانشمند مسلمانان سؤال کنند.]

حضرت رضا علیه السلام بنا به پیشنهاد جائلیق به جانب رأس الجالوت بزرگ یهودیان توجه کرده و فرمود تو از من می پرسی یا من از تو بپرسم؟ گفت بلکه من از شما می پرسم و گوشزد می کنم مسائل را جز از تورات یا انجیل یا زبور یا مطالبی که در صحف ابراهیم و موسی آمده از کتاب دیگر نپذیرم.

[امام رضا گفتند بسیار خُب. جائلیق، رأس الجالوت را انداخت جلو. پیشوای بزرگ یهودیان را. گفت آقا این هم سؤال دارد این را به کم حسابش را برسید. ما بسمان است، تسلیم آقا امام رضا علیه السلام آمدند سر رأس الجالوت، پیشوای بزرگ یهود به او گفتند بسم الله تو از من می پرسی یا من از تو بپرسم؟ رأس الجالوت گفت آقا من از شما سؤال می کنم و پیشاپیش هم یک تذکری را در مناظره به شما می امام رضا می دهم و آن تذکر هم این است که به غیر از تورات یا انجیل یا زبور یا مطالبی که در صحف ابراهیم و موسی آمده، من از کتاب دیگری نمی پذیرم. یعنی عهدین. و چه جور یهودی هم گفته انجیل را قبول می کنم نمی دانم یک یهودی مال زمان، امام رضا بوده می گوید: «لستُ أقبل منك حجة إلا من التوراة أو من الإنجيل أو من زبور

داود أو بما في صحف إبراهيم و موسى». ظاهراً رأس الجالوت و جاثلیق خودشان در سنگر احساس می کردند و امام رضا را در سنگر مقابل خودشان می دیدند. لذا این ها به هم پاس هم می دهند و می گوید انجیل را هم من قبول دارم و آلا یهودی ها انجیل را قبول ندارند. پس این که انجیل را هم می گوید قبول دارم به خاطر این است که با جاثلیق خودش را هم سنگر کند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: بدیهی است ادله ای را برای اثبات بیانات خود اقامه می کنم که تورات از زبان موسی و انجیل از زبان عیسی و زبور از زبان داود ایراد کرده است.

[امام رضا فرمودند: بسیار خُب. این شرطی که تو می خواهی بگذاری، شرط بدیهی مناظره است. معلوم است که من قبول دارم من ادله ای را برای اثبات حرف های خودم از زبان موسی در تورات و عیسی در انجیل و داود در زبور برای شما می آورم از زبان این ها در کتاب های خودشان]

رأس الجالوت پرسید: نبوت محمد صلی الله علیه و آله را از کجا ثابت می کنید؟

[رأس الجالوت بزرگ یهودیان گفت: خیلی خُب. نبوت محمد صلی الله علیه و آله را از کجا اثبات می کنید؟ ما از کجا بفهمیم محمد پیامبر خداست؟ اثباتش از کجا می شود؟]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: موسی و عیسی و داود به پیغمبری او گواهی داده اند رأس الجالوت گفت اثبات کنید موسی در کجا به نبوت محمد اقرار کرده.

[امام رضا فرمودند موسی و عیسی و داود به پیغمبری پیامبر ما گواهی دادند. هر سه نفرشان موسی، عیسی و داود. رأس الجالوت گفت اثبات کنید این حرفی که زدید این حرفی که زدید که موسی در تورات، عیسی در انجیل داود در زبور به نبوت پیامبر خاتم گواهی داده اند این را اثبات کنید. اول هم از موسی شروع کنید. موسی کجای تورات می گوید محمد پیامبر خداست؟ کجا اقرار کرده بفرمایید ببینم.]

حضرت رضا علیه السلام ای یهودی آیا می دانی که موسی بن عمران در ضمن

سفارشاتى كه بنى اسرائيل فرمود اظهار داشت «به زودى پيغمبرى از برادران شما ظهور خواهد كرد نبوت او را تصديق كنيد و گفتار او را پذيريد» اينك آيا براى اسحق كه سر سلسله بنى اسرائيل است برادري جز اسماعيل سراغ داري و فرزندانى براى غير اسماعيل و اسحق در نظر گرفته اى؟ رأس گفت بديهي است اين اظهارات سخنان موسى است و ما آن را انكار نمى كنيم

[امام رضا عليه السلام فرمودند: يهودى آيا مى داني موسى بن عمران در ضمن سفارشاتى كه بنى اسرائيل كرد اظهار داشت اين جمله تورات است اين را خواندم براى شما «به زودى پيغمبرى از برادران شما ظهور خواهد كرد نبوت او را تصديق كنيد و گفتار او را پذيريد». پس موسى گفت يك پيغمبر مى آيد از برادران شما، تصديقتش كنيد پذيريدش امام رضا عليه السلام فرمودند آيا براى اسحاق، بنى اسرائيل فرزندان يعقوب هستند يعقوب پسر اسحق پسر ابراهيم است. فرمودند آيا براى اسحاق كه سر سلسله بنى اسرائيل است برادري جز اسماعيل سراغ داري؟ و فرزندانى براى غير اسماعيل و اسحاق در نظر گرفته اى؟ رأس الجالوت گفت: آقا بله اين حرفهاى موسى است من انكار نمى كنم كه گفته است از برادران شما پيامبرى بيايد برادران شما بنى اسرائيل مى شوند فرزندان اسماعيل از فرزندان اسماعيل كسى كه ادعاى نبوت کرده پيامبر خاتم صلى الله عليه و آله است.]

حضرت رضا عليه السلام فرمود: بنا بر اين آيا پيغمبرى جز محمد كه از برادران بنى اسرائيل باشد ظهور کرده است.

رأس در پاسخ گفت: نه در عين حال آرزومندم دليلى براى اثبات اين موضوع از تورات اقامه فرماييد.

[رأس الجالوت جواب داد نه. بعد گفت آقا من باز هم مى خواهم از تورات برايم دليل بياوريد.]

فرمود: در تورات آمده نوري از كوه طور سينا جلوه گر مى شود و نيز از كوه



ساعیر نوری ظاهر می شود و مردم را به نورانیت خود جلوه گر می سازد و از کوه فاران هم نوری هویدا می گردد و روشن گر حقایق الهی می باشد!

[امام فرمودند: این هم از تورات امام رضا علیه السلام فرمودند در تورات آمده نوری از کوه طور سینا جلوه گر می شود و نوری از کوه ساعیر ظاهر می شود و مردم را به نورانیت خود جلوه گر می سازد و از کوه فاران هم نوری هویدا می گردد و روشن گر حقایق الهی می باشد این در تورات هست یا نه؟]

رأس گفت: با کلمات مزبور سابقه دارم لیکن از تفسیر آن ها بی خبرم، حضرت رضا علیه السلام فرمود من تفسیر آن ها را برای تو توضیح می دهم.

[رأس الجالوت گفت: آقا این کلمات در تورات هست، درسته. لیکن خُب نور می آید از این کوه ها نور می آید یعنی چه؟ من تفسیرش را بلد نیستم.]

نوری که از طور سینا درخشید همانا وحی است که خدای متعال در طور سینا برای موسی فرمود و نوری که از کوه ساعیر درخشید و مردم را منور ساخت کوهی است که از آن جا به عیسی بن مریم وحی شد و کوه فاران که حقایق را بر ما آشکار فرمود کوهی است از کوه های مکه که یک روز راه تا مکه فاصله دارد و محمد در آن جا ظهور کرد

[فرمودند من امام رضا تورات را تفسیر می کنم نوری که از طور سینا درخشید همان وحی است که خدای متعال در طور سینا به موسی وحی کرد نوری که از کوه ساعیر درخشید و مردم را نورانی کرد، کوهی است که از آن جا به عیسی وحی شد. عیسی بن مریم و کوه فاران (کوه فاران را برای شما خواندم) که حقایق را بر ما آشکار فرمود کوهی از کوه های مکه که یک روز راه تا مکه دارد؛ و محمد در آن جا ظهور کرد در مکه پس کوه فاران که می گوید یک روز تا مکه فاصله دارد. کوه در منطقه مکه است مرادش پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است. این یکی]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: شعیای نبی گفته دو تن سواره را مشاهده کردم که

زمین را به نور خود منور ساخته بودند یکی بر حمار سوار بود و دیگری بر شتر اینک آن دو تن کیانند؟

رأس گفت: آن ها را نمی شناسم معرفی فرمایید.

[سومی از تورات. امام رضا فرمودند: شعیای نبی گفته دو تن سواره را مشاهده کردم که زمین را به نور خود منور ساخته بودند یکی بر حمار سوار بود و دیگری بر شتر امام رضا از او پرسیدند این دو تا چه کسانی هستند؟ یهودی است دیگر. عیسی را هم قبول ندارد رأس گفت نمی شناسم این ها. چه کسانی هستند این ها را ما نمی شناسیم معرفی کنید.]

فرمود: آن شخص که بر حمار سوار بود عیسی است و آن دیگری که بر شتر سوار بود محمد بن عبد الله است؛ و افزود: آیا این اظهاریه را که تورات هم ایراد کرده انکار می کنی؟ گفت: نه.

[امام رضا فرمودند: او که سوار خر بوده است عیسی است. دیگری که سوار شتر است محمد بن عبد الله صلی الله علیه و آله است فرمودند: این هایی که برایت از تورات خواندم را انکار می کنی؟ گفت نه آقا درست است این ها در تورات هست.]

حضرت رضا صلی الله علیه و آله پرسید: آیا حیقوق پیغمبر را می شناسی؟ گفت: آری کاملاً از احوال او با خبرم

[امام رضا فرمودند: آیا حیقوق نبی را می شناسی؟ الآن یکی از کتاب های عهد عتیق کتاب حیقوق نبی است در این مناظره حیقوق تعبیر شده باء یا یاء و در مواردی با باء ضبط شده است باء را یک نقطه بگذاری می شود یاء امام رضا علیه السلام فرمودند: آیا حیقوق پیامبر را می شناسی؟ گفت بله می شناسم. رأس الجالوت گفت: بله کاملاً از احوال او با خبرم.]

فرمود: به طوری که تورات هم اطلاع داده نامبرده خطاب به مردم خود گفت: بیان خدا از طرف کوه فاران هویدا می گردد و آسمان ها از تسبیح احمد و پیروان او

مملو می گردد لشکریان او در دریا همان گونه حرکت می کنند که در صحرا راه می روند آن گاه که بیت المقدس رو به ویرانی گذارد کتاب تازه ای برای ما می آورد.

[امام رضا فرمودند: به گونه ای که در عهد عتیق و تورات آمده است حقیق نبی که همان حبقوق است خیلی یاء یا باء اش مهم نیست. چون عرض کردیم خدمت شما اسماء عبری با اسماء عربی اش تفاوت پیدا می کند. موسی را عرب ها می گویند موسی، عبری می گوید موشی. به جای سین، شین می آورد. موشی موشی دایان که شما می گوید مقصود اسم او موسی است پیش یهودی ها، منتهی موسی را موشی تلفظ می کنند با شین و یاء. اسماء پس اسماء در زبان عبری در زبان عربی با هم تفاوتی دارد مثل خود تلفظ فارسی و عربی و تلفظ لاتین و انگلیسی با هم تفاوت دارد. شما می گوید مریم زبان انگلیسی می گوید ماری به مریم می گوید ماری. شما می گوید ابراهیم، او می گوید آبراهام این ها تلفظ ها خیلی مهم نیست، یکی است. پس حبقوق یا حبقوق به قول یهودی ها می شناسی؟ گفت: بله آقا می شناسم. احوالاتش هم از پیامبران بنی اسرائیل است کاملاً. خبر دارم فرمودند تورات از قول حبقوق پیامبر کتاب حبقوق نبی هست در تورات موجود است. تورات خبر داده که حبقوق خطاب به مردم و امت خودش این جور گفت: گفت بیان خدا از طرف فاران هویدا می گردد و آسمان ها از تسیح احمد و پیروان او مملو می گردد. لشکریان او در دریا همان گونه حرکت می کنند که در صحرا راه می روند. یعنی دریا و آب مانع از حرکت این لشکر نیست آن گاه که بیت المقدس رو به ویرانی گذارد کتاب تازه ای برای ما می آورد بیت المقدس در فتح مسلمان ها تخریب شد. مسلمان ها دوباره ساختند زمان خلیفه دوم، زمان خلفای اموی که فتح شد، تخریب شد دوباره آن را ساختند. کتاب تازه ای برای ما می آورد امام رضا علیه السلام فرمودند: این در کتاب حبقوق نبی شما، در تورات آمده است.]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: مقصود از کتاب، قرآن کریم است و خطاب به رأس

الجالوت گفت: آیا اعتراف می کنی که این مطالب گفتار حقیق است؟

در پاسخ گفت: آری آن ها اظهارات نامبرده است و ما هم انکاری نداریم» (1).

[امام رضا فرمودند: مراد از این کتاب تازه قرآن است. بعد به رأس الجالوت فرمودند: آیا اعتراف می کنی که این مطالب در کتاب حقیق نبی هست؟

در پاسخ گفت: بله آقا. تمام این مطالبی که خواندید از کتاب حقیق نبی در کتاب او در تورات وجود دارد.

دیگر بس است، تا این جا موسی را در تورات فرمودند، بعد می آیند سر داود و زبورش بعد هم سر جناب عیسی و انجیلش چون گفت نبوت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را برای من ثابت کن از تورات موسی، انجیل عیسی و زبور داود. آقا از موسی شروع کردند بعد می آیند سر داود و زبورش بعد هم عیسی و انجیلش باز تتمه اش ان شاء الله چهارشنبه

و صلی الله علی محمد و آله.

ص: 276

---

1- ترجمه عیون أخبار الرضا علیه السلام، ص 139 - 135، ترجمه آیه الله حاج شیخ محمد تقی آقا نجفی اصفهانی

## جلسه هفدهم: دنباله ی مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین

\*جلسه هفدهم: دنباله ی مناظره علمی امام رضا علیه السلام با بزرگ یهودیان و زرتشتیان و صابئین (1)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بحثی که داشتیم امروز ظاهراً جلسه سوم فرمایشات علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية و الثناء است با ارباب ادیان دیدید که با جاثلیق پیشوای بزرگ مسیحیان مناظره ای انجام دادند و جاثلیق تسلیم شد گفت آقا از رأس الجالوت با او صحبت کنید رأس الجالوت بزرگ یهودیان بود آقا مناظره و صحبت را با او شروع کردند تا رسید به آن جایی که رأس الجالوت گفت شما برای من از کتاب تورات موسی زبور داود و انجیل عیسی دلیل بیاور بر نبوت محمد صلی الله علیه و آله امام رضا از تورات و از کتاب شعیای نبی و از کتاب حیقوق پیامبر دلیلشان را بیان کردند. حالا نوبت رسید به زبور داود خُب زبور داود و کتاب شعیای نبی و کتاب حیقوق یا حیقوق پیامبر، این ها جزء عهد عتیق و منضم به تورات است اما نسبت به زبور داود امام رضا علیه السلام این جور فرمودند:

ص: 277

«حضرت رضا علیه السلام فرمود: داود درضمن درخواست های [دعا های] خود عرضه می دارد [زبور داود نیایش های داود است (1) می گوید] پروردگارا برانگیزان [مبعوث کن] آن کس که پس از فترت و نابسامانی، کار مردمان نیک تو را بپا بدارد.

[یعنی یک دوران فترت است کسی نیست پس از دوران فترت و نابسامانی او بیاید و راه و رسم انبیاء را با یک شریعت جدید زنده کند این عبارت زبور داود. بود این عبارت از زبور داود است]

از رأس الجالوت پرسید: آیا پیغمبری به جز از محمّد سراغ داری که پس از دوران فترت آیین حق را احیا کرده باشد.

[پس امام رضا این مبعوثی که بعد دوران فترت است را تطبیق می کند بر پیامبر خاتم که غیر از محمّد صلی الله علیه و آله کسی نیامده است که شریعت و آیین داشته باشد.]

رأس گفت: آری این درخواست تمنای داود است و لیکن منظور او عیسی بن مریم بود نه محمّد بن عبد الله.

رأس الجالوت گفت: بله این دعایی که از داود خواندید درست است این در زبور داود هست اما شما چرا این را آمدید تطبیق کردید بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله آن را تطبیق کن بر عیسی مسیح. حالا خود رأس الجالوت عیسی را هم قبول ندارد اما در مقام مناظره می گوید چرا تطبیق کردی گفتمی مراد پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است؟ بگو

ص: 278

---

1- و بنا بر تعبیر برخی از دانشمندان سرود های ظهور امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف است چون در موارد متعددی در مزامیر مختلف اشاره به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف دارد از آن جمله: مزمور، 37 آیات 9 و 11 و 17 و 18 و 29 و 34 و مزمور 25 آیات 2 و 5 و 13 مزمور 27، آیه 14 مزمور 31، آیه 24 مزمور 130، آیه 5 مزمور 67، آیه 4 و 6 مزمور، 72 آیات 2 و 4 و 6 و 7 و 8 مزمور 68، آیه 3 در کتاب «پژوهه ی مهدوی» تألیف استاد علامه علی اکبر مهدی پور دامت برکاته 55 مزمور از 150 مزمور مزامیر داود را در مورد امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف می دانند. هم چنین آیاتی از تورات و انجیل را که در مورد بقیة الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف است را بر شمرده اند که طالب می تواند به آن کتاب ارجمند مراجعه فرماید.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: اشتباه کردی عیسی سنت تازه ای نیاورد بلکه با آیین موسی موافقت داشت و تا روزگاری که از میان مردم نا پدید شد آیین ویژه ای از خود نیاورد.

[امام رضا فرمودند: یک خطا مرتکب شدی اشتباه تو این است که عیسی سنت جدید و شریعت جدیدی را نیاورده عیسی هیچ شریعت و آیین جدیدی را با خودش نیاورده آیین و شریعت عیسی همان آیین و شریعت موسی است با یک اصلاحاتی بنابراین آیین جدید حساب نمی شود تا آن موقعی که عیسی از میان مردم رفت آیین ویژه و جدیدی از خودش نیاورده و در انجیل هم این جور آمده. پس تا این جا تمام شد این هم از داود و زبورش این جمله قابل تطبیق بر عیسی بن مریم نیست چون عیسی شریعت ندارد. شریعت که می گوئیم یعنی فقه، یعنی احکام عملی این که می گوئیم عیسی یعنی عیسای واقعی و الا کلیسای امروز که اصلاً شریعت ندارد اصلاً فقه ندارد به شما گفتم آن نو کیش مسیحی به هم کلاسیس در دانشگاه گفته بود: تو گناه می کنی؟ گفته بود: خب ممکنه است من که معصوم نیستم بعضی وقت ها گفته بود: من دیگر گناه نمی کنم، چرا چگونه گناه نمی کنی؟ گفته بود: مسیحی شدم. وقتی مسیحی شدم همه چیز دیگر حلال است بنابراین من دیگر گناه مرتکب نمی شوم مسیحیت امروز که اصلاً شریعت ندارد فقه ندارد. یک سری دستورات و کلیات اخلاقی است بله مسیحیت و آیین واقعی عیسای مسیح هم فقه و شریعتش عبارت است از همان فقه و شریعت موسی با یک اصلاحاتی با یک تعلیقه بنابراین این فقه جدید نیست آن پیامبری که با آیین و شریعت و فقه تازه و جدید و نوین آمده است او فقط پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله است و آن که داود درخواست می کند این است که پروردگارا بعد از فترت و نابسامانی مبعوث کن کسی را که کار مردمان نیک تو را بپا بدارد یعنی از نوزنده کند آیین پیامبران را و این قابل تطبیق

نیست مگر بر پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله . بعد گفته بود از انجیل دلیل بیاور. حالا آقا از انجیل برایش دلیل می آورد.

در انجیل آمده همانا پسر زن شایسته [یعنی مریم] از میان مردم می رود و پس از او فارقلیطا ظهور می کند

[فارقلیط را گفتیم یعنی تسلی بخش، آرام بخش یعنی بفرمایید کسی که مورد ستایش قرار گرفته است و کسی که مورد ستایش قرار گرفته است ترجمه ی همان احمد و محمد صلی الله علیه و آله است این را هم بحث کردیم یک روز]

و او کسی است که از گناهان می کاهد.

[این کلمه از گناهان می کاهد را مقایسه کنید با آن چیزی که در انجیل است، تفاوت دارد.]

و همه پوشیدگی ها را توضیح می دهد

[یعنی همه آن چه که مخفی است او تفسیر و توضیح و بیان می کند.]

و به پیغمبری من گواهی می دهد.

[به پیامبری عیسی مسیح. پیامبر خاتم گواهی داده است ( ما الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ إِلَّا رَسُولٌ ) (1) نیست عیسی مگر رسول خدا.]

چنان چه من به پیغمبری او گواهی می دهم

[من عیسی به پیامبری خاتم انبیاء صلی الله علیه و آله گواهی می دهم که فارقلیط باشد]

من برای شما پند و امثال آوردم و او تأویل کلام حق را می آورد.

[من یک سری پند و نصیحت و موعظه آوردم برای شما و او کلام خدا را تأویل و حق مطلب را برای شما بیان خواهیم کرد پس هم از تورات هم از زبور داود هم از انجیل عیسی مسیح برایش برهان اقامه کردند و بشارت ذکر کردند.]

ص: 280



حضرت رضا علیه السلام خطاب به رأس الجالوت [بزرگ یهودیان] فرمود: پرسشی از تو درباره حضرت موسی علیه السلام دارم در پاسخ گفت: پرستان را ایراد فرمایید.

حضرت رضا علیه السلام پرسید: دلیل تو بر نبوت موسی بن عمران چیست؟

[امام رضا پرسیدند: دلیل برای این که موسی بن عمران پیامبر خداست چیست؟ چه دلیلی داری؟ از کجا می گویی موسی پیغمبر است.]

رأس [الجالوت] گفت: آن است که معظم له معجزاتی آورده که هیچ یک از پیغمبران گذشته چنان معجزاتی از خود اظهار نمودند

[می گوید معجزات موسی خیلی بزرگ است پس بنابراین او پیغمبر خداست.]

امام علیه السلام پرسید: مانند چه معجزاتی؟ در پاسخ گفت: دریا را شکافت [شکافته شدن دریا] و عصا را به شکل اژدها در آورد و از سنگ چشمه هایی ایجاد کرد [از سنگ چشمه بیرون آورد که عصای خودش را به سنگ زد (فَأَنْبَجَسَتْ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا) (1)] و ید بیضا که موجب شگفتی بینندگان بود داشت [ید بیضایش بود دستش را داخل پیراهنش می کرد بیرون می آورد نور می داد و این معجزات که معجزات بسیار بزرگ و شگفتی است موسی داشته] و امثال این ها از معجزات دیگر که مردم از آوردن آن ها عاجز و بیچاره بودند [و از آوردن این معجزات مردم ناتوانند بنابراین موسی بن عمران پیامبر خداست.]

حضرت رضا علیه السلام تصدیق کرد [امام رضا فرمودند درست است ما قبول داریم] و افزود: هر گاه دلیل تو بر نبوت حضرت موسی معجزات و خوارق عادات باشد بایستی هر کس که ادعای پیغمبری کند و معجزاتی که مردم از ایجاد آن ها عاجز باشند بیاورد نبوت او را تصدیق کنی

[چون موسی چرا پیغمبر است؟ چون معجزه داشته پس هرکس مثل موسی

ص: 281

معجزه داشته باشد تو باید نبوتش را تصدیق کنی؟ درست است بزرگ یهودیان؟]

رأس [الجالوت] گفت: چنین نیست که موسی را به خاطر معجزاتش پذیرفته باشم بلکه تقرب بی سابقه ای در پیشگاه خدا داشت و ما آن پیغمبری را به مقام نبوت می پذیریم که همانند دارای همان گونه معجزه باشد.

[رأس گفت: قبول نداریم این را. ما این جور نیست که موسی را به خاطر معجزاتش پذیرفته باشیم بلکه موسی به درگاه ذات ربوبی یک تقریبی داشته است که ما به واسطه ی این که موسی به درگاه رب دارای این تقرب بی سابقه است، او را به مقام نبوت پذیرفته ایم. بنابراین هر کس که معجزه بیاورد نه. یعنی چه می خواهد بگوید؟ چون تقرب که وسیله اندازه گیریش دست مردم نیست که. ببینید هر چیزی یک وسیله اندازه گیری می خواهد تقرب وسیله اندازه گیریش چیست؟ چیزی نیست که دست مردم باشد می خواهد بگوید که موسی معجزه داشت اما معجزاتش کوچک نبود معجزات موسی معجزات بزرگی است. مانند دریا را شکافتن دیگر دریا شکافتن که کار آسانی نیست با آن کیفیتی که در باب معجزات دادیم. بنابراین باید معجزاتی که می آورد بزرگ باشد یک وقت یک کسی در حد زکام و سردرد و این ها را شفا می دهد می گوید نه ما یک امام زاده ای می خواهیم که مرده زنده کند نه این که در حد سردرد و زکام شفا بدهد باید معجزاتش معجزات بسیار بزرگ باشد]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: بنابراین چگونه به نبوت پیغمبران پیش از موسی اقرار می کنید و حال که آنان مانند موسی نه دریا را شکافتند و نه از سنگ دوازده چشمه جاری ساختند و ید بیضا نداشتند و عصا را به شکل اژدها در نیاوردند، رأس گفت پیش از این گفتم پیغمبرانی را به مقام نبوت می پذیریم که دارای معجزه و خوارق عادت باشند و هر چند هم خوارق عاداتی همانند موسی نداشته باشند باز هم نبوت آن ها برای ما قابل قبول است.

[امام رضا باز هم با او راه آمدند. گفتند بسیار خوب. پس بنابراین اگر داستان

این است که باید معجزات بسیار بزرگی داشته باشد که این معجزات بسیار بزرگ دلیل بر تقرب به درگاه الهی باشد پس شما نبوت پیغمبران قبل از موسی را چه جوری اقرار می کنی؟ قبل موسی کسی دریا نشکافت کسی عصا نزد به سنگ و با اشاره یا با عصا ( فَأُتِيَ جَسْتٌ مِنْهُ اثْنَتَا عَشْرَةَ عَيْنًا ) (1) دوازده چشمه شود یا عصا بیندازد اثرها شود. ما قبل از موسی این معجزات بزرگ را نداریم. پیامبران قبل از موسی را چه جوری تصدیق می کنی؟ چون آن ها که معجزات بزرگ ندارند رأس الجالوت گفت: بله من گفتم پیغمبرانی را به مقام نبوت می پذیریم که دارای معجزه و خوارق عادات باشد هر چند مثل موسی هم معجزاتشان بزرگ نباشد. دوباره عدول کرد از حرفش پس اول مقابل امام رضا علیه السلام گفت: معجزه ی بزرگ. حضرت گفتند خب پیغمبران قبل از موسی این معجزات را نداشتند که این معجزاتشان خیلی بزرگ باشد. گفت خیلی خب همین قدر که معجزه و خارق عادت داشته باشند ما می پذیریم و لو معجزاتشان مثل موسی به آن بزرگی نباشد]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: پس چرا به نبوت عیسی اقرار نمی کنی با آن که او مرده زنده می کرد و کور مادرزاد و بیماری پسی را شفا می داد و از گل پرنده ای ساخت و در آن دمید و به فرمان خدا به پرواز درآمد.

[امام رضا فرمودند: خیلی خب حالا رسیدیم تا این جا. پس اگر کسی بیاید دعوی نبوت داشته باشد و معجزه داشته باشد شما باید قبول کنید حالا امام رضا فرمودند چرا پس نبوت عیسی را قبول نمی کنید؟ یهودی ها عیسی را قبول ندارند یهودی ها دامن مریم را آلوده می دانند به کار زشت و عیسی را دروغ گو می دانند. فرمودند: چرا نبوت عیسی را اقرار نمی کنی با این که عیسی مرده زنده می کرده کور مادرزاد بیماری پسی شفا می داده از گل پرنده می ساخته و در آن می دمیده و پرنده

ص: 283

به پرواز...؟ این معجزاتی که قرآن برای عیسی نقل می کند می گویند این معجزات عیسی چرا شما یهودی ها عیسی را قبول ندارید؟

رأس گفت: مردم می گویند عیسی چنین کار هایی انجام داد ما خود آن ها را ندیده ایم.

[رأس الجالوت بزرگ یهودیان جواب داد: این هایی که شما گفتید را مردم می گویند که عیسی چنین کار هایی را انجام می داده ما که خودمان ندیدیم. ما که ندیده ایم گویند عیسی چنین می کرده ما ندیده ایم عیسی چنین کند].

امام علیه السلام فرمود: مگر آن چه را به موسی نسبت می دهید دیده اید؟ جز این نیست که موثقان از اهل خبر معجزات موسی را نقل کرده اند که او چنین و چنان کرد.

گفت: آری

فرمود: هم چنین مردم مورد اطمینان گفته اند عیسی بن مریم چنین و چنان کرد بنابراین وجه ترجیح چیست که به موسی ایمان آورده ای و به عیسی ایمان نیاورده ای

[امام فرمودند: مگر آن هایی که از موسی است را دیدی که از عیسی ندیدی؟ آن معجزات موسی را هم تو ندیده ای الا این که موثقان آن هایی که قابل توثیق و اعتمادند و اهل خبر و گزارش هستند گزارشات معجزات موسای کلیم را نقل کردند که موسی این کار ها را کرده چون آن هایی که ثقاتند و اهل گزارش درست هستند گزارش کردند که موسی چنین کرده توقبول کرده ای گفت: بله آقا همین طور است. فرمودند: خب ما نسبت به عیسی مسیح هم همین گزارشات را داریم آن هایی که اهل خبرند، اهل گزارش هستند، نسبت به عیسی مسیح این گزارشات را آورده اند که عیسی نیز دارای چنین معجزاتی بوده و این ها هم مورد اعتمادند. بنابراین وجه تفصیل چیست؟ که به ندیده ی موسی ایمان آوردی اما به ندیده ی عیسی ایمان

ص: 284

نمی آوری. در حالی که نسبت به هر دو گزارشاتی رسیده از کسانی که مورد اعتمادند].

رأس قفل به دهان زده بی جواب ماند.

[رأس الجالوت دیگر دهانش بسته شد دیگر جوابی نداشت که بدهد].

حضرت رضا علیه السلام فرمود: آن چه را درباره موسی و عیسی اظهار داشته اند درباره محمد و سایر پیغمبران نیز درست است.

[حضرت ادامه دادند امام رضا فرمودند: آن چه که در مورد موسی و عیسی بیان شده در مورد پیامبر خاتم محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و در مورد پیامبران قبل از او، در مورد همه انبیاء الله اعلام شده و اظهار شده و خبر هایش و گزارشاتش به ما رسیده].

از جمله معجزات پیغمبر ما، آن که یتیمی بود بینوا و چوپان و کارگر بازرگان، کتابی نخوانده و به مکتبی نرفته بود در عین حال قرآنی آورد که سرگذشت همه پیغمبران در آن آورده شده و از سرگذشت پیشینیان و آیندگان تا روز قیامت اطلاع داده علاوه بر این از کارهایی که مردم در خانه هاشان مرتکب می شده خبر داده است و امثال این ها از معجزات ناشمار دیگر.

[حالا معجزات پیامبر خاتم را می شمارند می فرمایند: اما از جمله معجزات پیامبر ما محمد صلی الله علیه و آله این است که پیامبر ما یتیم بود «کان یتیماً فقیراً»، یک بچه یتیم، فقیر، چیزی هم نداشت «راعياً اجیراً» یک چوپان روزمزد مزدش را دادند می رفت چوپانی. «اجیر» اجرت بگیر. «لم يتعلم کتاباً» هرگز به مکتب نرفت. مدرسه نرفت استادی که کتاب یادش بدهد نداشت «و لم یختلف إلی معلم» پیش هیچ معلمی و استادی درس نخوانده و رفت و آمد نداشته این یتیم فقیر اجیر مزد بگیر که مزد کار و کارگر بوده کارگری می کرده کتاب تعلیم نگرفته به پیشگاه مکتب استاد زانو نزده است «جاء بالقرآن» این کتاب آسمانی را آورده که در این کتاب آسمانی سرگذشت همه پیغمبران آمده سرگذشت پیشینیان و آیندگان تا روز قیامت در آن

آمده و اطلاع داده علاوه بر این به مردم خبر داده که مردم در خانه هایشان چه کار هایی را انجام می دهند چه چیز هایی را ذخیره می کنند و امثال این معجزات پس پیامبر ما این معجزات را داشته است قرآن را ذکر کرده اند خبر های غیبی پیامبر را و بعد از آن فرمودند و معجزات بسیار دیگری. « وَ جَاءَ بآيَاتٍ كَثِيرَةٍ لَا تُحْصَى » این قدر معجزه داشته که قابل شمردن نیست. دو تا از آن را گفتند بنابراین پیامبر ما آمده با دعوی نبوت با معجزات چرا قبولش نمی کنی به عنوان پیامبر، یهودی؟]

رأس گفت خبر های عیسی و محمد از نظر ما درست نیست و ما نمی توانیم به موضوعی که حقیقت آن ثابت نبوده اقرار کنیم.

[رأس الجالوت بزرگ پیشوایان یهودیان گفت: خبر ها و گزارشاتی که در مورد صدور انواع معجزات از عیسی و محمد صلی الله علیه و آله می شود به نظر ما درست نیست. ما گزارشات را قبول نداریم وقتی به نظرمان درست نیست نمی توانیم به موضوعی که در نزد ما ثابت نشده و از حقیقت آن اطلاعی نداریم اقرار کنیم؛ یعنی در صدور گزارشات تردید کرد]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر گاه چنان باشد که تو می گویی آن کس که به درستی عیسی و محمد گواهی داده شاهد زور و فرد مجبوری بوده؟ وی پاسخی نداد

[امام رضا علیه السلام فرمودند: خیلی خب پس اگر چنین باشد که تو می گویی آن کسی که به درستی این گزارشات نسبت به عیسی و نسبت به محمد گواهی داده شاهد زور بوده است. می گوید پس این ها که همه مردم می گویند. این ها همه نسبت به معجزات عیسی و نسبت به معجزات پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله این ها پس همه دروغ می گویند. خب اگر این گزارشات دروغ است که ثقات آن هایی که اهل خبر و نقل هستند و آدم های درستی هستند این گزارشات را می دهند، خب به وسیله همین گزارشات هم معجزات موسی به ما رسیده پس بنابراین نسبت به موسی هم جاری

می شود پس باید موسی را هم منکر شویم نمی شود که «باءك تجر بأی لا تجر» تا جناب موسی قبول داریم گزارشات را، از موسی به بعد گزارشات را قبول نداریم. گوشمان دیگر نمی شنود چشمانمان دیگر گزارشات را نمی تواند بخواند. ببینید برهان تمام است گفت به یهودی: موسی چرا پیغمبر است؟ گفت: چون معجزه دارد. گفت: پس هر که معجزه داشته باشد پیغمبر است. گفت: نه معجزه های بزرگ. فرمودند: خب پیغمبران قبل موسی معجزات بزرگ نداشتند: گفت خیلی خب معجزه داشته باشد کافی است فرمودند: اگر هر که معجزه داشته باشد پیغمبر خداست و موسی به این دلیل پیغمبر است عیسی و محمد هم معجزه دارند چرا آنان را قبول نداری؟ و شروع کردند معجزات عیسی را شمردن معجزات پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را شمردن. گفت ما این گزارشات را قبول نداریم گزارشاتی که نسبت به معجزات عیسی و محمد است را ما قبول نداریم گفتند: چه جور شد تا مادامی که این گزارشات از می رسد تا آن جا این گزارشات را قبول دارید از موسی به بعد گزارشات را قبول نمی کنی این ها همه یک سری گزارش و اخبار و خبر است به ما رسیده و این خبر ها توسط ثقات نقل شده و به تواتر بعضی وقت ها به ما رسیده، بنابراین چرا قبول نمی کنی؟ تا موسی را قبول می کنی از موسی به بعدش را قبول نمی کنی تا این جا که رسیدند دیگر «فلم یحر جوابا» دیگر جوابی نداشت بدهد، سرش را زیر انداخت.

این چندمین بود؟ این دومین بود اولی جاثلیق بزرگ مسیحیان رسید به آن جایی که گفت آقا برای من کافیس با یکی دیگر صحبت کن. من تسلیمم، من دیگر حرفی ندارم رسیدند به رأس الجالوت بزرگ پیشوای یهودیان، آن هم سرش را زیر انداخت دیگر جوابی ندارد که بدهد این دومین نفری بود که امام رضا علیه السلام به قول برخی ضرب فنی اش کردند، جوابی نداشت بدهد. آمدند سر بزرگ پیشوای زرتشتیان

آن دوستانی که گفتند در مورد زرتشت هم ای کاش صحبت می کردی، چند

کلمه کوتاه آخر این درس چون امروز گزارشاتی هم می رسد البته و لو کم که در اثر تبلیغات ماهواره ای زرتشتیان یا بعضی از سلطنت طلب ها بعضی از این بچه ها می گویند ما چرا دین آباء و اجداد خودمان را قبول نکنیم ما آیین زرتشت را گردن می نهیم، ما چرا برویم دنبال محمد عربی و دنبال عرب ها. فکر می کنند این دنبال عرب ها رفتن است پیامبر خاتم است کاری به عرب ها ندارد، مگر وقتی کسی مسیحی می شود دنبال عیسی ناصری می رود عیسی اهل شهر ناصره در فلسطین است دنبال عیسی ناصری می رود و ناصری و فلسطینی می شود و عبری می شود و بنی اسرائیلی می شود عیسی از بنی اسرائیل است. دیگر نه. قصه این نیست که بخواهد عرب شود. یک پیامبری است پیامی آورده برای تمام جهانیان و دعوتش جهانی است بله خودش نژادش عرب است اما نه این که دعوتش مختص به عرب ها باشد. یا اگر شما دنبال او بروید دنبال عرب های ملخ خور رفته اید مثلاً. نه این حرف ها در کار نیست.]

هزید سرآمد دانشمندان ایرانی بود حضرت رضا علیه السلام خطاب به وی فرمود: دلیل تو بر پیغمبری زرتشت که خود را پیغمبر خوانده چیست؟

[ آمدند سراغ پیشوای زرتشتیان امام رضا به او گفتند. او ساکت است. او بیچاره این قدر ترسیده پیشوای زرتشتیان که صدایش در نمی آید. خودش را مثل آن دو تا جلو نینداخته امام به او رو کردند و گفتند: بسیار خب جناب پیشوای زرتشتیان پیغمبری زرتشت را از کجا اثبات می کنی؟ زرتشت پیغمبر خداست شما زرتشتی ها معتقدید از کجا می گویند زرتشت پیغمبر خداست؟ این یک پاراگراف را هم فقط برای نقد زرتشتیان می خوانم. امام رضا با همین دو جمله کار را تمام کردند.]

در پاسخ گفت: زرتشت چیز هایی آورده که پیشینیان همانند آن را نیاوردند و ما هم او را مشاهده نکرده ایم و از پیشینیان خود شنیده ایم وی چیز هایی را حلال



دانسته که دیگران روا ندانسته اند و ما هم به همین مناسبت به وی گرویده ایم.

[جواب می دهد که پس سؤال امام رضا این است جناب هیربد بزرگ، پیشوای بزرگ زرتشتیان از کجا می گویی زرتشت پیغمبر خداست؟ جواب داد گفت که: آقا زرتشت چیز هایی آورده که پیشینیان نیاورده اند ما هم ندیدیم زرتشت را. حالا این حرف ها را در مناظره با آن دو تا شنیده یاد گرفته می گوید ما هم زرتشت را ندیدیم اما از پیشینیان خودمان از پدران خودمان شنیده ایم که زرتشت یک چیز هایی را حلال کرده که دیگران آن ها را حلال نمی دانستند چون پدران ما این را به ما گفتند ما هم به همین مناسبت زرتشت را به عنوان پیامبر خدا قبول کرده ایم]

حضرت رضا علیه السلام فرمود: مگر نه این است که از ناحیه نقل قول به وی گرویده اید؟

[امام رضا علیه السلام فرمودند: پس بنابراین چرا زرتشت پیغمبر است؟ پس شما از ناحیه نقل قول رسیده اید به پیامبری زرتشت. دیگران گفته اند زرتشت پیامبر است و لو پدرانتان شما هم قبول کرده اید که زرتشت پیامبر است. درست است؟]

هر بد گفت: آری

[بزرگ پیشوای زرتشتیان گفت بله درست است پدرانمان گفتند این پیامبر است و ما هم قبول کردیم.]

فرمود: پیروان انبیای دیگر نیز طبق اخباری که از پیغمبرانشان داشته اند و موسی و عیسی نیز اخباری متعرض گردیده اند به آن ها گرویده اند بنابراین چگونه موسی و عیسی و محمد را قبول نداری و شخص ناشناسی را از راه استماع خبر به پیغمبری برگزیده اید؟! هر بد پاسخی نداد.

[امام رضا فرمودند: پیروان پیامبران دیگر هم همین اخبار را نسبت به پیامبران خودشان دارند یهودیان هم می گویند پدران ما می گفتند موسی پیغمبر است. مسیحیان هم می گویند پدران ما می گویند عیسی پیامبر است. مسلمانان هم می گویند

پدران ما می گفتند محمّد پیامبر است بنابراین آن ها هم پیامبرند. چه جوری است که شما زرتشتیان نبوت موسی، عیسی محمّد صلی الله علیه و آله را قبول ندارید اما نبوت زرتشت را که نمی شناسیدش یک شخص ناشناس است از راه شنیدن خبر پدرانتان تصدیق می کنید و او را به نبوت می پذیرید؟ یعنی ببینید برهان اگر جاری باشد همه جا جاری است. اگر بناست یک عده ای بیایند بگویند فلانی پیغمبر است، خُب این عده در مورد موسی و عیسی و محمّد هم می گویند شما چرا زرتشتش را قبول کردید آن ها را قبول نکردید تمام چگونه است که موسی و عیسی و محمّد را قبول نداری و شخصی ناشناس را از راه استماع خبر که پدرانتان به شما گزارش کرده اند به پیغمبری برگزیده اید؟ جناب پیشوای بزرگ زرتشتیان همین جا سرش را انداخت پایین دیگر صدایش در نیامد. هیچ جوابی نداشت.]

حضرت رضا علیه السلام پس از سکوت هربد خطاب به حاضران فرمود: هر کدام از شما که مخالف با دین اسلامید اگر پرسشی دارید بدون واهمه به پرسش خود پردازید و سؤالات خود را مطرح نمایید. (1)

[امام رضا بعد از این که پیشوای بزرگ زرتشتیان سکوت کرد فرمودند: حالا هر کدام از شما ها که مخالف با دین اسلام هستید اگر پرسشی دارید بدون واهمه پرسش خودتان را طرح کنید سؤالاتتان را مطرح کنید تا من جواب دهم.]

تا این جا مناظره امام رضا علیه السلام را اگر چه ادامه دارد و امی گذاریم و نکته ای را در مورد آیین زرتشت خدمت دوستان عرض می کنیم.

## گزارش اجمالی از آیین زرتشت

امام رضا آخر بحث سراغ زرتشتیان رفتند و ما هم وارد می شویم، حیف

ص: 290

---

1- ترجمه عیون أخبار الرضا علیه السلام ص 141-139 ترجمه آیه الله حاج شیخ محمّد تقی آقا نجفی اصفهانی

است، یک گزارشی از آیین زرتشت به شما بدهم. آن وقت آن بچه جوان جاهلی که گمان می کند که اگر مسلمان باشد فرهنگ نیاکانیاش بر باد رفته است. گمان می کند عرب ها و مسلمانان آمدند و ایران را خراب کردند و به غارت و یغما بردند و بنابراین من باید به آیین پدرانم ایرانیان زرتشتی باشم. برای آن بچه پسر که تحت تأثیر تبلیغات سلطنت طلب ها واقع شده است یا پیشوایان زرتشت این چند نکته کوتاه، خیلی کوتاه و اجابت دعوت و درخواست آن برادر عزیزمان که گفت ای کاش بحثی را نسبت به زرتشتیان انجام می دادید همین چند دقیقه فرصتی که داریم کوتاه یک تکه برای زرتشتیان می آییم خدمت شما.

اولاً این که اصلاً زرتشت کیست؟ هویتش کجاست؟ کی [چه زمانی] بوده است؟ اصلاً زرتشتی هست یا نیست؟ خلاف است و اختلاف هم بسیار شدید است. یعنی مثلاً بعضی تاریخ زمان زرتشت را می گویند شش هزار سال قبل از افلاطون است اول مورخ یونانی که از زرتشت نام برده کرانتوس است که خودش 5 قرن قبل از میلاد می زیسته او نمی گوید که زرتشت شش هزار سال قبل از میلاد است او می گوید زرتشت هزار و هشتاد سال قبل از میلاد مسیح است. بنابراین نقل زرتشتی ها ولادت زرتشت 660 سال قبل از میلاد مسیح است. یعنی 7 قرن زود تر از مسیح. این 7 قرن در بعضی از تاریخ ها و نقل ها به 11 قرن و در بعضی از نقل ها به 6 هزار سال یعنی 60 قرن تجاوز می کند 6 قرن تا 60 قرن، ببینید چقدر فاصله اش است. 600 سال تا 6000 سال قبل از میلاد مسیح. یعنی در مورد شخصیت زرتشت اصلاً یک اختلاف بسیار بزرگ است

بعضی حتی آمدند گفتند زرتشت همان ابراهیم است ابراهیم خلیلی که داریم پدر توحید، او زرتشت است حالا این را هم گفته اند به خاطر این که آتش در مقابل

ابراهیم خدا خطاب کرد که (كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرَاهِيْمَ) (1) ای آتش بر ابراهیم برد و سلام باش این ها آتش را چون حرف خدا را شنید و ابراهیم که همان زرتشت است را نسوزاند آتش شد یک نماد مقدس این هم یک قول است.

پس اصلاً هویت زرتشت گرفتار یک اختلاف بزرگ است که اصلاً زرتشت چه زمانی بوده؟ بینید ولادت عیسی مسیح تقریباً معلوم است. ولادت پیامبر ما دقیقاً معلوم است موسی حدوداً معلوم است داستان زرتشت اصلاً معلوم نیست مال چه قرنی است؟ هویت تاریخی زرتشت اصلاً مجهول است.

هر کس که زرتشت باشد و متعلق به هر قرنی باشد، در اثر دو مطلب آیین زرتشت که برخی از ایرانیان به او معتقد بودند رو به افول نهاد. آن دو تا چه بود؟ یکی غلبه اسکندر مقدونی بود که اسکندر مقدونی بر قسمت هایی از ایران غالب شد و یکی دیگر ظهور نور محمدی صلی الله علیه و آله که دیگر با آمدن پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله اسلام تمام ایران را گرفت و آن هایی که باقی ماندند بر آیین زرتشت دیگر شدند انگشت شمار. یک تعداد کمی در اصفهان بود خیلی کم یک تعداد کمی در یزد بود. یک تعداد کمی از یزد و کرمان و آن محدوده مهاجرت به تهران کرده بودند. این ها یک تعداد بسیار محدودی به آیین زرتشت در ایران باقی مانده بودند ما در مورد هر پیامبری چهار مرحله را باید مورد بحث قرار دهیم چهار مرحله را ملاحظه کنید ببینید کدامش در مورد زرتشت تمام می شود:

1- اصل وجود این پیغمبر: اصلاً چنین پیغمبری بوده یا این پیغمبر، پیغمبر رویایی و افسانه ای است. اصلاً اصالتش محلّ تردید است.

2- بعد از این که چنین شخصی بوده آیا او صلاحیت نبوت را داشته است یا نداشته؟

ص: 292

3- به فرض که خودش صلاحیت منصب نبوت را دارد آیا دعوتی که کرده است صلاحیت قبول دارد یا نه؟ یعنی محتوای دعوت

4- دلیل مثبت برای ادعای خودش بیاورد.

از یک پیغمبر این 4 چیز را می خواهیم

یک بار دیگر می گویم:

1- اصل وجودش آیا اصلاً حقیقت است چنین شخصی یا افسانه است. رستم و اسفندیار است. افسانه است که:

رستم یلی بود در سیستان \*\*\* مَشش کردمش رستم داستان

رستم را فردوسی درست کرده است رستم یک پهلوانی بوده در سیستان. این پهلوان را رستمش کردن افسانه بافتن فردوسی است.

یعنی آیا این شخصیت اصلاً اصلش وجودش، وجود دارد یا نه؟

2- به فرضی که اصلش حقیقت داشته باشد آیا او آدمی است که صلاحیت ادعای نبوت دارد یا نه؟

3- بعد این که صلاحیت نبوت دارد، دعوتش، دعوتی است که قابل پذیرش است (محتوای دعوت) یا نه

4- آیا بر این که من پیغمبرم می تواند اقامه برهان و استدلال و معجزه کند یا نه؟

این شد چهار مرحله هر پیغمبری باید چهار مرحله اش به اثبات برسد. جناب زرتشت در هر چهار مرحله اش با عرض معذرت از هموطنان خودم مردود است. هیچ کدام در حق زرتشت تمام نیست بنابراین زرتشت را به عنوان پیامبر اصلاً نمی شود پذیرفت یک به یک بحث کنیم:

1- در این که اصلاً زرتشت وجودی حقیقی است یا افسانه. از تولدش بفهمید. قرن هفتم قبل از میلاد است قرن یازدهم قبل از میلاد است یا شصت قرن قبل از

ص: 293

میلاَد است. خب این اختلاف در ولادت کسی به افسانه بیشتر شبیه است. اصلاً معلوم نیست شخصیتی به نام زرتشت وجود خارجی داشته باشد.

2- وقتی معلوم نیست خودش شخصیتش حقیقی باشد ما نمی دانیم او چه کسی بوده؟ چه خصوصیات دارد؟ چه ویژگی هایی دارد؟ آیا ویژگی پیامبران بر او بار می شود؟ یعنی آیا صلاحیت شخصی برای دعوی نبوت دارد یا ندارد؟ نمی دانیم پس مرحله دوم هم در موردش ناتمام است.

3- مرحله سوم دعوتش قابل پذیرش باشد دعوت او اموری که خلاف عقل در آن هست وجود نداشته باشد برای شما خواهم گفت دعوت زرتشت قابل پذیرش نیست چرا؟ ببینید زرتشت واجب الوجود را موسوم می کند به اهورامزدا. اهورامزدا یعنی سرور دانا اشکالی ندارد اسمش را هر چه می خواهی بگذار واجب الوجود را می گوید اهورامزدا است خدا، اهورا مزدا. است قبول چون با اسم که دعوا نداریم تو بگذار اهورامزدا یعنی سرور دانا یعنی سید العالم. تعبیر سید به خدا می شود کرد یا سیدی، دانا و العالم نسبت به کون و ما کان و ما یکون عالم به ذات و ذات باری است این هم اشکالی ندارد می گوید از اهورامزدا، هرمز متولد شد. خب به سلامتی خدا زاییده یک پسر هرمز. متولد شد از او هرمز که بهترین موجودات است و خالق موجودات دیگر. است یعنی هرمز بقیه را خلق کرده هرمز چه چیز خلق کرد؟ هفت تا نور خلق کرد که این هفت نور پادشاهان آسمان هستند. اسم هایشان چیست؟ امشاسپندان اهورامزدا بیا پایین هرمز را خلق کرد نه خلق می گوید تولد یافت از اهورامزدا، هرمز تولد یافت از، هرمز هفت امشاسپندان که امشاسپندان پادشاهان آسمان، هستند خلق نمود بعد از امشاسپندان یزدان را تازه بعد این ها تازه، هرمز یزدان را آفرید و بعد از آن سایر مخلوقات نیک را آفرید. آن وقت این ها (زرتشتیان) می گویند امشاسپندان که پادشاهان آسمانند یزدان آفتاب ماه، آتش، آب و همه درختان که هرمز خلق کرده باید برای همه این ها سجده کنید. و

همه این‌ها مقدسند چون مخلوقات هرگز هستند اما چون آتش به ما از بقیه چیزها بیشتر کمک می‌کند سجده‌ی در مقابل آتش را از آن نباید غفلت کرد.

این اعتقاد را نمی‌شود پذیرفت استحاله عقلی دارد غیر قابل پذیرش است چرا؟ چون اهورامزدا هرگز را زاییده و هرگز این‌ها را آفریده و این‌ها جنبه‌ی خیر دنیاست.

نقطه مقابل زرتشتیان شرور را به اهریمن نسبت می‌دهند یعنی برای هستی دو منبع خیر و شر قائلند. شرور را اهریمن خلقت کرده است و خیر را یزدان و در نهایت برو بالا می‌رسی به اهورامزدا بنابراین قائل به دو مبدأ خیرات و شرور هستند بنابراین آیین، آیین توحیدی نیست. ثنویت است. دو گانه پرستی است منبع خیرات و منبع شرور و این برایش برهان اقامه کردیم که استحاله دارد نمی‌شود قبول کرد مضافاً به این که زایش برای اهورامزدا خدا قائل شده اند و خدا هم نمی‌تواند فرزند داشته باشد این هم استحاله دارد و خلقت مختص به ذات باری است هیچ کس دیگری خالق نیست خالق فقط خداست

اگر یک وقتی خدا نسبت می‌دهد خلقتی را به اعجاز به پیامبرانش مثل جناب عیسی که گل را درست کرد و دمید پرده شد ( *أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ* ) (1) یعنی این‌ها خلقت موردی است. علی نحو اعجاز به نحو موجهی جزئی در یک موارد خاصی خدا این قدرت را به پیغمبرش داده و *إِلَّا الْخَالِقُ هُوَ اللَّهُ* تمام شد و هیچ کس دیگری نیست. خلقت فقط از آن خدا است بله به شکل معجزه پیامبری بتواند یک خلقتی به اذن الله انجام دهد این را منکر نیستیم این درست است اما این موجهی جزئی است نه این که خدا خلقت را داده باشد دست یزدان اهورامزدا تحویل یزدان داده اهورامزدا تحویل

ص: 295

پسرش هرمز داده این ها نمی شود این ها استحاله دارد بحث هایش را هم در قسمت توحید این مباحث کردیم بنابراین محتوای اعتقاد زرتشتیان استحاله عقلی دارد قابل پذیرش نیست.

و اگر بیابید در احکام دینشان حلال و حرام ها شریعت، فقه. آن را که دیگر نپرس چیزهایی در فروع دینشان دارند بعضی هایش را برای شما می گویم: تزویج محارم تزویج خواهر و برادر اشکالی ندارد در آیین زرتشت. البته از بس این تزویج محارم قبیح است و توسط اسلام قبیح شمرده شده و بدشان می آید مردم از این قصه، الآن منکرند شما به زرتشتی ها بگویید تزویج محارم ازدواج خواهر و برادر در آیین شما هست می گویند نه نیست. اما در تاریخ می گوید پادشاهان ایران بعضی از آن ها اصلاً زرتشتی شدند تا خواهر خودش را بتواند تزویج کند.

غسل با ادرار گاو احترام فوق العاده به گاو و سگ جزء مقدساتشان است. سوزاندن مرده ها و غیر این ها .

این ها آیین احکام زرتشتی است و الآن شما زرتشت را بخواهید یک فقه، یک شریعت به شما بدهد ندارد به شما فقط زرتشت چیزی که دارد ارائه دهد امروز فقط پندار نیک گفتار نیک کردار نیک است همین تمام شد برو به سلامت این فقه است؟ این که فقه نیست این که شریعت نیست فقه و شریعت این است که قبل از ولادت برنامه داشته باشد تا بعد از مردن در همه جهات باید برنامه داشته باشد.

چهار تا کلمه ی اخلاقی ما نمی گوئیم این حرف بدی است پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک این حرف خوبی است حرف بدی نیست اما این جمله های اخلاقی این که شریعت نیست این که فقه نیست این که آیین نیست بنابراین داستان زرتشت محتوای دین هم از لحاظ اعتقادی قابل پذیرش نیست و استحاله عقلی دارد، هم از لحاظ احکام و شریعت و فقه قابل پذیرش نیست. این هم مال محتوا

چهارم: به فرض که ما همه این ها را نادیده بگیریم از کجا می شود گفت



زرتشت پیغمبر خداست؟ چه دلیلی در اثبات دعوی نبوت زرتشت امروز وجود دارد؟ این هم مرحله چهارم هیچ دلیل مثبت بر ادعای زرتشت امروز وجود ندارد. شما نگوئید مگر برای موسی و عیسی دلیل مثبت هست بله هست. دلیل مثبتشان است؟ قرآن دلیل مثبت ادعای موسی و عیسی است. ما اگر قرآن هم نگفته بود این حرف را در مورد موسی و عیسی می زدیم که دلیل مثبت بر ادعایشان نیست. قرآن آن ها را تصدیق می کند اما قرآن زرتشت را تصدیق نمی کند. هیچ جای قرآن نیست تصدیق زرتشت هیچ جای قرآن وجود ندارد ما از کجا بگوئیم زرتشت اصلاً پیغمبر بوده است؟ چه دلیلی وجود دارد؟ چه کسی می تواند اثبات کند نبوت زرتشت را؟

بله امیر المؤمنین علی بن ابی طالب علیه صلوات المصلین موقعی که ایران فتح شده بود و خلافت به امیر علیه الصلاة و السلام رسید. امیر علیه السلام مجوسیان را که بر آیین زرتشت بودند ملحق به اهل کتاب کردند، (1) فقط همین، هیچ چیز دیگر نیست. یعنی نه روایات می گوید زرتشت پیغمبر است نه قرآن می گوید نه اثبات کتاب آسمانی برای این ها می کند. فقط سیره عملی امیر المؤمنین است می بوسیم روی چشم می گذاریم غیر از این هیچ چیز دیگر نیست که امیر علیه السلام ألحقهم بأهل الکتاب امیر ملحقشان کردند به اهل کتاب و احکام اهل کتاب را در مورد زرتشتیان بار کردند. اگر امیر المؤمنین این کار را نکرده بودند یک دلیل بر این که اصلاً زرتشت پیغمبر است احدی نمی توانست اقامه کند و این دلیل هم اثبات نبوت زرتشت و کتاب آسمانی زرتشت نیست. چون ألحقهم بأهل الکتاب امیر نفرمود این ها اهل کتابند، مثل پیروان مسیح و پیروان موسی ملحق به اهل کتاب کردند ملحق غیر خود ملحق به است. بنابراین یک الحاق بیشتر نیست. یعنی ما عملاً احکام اهل کتاب را برایشان بار می کنیم اما

ص: 297

---

1- رجوع کنید به کتاب وسائل الشیعة، ج 15، ص 128، ح 7 و 8 باب 49 از ابواب جهاد العدو، چاپ مؤسسه آل البيت علیهم السلام

عملاً تعبداً نه حقیقتاً و واقعياً؛ و قبل از امیرالمؤمنین در یک روایت (1) دارد که رسول الله محمد مصطفی صلی الله علیه و آله نیز با آنان معامله اهل کتاب کردند پس اثبات نبوت زرتشت اصلاً امکان پذیر نیست اما در شریعت اسلام برای آن ها احکام اهل کتاب طبق دستور پیامبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بار می شود احکام تعبدی است نه این که واقعاً زرتشت پیغمبر باشد و کتاب آسمانی داشته باشد پس چرا بعد از انقلاب در این مملکت آیین بزرگ داشت زرتشت گرفته شد و بعضی ها پیام هایی صادر کردند و او را پیامبر خدا نامیدند؟ بعد از این همه خون شهدا و این که همه ی این خون ها به خاطر قرآن و اسلام بود چرا چنین کردند این یک سؤالی است که هم این دنیا باید جواب بدهند هم در جهان دیگر

### مناظره امام رضا با رئیس صابین

«عمران صابی که سر آمد متکلمان عهد خویش بود اظهار داشت ای دانشمند مردمان هر گاه مرا به پرسش از خودت دعوت نکرده بودی اقدام به پرسش از شما نمی کردم زیرا من به کوفه و بصره و شام و جزیره مسافرت کرده ام و با بسیاری از متکلمان به گفتگو با پرداخته ام و هیچ کدام دلیل استواری برای یکتای بی همتا که قائم به وحدانیت است برای من نیاورده اند اینک اجازه می فرمایید پرسش خودم را در این زمینه به عرض برسانم

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هر گاه در گروه حاضر عمران صابی وجود داشته باشد بدون شک تو هستی

عرض کرد: آری من عمران صابیم.

فرمود: ای عمران هر چه می خواهی بپرس و پای از جاده انصاف بیرون مگذار و از راه درستی تجاوز مکن.

ص: 298

---

1- وسائل الشیعة، ج 29، ص 218، ح 7، باب 13 از ابواب دیات النفس موثقه سماعة بن مهران.

عمران گفت به خدا سوگند ای آقای من زیر بنای گفتگوی من آن است که از مباحثی که حضور مبارک مطرح می‌کنم مطالبی بیاموزم و کسب اطلاعات تازه ای بنمایم و امیدوارم هم چنان که فرمودید رعایت کمال انصاف را بنمایم.

امام علیه السلام فرمود: پرسش های خود را مطرح کن حاضران برای شنیدن طرح گفتگوی عمران با امام بر یک دیگر پیشی می‌گرفته و هر چه بیشتر همگی حواس خود را متوجه پاسخ و پرسش می‌نمودند.

عمران پرسید: موجود اول کیست و نخستین آفریده او چیست؟

فرمود: اینک آماده پاسخ های خود باش و افزود موجود اول یعنی یکتای بی همتا همواره یکتای بی انبازی بود که حدود و اعراضی برای آن متصور نبوده و پیوسته در این حال بوده پس از این بدون آن که سابقه ی آفرینشی باشد موجودی را که دارای حدود و اعراض گوناگون بود بیافرید و وجود او را بر پایه ی ماده ای مستقر نداشت و آفرینش او را همتای صورت سابقه داری مقرر نفرمود پس از این آفرینش دیگر از موجودات از برگزیدگان و آن ها که با یک دیگر اختلاف و ائتلاف دارند پرداخت و هم چنین رنگ ها و طعم ها و چشش ها بیافرید و افراد را به رنگ های مختلف بیاراست در حالی که به هیچ یک از آفریدگان به هیچ وجه نیازی نداشت و از ناحیه آن ها کسب موقعیتی برای خود نمود و زیادی و نقصانی از آن ها در خویش ایجاد نکرد.

سپس فرمود: آیا فهمیدی چه گفتم؟ عمران گفت: آری.

فرمود: ای عمران هرگاه خدای متعال موجودات را برای رفع نیازمندی خود آفریده بود باید موجوداتی بیافریند که کاملاً رفع نیازمندی از وی بنمایند و مجبور بود دو چندان آن چه را آفریده است بیافریند زیرا یاوران هر اندازه بیشتر باشند صاحب آن ها نیرومند تر و بهتر می‌تواند رفع نیازمندی از خود بنماید در نتیجه شمارش نیازمندی او بی اندازه بود زیرا با هر آفریده ای حاجت تازه ای برای خود ایجاد

می کرد و به همین مناسبت گفتم خدای متعال آفریدگان خویش را برای رفع نیازمندی خود نیافریده

آری آفریدگان خود را به یک دیگر نیازمند ساخته و برخی را برتر از برخی دیگر قرار داده و در این فضیلت نظر ویژه ای برای خود نداشته چنان چه از آن دسته دیگر بیم ناراحتی احساس ننموده و قصد انتقام نداشته.

عمران پرسید: آیا خدا از وجود خود باخبر است؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: علم بشی برای نفی خلاف آن است که جاهل باشد و در خدای متعال جهلی وجود ندارد تا با علم به آن نفی جهل کرده باشد.

عمران پرسید علم خدا چگونه است؟ آیا به انتقاش صورت حاصله ذهنیه است که در ضمیر عالم پیدا می شود یا به غیر آن.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: هرگاه علم او به صورت ذهنیه باشد آیا برای آن نهایی خواهد بود یا نه؟ عمران گفت بدیهی است دارای نهایی است.

حضرت رضا پرسید مقصود از ضمیر چیست و به چه کیفیتی معلومات باری تعالی در ضمیر او انتقاش پیدا می کند عمران پاسخی نداد.

حضرت فرمود: در این جا از تو می پرسم آیا این ضمیر را به ضمیر دیگر باید ادراک نماید یا نه؟ اگر بگویی ادراک آن به ضمیر دیگر نیست پاسخ صحیحی نبوده (زیرا به اصطلاح یا دور خواهد بود یا تسلسل) بلکه باید گفت خدای متعال موصوف به ضمیر و صورت ذهنیه نمی شود و علم او فعل اوست و تجزیه در ذات او راه ندارد و مانند آفریدگانش علمش حصولی نمی باشد.

عمران پرسید: حدود آفریدگان و انواع آن ها را بیان فرمایید:

فرمود حدود آفریدگان به شش نوع تقسیم می شود به این شرح:

بخش اول: آن هایی هستند که بر اثر لمس کردن و دیدن و موزون بودن احساس شوند مانند بیشتر از چیزها

دوم: موجوداتی که به اوصاف مزبور محسوس نباشند مانند روح

بخش سوم: آن‌ها بی‌هستند که با وزن و لمس و رؤیت و رنگ و چشش احساس نوشتند مانند هوا و آسمان و فرشتگان

بخش چهارم: آن‌ها بی‌هستند که دارای مقدارند از قبیل اشکال و طول و عرض

بخش پنجم: اعراض ثابت‌اند که به حواس در آیند از قبیل رنگ و روشنایی

بخش ششم: اعراض غیر ثابت‌اند از قبیل اعمال و حرکاتی که برای ایجاد موجودات به ظهور رسند و آن‌ها را به حالات مختلف در آورند و زیاد و کم کنند و خود اعمال و حرکات که بیشتر از اندازه احتیاج وقتی شاغل نمی‌شوند به جز از آثارشان قراری ندارند و همانند کلام است که خود نیست می‌گردد و اثرش باقی می‌ماند.

پرسید آن‌گاه که خدا تنها بود و چیزی جز او و با او نبود آیا بر اثر آفرینشی که ایجاد می‌کرد تغییری در ذات او به وجود نمی‌آمد.

فرمود: خدا قدیم است و تغییری در قامت او بر اثر آفرینش به وجود نمی‌آید بلکه آفرینش بر اثر اراده او تغییر می‌کند.

پرسید: به چه چیز می‌توان او را شناخت؟ فرمود او را باید به غیر خود او شناخت پرسید غیر او کدام است؟ فرمود: مشیت و اسم و صفت و امثال آن‌ها و همگی آن‌ها حادث و آفریده و در دست تدبیر او می‌باشند.

عمران پرسید: پس خدا چیست؟ فرمود: نوری است که ماورای خود را منور ساخته و آفریدگان آسمان و زمین خویش را به لوازم و حیثیات وجود ایشان هدایت نموده و تو هم بیشتر از آن چه من از حقیقت توحیدی باخبرم نخواهی دانست.

عمران گفت: مگر نه این است که خدا پیش از آفرینش موجودات ساکت بود و سخن نمی‌گفت و پس از آفرینش آن‌ها گویا گردید.

فرمود: سکوت در جایی بکار می‌رود که پیش از آن نطقی بوده به همین

مناسبت نمی گویند چراغ ساکت بود و سخن نمی گفت و هم نمی گویند چراغ اراده کرده به ما نور دهد زیرا روشنایی فعل چراغ نیست بلکه چراغ همان نور است و آن گاه که روشنی دهد می گوئیم چراغ ما را روشن ساخت و از درخشندگی او بهره ور شدیم.

عمران پرسید: آن چه می دانم آن است که در ذات خدا بر اثر آفرینش تغییری به وجود می آید.

فرمود: این اظهاریه کاملاً محال است که تغییر آن چه او ایجاد کند ذات او را نیز تغییر دهد.

ای عمران آیا هیچ گاه اتفاق افتاده که آتش خود را تغییر دهد یا خود را بسوزاند و یا هیچ گاه روی داده که چشم خود را ببیند؟

عمران گفت: آری چنان است که فرمودید بفرمایید آیا خدا در وجود آفریدگان خود است یا آفریدگان در وجود او می باشند.

امام علیه السلام فرمود: خدا عالی مقام تر از این است که در خلق درآید یا خلق در او در آیند و به زودی این موضوع را برای تو توضیح خواهم داد، فرمود آن گاه که آئینه را به دست گرفته و صورت خود را در آن می بینی تو در آنی یا آئینه در تست؟ و هر گاه هیچ کدام نباشد چگونه استدلال می کنی صورتی که در آئینه ظاهر گردیده صورت تو باشد.

عمران گفت: از راه درخشندگی بدان استدلال می کنم.

امام علیه السلام فرمود: آیا درخشندگی که در آئینه وجود دارد بیش از درخشندگی است که در دیدگان تو موجود است، گفت: آری.

امام علیه السلام فرمود: درخشندگی بیشتر را به ما نشان ده پاسخی نداد.

امام علیه السلام فرمود: آری همان نور است که تو را به صورت مجسم در آئینه هدایت می کند در عین حالی که در وجود هیچ یک از شما چنان نوری وجود ندارد،

و امثال این ها از مانند های دیگر که جاهلان بی خبرند.

در این موقع امام علیه السلام به جانب مأمون توجه کرده فرمود: هنگام نماز فرا رسید. عمران به عرض رسانید: پرسش مرا قطع نکنید و دل مرا نشکنید. فرمود: نماز می خوانیم و به زودی باز می گردیم.

پس حضرت رضا علیه السلام و مامون از جای برخاسته، امام در درون دارالخلافت به نماز پرداخت و مردم به اتفاق محمد بن جعفر در بیرون دارالخلافت نماز گذاردند امام علیه السلام در محل خود آمده عمران را به حضور طلبیده فرمود به سؤال خود ادامه بده

عمران پرسید: آیا توحید خدا حقیقی است یا اعتباری؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: همانا آفریدگار یکتا پیوسته بی همتا موجودی با او نبوده دومی نداشته معلوم و مجهول محکم و متشابه مذکور و منسی نبوده به نام چیزی از چیز ها که جز خودش باشد نامیده شده زمانی نداشته و نخواهد داشت به چیزی پایدار نبود و نخواهد بود به چیزی متکی نیست و در چیزی قرار نیافته پیش از آن که موجودات را بیافریند سابقه ای نداشتند و صفاتی که بر او اطلاق می شوند صفات حادث و محض برای فهم صفات اوست.

پس از این فرمود: ابداع و مشیت و اراده سه نقطه متفاوت اند که دارای معنی واحد می باشند اولین موجودی را که ایجاد کرد و اراده به وجود آن پیدا نمود و مشیتش به ایجاد آن تعلق گرفت حروف بود، حروف زیرا بنای همه چیز و رهبر هر گونه ادراک کننده و توضیح ده مشکلات اند به وسیله ی آن ها درست یا نادرست امتیاز پیدا می کند و فعل و مفعول و معنی و مفهوم به دست می آیند و بالاخره کلیه ی امور وابسته ی به آن ها است.

آن گاه که حروف ایجاد شدند معنایی جز خود نداشتند آن هم معنایی متناهی و وجود علی حده ای نداشتند زیرا به ابداع وجود پیدا کرده اند نور نخستین فعل خدا

بود که خود نور آسمان ها و زمین است و حروف مفعول همان فعل اند و حروف آن هاینده که چرخ هر گونه کلام و عبارت در محور آن ها به حرکت می آید و خدا آن ها را برای تنظیم کار ها به آفریدگان خویش آموخته است.

حروف عبارت از سی و سه حرفند که بیست و هشت حرف از آن ها عربی اند و دوازده حرف از آن ها سریانی و عبرانی و پنج حرف آن ها مشترک در لغات دیگر و پنج حرف دیگر که حروف قبیحج باشد نیز به حسب اقالیم صورت های مختلف به خود گرفته اند که فعلاً محلی برای گفتگوی از آن ها باقی نیست، حروف با احکامی که متعلق به آن ها است و با شمارشی که دارند فعل خدایند چنان چه فرمود ( کُنْ فَيَكُونُ ) (1) بنابراین ( کُنْ ) فعل خداست و یکون مخلوق او.

اینک اولین آفریده ی خدا ابداع است که وزن و حرکت و گوش و رنگ حس ندارد و آفریده دوم که حروف اند وزن و رنگ ندارند و لیکن مسموعند و به نظر نمی آیند آفریده سوم که از سایر انواع است محسوسات و ملموسات اند که دارای چششانند و به نظر می آیند

خدای متعال پیش از همه چیز ابداع را بیافرید زیرا پیش از خدا دیگری نبوده و خود انبازی نداشته و ابداع پیش از حروف است و حروف هم جز بر خود بر چیز دیگری دلالت نمی کنند.

چگونه حروف به غیر خودشان دلالت نمی کنند؟ فرمود: برای این که مفردات آن ها به تنها معنایی ندارند و چون آن ها را مرکب فرمود دارای معنای ویژه ای گردیدند در نتیجه هر گاه کلمه ای را از چهار حرف یا پنج حرف یا شش حرف یا بیشتر یا کمتر ترکیب کنند معنای مقصود بدست می آید بدیهی است معنای مزبور حادث بوده

ص: 304

---

1- سوره های بقره آیه 117؛ آل عمران آیات 47 و 59، انعام آیه 73؛ نحل، آیه 40؛ مریم، آیه 35؛ پس آیه 82؛ غافر، آیه 68



عمران پرسید: از کجا بفهمیم که حروف دارای معنای علی حده نبوده اند؟

فرمود: هر گاه حروف را به طور انفراد ذکر کنی مثلاً بگویی (ا ب ت ث ج ح خ) تا به آخر از حروف تهجی معنایی جز خود آن ها احساس و ادراک نخواهی کرد و هر گاه آن ها را ترکیب کردی و اسم و صفت برای معنای مقصود خود قرار دادی معنای تازه ای از آن ها ادراک می کنی که موصوف و مسمی را تعیین می نمایند آیا فهمیدی؟

گفت: آری.

حضرت رضا علیه السلام فرمود: صفت جز بر موصوف و اسم جز بر معنی و حدّ جز بر محدود دلالت نمی کند بنابراین اسما و صفات حق تعالی دلیل بر کمال و وجود خدایند و دلالتی بر احاطه به ذات او ندارند چنان چه ترییع و تثلیث و تسدیس بر محدود خود دلالت می کنند

زیرا ما می توانیم به وسیله اسما و صفات او را بشناسیم و لیکن نمی توانیم او را به درازا و پهنا و کمی و زیادی و رنگ و وزن و امثال آن ها محدود نماییم، و مقام ذات اقدس باری تعالی بالاتر از آن است که آفریدگان او بتوانند وی را همانند خود بشناسند و تحدید نمایند در عین حال خدا را به صفاتش موصوف می دارند و با اسمایش می خوانند و این گونه اسما و صفات را از آن نظر ویژه خود قرار داد تا آن ها که طالب حق اند نیازی به رؤیت او نداشته و نخواهند که سخن او را استماع نمایند و یا او را با اعضای خود لمس کنند و یا به قلب خود به وی احاطه نمایند در نتیجه اگر صفاتش بر او دلالت نکنند و نتوانند او را به اسم بخوانند از طرف دیگر پی به معنای اسم و صفات نبرند مستلزم آن است که بندگان او وی را با اسما و صفاتی که از معنای آن ها بی اطلاع اند عبادت کنند و معبود یکتا غیر از خدا باشد زیرا اسما و صفات او غیر او می باشند.

حضرت رضا علیه السلام فرمود آیا فهمیدی؟ عرض کرد: آری بیشتر بفرمایید.

فرمود: ای عمران بکوش تا عقیده ی بیهوده گویان را برای خود اختیار نکنی زیرا آنان معتقدند خدای متعال در روز قیامت برای رسیدگی به کیفر و پاداش مردمان هویدا می گردد لیکن در دنیا دیده نمی شود.

هرگاه عدم ظهورش در دنیا محض برای نقصان او باشد در آخرت هم دیده نخواهد شد، آری این عده از افراد مردم کور و کوری هستند که ناخودآگاه از حقیقت دور افتاده اند خدا فرمود: آن ها که در این دنیا کورند در آخرت هم از بهره وری از حقایق محروم اند.

و افزود خردمندان می دانند استدلالی را که برای عالم آخرت می آورند همانند استدلالی است که برای دنیا آورده اند یعنی به چه دلیل خدا در این عالم دیده نمی شود به همان دلیل هم در آن دنیا دیده نمی شود.

آری اگر کسی بخواهد امثال این موضوعات را به اندیشه و رأی خود تحصیل کند مسلماً جز دوری از خدا و حقیقت بهره دیگری نبرده زیرا این گونه معلومات را خدای متعال ویژه عده ای قرار داده که خردمند و عالم و فهمیده اند.

عمران پرسید: ابداع مخلوق است یا غیر مخلوق؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: ابداع موجودیست ساکن که رابطه میان علت و معلول است که دیده نمی شود و مخلوق بودنش از آن نظر است که حادثست و خدا که آن را احداث نمود مخلوق برای اوست آن گاه که خدا ابداع را آفرید موجود ثالثی نبود و آن چه آفریده ی خداست مخلوق او می باشد آفریده خدا از این ها بیرون نیست یا ساکن است یا متحرک یا مختلف است یا مؤتلف حقیقت آن برای ما معلوم است یا نا معلوم و هر آن چه محدود باشد آفریده خداست.

در ذیل بیان فوق افزود هر چیزی که به حواس ظاهره ادراک شود معلوم برای آن ها است و هر حاسه ای دارای یک نوع نیروی بخصوصی است که به وسیله ی آن ادراک می کند و قلب آدمی قدرت فوق العاده ای دارد که همگی محسوسات را

ای عمران خدا یکتایی که قائم به خود است و تقدیر و تحدیدی در ذات او وجود ندارد آفریده ای را به وجود آورده که هم مقدر است و هم محدود، و آن چنان به دست می آید که آن چه را در آغاز آفریده در او موجود بوده یکی تقدیر و دیگری مقدر و در هیچ یک رنگ و وزن و ذوق وجود نداشته در عین حال یکی یکی از آن دو به وسیله ی دیگری ادراک می شود و هر دو به خود ادراک می شوند و خدا موجودی را که قائم به خود باشد به غیر از همان چه را که دلیل بر توانایی خود اوست نیافریده است.

بنابراین خدای متعال یکتای بی همتایی است که انبازی ندارد و حقیقت او برای هیچ کس معلوم نمی باشد لیکن آفریدگان او به یک دیگر نیازمندند متأسفانه مردم بی اطلاع از وصول به این حقیقت در حیرت شده و خواستند از طریقه تیرگی بیرون آیند بر خلاف انتظار به تیرگی بدبخت کننده تری افتاده و خدا را چون خود ستودند و از حقیقت دور افتادند با آن که اگر خدا را به صفاتش و آفریدگانش را به صفاتشان ستوده بودند اظهاری از روی فهمیدگی کرده و به سیاه چال اختلاف نمی افتادند و گرفتار نمی شدند خدا همه را به راه راست هدایت فرماید.

عمران پرسید: خدای متعال در کجاست و آیا چیزی او را در احاطه ی خود قرار می دهد و آیا تغییر حالی در او به وجود می آید و آیا نیازی به چیزی دارد.

امام علیه السلام فرمود: بدیهی است پاسخ تو را می دهم و از تو می خواهم تا پاسخ مرا با کمال دقت توجه کنی زیرا پرسش تو از مهم ترین مسائلی است که ممکن است مورد سؤال واقع شود و آن ها که گرفتار تردید های فکری هستند کمتر به حقیقت آن پی می برند لیکن خردمندان از پی بردن به حقیقت آن در مانده نمی باشند

ای عمران نخست باید دانست هر گاه خدای متعال موجودات و پدیده ها را به منظور رفع نیازمندی خود آفریده بود ممکن بود بگویند خدای متعال آفریدگان خود

را بدان جهت از نیستی به هستی آورده تا رفع احتیاج از خویش بنماید با آن که هیچ گونه احتیاجی بدان ها ندارد.

و نیز خدا همواره ثابت و پایدار بود نه در چیزی قرار گرفته و نه بر چیزی آرامش پیدا نمود آری آفریدگان او به یک دیگر وابسته اند و برخی از آن ها در برخی دیگر قرار می گیرند و یا از بعضی بیرون می آیند و خدا با قدرت بی زوالش همگی آن ها را در اختیار خود دارد

نه در چیزی وارد می شود و نه از چیزی خارج می گردد و موجودی هم حافظ و نگهبان او نمی باشد و او هم از نگه داری چیزی در مانده نمی گردد و کسی هم نمی داند چگونه خدا از آن ها نگهبانی می نماید.

آری خدا و رسولانش و آن ها که از اسرار الهی با خبرند و آن ها که از فرمان او نگهبانی می نمایند و گنج واران احکام او می باشند و از آیین او کاملاً پیروی می نمایند به چگونگی نگه داشت او متوجهند.

آری فرمان او به اندازه یک چشم به هم زدن یا کم تر از آن صادر می شود و چون اراده آفرینش موجودی را بفرماید با فرمود ( کُن ) یعنی موجود شو بلافاصله موجود می شود، وجود آن چیز به مشیت اراده اوست و همه موجودات در مقام آفرینش از نظر او یکسانند نه چیزی نزدیک تر به اوست و نه دورتر از او.

امام علیه السلام فرمود: آیا آن چه را گفتم فهمیدی؟

عرضه داشت: آری کاملاً فهمیدم گواهی می دهم خدای متعال هم چنان است که شما توصیف فرموده و توحید او را بیان فرمودید و گواهی می دهم محمد بنده اوست که مبعوث شده تا راه هدایت را به مردم نشان دهد و آن ها را به آیین حقیقت بخواند سپس به جانب قبله متوجه شده برای شکرانه این هدایت سجده کرده و اسلام اختیار نمود.

نوفلی گوید: آن گاه که متکلمان دیدند عمران صابی با آن همه نیرویی که در

جدل و گفتگو داشت آن چنان که کسی نمی توانست او را مجاب ساخته و از پای در آورد در برابر امام علیه السلام این گونه به دست و پا افتاده و بالاخره ایمان آورد، جرأت نکرده و اظهاری ننمودند.

کم کم شب به سر رسید مأمون و حضرت رضا علیه السلام مجلس مناظره را ترک گفته و حاضران از مجلس بیرون رفتند.

نوفلی گوید: پس از پایان مجلس مناظره، با عده ای از دوستان گفتگو می کردیم محمد بن جعفر عموی حضرت رضا علیه السلام مرا احضار کرد آن گاه که به ملاقات وی رسیدم اظهار داشت امروز نگران حال رفیقت بودی که چگونه با ارباب بحث به جدل پرداخته بود به خدا سوگند هیچ گاه گمان نمی رفت علی بن موسی از امثال این مطالب اطلاعی داشته باشد زیرا اوقاتی که در مدینه بودیم معظم له به امثال این گفتگوها نمی پرداخت و متکلمان به منظور مباحثه با وی ارتباطی نداشتند.

در پاسخ گفتم: چنان نبود که علی بن موسی الرضا در مدینه به سکوت برگزار می کرد بلکه بسیار اتفاق می افتاد حاجیان از اطراف می آمدند و امور حلال حرام خود را از وی می پرسیدند و آن حضرت پاسخ آن ها را می داد و گاهی با ارباب جدل نیز به گفتگو می پرداخت.

شگفت است که روزگار تا چه اندازه در شکست اهل بیت طاهرین می کوشیده (که نزدیک ترین بستگانشان هم گمان اطلاعات و معلومات را در حق آن ها نداشتند).

محمد پس از این اظهار داشت ای محمد بیم دارم مأمون بر او حسادت ورزد و او را مسموم نماید یا او را به گرفتاری دیگری مبتلا گرداند پیشنهاد من آن است از او تقاضا کنی تا از این قبیل کارها و اظهارات دست بردارد.

در پاسخ گفتم: بدیهی است حضرت رضا علیه السلام چنین درخواستی را از من نمی پذیرد گذشته از این مأمون می خواهد آن حضرت را در بوته آزمایش قرار دهد تا ببیند از علوم پدرانش دارد یا نه

محمد در پایان گفت: از جانب من به آن حضرت بگو عمویت تقاضا دارد تا از اقدام به این طرز رفتار خودداری کند و به جهاتی که در نظر دارد تمنا می کند تا از این قبیل بیانات دست بردارد.

نوفلی می گوید: پس از آن که حضور مبارک حضرت رضا علیه السلام شرف یاب شدم تقاضای محمد را به عرض رسانیدم امام علیه السلام لبخندی زده فرمود خدا از عمویم نگه داری فرماید هر گاه گمان این گونه اطلاعات را در حق من نداشت چرا از ابراز آن ها اظهار کراهت کرده.

نوفلی گوید: حضرت رضا علیه السلام به من فرمود عمران را به حضور بیاور عرض کردم: آری از محل او اطلاع دارم و می دانم در خانه ی یکی از شیعیان به سر می برد فرمود: مهم نیست مرکبی را دستور داد آماده کرده دنبال وی رفتم به مجردی که عمران حضور مبارک شرف یاب شد دستور داد جامه ای را آورده و ده هزار درهم نیز به وی جایزه مرحمت کرد.

به عرض رسانیدم از این عنایتی که نسبت به وی فرمودید به یاد رفتار جد بزرگوارتان امیر المؤمنین علیه السلام افتاده

فرمود: آری این چنین خواستیم با وی رفتار کنیم سپس دستور داد سفره غذا گسترده مرا در طرف راست و عمران را در طرف چپ خود نشانید پس از صرف غذا خطاب به عمران فرمود اینک همراه دوست ما به منزل خود باز گرد بامداد حضور ما بیا تا از خوراک مدینه به تو بخورانیم

عمران پس از آن همواره با متکلمان به جدال می پرداخت و بر آن ها چیره می شد. تا کار به جایی رسید که از گفت گوی با او احتراز می کردند مأمون هم پس از این ده هزار درهم به وی جایزه داد و فضل به سهل نیز پول هنگفتی در اختیار او گذاشت و حضرت رضا علیه السلام تولیت موقوفات بلخ را به عهده ی او عنایت فرمود و

بلاخره ماليه ی سرشاری به دست آورد» (1)

وصلی الله علی محمد و آله.

ص: 311

---

1- ترجمه عیون أخبار الرضا علیه السلام ص 150-139، ترجمه آیه الله حاج شیخ محمد تقی آقا نجفی اصفهانی قدس سره

## جلسه هجدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه

\*جلسه هجدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه (1)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

بحثمان در نقد مسیحیت است حیفم آمد تناقضاتی که در خود اناجیل اربعه، چهار تا انجیلی که ما فعلاً داریم انجیل متی یوحنا مرقس و لوقا است. در خود این چهار انجیل یک تناقضاتی وجود دارد به گونه ای که با هم قابل جمع نیست. ببینید جناب اسقف هم می آید پشت شبکه های تبلیغ مسیحیت می گوید تناقضات قرآن بعد آن جا اگر یک آیه ای اطلاق دارد و یک آیه ای دیگر خاص شده، این ها را تناقض حساب می کند شما توجه دارید اطلاق و تقیید عام و خاص این ها تناقض نیست. اطلاق و تقیید با هم جمع عرفی دارد عام و خاص جمع عرفی دارد. ما در قرآن کریم یک مورد تناقض نداریم اگر فقط و فقط یک مورد تناقض توانست کسی در قرآن پیدا کند ما دست از قرآن و اسلام بر می داریم حتی یک مورد اگر توانستید. ممکن است آن که می گوید تناقض است قرآن را نفهمد. این جا با آن جا با هم

ص: 312



نمی خواند، می گوید این تناقض است. شیطان را مثلاً می گوید ( **إِنَّ كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا** ) (1) بعد از زبان عزیز مصر به زن ها می گوید ( **إِنَّ كَيْدَ كُنَّ عَظِيمًا** ). (2) می گوید شیطان با آن همه ید و بیضایی که دارد پس کیدش ضعیف است، زن ها کیدشان بزرگ است. توجه دارید این ها تناقض نیست قرآن این جا نقل قول می کند از عزیز مصر که عزیز مصر خطاب به زنش زلیخا که آن قضایا را زلیخا انجام داده بود، می گوید ( **كَيْدُكَ عَظِيمٌ** ). لکن اگر کلام خدا را بخواهید ( **كَيْدَ الشَّيْطَانِ كَانَ ضَعِيفًا** ) یعنی شیطان فقط حيله و نیرنگش وسوسه ی من و شما است، هیچ قدرت اجرایی ندارد. هیچ قدرتی ندارد که من و شما را به طرف خودش بکشد ببرد، ما مجبور شویم دنبال او ببریم و لذا می گوئیم کید او ضعیف است شما خودتان می روید دنبالش. خب نروید دنبالش. بنابراین این ها تناقض نیست. این ها جمع دارد با هم. جمعش را باید دقت کنید تا بفهمید.

بله کید خانم ها برای عزیز مصر خیلی بزرگ بود و او فریب خورد و او یوسف را سال ها در زندان کرد پس بنابراین وقتی ما می گوئیم تناقض، اطلاق و تقييد عام و خاص این ها پیش هیچ کس حتی در قوانین عادی و مسائل حقوقی هم این ها تناقض نیست. این ها جمع عرفی دارد تناقض آن جایی است که یک مطلبی گفته شود بعد ضد او گفته شود نقیض او گفته شود به حیث که این دو کلام با هم قابلیت اجتماع ندارد یا اولی درست است یا دومی درست است. دو تا را با هم نمی توانید بگوئید درست است این می شود تناقض ما مدعی هستیم یک مورد این چنین در قرآن پیدا نمی شود ( **لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا** ). (3)

ص: 313

1- سوره نساء، آیه 76

2- سوره یوسف، آیه 28.

3- سوره نساء، آیه 82

اگر این قرآن غیر کلام خدا بود شما در آن اختلافات فراوانی می دیدید. یعنی تناقضات آشکار در آن می دیدید الآن نه تناقض آشکار دارد نه تناقض خفی دارد. کلام بشر بالاخره بشر است ممکن است که در آن سهوی باشد، گرفتار یک نقدی شود اما کلام خدا نه ولی ما می بینیم در اناجیل اربعه یک تناقض هایی وجود دارد، با هم جمع نمی شود معلوم می شود این ها کلام خدا نیست اگر کلام خدا بود نباید با هم تناقض داشته باشد حالا چند نمونه از این تناقضات را برای شما می شماریم

### **تناقض اول: در نسب عیسی**

از جمله تناقضاتی است که در اناجیل در مورد نسب عیسی مسیح وجود دارد. یک بار دیگر این را هم گفتم خدمت شما این داستان تناقض در نسب عیسی مسیح را حالا فشرده تر می کنم و جمع بندی می کنم.

در انجیل ها شما اقالاً پنج مورد تناقض فقط در نسب عیسی مسیح که پیامبر مسیحیان است می بینید این نکات را توجه کنید در انجیل متی می گوید یوسف نجار پسر یعقوب این را نسب مسیح را به او می دهد. مسیحی که پسر یوسف نجار است و او پسر یعقوب است در انجیل لوقا می گوید عیسی پسر یوسف نجار پسر هالی من با یوسف نجارش کاری ندارم مسیحی ها یوسف نجار را شوهر مریم می دانند نه بابای عیسی می گویند مریم بعد این که عیسی را به نحو اعجاز باروری کرد ازدواج کرد. آن هم یک زن بود مثل بقیه ی زن ها ازدواج کرد با این یوسف نجار و عیسی مسیح خواهر و برادر دارد منتهی خواهر و برادر های مادری که این ها از مادر با او یکی هستند خب اگر این جور است پس عیسی پسر یوسف نجار نیست. حالا این ها می گویند عیسی پسر یوسف پسر یعقوب در انجیل متی در لوقا می گوید عیسی پسر یوسف پسر هالی بالاخره پدر یوسف نجار کیست؟ پدرش آیا یعقوب است یا پدرش شخصی است به نام هالی؟ این یکی

دوم: این که آخر الامر یوسف نجار پدر عیسی است یا نه پدر عیسی نیست،

عیسی به اعجاز به دنیا آمده باید تکلیف این معلوم شود اگر به اعجاز به دنیا آمده پس عیسی پدر ندارد یوسف نجار شوهر مادر است شوهر مادر، پدر نمی شود که. یوسف نجار روی داستان انجیل ها شوهر مریم است بعد ولادت عیسی حالا که این جور است پس نسب عیسی به یوسف نجار نمی رسد پس الان من می گویم یوسف پسر یعقوب یا یوسف پسر هالی، این ها دیگر دو تای آن با هم جمع نمی شود. مگر این که بگوییم که این جناب یعقوب هر گوشش یک اسمی داشته، یک گوشش یعقوب بوده، یک گوشش هالی بوده. در انجیل متی که می گوید یوسف پسر یعقوب است، آن درست است آن جا که می گوید این یوسف نجار پسر هالی است آن هم درست است. و این دو تا یک نفرند ظاهراً در مسیحیت این دو نام برای یک نفر متداول باشد یا نباشد نمی دانم این هم یک وجه جمعی به آن ها نشان دادیم اگر بخواهند فرار کنند بگویند این یک نفر، دو اسم داشته.

سوم: در انجیل متی نسب یوسف نجار را به سلیمان بن داود می رساند. یوسف نجار را می برد با چند واسطه تا سلیمان پسر داود در انجیل لوقا آن را می رساند ناتان پسر داود خب داود دو تا پسر دارد سلیمان یکی از آن هاست و ناتان یکی دیگر این نسب آخر به سلیمان بن داود بر می گردد یا ناتان بن داود، این که دیگر قابل جمع نیست. ببینید این تناقضات در نسب پیغمبرشان است، خود نسب پیغمبر این مشکلات است.

چهارم: در انجیل متی پدران یوسف نجار را تا داود 25 پدر می شمارد در انجیل لوقا این پدران تا داود 41 نفر می شمارد 25 تا 41، 16 پدر این وسط اضافه شده، یکی و دو تا هم نیست 16 پدر. آیا این 16 پدر هستند یا نیستند؟ انجیل متی درست است یا انجیل لوقا درست است؟

پنجم: در انجیل متی یکی از آباء را می شمارد زربابل بن سالتیئیل بن یکنیا. در لوقا به جای بن یکنیا دارد بن نیری خب کدام یکی از این ها ست؟ زربابلی که

پسر سألتيثيل است آیا او پسر یکنیا است یا پسر نیری است؟ این هم یک اختلاف.

ششم: باز در انجیل متی یکی از پدران این یوسف را ابیهود بن زربابل می شناسد. در لوقا به جای ابیهود گذاشته است ريسا بن زربابل. حُب بالاخره زربابل پسر کیست؟ آیا پسر ابیهود است که انجیل می گوید یا ريسا است که انجیل لوقا می گوید؟ یعنی شما فقط در یک نسب نامه مسیح 5 تناقض پیدا می کنید در دو انجیل متی و لوقا که در یکی از این ها 16 پدر اضافه دارد یعنی نسبش با 41 واسطه می رسد به داود پیامبر در لوقا در متی با 25 واسطه می رسد مگر این که شما بگوئید آن نسب نامه ای که در انجیل متی است مختصر شده است یعنی یک سری از آن را انداخته اند، حذف کرده اند و الا اگر بنا باشد نسب نامه تمام باشد این مشکل را دارد.

پس این فقط تناقضات در نسب نامه عیسای مسیح است. بعد هم آن تناقض اول ماند. یعنی اصلاً به چه مناسبت شما دارید نسبت می دهید عیسی را به یوسف نجار یوسف نجار شوهر مادر عیسی است از چه وقتی شوهر مادر بابا شده؟! خیلی حرف است. و پسر به آن نسبت داده می شود در صورتی که ربطی به آن ندارد. این که تهمت یهودی ها است. یهودی ها دامن مریم را آلوده می دانستند. می گفتند مریم زنی است خطا کار فرزندی که آورده است مال شخصی است به نام یوسف نجار این حرف یهودی ها است. شما مسیحی ها مدعی هستید که نه مریم مقدس است، قدیسه است قدیسه که خطا کار نیست. ما پیروان قرآن هم به برکت قرآن مریم را تطهیر کردیم (يَمْرِيْمُ إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَاكِ وَ طَهَّرَكِ وَ اصْطَفَاكِ عَلَي نِسَاءِ الْعَالَمِيْنَ). (1) قرآن دامن مریم را تطهیر کرده می گوید (طَهَّرَكِ) زنی که خطاب به او شده که خدا او را تطهیر کرده، دامن او آلوده نیست قرآن تکلیف ما را با مریم معلوم کرده و ما ولادت او را از دامن مریم به اعجاز می دانیم این تکلیف ما قرآنی ها یهودی ها می گویند نه

ص: 316

---

1- سوره آل عمران، آیه 42.

خطا کار است. مریم خطاکار است خطا از ناحیه یوسف نجار سر زده است خُب شما که دارید نسب عیسی را به یوسف نجار می دهید آقای مشتاقیان می گویند پدر، یوسف نجار، شوهر مادرش بوده و بچه را بزرگ کرده آقا ابن این جا صادق نیست. در قرآن هیچ جا نداریم ابراهیم ابن آذر داریم؟ نه نداریم. در انجیل می گوید مسیح پسر یوسف.

اشکال: به سرپرست هم پدر در عرف گفته می شود.

جواب: پدر به سرپرست هم گفته می شود الان که یک دختر بچه را از بهزیستی می آورند در خانه این دختر بچه طفل آمده در این خانه به زن آن خانه به مرد آن خانه می گوید پدر مادر عرف هم آن زن و مرد را اطلاق پدر و مادر آن دختر بچه برایش می کنند چرا؟ چون آن را بزرگش کردند. سرپرست بزرگ کننده این ها اطلاق پدر یا حتی مادر هم می شود ما قبول داریم اما پسر ابن نمی شود. این دختر خانم دختر آن کسی است که از نطفه ی او به دنیا آمده و هم چنین پسر هم پسر کسی است که از نطفه ی او به دنیا آمده غیر ممکن است از هر دو [پدر نسبی و سرپرست] باشد. این از هر دو نیست بلکه به سرپرست پدر هم اطلاق می شود پسر پدرش را دوست دارد ولی می خواهد سر به تن شوهر مادرش نباشد این صادق است. ممکن است من پیش یک استادی درس خوانده باشم و خواندم 14 سال. پدرم خدا بیامرز هم می گفت تو آیه الله تبریزی قدس سره را از من بیشتر دوست داری، چون استادت است او را بیشتر از من دوست داری اما من ابن تبریزی نیستم. من این پدرم هستم. ببینید این خطا را نکنید و پسر آقای تبریزی آن است که از نطفه ی آقای تبریزی به دنیا آمده شیخ جعفر است من نیستم پدر اطلاق می شود احتراماً پدر اطلاق می شود و استاد را می گویی پدر است یعنی احترامی که بر پدر می گذاری به استادت می گذاری یعنی که از باب احترام است نه از این که صادق باشد شما بگویید ابن فلانی حتی اگر آن آقا به کسی بگوید این فرزند من است، مثلاً شیخ

جعفر می گفت: پدرم تو را از من دوست دارد اشکالی ندارد، تو را از من بیشتر دوست دارد، دوستی است نه این که من اینش باشم او آب من باشد. دوستی و محبت یک شیء است سرپرستی و بزرگ کردن یک شیء است ابن بودن شیء آخر است. قرآن که اطلاق می کند نسبت به آذر اولاً از زبان خدا نیست از زبان خود ابراهیم است ابراهیم او را پدر خطاب کرده است، احتراماً استاد شاگردش را می گوید فرزندم آن هم به خاطر این است که استاد حق اُبوت دارد و فرزند بودن، فرزند روحانی است نه فرزند جسمانی باشد فرزند جسمانی آن است که از نطفه به دنیا آمده است. این ها را خلط نکنید به هم یعنی احترام را سرپرستی را، این ها را با ابن بودن واقعی که باید از نطفه ی او باشد مادری، مادر است که نطفه ی او دخیل در پیدایش فرزند باشد پدری، پدر است که نطفه ی او دخیل در پیدایش فرزند باشد. بنابراین صاحبان نطفه چه پدر باشد چه مادر، می شوند پدر و مادر تمام شد. بقیه اگر اطلاق می شود احترام است تجلیل است عرف است این ها . و الا این نیست که فرزند باشد و عرف فردا هم نفی می کند اگر این دختر بزرگ شد فردا بخواد ازدواج کند اذن کسی را می خواهد که نطفه از آن است اگر پدری که صاحب نطفه است بمیرد ارثش به این دختر می رسد. بنابراین نه خلط نکنید این ها را به هم قابلیت توجیه ندارد. عرض کردم اطلاق این که مسیح پسر یوسف نجار است، قرآن این را قبول ندارد قرآن هر جا مسیح را نام می برد می گوید مسیح ابن مریم پدری در کار نیست به خدا قرآن مسیح را خیلی بالاتر برده است تا مسیحی ها مسیحی ها، مسیح را خراب کردند آلوده کردند قرآن دامن مادرش را تطهیر می کند این خیلی نکته مهمی است. یهودی ها گفتند خطا کار است قرآن تطهیرش می کند. ( طَهَّرَكِ ) خدا تو را پاک قرار داد این یکی دو هیچ جا نمی گوید پدر دارد عیسی. همه جا عیسی را وقتی می خواهد نسبت بدهد می گوید عیسی بن مریم پسر مریم. پدر برایش ذکر نمی کند چون ندارد پدر

اشکال: شاید قرآن که پدر ذکر نمی کند مراد پدر به معنای خداست.

جواب: هیچ مانعی ندارد آن فرمایش شما هم باشد، این عرض بنده حقیر هم باشد هم نفی الوهیت است و هم نفی پدر مادی؛ یعنی نطفه مردی دخیل نبوده است. ولادتش اعجاز است بنابراین چه جوری این یوسف نجار شد پدر

مقصودتان این است که مراد این جا از پدر، سرپرست است، شوهر مادر است. خُب این که ابن شوهر مادر نمی شود این ابن پدر اصلی اش است عیسی هم که پدر ندارد بی پدر است بنابر این عیسی را شما نسب نامه پدری نمی توانید برایش درست کنید. اگر بخواهید نسب نامه درست کنید باید نسب نامه مادری درست کنید. بله مادر دارد و مادرش هم نسب دارد نسب نامه ی مادرش را ذکر کنید چرا برایش نسب نامه پدری درست می کنید؟ کسی که تولدش را شما مسیحی ها می خواهید بگویید اعجاز است پس ملاحظه فرمودید این فقط 5 مورد تناقض در نسب نامه عیسی برویم جلو.

### تناقض دوم: در هویت عیسی

بالاخره عیسی چیست؟ این را به ما بگویید این را توجه کنید. در انجیل های چهار گانه گاهی عیسی را پسر انسان می دانند. گاهی می دانند. پسر خدا می دانند انجیل بخوانید می گوید پسر انسان گوید بعضی وقت ها می گوید پسر خدا گوید. پس پسر انسان است یا پسر خدا است؟ کدام است؟ مگر شما بگویید مراد از انسان، خدا است. ظاهراً اطلاق انسان بر خدا هم نمی شود که پس این پسر کیست؟ بعضی وقت ها می گوید پسر انسان بعضی وقت ها می گوید پسر خدا بعضی وقت ها می گوید خودش خدا است این شد سه تا حرف بالاخره معلوم نمی شود مسیح خداست یا پسر خداست، یا پسر انسان است خُب ما همه مان پسر انسان هستیم

مگر پدر ما انسان نبوده است؟ مادر ما انسان نبوده؟ ما همه پسر انسان هستیم. پس این مقصود چیست؟ ببینید می خوانم برای شما انجیل متی باب، 16 آیه 17-13: «و هنگامی

که عیسی به نوحی قیصریه ی فیلیس آمد از شاگردان خود پرسیده گفت مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می گویند» من پسر انسانم، خود عیسی می گوید من پسر انسانم «گفتند بعضی یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از انبیاء» گفتند بعضی می گویند تو یحیایی بعضی می گویند تو الیاسی، بعضی می گویند تو ارمیا هستی یا یکی دیگر از انبیاء «ایشان را گفت شما مرا که می دانید» اول گفت مردم مرا چه می دانند حالا به حواریونش به شاگردانش می گوید شما مرا چه می دانید. «شمعون پطرس در جواب گفت که تویی مسیح پسر خدای زنده». خودش گفت من پسر انسانم شمعون گفت تو مسیح پسر خدای زنده هستی. «عیسی در جواب وی گفت خوشا به حال تو ای شمعون بن یونا زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده بلکه پدر من که در آسمانست» می گوید خدا این را به تو الهام کرد، پدر من که در آسمان است این را بر زبان تو جاری کرد که من عیسی پسر خدا هستم می گوید پدر من که در آسمان است این را بر زبان تو جاری کرد تو از خون و گوشتت نرسیدی به این مطلب یعنی این یک الهام است، به تو وحی شده پس این جا خود عیسی می گوید من پسر خدایم در یک جمله ی قبلیش می گوید من پسر انسانم جمعش کنیم آقای مشتاقیان تناقض است دیگر کاری نمی توان کرد. دو خط هم بینش فاصله است خودش می گوید من پسر انسانم شمعون می گوید تو پسر خدایی، می گوید تو درست می گویی خدا پدرم این را به تو وحی کرد و به زبان تو جاری شد که من پسر خدایم. پس پسر انسان است یا پسر خدا؟ در یک جمله و در یک کلام این دو تا مطلب شد خب این دو تا که با هم جمع نمی شود. چه جور جمعش کنیم؟ آخر پسر انسان پسر خدا نمی شود و پسر خدا، پسر انسان نمی شود.

یکی دیگر انجیل متی باب 1، آیه 17 و 18 و در انجیل لوقا باب 1، آیه 31 و 32 مسیح را به داود می رسانند و او را از اولاد داود و داود را پدر مسیح می دانند. پس اگر آن نسب نامه دارد به داود می رسد پس خدا کجا بود که پسر خدا باشد؟ پس



می گویند نسبش می رسد به داود ولی در همان انجیل متی، باب 22، آیه 45-41 و انجیل مرقس باب 12، آیه 37-35 و انجیل لوقا باب 20، آیه 44-41، در هر سه انجیل می گویند «و چون فریسیان جمع بودند عیسی از ایشان پرسیده گفت درباره مسیح چه گمان می برید او پسر کیست بدو گفتند پسر داود» گفتم به شما خود انجیل هم نسب را می برد به داود گفت من پسر چه کسی هستم؟ گفتند پسر داود «ایشان را گفت پس چه طور داود در روح او را خداوند می خواند» اگر من پسر داودم، پس چه جور داود به من گفته خدا؟ «چنان که می گوید» داود می گوید «خداوند به خداوند من گفت به دست راست من بنشین تا دشمنان ترا پای انداز تو سازم پس هر گاه داود او را خداوند می خواند چگونه پسرش می باشد» می گوید شما من را پسر چه کسی می دانید؟ می گویند پسر داود. می گوید داود خودش من را پسر خدا می داند که من به او گفته ام: داود تو دست راست خدا بنشین چون اگر دست راست خدا نشستنی دشمنان تو محکوم به شکستند و به پای تو می افتند. آن وقت عیسی می گوید شما به من می گوید تو پسر داودی، خود داود به من می گوید خدا. کدام یک از این دو جمله صحیح است؟ پسر داود است یا خدای داود است. شما هر شرکی را که بپذیرید تا حالا کسی در این دنیا پسر خودش را خدای خودش اطلاق نکرده است. تا حال چه کسی پسرش را یا نوه اش را یا نتیجه اش را و نسلش را خدا کرده؟ بروید ببینید در این کتاب ها و دایرة المعارف هایی که مال ادیان است آیا بوده است که مثلاً کسی اولاد خودش را خدای خودش بداند و بگوید این پسر، این نوه، این نتیجه این نسل سی ام من. این نسل سی ام من خدای من است. آیا چنین شخصی داریم؟ نداریم انجیل می گوید در یک انجیل مسیح با 25 واسطه می خورد به داود یک انجیل دیگر می گوید با 41 واسطه می خورد خود عیسی می پرسد شما مردم من را پسر چه کسی می دانید؟ می گویند تو از نسل داودی تو پسر داودی اطلاق به پسر داود درست است یا نه؟ اگر از نسل داود باشد این اطلاق درست

است ما قبول نداریم که از پدری از نسل داود باشد بلی از طرف مادری از نسل داود است می گوید اگر من پسر داود هستم چه جوری خود داود من را خدای خودش می داند یعنی من پسر داود نیستم من خدای داود هستم. آن وقت می شود یک کسی هم پسر کسی باشد و هم خدای او باشد؟ به خدا مغز آدم هنگ می کند از این حرف ها آخر چقدر تناقض چه چیزش را می توان قبول کرد. حالا آن را توجیه کردید آقای مشتاقیان این را توجیه کنید نمی توانید توجیهش کنید چون باید شما پسر باشی یا خدا باشی جمع بین پسری و خدایی نمی شود. پس ببینید اصلاً هویت عیسی در خود آن اخبار غیبی که برای شما خواندیم داشت، خود عیسی گفت شما مسیحی ها من را خرابم می کنید او یعنی پیامبر آخرالزمان صلی الله علیه و آله و سلم که بیاید او من را تصدیق خواهد کرد و حقیقت من را باز گو خواهد کرد خب این ها آلودگی عیسی است. آخر عیسایی که پسر یوسف نجار باشد یعنی همان تهمت یهودی ها. آن وقت شما پیروان عیسی هستید دامن مریم را آلوده می دانید! پس ببینید بالاخره پسر داود است یا خدای داود پس خود هویت عیسی مجهول است اصلاً معلوم نیست چیست؟ باز یکی دیگر: اول انجیل یوحنا، باب اول، آیه اول: «در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود» در ابتدا کلمه بود کلمه پیش خدا بود، پس دو تا معنا یک خدا و یک کلمه بعد یک دفعه می شود «و کلمه خدا بود» اتحاد شد بین خدا و کلمه اتحاد شد این کلمه مرادشان عیسی است «و کلمه خدا بود همان در ابتدا نزد خدا بود» دوباره برگشت همان دوییت که کلمه در نزد خدا بود. ببینید «کلمه بود و کلمه نزد خدا بود» این ها دو تا هستند، یکی کلمه و یکی خدا. «کلمه خدا بود» کلمه خودش خداست دو تا شدند، یکی که خود کلمه شد خدا. دو مرتبه «همان در ابتدا نزد خدا بود» همان به کلمه بر می گردد یعنی دو مرتبه کلمه در نزد خدا بود، دوباره شدند دو تا تا بودند یکی شدند دوباره شدند دو تا. «همه چیز به واسطه

او آفریده شد» یعنی همه چیز را کلمه آفرید یعنی آفرینش به دست عیسای مسیح است «و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت» یعنی خدا فقط کلمه را آفرید کلمه بقیه چیزها را آفرید برویم جلو در همین باب اول چند آیه بعد تا آن جایی که می گوید «و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد» یعنی کلمه آمد رفت در رحم مریم، شد یک جسد، از مادرش مریم زاده شد، شد جسم. «و میان ما ساکن شد». عیسای مسیح خدا جسم شد پیش ما «پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلالی شایسته پسر یگانه ی پدر» دوباره شدند دو تا. شدند پسر و پدر که این پسر، پسر یگانه ی او پدر است و در نتیجه شایسته جلال و جبروت و فیض و راستی و درستی است. شما همین جا را جمع کن آقای مشتاقیان. در ابتدا کلمه بود ما هم قبول داریم قرآن می گوید عیسی (وَ كَلِمَتُهُ) (1) یعنی کلمه خداست. کلمه خدا یعنی چی؟ برای شما معنی کردم. کلمه خدا یعنی کلمه تکوینی خدا. کلمه تکوینی خدا یعنی (كُنْ فَيَكُونُ) (2). یعنی کلمه الله یعنی مخلوق الله. تمام شد. و همه چیز مخلوق خداست. اما خدا بعضی چیزها را به خودش نسبت می دهد. درست نگاه کنید مثل این که یک شاعری یک قصیده ای دارد شاهکارش است شاهکارش را به خودش نسبت می دهد و می گوید چه کسی می تواند این چنین شعر بگوید خدا هم که یک کلمه را به خودش نسبت می دهد آن کلمه یک اعجازی، یک نکته ای دارد. از میان همه مخلوقات به عیسی اطلاق می کند (وَ كَلِمَتُهُ) عیسی کلمه الهی است یعنی مخلوق الهی است. یعنی عیسی یک ویژگی خاص دارد. با بقیه ی موجودات فرق دارد فرقتش هم ولادتش به نحو اعجاز است به این خاطر انگشت می گذارد

ص: 323

1- سوره نساء، آیه 171

2- سوره های بقره آیه 117؛ آل عمران آیات 47 و 59، انعام آیه 73؛ نحل، آیه 40؛ مریم، آیه 35؛ پس آیه 82؛ غافر، آیه 68

روی عیسی می گوید او کلمه ی من است پس کلمه ی الهی یعنی مخلوق الهی هیچ اضافه ای بر مخلوق الهی ندارد پس در ابتدا کلمه بود یعنی از اول مخلوق خدا بوده است تا آخر هم مخلوق خداست «و کلمه نزد خدا بود» یعنی تا موقعی که خدا آفرینش نکرده بود این کلمه پیش خدا بود چون خدا او را آفرینش نکرده بود. «و کلمه خدا بود» کلمه نمی شود خدا باشد مخلوق خدا با خدا قابل جمع نیست.

اشکال: شاید در انجیل چنین نباشد.

جواب: شما تعیین بفرمایید کدامش نیست

اشکال: شاید مطلبی در قبل دارد که توضیح می دهد

جواب: این قبل و بعدی ندارد اول انجیل یوحنا است شک کردید مثل این که اول اولش بای بسم الله است در انجیل یوحنا بای بسم الله انجیل یوحنا بخوانم برای شما قبلاً این را خوانده بودم انجیل یوحنا باب اول، آیه اول: «در ابتدا کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود» این آیه اول است. تناقض هست یا نیست؟ آقای مشتاقیان هشت وحدت در تناقض شرط دان به جای آن هشتاد وحدت بگذار «کلمه نزد خدا بود» یعنی دو تا هستند، خدا کلمه «و کلمه خدا بود» یعنی خود کلمه خداست شدند. یکی دوباره نگاه کن «همان در ابتدا نزد خدا بود» دوباره در نزد خدا بود یعنی باز شدند دو تا «همه چیز به واسطه ی او آفریده شد» (يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ) [\(1\)](#) غلو تا این حد که امر آفرینش واگذار شده است به عیسای مسیح «و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت». هیچ چیز نبود فقط کلمه بود و کلمه خدا بود «و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود» تناقض است دیگر. ببینید این ها ابتدائاتی است که شما دارید می بینید و بعد می گوید خیلی خُب «کلمه جسم شد» خدا جسم شد آمد بعد این خدا خدایی است که با

ص: 324

جلال و فیض و راستی آمد جلالی که شایسته پسر یگانه است. آیه 14 «و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد پر از فیض و راستی و جلال او را دیدیم جلالی شایسته ی پسر یگانه ی پدر». خداست، پسر است پدر است چیست؟ شما با انجیل بخواهید بروید جلو هویت عیسای مسیح معلوم نیست اصلاً چه هویتی دارد. ما باید عیسی را چه بنامیم؟ خدا بنامیم پسر خدا بنامیم پسر انسان بنامیم، پسر داود بنامیم پسر یوسف نجار بدانیم؟ هیچ معلوم نیست این ها تناقض نیست آقای مشتاقیان؟ قطعاً این ها تناقض است. مگر تناقض به چه می گویند. آن هم در یک کتاب آسمانی که انجیل باشد شما یک چنین چیزی را یکی فقط بیاورید ما دست از اسلام و قرآن و آورنده ی قرآن، پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بر می داریم اگر نتوانستیم به شما جواب دهیم. دست از آن بر می داریم یک تناقض فقط در قرآن بیاورید نیست. چرا؟ چون کتاب آسمانی است. (لَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا) (1) این ( مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ ) کتاب مقدس آسمانی نیست لذا شما در آن اختلاف می بینید خودشان هم قبول دارند می گوید انجیل متی، لوقا، مرقس یوحنا. یعنی هر کدام انجیل ها را یکی از این ها نوشته اند شما می گوید قرآن چه کسی نوشته؟ قرآن را می گوید کتاب کیست؟ کتاب خدا. این ها خودشان می گویند این ها نوشته ی دست بشر است. وقتی نوشته ی دست بشر شد در آن اختلافات پیدا می شود ولی کتاب آسمانی ما نوشته ی دست بشر نیست و در آن اختلافی نیست تناقضی نیست آن وقت چطور یک بچه مسلمان قرآنی را که اختلاف ندارد تناقض ندارد رها کند و بیاید برود سراغ انجیل پر از تناقض عقل می گوید قبول کنید یا نکنید؟ بنابراین این ها فعلاً دو مورد از تناقضات انجیل یکی تناقضاتی در نسب عیسی، دوم تناقضات در هویت عیسی و داستان این تناقضات ادامه دارد

و صلی الله علی محمد و آله.

ص: 325

## جلسه نوزدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه و علت آن و معرفی صاحبان اناجیل

\*جلسه نوزدهم: برخی دیگر از تناقضات اناجیل اربعه و علت آن و معرفی صاحبان اناجیل (1)

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

وارد شدیم در بحث تناقضات اناجیل اربعه. گفتیم اگر این ها کتاب مقدس بود اگر این ها کتاب خدا بود، اگر این ها وحی آسمانی بود، نباید با هم تناقض داشته باشد. چنان چه در قرآن شما تناقضی پیدا نمی کنید چون وحی آسمانی است دو مورد از این تناقضات را خدمت دوستان عرض کردیم یکی تناقضاتی که موجود است نسبت به نسب عیسای مسیح دوم تناقضاتی بود که نسبت به هویت عیسی است حالا امروز همان بحث تناقضات را ادامه می دهیم

### تناقض سوم: در کیفیت تولد عیسی

تناقضات در باب کیفیت تولد عیسای مسیح انجیل متی، باب 2 و انجیل لوقا، باب 2. هر دو را با هم نگاه کنید اختلاف دارند بنابر بر نقل متی عیسای مسیح بعد از تولد به اورشلیم برده نشده است بنابر انجیل لوقا در روز چهارم بعد از تولدش به

ص: 326

اورشلیم برده شده است. هم چنین در مکان ملاقات با مجوسیان که عیسی با مجوسیان ملاقات داشته است در همان شیرخوارگی در مکان ملاقات این ها با هم اختلاف دارند دیگر اگر بخوایم متن ها را بخوانم ظاهراً نمی رسیم و لذا آدرس دادم هر دو انجیل متی باب 2، انجیل لوقا هم باب 2. خودتان مراجعه کنید. این تناقض سوم.

تناقض چهارم: تناقض انجیل متی باب 21 با انجیل مرقس باب 11 در چگونگی ورود عیسی مسیح به اورشلیم چگونه وارد اورشلیم شده؟ می گوید کره الاغ. دیدن درخت انجیل بیرون آمدن کسبه ی هیکل (محل عبادت) که مغازه دار های آن جا آمدند بیرون مباحثه با مشایخ یهود. این ها چهار موضوع هستند. از اول می خوانم ورود به اورشلیم با کره الاغ دیدن درخت انجیل، بیرون آمدن کسبه ی هیکل یعنی این ها بیرون آمدند به استقبال عیسی، مباحثه و مناظره با روحانیون یهود. این چهار مورد در این چهار مورد 2 تا انجیل را با هم بررسی کنید، انجیل متی باب 21 و انجیل مرقس باب 11 هر دو واقعه را نقل می کنند اما در این چهار مورد با هم اختلاف دارند ببینید پس فقط دارم آدرس می دهم که بحثم را برسم تمام کنم.

پنجمین تناقض: تعارض انجیل متی باب 26 با یوحنا باب 13 در اخبار از تسلیم کننده ی حضرت عیسی چه کسی عیسی را به یهودی ها تسلیم کرد و تحویل داد؟ تسلیم کننده ی عیسی چه کسی بود؟ 26 متی با 13 یوحنا نسبت به تسلیم کننده ی حضرت عیسی در سه مورد با هم اختلاف دارند. در سه مورد اختلاف وجود دارد دیگر دوستان خودشان تطبیق کنند که سه مورد اختلافش چیست. بگذارید دو تا را کنار هم معلوم می شود این شد پنجمین تناقض

ششمین تناقض: تعارض انجیل مرقس باب 16 با یوحنا باب 20 در کیفیت برخاستن عیسی مسیح از قبرش چون این ها گفتند مسیح را به صلیب کشیدند. بعد

این که به صلیب کشیدند دفن کردند این که عیسی از قبر بعدِ دفنش زنده شد و به آسمان رفت در کیفیت برخاستن مسیح از قبر در پنج مورد با هم تعارض دارد. باب 16 مَرُقُس با باب 20 یوحنا، نسبت به زنده شدن عیسی مسیح از قبرش بعد به صلیب کشیدن پنج جا با هم تعارض دارد.

تعارض هفتم: تعارض انجیل متی باب 26 با انجیل یوحنا، باب 18 در کیفیت تسلیم شدن مسیح به دست یهودیان که در دو موضع با هم اختلاف دارند. دو موضعشان کجاست؟ بوسیدن یهودا و بریدن گوش غلام در این موضع در این داستان با اختلاف دارند تا حالا هفت مورد از مواضع اختلافات و تناقضات اناجیل اربعه.

هشتمین مورد تعارض در انجیل متی باب 24، آیه 24 و 25 و در انجیل مَرُقُس، باب 13، آیه 21، 22. در این دو تا این جور آمده می گوید: «آن گاه اگر کسی به شما گوید اینک مسیح در این جا یا در آن جا است باور مکنید زیرا که مسیحیان کاذب و انبیاء کذبه» یعنی پیامبران دروغین پیغمبر دروغِ اِلا ما شاء الله هست. همین حالا هم هست. «ظاهر شده علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردند» یعنی پیامبر دروغین می تواند معجزاتی داشته باشد که حتی برگزیده ها هم فریب می خورند. این با آن مطالبی که خدمت شما گفتیم و درباره اعجاز بر دست غیر پیامبر جاری شود. پیامبر دروغین اگر معجزه بیاورند پیامبر راستین هم معجزه بیاورند، مردم از کجا بفهمند چه کسی راست می گوید و چه کسی دروغ می گوید؟ معجزه تنها برای پیامبران است آن هم برای پیامبران راستین اگر بنا باشد پیامبران دروغین هم صاحب اعجاز باشند، سنگ روی سنگ بند نمی شود اعجاز اصلاً بنایش برای همین است که پیامبر راستین فقط معجزه بیاورد. این مطلب که خدمت شما گفتیم با آن قواعدی که عرض کردیم تنافی دارد این جا خود دو تا انجیل با هم تنافی ندارد هر دو انجیل این را



می گوید با آن قواعدی که گفتیم تنافی وجود دارد حالا این یکی را هم شما نمی خواهید حساب نکنید نکنید

پس دو مرتبه می گوئیم هشتمین مورد چون خودشان با هم توافق دارند با قواعدی که ما گفتیم سازگار نیست، با قواعد علم کلام. که معجزه از دست پیامبر کاذب صادر نمی شود به مسیلمه کذاب که آمدند گفتند پیامبر قبلی معجزه داشت مثلاً آب دهان به چاه انداخت چاه ما آبش زیاد شد یا آب نداشت، خشکیده بود، یا آب خیلی کمی داشت گفت خب من هم معجزه می کنم آب دهان در چاه انداخت همان آب کم هم خشکید گفت خب حالا معجزه ما از این طرف است. این هم معجزه است دیگر. شما یک مریضی را شفایش را می خواهید بروید یکی برای شما معجزه کند مریض شما بمیرد فعلاً این مورد را هم محاسبه نمی کنیم

تناقض هشتم: در انجیل متی باب 11، آیه 14، بعد از این که تعریف و تمجید مسیح را درباره یحیی ذکر می کند از قول ذکر می کند، از قول مسیح می گوید که این جور گفت: «اگر خواهید قبول کنید همانست الیاس که باید بیاید» یعنی یحیی را الیاس معرفی می کند می گوید این که می آید پیش شما که یحیی بوده است او الیاس است. در انجیل یوحنا باب 1، آیه 21 و 22 از خود یحیی سؤال می کنند: «پس چه» یعنی تو که هستی. «آیا تو الیاس هستی گفت نیستم». مسیح می گوید او الیاس است خود می گوید من الیاس نیستم پس بنابراین قابل توجه نیست، چون یا الیاس هست یا الیاس نیست. انجیل متی باب 11، و انجیل یوحنا، باب 1 این ها با هم نسبت به داستان یحیی تعارض دارند که خدمت شما گفتیم.

تناقض نهم: در انجیل یوحنا، باب 5، آیه 30 از قول مسیح این جور نقل می کند «اگر من بر خود شهادت بدهم شهادت من راست نیست». این حرف حسابی است، هر کسی به نفع خودش نمی تواند شهادت دهد اگر کسی در مورد خودش حرفی بزند این می شود ادعا. ادعا احتیاج به مثبت دارد باید دلیل بیاورد، اثباتش

کند. و الا اگر این طوری بود که هر کس در مورد خودش بگوید من چه کسی هستم، این که سنگ روی سنگ بند نمی شود پس بنابراین در انجیل یوحنا باب 5، آیه 30، جناب مسیح می گوید «اگر من بر خود شهادت بدهم، شهادت من راست نیست» یعنی شهادت مرا قبول نکنید به نفع خودم. در همان انجیل یوحنا، باب 8، آیه 13 و 14، یعنی در یک انجیل سه باب بروید جلوتر این جور می گوید: «آن گاه فریسیان بدو گفتند تو بر خود شهادت می دهی» یعنی خودت می گویی من پیغمبر خدا هستم یا من چه هستم «پس شهادت تو راست نیست» چون خودش گفت «اگر من بر خودم شهادت بدهم شهادت من راست نیست». فریسیان هم به او می گویند تو بر خودت شهادت می دهی شهادت تو هم بر خودت راست نیست. «عیسی در جواب ایشان گفت هر چند من بر خود شهادت می دهم شهادت من راست است» یعنی پس یک قاعده کلی نقض می شود نسبت به عیسای مسیح. می گوید من بر خودم هم به نفع خودم هم که شهادت دهم شهادت من راست است، آن جا می گوید نه راست نیست خب این تناقض است. دیگر این ها شد 9 مورد تناقض

### علت پیدایش این تناقضات در انجیل

حالا- می خواهیم مطلبی را عرض کنیم که چگونه شد این داستان تناقضات در انجیل راه پیدا کرد می گوئیم به خاطر این که این ها که کتاب خدا نیست، این ها کتاب تعدادی آدم است. کتابی هم که من نوشته باشم یا آن که مثل من آدم است، هم در آن خطا هست، هم اشتباه هست، هم تناقض هست، این خیلی طبیعی است. انسان خطا می کند و این چهار انجیلی هم که شما دارید اسمش را این ها گذاشته اند عهد جدید و الان کلیسا آن را تبلیغ می کند به صد ها زبان در میلیون ها نسخه منتشر می کند و مجانی توزیع می کند این ها کتاب های چهار آدم است. این چهار آدم چه کسانی هستند؟ از روی خود انجیل ببینیم این چهار تا آدم چه کسانی هستند دیگر مستند از این بهتر؟

انجیل متی، مرقس لوقا، یوحنا این چهار انجیل است این ها چه کسانی هستند 2 تا از این ها از حواریون عیسی و شاگردان عیسی هستند از این چهار تا کدام دو تا؟ متی و یوحنا متی و یوحنا از حواریون عیسی هستند. دو تای دیگر مرقس و لوقا از شاگردان حواریون هستند یعنی شاگرد شاگرد عیسی این انجیل های چهار گانه تاریخ تألیفش چه وقت است؟ چون از این چهار تا است دیگر، این ها آدم هستند بنابراین تألیف شده. تاریخ تألیف این ها چه موقع است؟ انجیل متی (یکی از حواریون بود) بعد از تاریخ میلاد سال هایی که گفته شده در تصنیف انجیل متی سال 32 گفته شده 38، 41، 43، 48، 61، 63، 62 و 64 میلادی. یعنی از سال 32 گفته اند تا 64. 32 سال اولین و آخرینش با هم اختلاف دارد 32 سال بعد میلاد یا 64 سال بعد میلاد یا این وسط هر چه که باشد. این از انجیل متی

دومی که از حواریون بود یوحنا بود. انجیل یوحنا تاریخ تألیفش را سال 68 بعد میلاد گفته اند، 69، 70، 89 و 98 هم گفته اند. این هم از یوحنا

این ها بعد از مرگ عیسی و به صلیب کشیده شدن تألیف شد. بنابر قوی مسیحیان، عیسی به سن 30 سالگی نمی رسد یعنی مدت مکث در این دنیا حالا به قول این آقایان به صلیب کشیده شدنش به قول ما به آسمان رفتنش بیست و چند سالش بوده است که به صلیب کشیده شده است. این تاریخ 32 بعد از میلاد یعنی بعد رفتن عیسی

انجیل مال شاگردان شاگردان حواریون. انجیل مرقس تاریخ تألیفش را گفته اند بین سال های 65-56 بعد میلاد مشهور این است که سال 60 بعد میلاد یا 63 بعد میلاد یعنی سال 60 اگر باشد بیش از 30 سال از این که عیسی رفته می گذرد.

لوقا که باز جزو شاگردان حواریون است تاریخ تألیف انجیل او را سال 53 بعد میلاد 63 بعد میلاد، 64 بعد میلاد هم گفته اند.

یعنی شما اگر دقت کنید عمده‌ی این انجیل‌ها در نیمه‌ی دوم قرن اول میلادی تألیف شده بعضی از آن‌ها 20 سال، بعضی از آن‌ها 30 بعضی از آن‌ها 50 سال بعد از این که عیسی از میان مردم رفته است می‌گذرد و این انجیل‌ها آن موقع توسط این افراد تألیف شده است نوشته شده، جمع‌آوری شده است.

دو شاگرد مسیح را هم ببینید چه کسانی هستند. متی و یوحنا.

متی کیست؟ در انجیل خودش ببینید خودش، خودش را معرفی می‌کند متی صاحب انجیل متی که جزء حواریون است کیست؟ انجیل متی باب 9، آیه 9: «چون عیسی از آن جا می‌گذشت مردی را مسمی به متی به باج‌گاه نشسته دید». باج‌گاه: آن جایی که اشرار مالیات گیر مالیات می‌گیرند «بدو گفت مرا متابعت کن» عیسی به او گفت بیا دنبال من. بیا آدم شو. «در حال برخاسته از عقب وی روانه شد». این متی خودش است. پس متی یک باج‌گیر است مالیات‌گیر است. عیسی به او گفته تو نمی‌خواهی آدم شوی؟ اگر می‌خواهی آدم شوی بیا دنبال من. آن هم دنبال عیسی راه افتاده بالفور دنبال عیسی رفته. این جناب متی این مطلب اول.

دیگر در انجیل مرقس این جور دارد. انجیل مرقس، باب 2، آیه 14 می‌گوید: «و هنگامی که می‌رفت لاوی ابن حلفی را بر باج‌گاه نشسته دید». پس معلوم شد متی اسمش لاوی ابن حلفی است متی لقب است «هنگامی که می‌رفت لاوی ابن حلفی را بر باج‌گاه نشسته دید بدو گفت از عقب من بیا پس برخاسته در عقب وی شتافت» این هم اسمش پس باج‌گیر بوده است یا عشار بوده، گمرک‌چی بوده است یا مالیات‌گیر بوده است. شبیه این هم در انجیل لوقا، باب 5، آیه 27 و 28 دارید. آن هم بگذارید مرور کنید که در خود انجیل‌ها معلوم شود متی که بوده است. «از آن پس بیرون رفته باج‌گیری را که لاوی نام داشت» در آن یکی گفت لاوی ابن حلفی این جا پدرش را نگفت «که لاوی نام داشت بر باج‌گاه نشسته دید او را گفت از عقب من بیا در حال همه چیز را ترک کرده برخاست و در عقب وی روانه شد».

این جناب مَتّی پس یک آدم معمولی است نه بلکه باج گیر هم بوده. جلو راه مردم را می گرفته پول می گرفته حالا یا از طرف حکومت یا خودش. اگر عَشَّار بوده اگر مالیات می گرفته از طرف حکومت. اگر قداره بند محل بوده باج گیری می کرده است، برای خودش می گرفته بعد دنبال عیسی راه افتاده و این انجیلی که تدوین کرده است گزارشات خودش است از قضایای عیسیای مسیح. کاری به خدا و پیغمبر ندارد. این جناب مَتّی.

یوحنا کیست؟ یوحنا ابن زَبْدی. مَتّی باب 4، آیه 21 و 22: «چون از آن جا گذشت دو برادر دیگر یعنی یعقوب پسر زَبْدی و برادرش یوحنا را دید» این یوحنا صاحب انجیل یوحنا است. «که در کشتی با پدر خویش زَبْدی دام های خود را اصلاح می کنند» این ها با پدرشان در کشتی ماهی می گرفتند. نشسته بودند در کشتی داشتند تور ماهی گیری پدرشان را که در دریا می انداخت این دو تا برادر اصلاح می کردند «ایشان را نیز دعوت نمود» گفت با شویید بیایید دنبال من. «در حال کشتی و پدر خود را ترک کرده از عقب او روانه شدند» راه افتادند دنبال عیسی پس این یوحنا پسر زَبْدی است. کارگر کشتی پدرش است تور های ماهی گیری را اصلاح و تعمیر می کند با برادرش هم این ها با هم هستند این یوحنا است دیگری اسمش یعقوب است آن برادر اسمش یعقوب است. است پدرشان هم زَبْدی است.

لوقا باب 5، آیه 10 کیست این جناب یوحنا؟ می گوید که: «و هم چنین نیز بر یعقوب و یوحنا پسران زَبْدی که شریک شمعون بودند» معلوم شد این ها یک شریک هم دارند به نام شمعون. «عیسی به شمعون گفت پس از این مردم را صید خواهی کرد» تا حالا ماهی می گرفت حالا می گوید مردم را صید کن. پس باز معلوم شد این ها کارگر کشتی بودند، ماهی گیر بودند.

باز مَرْقُس باب 1، آیه 17-21: «ایشان را گفت از عقب من آید که شما را صیّاد مردم گردانم» می گوید تا حالا ماهی می گرفتید، حالا بیایید مردم را صید

کنید. این انجیل مَرْقُس است می خوانم «عیسی ایشان را گفت از عقب من آید که شما را صیاد مردم گردانم بی تأمل دام های خود را گذاشته از پی او روانه شدند و از آن جا قدری بیشتر رفته یعقوب بن زَبَدی و برادرش یوحنا را دید که در کشتی دام های خود را اصلاح می کنند در حال ایشان را دعوت نمود پس پدر خود زَبَدی را با مزدوران در کشتی گذارده از عقب وی روانه شدند» یعنی کارگران کشتی و پدرشان را رها کردند راه افتادند دنبال عیسی خُب تا حالا ماهی می گرفتند، می فروختند. حالا که صید مردم منفعتش بیشتر است عیسی گفت بیایید یادتان دهم چطور مردم را صید کنید پس این هم معلوم شد جناب یوحنا کیست که خدمت شما گفتیم

به یوحنا می گویند حیوٰنا الحییب چرا؟ چون می گویند حییب مسیح بوده است. البته من معذرت می خواهم این را می خوانم از خود جناب عیسی معذرت می خواهم و ما آن را قبول نداریم ولی دیگر چکار کنم در انجیل است. انجیل یوحنا، باب 13، آیه 21-23: «به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد پس شاگردان به یک دیگر نگاه می کردند و حیران می بودند که این را درباره که می گوید». گفت یکی از شما می روید و مرا لو می دهید. خود عیسی گفت. عیسی پیامبر خدا است می داند ببخشید من از عیسایی که پیامبر خدا می دادم ولی چون انجیل یوحنا است می خواهم بگویم یوحنا کیست می خوانم: «و یکی از شاگردان او بود که به سینه ی عیسی تکیه می زد و عیسی او را محبت می نمود» تکیه می زد به سینه ی عیسی تکیه زدن یعنی شما بنشینید یکی بنشیند روی پای شما و تکیه بزند به سینه شما این تکیه زنده بر سینه عیسی، یوحنا است و با عرض معذرت یوحنا سن و سالش کم است یعنی جزء حواریون بچه سالی است که دنبال عیسی راه افتاده. سنی حدود 13، 14 سال.

یکی دیگر را نگاه کنید در خود انجیل یوحنا باب 21، آیه 20 به بعد:

پطرس) «ملتفت شده انشا کردی که عیسی او را محبت می نمود دید که از عقب می آید و همان بود که بر سینه وی وقت عشاء تکیه می زد» شب ها می رفته روی پایش می نشسته. (و گفت خداوندا کیست آن که تو را تسلیم می کند). یعنی این ها به آن پسرک که شب ها روی پای عیسی می نشسته است گفتند تو برو بگو کیست که تو را، خودشان نتوانستند از عیسی در بیاورند که چه کسی او را تسلیم می کند یوحنایی که محبوب بود به او گفتند تو برو بین کیست که عیسی را تسلیم می کند. تو از او بپرس شاید به تو بگوید به ما که نگفت یعنی شخصیت عیسایی که انجیل را معرفی می کند ببینید آن وقت معترضند دنیا اعتراض می کنند که کشیشان مسیحی کودک آزاری می کنند و الآن پرونده کودک آزاری چند هزار کشیش مسیحی مطرح است خُب وقتی کشیش مسیحی می خواند که یوحنای 14 ساله رو پا های عیسی می نشسته است و به سینه ی عیسی در عشاء... (و همان بود بر سینه وی وقت عشاء تکیه می زد) شب تکیه می زند خب می خواهی این ها کودک آزاری نکنند خب مسیح انجیل، نه مسیح واقعی و لذا عذر خواهی کردم این هم مال جناب یوحنا. پس یوحنا هم معلوم شد کیست و بچه سال بوده که به شما گفتم انجیل یوحنا تاریخ تدوینش بعضی سال 98 میلادی هم گفته اند. یعنی بچه سال بوده زمان عیسی. و لذا تاریخ تدوین انجیلش جزو آخرین تاریخ های چهار انجیل است. چرا؟ چون زمان عیسی بچه سال است. از سه سال گفته اند اما سه سال نمی تواند که ماهی گیر باشد در کشتی پدرش بچه سه ساله می تواند در کشتی ماهی گیری تور درست کند؟ نمی شود اقلاً این آن موقع که در کشتی پدرش بوده که عیسی به او می گوید دنبال من بیا باید حدود ده سیزده سالش باشد یک بچه ده سیزده ساله در کشتی پدرش است. تاریخ تدوین انجیلش هم آخرین تاریخ تدوین انجیل است حکایت می کند که آن وقتی که دنبال عیسی راه افتاده بچه سال بوده حالا آن موقعی که بچه سال است یعنی بین ده سیزده سال حدوداً سنش است. آن وقت این حرف ها را هم روی آن بگذارید،

انجیل خواندم نه چیز دیگر را. تاریخ نگفتم. متن انجیل را برای شما خواندم. متن انجیل است. این معلوم شد. این دو تا از صاحبان انجیل.

پس متی و یوحنا از حواریون و شاگردان عیسی هستند و این دو تا دو تا از انجیل ها را نوشتند

دو تا انجیل دیگر تألیف مَرُقُس و لوقا است:

مَرُقُس کیست؟ مَرُقُس اسمش یوحنا است نگاه کنید کتاب اعمال رسولان، باب 12، آیه 25: «و برنابا و سلوس [همان پلوس [پطرس] مقدس است. این جا در ترجمه سلوس نوشته است. [ چون آن خدمت را به انجام رسانیدند از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنای ملقب به مَرُقُس را همراه خود بردند] پس این مَرُقُس اسمش یوحنا است کتاب اعمال رسولان از ملحقات انجیل های چهار گانه است. پس اسمش شد یوحنا.

سپس ملاحظه کنید: کتاب اعمال رسولان باب 15، آیه 37-40: «اما برنابا» برنابا یکی از حواریون عیسی است «اما برنابا چنان مصلحت دید که یوحنای ملقب به ، مَرُقُس را همراه نیز بردارد لیکن پلوس چنین صلاح دانست که شخصی را که از پمفلیه از ایشان جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود با خود نبرد» پس یوحنای ملقب به مَرُقُس این ها از پمفلیه (اسم یک مکان است) از این ها جدا شده بود از برنابا و پلوس و با آن ها همراهی نکرده بود و برنابا گفت من این یوحنای ملقب به مَرُقُس را دنبال خودم می آورم پلوس گفت نه من این را نمی خواهم «پس نزاعی سخت شد به حدی که از یک دیگر جدا شده برنابا مَرُقُس را برداشته به قِپْرُس از راه دریا رفت اما پلوس [همان پلوس مقدس] سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده رو به سفر نهاد» پس یک اختلافی هم بین برنابا و پلوس شده. برنابا یوحنای ملقب به مَرُقُس را انتخاب کرده همراه



خودش برده است. این آقا خادم برنابا و پلوس بوده در سفرشان. نگاه کنید کتاب اعمال رسولان، باب 13، آیه 5 می گوید: «یوحنا ملازم ایشان بود». یعنی خدمت کار این ها بوده یعنی جناب یوحنا مقلب به مَرُقُس.

باز نگاه کنید چه کسی بوده است جناب یوحنا ملقب به مَرُقُس؟ رساله پولس مقدس به، کُولُسِّیان باب 4، آیه 10 «و مَرُقُس عموزاده ی برنابا که درباره او حکم یافته اید» پس معلوم شد پسر عموی برنابا است البته در بعضی از ترجمه ها به جای پسر عمو دارد که خواهر زاده ی برنابا است، این جناب مَرُقُس.

او در سفر با برنابا هم بوده و گفتیم در بعضی از انجیل ها هم می گوید خواهر زاده اش است یا پسر عمویش است و یک خصوصیت دیگری هم که برای شما بخوانیم از این جناب مَرُقُس که معلوم شود کیست خصوصیت دیگرش این است که رساله دوم پولس به تیموتائوس باب 4، آیه 12: «لوقا تنها با من است. مَرُقُس را برداشته با خود بیاور زیرا که مرا به جهت خدمت مفید است» یعنی کار می کرده نوکرشان بوده این جناب مَرُقُس. حالا این جناب مَرُقُس که کار می کرده برای این ها، نوکرشان بوده یک انجیلی را تدوین کرده است این انجیل که تدوین شده، شده کتاب مقدس خدمت کار حواریون عیسی است

و اما لوقا؛ لوقا چهارمین انجیل مال اوست همین جا الآن خواندم. «لوقا تنها با من است.» این لوقا است با پولس مقدس است و لذا می گوید او تنها با من است در رومیه شهر روم در آدرس قبلی رساله دوم پولس به تیموتائوس، باب 4، آیه 12. این یکی که ما از لوقا داریم. دیگر لوقا کیست؟ رساله پولس به کُولُسِّیان، باب 4، آیه 14: «و لوقای طیب حبيب و دیماس به شما سلام می رسانند». پس معلوم شد جناب لوقا طیب هم هست این هم لوقا که طیب هم هست پس لوقا کاتب رساله ی اعمال رسولان هم هست پس رفیق با پلوس مقدس است. در سفرش به مقدونیه و رومیه و کاتب رساله اعمال رسولان پلوس مقدس هم هست پس این هم

جناب لوقا و این جا می نویسد طیب حبیب حالا طیب یا پزشک بوده یا طیب روحانی بوده نمی دانیم دیگر می نویسد طیب است. این هم لوقا. کاتب پلوس هم هست.

این ها همه شان ملاحظه کردید 4 نفرند: 2 تا از حواریون، 2 تا از شاگردان و همراهان حواریون که این 4 انجیل را نوشتند و این 4 انجیل عبارت است از 4 گزارش نسبت به جناب مسیح که 2 تا از آن ها اصلاً مسیح ندیده اند. فقط متی و یوحنا مسیح دیده اند. اما جناب لوقا و مرقس اصلاً مسیح را ندیده اند. شاگردان مسیح را دیده اند و این انجیل ها را نوشته اند.

سؤال این است: آیا این چهار نفر از انبیاء الهی هستند؟ خود انجیل می گوید. نه کجا؟ نگاه کنید شاهدش کتاب اعمال رسولان، باب 13، آیه 1 «و در کلیسایی که در انطاکیه بود انبیاء و معلم چند بودند» بعد شروع می کند به شمردن. در این ها یی که می شمارد لوقا و مرقس جزو انبیایی که در انطاکیه هستند نیست. لوقا و مرقس نیستند جزء این انبیاء بنابراین پس طبق نص خود عهد جدید این ها جزء انبیایی که در کنیسه انطاکیه هستند، نیستند.

هم چنین جزو 120 نفری که در ایام پطرس این ها جزو کسانی بودند که روح القدس مثلاً بر ایشان نازل شده بود جزو آن ها هم نیستند کتاب اعمال رسولان باب 1، آیه 15 و 16: «و در آن ایام پطرس در میان برادران که عدد اسامی ایشان جملتاً قریب به صد و بیست بود برخاسته گفت: ای برادران می بایست آن نوشته تمام شود که روح القدس از زبان داود پیش گفت درباره یهودا که راهنما شد برای آنانی که عیسی را گرفتند» 120 نفرند که روح القدس از زبان ایشان سخن گفته است. طبق این کتاب اعمال رسولان، باب 1، آیه 16 جزو این 120 نفر هم لوقا و مرقس نیستند بنابراین لوقا و مرقس نه پیامبر خدا هستند و نه شاگرد و نه جزو 120 نفرند و نه هیچی دو نفر آدم عادی هستند. اما یوحنا متی هم دو تا از شاگرد های جناب

عیسی هستند که یوحنا بچه سال هم هست یعنی آن وقتی که با عیسی است ده سیزده سالش است حالا یک بچه ده سیزده ساله چه می فهمد که بعد گزارشات را تدوین کند آن را من دیگر نمی دانم این که شما می بینید این تناقضات در اناجیل چهار گانه وجود دارد به خاطر این که مؤلفین این اناجیل این ها بودند که برای شما گفتم با این مشخصات. و این ها همه بعد عیسی تدوین شده است. و عمده اش در نیمه دوم قرن اول میلادی است بنابراین این ها چه ربطی به عیسی دارد. شما می بینید با هم اختلاف دارد چون انجیل نازل بر عیسای مسیح نیست. اگر انجیل نازل شده ی در عیسی مسیح باشد شما در هیچ اختلافی نباید پیدا کنید چون آن می شود کتاب خدا در کتاب خدا تعارض تناقض، تنافی وجود ندارد.

و صلی الله علی محمد و آله.

ص: 339

## جلسه بیستم: شرب خمر در کتاب مقدس و نتیجه گیری

\* جلسه بیستم: شرب خمر در کتاب مقدس و نتیجه گیری (1)

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الله تعالى في كتابه الكريم: ( يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِّنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ ). (2)

این آیه تکلیف مسلمان ها را معلوم کرده است با خمر. «ای کسانی که ایمان آوردید خمر با یک اضافاتی که قمار باشد و انصاب و ازلام این ها رجز است. عمل شیطان است. از آن اجتناب کنید».

حکم به حرمت خمر است. مطلقاً. جمیع مسلمین قائل به حرمت خمر هستند. نمی گوئیم عملاً اجتناب می کنند می گوئیم حرمت خمر را مسلمان ها قبول دارند. حالا- در مسلمان ها چهار تا عرق خور هم می تواند باشد لکن حرمت خمر اجماعی به بین همه ی مسلمین است. امروز که بیستمین جلسه ی نقد مسیحیت ماست، می خواهیم ببینیم که کتاب مقدس یعنی عهد عتیق و عهد جدید در مورد خمر چه

ص: 340

1- 8 مهر 1394

2- سوره مائده آیه 90

می گویند و فرمایشات کتاب مقدس همین که دستمان است در مورد خمر چیست و اگر این ها فرمایشات کتاب مقدس است پس چگونه است هر دو طایفه ی یهود و نصارا هر دو عملاً خمر را می نوشند و قائل به جواز شرب خمر هستند. نه مثل عرق خوار های مسلمان ها. عرق خوار مسلمان می داند گناه می کند، خمر حرام است و عرق را می خورد. نه؟ در آیین یهود و مسیح خمر، شرب خمر جایز است.

در حالی که کتاب مقدس را برای شما می خوانم در آن در خمر چیست؟

کتاب عهد عتیق امثال سلیمان باب 23 آیات 29 به بعد: «وای از آن کیست؟ و شقاوت از آن که؟ و نزاع ها از آن کدام؟ و زاری از آن کیست؟ و جراحت های بی سبب از آن که؟ و سرخی چشمان از آن کدام؟» این ها همه جملات سؤالی است تا می رسد به این جایی که می گوید مال چه کسانی است؟ وای برای چه کسی؟ بدبختی برای چه کسی؟ دعوی برای چه؟ زاری برای چه کسی؟ دعوا که می کنند جراحت هایی پیدا می شود، سرخی چشم، گریه کردن های بی خودی، یا این که الکل تأثیر بگذارد چشم سرخ می شود. این ها به خاطر چیست؟ می گوید: امثال سلیمان، «به شراب نگاه مکن وقتی که سرخ فام است». بعضی شراب ها رنگش قرمز است. می گوید این رنگ قرمز را نبین «حینی که حباب های خود را در جام ظاهر می سازد» ریختن توی جام زیبا، رنگ قرمز زیبا می گوید این را نگاهش نکن. «و به ملایمت فرو می رود اما در آخر مثل مار خواهد گزید» می گوید شراب سرخ زیبایی که تو می بینی در جام مثل مار خوش خط و خال مار هم پوستش قشنگ است، بچه یک وقت به زیبایی پوست مار می خواهد به مار دست بزند، می گوید این مثل مار است. «مثل مار خواهد گزید و مانند افعی نیش خواهد زد و مانند افعی شراب به تونیش می زند و تو را بدبخت می کند این امثال سلیمان

کتاب اشعیا نبی: این ها عهد عتیق است برای شما می خوانم. ملاحظه کنید: کتاب اشعیا نبی، باب 5 از آیات 13-11 می خوانم: «وای بر آنانی که صبح زود

بر می خیزند تا در پی مسکرات بروند» در پی آن چیزهایی که مستشان می کند «و شب دیر می نشینند تا شراب ایشان را گرم نماید و در بزم های ایشان [در جشن هایشان] عود و بربط و دف و نای [این ها آلات موسیقی است] و شراب می باشد اما به فعل خداوند نظر نمی کنند و به عمل دست های وی نمی نگرند».

برویم جلوتر باب 5، آیه 22: «وای بر آنانی که برای نوشیدن شراب زور آورند. و به جهت ممزوج ساختن مسکرات مردان قوی می باشند». یعنی در شراب درست کردن خیلی قدرت دارند تبحر دارند و شراب می سازند. می گوید وای بر چنین افرادی خُب این هم کتاب اشعیای نبی

باز در همین کتاب اشعیای نبی، باب 28، آیه 7: «و لکن اینان نیز از شراب گمراه شده اند و از مسکرات سرگشته گردیده اند هم کاهن و هم نبی». هم کاهن معبدشان هم پیغمبرشان «هم کاهن و هم نبی از مسکرات گمراه شده اند و از شراب بلعیده گردیده اند» این قدر شراب خورده اند که گویا شراب آن ها را خورده. «از مسکرات سرگشته شده اند و در رویا گمراه گردیده اند و در داوری مبهوت گشته اند.» توجه می کنید. دلالت این جملات واضح است در حرمت شراب ولی می گوید این قدر بلیه ی شراب زیاد شده که حتی کاهن معبد و حتی نبی، آن که ادعای پیامبری می کند آن هم آلوده به شراب شده است. این را که برای شما خواندم، این سه تا از عهد عتیق بود

و اما در عهد جدید: انجیل ها و آن چه که مسیحیان قبول دارند. در عهد جدید این گونه داریم: رساله اول پولس رسول به قرنتیان باب 6، آیه 9: «آیا نمی دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی شوند فریب مخورید زیرا فاسقان و بت پرستان و زانیان و متنعمان و لواط و دزدان و طمع کاران [تا این جا را کاری نداریم] و می گساران» می گساران هم، عرق خواران هم ردیف این ها ذکر کرده. «و می گساران و فحاشان و ستم گران وارث ملکوت خدا نخواهند شد» یعنی عرق خواران در بهشت

نمی روند وارث ملکوت خدا یعنی بهشت یعنی این ها توی بهشت نمی روند از جمله آنانی که می گوید دزدان و طمع کاران و می گساران هستند عرق خواران نمی روند در بهشت. این هم عهد جدید.

باز نگاه کنید رساله پولس مقدس به غلاطیان، باب 5، آیه 19 این جور دارد: «و اعمال جسم آشکار است» می گوید یعنی گناهان جسد و جسم معلوم است که گناهان جسم چیست گناه جسم چیست؟ «یعنی زنا و فسق و نا پاکی و فجور و بت پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق [اختلاف افکندن] و بدعت ها و حسد و قتل و مستی و لهب [شاید غلط تاپی است و لهو درست باشد] و لعب و امثال این ها که شما را خبر می دهم چنان که قبل از این دادم» به شما می گویم همان جور که قبلاً گفتم «که کنندگان چنین کار ها وارث ملکوت خدا نمی شوند آن کسی که این کار ها و گناهان جسم را انجام می دهند به بهشت نمی روند یکی از آن ها مستی است مستی از شرب خمر حاصل می شود. رساله پولس رسول به غلاطیان باب 6 آیه 19 به بعد را برای شما خواندم.

باز بروم جلوتر.

رساله پولس مقدس به تیموتائوس اول، باب 3، آیه 16-8 نگاه کنید، می گوید: «هم چنین شماسان با وقار باشند نه دو زبان و نه راغب به شراب زیاده و نه طماع سود قبیح» «راغب به شراب زیاده نباشند» یعنی خیلی نخورند، کم بخورند اشکالی ندارد برویم جلو. آیه آخرش: «و بالا جماع سرّ دینداری عظیم است که خدا در جسم ظاهر شد» حالا برای شما می گویم ارکان اعتقادات مسیحیت چیست یکی از آن ها این است: «خدا در جسم ظاهر شد و در روح تصدیق کرده شد فرشتگان مشهود گردید و به امت ها موعظه کرده» که این حالا برای بحث دیگری است. عمده ی عرض ما این که می گوید بگذارید برای شما بخوانم: «زیرا آنانی که کار شماسی را نیکو کرده باشند درجه ی خوب برای خویشان تحصیل می کنند و

جلادتِ کامل در ایمانی که به مسیح عیسی است» می گوید که یعنی این ها به جناب مسیح ایمان کامل می آورند در هر صورت آن قسمت اولش «و نه راغب به شراب زیاده» یعنی این ها رغبت ندارند که شراب زیاد بخورند یعنی خیلی بخورند یا اصلاً خوردن شراب حرام است دیگر خودتان ببینید چه می گوید، من مفسر عهد جدید نیستم.

تا آن جایی که در انجیل لوقا باب 1، آیه 13 در مورد یحیی است، می گوید: «و او را یحیی خواهی نامید» به زکریا گفته می شود که تو صاحب پسری می شود که اسم او را یحیی می گذاری «و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت او مسرور خواهند شد زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مُسکری نخواهد نوشید» یحیای پیامبر عرق خور نیست، مسکر و شراب نمی نوشد چون پیغمبر خدا است پیغمبر خدا نمی تواند که عرق و شراب بخورد «و از شکم مادر خود پر از روح القدس خواهد بود» این هم تعبیر انجیل لوقا را هم خواندم. تا این جا معلوم شد آن چه ما در عهد عتیق و عهد جدید داریم، حکم به حرمت شرب خمر است یعنی از این ها بی که برای شما خواندم همین کتاب مقدس فعلی از آن حرمت شرب خمر استفاده می شود حالا چه جوری است یهود و نصارا شرب خمر را جایز می دانند و از قدیم در مملکت های اسلامی آن ها بی که خمر درست می کردند یهود و نصارا بودند یعنی مسلمان ها صنعت خمر را نداشتند اگر یک مسلمانی هم می خواست عرق بخورد باید می رفت از یهودیان و نصارانیان می گرفت. در شهر ما عرق فروشی ها زمان شاه در جلفا در منطقه مسیحی نشین شهر بود. بنابراین به تصریحی که در کتاب مقدس است چگونه یهود و نصارا شرب خمر را جایز می دانند نمی دانم

### **دهمین تناقض: شرب خمر**

اما یکی دیگر: که این می شود دهمین مورد از تناقضات انجیل این است.



چون یکی از آن‌ها را خارج کردیم این دهمین که الآن برای شما می‌گوییم. در انجیل خواندم برای شما در عهد جدید مواردی بود که پولس تصریح داشت بر این که شراب حرام است در آیین مسیحیت. الآن شما در انجیل مواردی دارید که می‌گوید شراب بخورید مانعی ندارد این جزو تناقضات است.

یعنی در عهد جدید هم حکم به تحریم شراب دارید هم حکم به این که شراب خوردن اشکالی ندارد و این جزو تناقضات عهد جدید است. همه‌ی آن‌چه خواندم از انجیل و ملحقات آن است بله، فقط لوقایش از انجیل بود که خواندم. این جزء تناقضات عهد جدید است.

حرمش را برای شما خواندم، الآن مواردی که می‌گوید انجام شده است و اشکالی ندارد نگاه کنید اصلاً اولین معجزه حضرت مسیح را می‌گوید شراب درست کردن اولین اعجاز عیسی ساختن شراب است انجیل یوحنا باب 2، از اول باب 2 برای شما می‌خوانم: «در روز سیم در قانای جلیل» قانا اسم یک منطقه است در فلسطین «عروسی بود و مادر عیسی در آن جا بود» مریم آن جا در عروسی بود. «و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند» عیسی با شاگردانش رفتند. «و چون شراب تمام شد» در عروسیشان شراب پخش می‌کردند. جمعیتشان زیاد شد شراب تمام شد. «مادر عیسی بدو گفت شراب ندارد». مادر عیسی گفت پسر تو که معجزه می‌کنی، پیغمبر خدایی شراب این‌ها تمام شد آبرویشان نرود. مثل غذای شما که تمام می‌شود مهمان‌ها تان هنوز هستند گفت شراب تمام شد. «عیسی به وی گفت ای زن مرا با تو چه کار است» گفتیم بی ادبی نسبت به مادر کرده این جا بود. گفت: زن، من با تو چه کار دارم به مادرش گفت «ای زن مرا با تو چه کار است. ساعت من هنوز نرسیده است» یعنی مثلاً وقت من هنوز نشده. «مادرش به نوکران گفت هر چه به شما گوید بکنید» مریم گفت بروید هر دستوری عیسی داد انجام دهید، کارتان درست شود «و در آن جا شش‌قدح سنگی برحسب تطهیر یهود نهاده

بودند» شش قدح گذاشته بودند که یهودی ها می خواهند وسایلشان را آب بکشند آیین یهود خیلی سخت است. شش قدح می خواهد. شش قدح آب آن جا بود «که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت» هر کدام از آن قدح ها دو یا سه کیل بود، کیل یعنی پیمانۀ دو تا سه پیمانۀ را می گرفت «عیسی بدیشان گفت قدح ها را از آب پر کنید و آن ها را لبریز کردند» این قدح ها را ظرف های بزرگ را برداشتند پر از آب کردند. «پس بدیشان گفت الآن بردارید» آبش کردند عیسی یک نگاهی کرد، یک اشاره ای فرمود آب بود در آن دیگر، گفت خیلی خُب بریزید و ببرید برای اهل عروسی. آب در این قدح ها بود ریختند «پس بدیشان گفت الآن بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید پس بردند» بردند پیش رئیس جلسه «چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود آبی که به اعجاز عیسی شراب شد. «رئیس مجلس بچشید و ندانست که از کجا است» قصه را نمی دانست رئیس مجلسان این آب را که شراب شده به اعجاز عیسی را نوشید. «لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند می دانستند رئیس مجلس» این نمی دانست این قصه اش چیست این شراب نوکران می دانستند «رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته بدو گفت هر کسی شراب خوب را اول می آورد و چون مست شدند بدتر از آن لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی» گفت معمولاً شراب خوب ها را در جلسه اول می آورند بعد که مردم عرق خوردند و کله شان داغ شد و دیگر فرق بین شراب خوب و شراب بد را نمی فهمند. تو شراب خوب را گذاشتی آخر مجلس آوردی آقای داماد. یعنی شرابی هم که به اعجاز عیسی درست شد یک چیز درجه یک پاکیزه ای بود در عروسی شراب تمام می شود پیامبر معجزه می کند شش قدح آب را تبدیل به شراب می کند و یک شراب نابی می شود که تعزیه گردان جلسه می گوید این را چرا اول نیاوردی، شراب به این پاکیزگی را؟ آن شراب نا مرغوب را اول آوردی و خوب ها را آخر آوردی این اول معجزه ی جناب عیسی است. و این اول معجزه را از این جا می گویم. دنباله اش را

می خوانم «و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند» چنین معجزه ای که دیدند به او ایمان آوردند این را ماقبول کنیم انجیل یوحنا، باب 2 یا آن رساله های پولس و انجیل لوقا را که گفت یحیی گفت من شراب مسکر را اصلاً نمی خورم. این ها با هم تناقض دارند.

باز نگاه کنید: انجیل لوقا، باب 7، آیه 33: «زیرا که یحییای تعمید دهنده آمد که نه نان می خورد و نه شراب می آشامید» می گوید یحیی نه نان می خورد و نه شراب «می گوید دیو دارد» شما می گوید که او دیو برایش خدمت می کند. یک کسی برای او خدمت می کند «پسر انسان آمد» پسر انسان در انجیل تعبیر عیسی است. «پسر انسان آمد که می خورد و می آشامد» یعنی چه را به قرینه آن قبلی. یعنی پسر انسان که عیسی باشد نان می خورد و شراب می آشامد ظاهرش این است. یحیی نمی خورد آن وقت می گفتند چه جوری پس یحیی زندگی می کند و کار هایش را انجام می دهند. می گفتند یک دیوی دارد دیو کار هایش را انجام می کند. «پسر انسان آمد [که عیسی باشد] که می خورد و می آشامد می گوید اینک مردیست پرخور» عیسی را می گوید یک آدم پرخور است می نشیند یک سفره غذا می خورد. «و باده پرست» می پرست و عرق خور «و دوست باج گیران و گناه کاران» دوست باج گیرانش هم از آن شرح حال متی که باج گیر بود، گفت: بیایید دنبال من، دنبالش راه افتادند. «دوست باج گیران و گناه کاران».

و در انجیل دارد که یک زنی هم بود که زن ناپاکی بود این هم دنبال عیسی راه افتاد و دارند که حتی یک جا نشست و پای عیسی را شست با یک عطری که داشت عطر را درآورد و پای عیسی را شست و خشک کرد. خب مشتری های عیسی که دو تا از آن ها باج گیر باشند یکی از آن ها هم خانمی باشد که تر دامن است و نشسته پای عیسی را شسته است. بعد هم با عطر ماساژ داده. پس بنابراین دوست

باج گیران و گناه کاران است انجیل لوقا، باب 7 می گوید یحیی نمی خورد اما عیسی می خورد خیلی عجیب است این ها تناقضات است ببینید شرب خمر یا حلال است یا حرام است. اگر حلال است چرا یحیی نمی خورد؟ اگر حرام است چرا عیسی می خورد؟ نمی شود که دو تا پیغمبر یکیشان عرق خور است البته ما نسبت نمی دهیم به عیسی عیسای انجیل عرق خور است شارب خمر است نه عیسایی که ما قبول داریم عیسایی که ما قبول داریم او پاک است. او پیامبر خداست گناه مرتکب نمی شود یحیای انجیل عرق خور نیست و شرب خمر نمی کند و هر دو پیغمبر خدایند. خب نمی شود هر دو پیغمبر خدا باشند این شرب خمر حلال است یا حرام؟ اگر حلال است جناب یحیی چرا شما نمی خورید؟ اگر حرام است جناب عیسی چرا شما می خورید؟

باز ملاحظه بفرماید: انجیل متی، باب 26، آیه 29-26: «و چون ایشان غذا می خوردند عیسی نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به شاگردان داد و گفت بگیریید و بخورید اینست بدن من» نان، بدن من است «و پیاله را گرفته شکر نمود» یعنی پیاله شراب «و بدیشان داده گفت همه شما از این بنوشید زیرا که اینست خون من». و لذا هنوز در کلیسا یک مراسمی دارند که نان و شراب می دهند که نان گوشت عیسی است و شراب خون او و این ها هر دو مقدس است به عنوان عید فصح یکی از مراسم این شراب مقدس و نان مقدس در کلیسا بین مسیحیان تقسیم می شود. پس شراب شد خون عیسی «خون من در عهد جدید که در راه بسیاری به جهت آمرزش گناهان ریخته می شود اما به شما می گویم که بعد از این از میوه مو [انگور] دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود تازه آشامم». از این به بعد دیگر نمی خورم تا برویم در بهشت آن جا در بهشت می خورم آن جا آن می ناب

الهی است که وَ سَقَنَهُمْ (رَبَّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا) (1) آن جا می خوریم اما دیگر از این جا نمی خوریم پس شراب شد خون عیسی

انجیل مَرْقُس باب 14، آیه 27-22 همان داستان قبل: «و چون غذا می خوردند عیسی نان را گرفته برکت داد و پاره کرد بدیشان داد و گفت بگیریید و بخورید که این جسد من است» آن جا گفت بدن من است و این جا گفت جسد من. «و پیاله گرفته شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند و بدیشان گفت این است خون من» شراب خون من «از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می شود» خون من در راه داستان این که قرار است من فادی باشم و شافع باشم، من کشته می شوم برای گناهان شما «هر آینه به شما می گویم بعد از این از عصیر انگور نخورم» من دیگر از آب انگور شراب نمی خورم «تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم» بله در بهشت پدرم خدا که می روم آن جا آن شراب غیر از این شراب است، آن جا می نوشم.

انجیل لوقا باب 22 آیه 21-14: «و چون وقت رسید با دوازده رسول بنشست» این سفره آخر عیسی است، شب آخر با دوازده رسول یعنی دوازده نفر از حواریونش «و به ایشان گفت اشتیاق بی نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم این فصیح را با شما بخورم» این قدح. یک کاسه شراب «زیرا به شما می گویم از این دیگر نمی خورم» یعنی این آخرین شراب من است که می خورم نه این که تحریم باشد، دیگر عمرم نمی رسد که بخورم که چنین شرابی را بخورم. این فصیح، این قدح را با شما با هم می خوریم من از میان شما می روم تا ملکوت، بهشت، آن شراب را بخورم. «زیرا به شما می گویم از این دیگر نمی خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود پس پیاله گرفته شکر نمود و گفت این را بگیریید و در میان خود تقسیم

ص: 349

کنید زیرا به شما می گویم که تا ملکوت خدا نیاید از میوه ی مو دیگر نخواهم نوشید» بعد هم قصه نانش است «و نان را گرفته شکر نمود و پاره کرده به ایشان داد و گفت این است جسد من که برای شما داده می شود این را به یاد من بجا آرید» یعنی به یاد من نان و شراب بخورید «و هم چنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می شود» یعنی برای شفاعت شما. «لیکن اینک دست آن کسی که مرا تسلیم می کند با من در سفره است» سفره شام آخر ایشان است گفت او که می خواهد من را به یهودیان معرفی کند، الآن این سفره نشسته است که بعد گفتند چه کسی است که جناب عیسی معرفی نکرد. این ها تناقض است در عهد جدید. یک جایی می گوید شراب خوردن حرام است و یحیی نمی خورد عهد عتیق هم که شراب را حرام می دانند. بعد خود عیسی شراب خوار است و شراب شده است خون عیسی. این ها تناقض عهد جدید و عهد قدیم است و تناقض خود عهد جدید با هم است و تناقض عمل دو نفر از پیغمبران خداست، یحیی و عیسی. یحیی شرب خمر نمی کند اما عیسی شرب خمر می کند. بنابراین این جزء تناقضات است و ما متحیریم چگونه است که شرب خمر در آیین مسیح و هکذا در آیین یهود پذیرفته شده است در آیین اسلام به کلی تحریم است. و لو آیات تحریمش به تدریج در پنج مرحله نازل شده، اما در مرحله پنجم که سوره مائده آیه 90 بود برای شما خواندم شرب خمر به کلی تحریم شده است و سوره اجماع مسلمین بر آن است و از یک مسلمان در این موضوع خلافتی ندارد که شرب خمر حرام است.

### جمع بندی بیست جلسه

خُب یک جمع بندی داشته باشیم و تمام. من نمی خواستم بیست جلسه در باب نقد مسیحیت صحبت کنم از اوّل فکر می کردم فوَش با چهار پنج جلسه می شود تمام کرد اما یک قدری مطلب را ادامه دادم برای آن بچه مسلمان ها و بچه شیعه هایی

که فکر می کنند در کلیسا اندیشه ی برتری وجود دارد و الآن که این ها بروند مسیحی شوند به آزادی می رسند و دیگر گناه نمی کنند صورت مساله شان را پاک کردند فکر کردند دیگر مسئله ای ندارند با صورت مسأله پاک کردن مسأله پاک نمی شود. کسی که گرفتار ارتداد می شود که عوضش بدتر است از گناه کاری است که گناه می کند و بعد می گوید خدایا اشتباه کردم این ارتداد است. چه جوری آیین اسلام و قرآن و آیین محمّدی را رها کند و این مُهملاّتی که در اناجیل اربعه هست و این افسانه ها را بپذیرد اصلاً به عقل جور در می آید به خاطر این، مطلب را یک قدری ادامه دادیم که واضح بود واضح تر شود.

حالا- آیین مسیحیت اصولش این مواردی است که می گوییم به شما. و این اصول با هیچ عقلی سازگار نیست و با هم تناقی دارد این محتوای مسیحیت فعلی با عقل بشری سازگار نیست خودش هم با هم تناقی دارد. تناقض در درونش هست. وقتی در درون آیینی تناقض باشد این آیین نمی تواند بر حق باشد. مسیحیت فعلی را می گوییم یعنی آن چه که تحریف شده است و الّا عیسای مسیح را ما گفتیم تکلیفمان نسبت به خود جناب عیسی علیه السلام و نسبت به مادرش مریم مقدس و نسبت به انجیل خود عیسی که کتاب آسمانی است آن ها سر جایش است آن ها را قرآن تأیید می کند آن چه قرآن تأیید کرده ما تأیید می کنیم اما نه این اناجیل اربعه ای که برای شما گفتم جلسه ی پیش که چه کسانی نوشته اند چهارده نکته را از اناجیل برای شما مرور می کنم:

1- خدا یکی است در این مناقشه ای نداریم

2- خدا پدر است. این را ما نمی توانیم بپذیریم، چون (لَمْ يَلِدْ). (1)

3- خدا پدر پسر است

ص: 351

---

1- سوره اخلاص، آیه 3

همان خدایی که پدر است، خودش هم پسر هست. یعنی هم پدر است هم پسر یعنی پسر هم خداست نمی توانیم بپذیریم پدر، پسر است. یعنی پسر هم است! چون (لَمْ يَلِدْ).

4- خدا پدر، پسر و روح القدس است.

تثلیث، نمی شود اگر خدا یکی است که سه تا نمی شود. اگر سه تا است که یکی نمی شود.

5- خدا مربی و خالق و صفات او عین ذات اوست.

گیری ندارد خدا را می گویم نه پدر، نه پسر، خدا اما اگر گفتید پدر و پسر یکی هستند گیر پیدا می کند.

6- خدا شافع است.

یعنی این پسر فادی است که بحث کردیم که عیسی را این ها فدا شونده می دادند که آمده فدا شود گناهان دیگران بخشیده شود. این هم که باطل است.

7- عیسیای مسیح پسر متجلی پدر است.

یعنی این پدر در او تجلی پیدا کرده است این هم نمی شود خدا در کسی تجلی پیدا نمی کند

8- خدا به واسطه روح القدس داخل رحم مریم شد.

خدا رفت داخل رحم مریم به واسطه ی روح القدس. عدم تمامیت این مطلب از واضحات است

9- خدا از رحم مریم پا به دنیا گذاشت

ببینید به خدا این ها تمسخر است بازی کردن با عقل است. خدا رفت داخل حالا از رحم آمد بیرون در دنیا. خدا پا به دنیا گذاشت از رحم مریم، و این نیز در بطلان مانند قبلی است

10- خدا را به صلیب کشیدند و کشتند و به خاک سپردند.



تورا خدا ببینید چه می گویند خدا را کشتند و دنیا شد بی خدا چون خدا را کشتند عیسی روی صلیب مُرد یا نمرد مسیحیان می گویند: عیسی جان داد و مُرد. پس خدا روی صلیب مرد. پس دیگر دنیا شد بدون خدا خدا به دار زدند، چون عیسی خداست دیگر، مسیحی ها هم می گویند به صلیب کشیدند، و پس از به صلیب کشیده شدن، کشتند و خاکش هم کردند.

11- خدا پس از دفن به جهنم رفت و انبیا و مؤمنین را که شیطان در جهنم زندانی کرده بود، آزاد کرد.

عیسی که خداست بعد از این که دفنش کردند اول کاری که کرد رفت در جهنم انبیا و مؤمنین را که شیطان در جهنم حبس کرده بود و منتظر قدم خدا بودند عیسی مسیح خدا رفت در جهنم و آن ها را آزاد کرد شیطان پیامبران خدا را کرده بود در جهنم، مؤمنین را هم در جهنم قرار داده بود مثل یک زندان. بعد جناب خدا بعد از این که مرد و خاکش کردند رفت در جهنم و مثل یک قهرمان پیامبران را و مؤمنین را که در جهنم به واسطه شیطان اسیر بودند، آزاد کرد و آن ها رفتند در بهشت. یعنی خدا این قدر ناتوان است که شیطان، پیغمبران و مؤمنین به انبیا را در جهنم کرده بود و خدا عرضه نداشت این ها را ببرد در بهشت شیطان قدرتش از خدا بیشتر بود. تا این که خدا وقتی خاکش کردند رفت در جهنم و این ها را نجات داد

12- بعد از این که قهرمانی به نام عیسی که خداست این ها را نجات داد پس از نجات آن ها دوباره آمد در دنیا برای بار دوم یک بار از رحم مریم آمد به دنیا حالا بار دوم دوباره زنده شد آمد در دنیا.

13- پس از آمدن به دنیا 50 روز دوباره در دنیا بود، سپس خدا دوباره عروج کرد به آسمان ها رفت و دست راست پدر نشست. خدای پسر رفت به آسمان ها و نشست دست راست خدای پدر

14 - یک بار دیگر هم می آید بعد از این از آسمان نزول می کند در بیابان های

فلسطین، شامات، آن وقت که نزول کرد در نزول دومش اطاعت کنندگان را می برد بهشت، معصیت کاران را می برد جهنم. یعنی تا نزول دوم نشده اطاعت کنندگان بهشت نمی روند معصیت کاران جهنم نمی روند پس خدا مرتبه سوم هم می آید. مسیحی ها منتظر ظهور عیسی هستند که عیسی از آسمان برگردد و این مرتبه سوم است که بر می گردد.

این چهارده مورد از اعتقادات مسیحیان است اگر یکی از آن ها را عقل تصدیق می کند غیر از قصه توحیدش که خدا یکی است خدا خالق است خدا رازق است. صفات باری تعالی عین ذات اوست.

بله این ها خودش با هم تناقض دارد این دو تا را بگذارید کنار، خدا یکی است خب خدا یکی است پس پسر خدا نیست روح القدس خدا نیست صفاتش عین ذاتش است. خالق و رازق خداست خب این چه خالقی است این چه رازقی است که پیغمبرانش در جهنم هستند و پسرش باید از داخل قبر بلند شود برود پیغمبران را از جهنم نجات دهد این که قدرت شیطان بیشتر از قدرت خداست. این آیین مسیحیت است.

کسی، بچه مسلمان می خواهد برود مسیحی شود با این اعتقادات اگر بگویید این مسیحیت است یکی از آن ها با عقل می خواند. مسیحیت که سلام قشنگ پدر کلیسا و خوش آمد گفتن و دخترکان زیبای مسیحی نیست که، این اعتقاد است. تو این اعتقادات را می خواهی قبول کنی

ولی من فکر کنم بعضی از این هایی که مسیحی می شوند، قصه شان مسیحیت نیست آنان که ممالک ما مسیحی نیستند همین جا هستند و می روند کلیسای خانگی، قصه اش، قصه ی آن هم کلاسی ماست در اول انقلاب که دبیرستان می رفتیم. یک هم کلاسی داشتیم این پسرک را در قصه ی انفجار ها و بمب گذاری ها و بعد از این که منافقین اعلام جنگ مسلحانه کردند سال 60 این پسرک را گرفتند. هم کلاسی

ما بود، در مدرسه با هم هم کلاسی بودیم. پسرک را گرفتند بعد ولش کردند. یک روز من در خیابان دیدمش گفتم فلانی پس تو را گرفتند چه جور آزادت کردند گفت آقا من رفتم به این ها گفتم برای چی من را گرفتید گفتم من به خدا یکی از حرف های این ها را قبول نداشتم. من رفته بودم آن جا دختر بازی کنم. قاطی منافقین، این ها دختر داشتند، من رفته بودم یک لاسی بزنم این ها وقتی دیدند من واقعاً رفته بودم لاس بزنم زدند پشت سر من انداختم بیرون گفتند برو گم شو تو آمده بودی لاس بزنی برو

حالا آن ها بی که می آیند این جا مسیحی شوند اگر می خواهد لاس بزند. خب همین جور برو لاست را بزن چرا مسیحی می شی؟! لاس زدن احتیاج نداشت سال 60 منافق شود همین جور می آمدی و می رفتی لاس می زدی تو هم می خواهی لاست را بزنی می خواهی ارتباط را برقرار کنی همین جور بیا برو برقرار کن، چرا مسیحی می شوی؟ چرا آدم یک تفکر صحیح را بگذارد، یک تفکر غلط را اتخاذ کند؟ این مال آن هایی که می خواهند در داخل ارتباطی برقرار کنند، یا می خواهد عرق بخورد، مسیحی می شوند بابا مسلمان باش این قدر ما مسلمان عرق خور داریم. عرقش را می خورد شب بیست و یکم هم می گوید خدایا من را ببخش من فلان خوردم چرا اعتقادات صحیح را زیر پا می گذاری؟ می خواهی گناه کنی، خب خدا که زورت نکرده که گناه نکنی برو گناهت را بکن اما اعتقادات صحیح را زیر پا نگذار این یکی

و اما آن هایی که در خارج می روند اعلام مسیحیت و ارتداد می کنند. حجة الاسلام سیّد محمّد مهدی خادمی حفظه الله تعالی پسر آیه الله خادمی قدس سره ثبت می گفت: وزیر مهاجرت دانمارک با من یک ملاقات داشت. بعد در صحبتش گفت. من نمی دانم چرا این مسلمان ها خیلی شان از دینشان بر می گردند مسیحی می شوند. من به او گفتم خانم وزیر این ها از دینشان بر نمی گردند مسیحی هم نمی شوند. گفت می آید

این جا پناهندگی بگیرد همه شان اظهار مسیحیت می کنند گفتم این ها پناهندگیشان را می خواهند این ها یکی شان مسیحی نیست قانون شما این است که اگر مسیحی شوند به آن ها زود پناهندگی می دهید این ها ظاهراً می آیند این جا می گویند ما مسیحی شدیم تا پناهندگی شما را بگیرند می خواهند این جا زندگی کنند. و الا این ها واقعاً مسیحی نشدند. بیاید بعد این هم که پیش شما پناهندگی شان را گرفتند مسجدشان می روند اعتقاد دینی شان را انجام می دهند به مسیحیت تظاهر می کنند خیلی خب اگر کسی تظاهر می کند به خاطر این که در غرب و در اروپا و در آمریکا پناهندگی بگیرد، آن که تظاهر است آن که پذیرش نیست اگر این هم که می خواهد گناه کند، خب برو همین جور گناه کن. و هیچ عقل سلیمی نمی گوید آدم اعتقاد توحید ناب محمدی را رها کند و این مهملات خلاف عقل را که بیست جلسه برای شما توضیح دادم اختیار کند عقل سلیم از این دور است اگر جوابی دارند چه پدران کلیسا، چه کسانی که آیین خودشان را به مسیحیت عوض کردند خوشحال می شویم که از آن ها بشنویم حتی اگر جوابی دارند دعوت می کنیم تشریف بیاورند همین جا در همین مجلس بنشینیم جوابشان را بگویند باز جوابشان را هم ضبط و پخش می کنیم، اگر جوابی دارند ولی ظاهراً نباشد این تمام کلام البته بالاجمال در نقد مسیحیت.

و صلی الله علی محمد و آله . (1)

ص: 356

---

1- تصحیح این دروس در پگاه روز تاسوعای حسینی 1440 ق برابر با 1397 ش در اصفهان به دست مدرس آن بنده ی خدا، هادی نجفی در حالی که چشمانس در عزای حسینی اشک بار است به انجام رسید و حمد و ستایش از آن خدای احد واحد است و درود و سلام می فرستاد پیامبر خدا محمد مصطفی و اوصیاء برحقش دوازده امام راستی و درستی و پاکی به ویژه امام زنده پنهان از دیدگان بقیه الله الاعظم امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : ( موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه )

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: [www.ghbook.ir](http://www.ghbook.ir)

ایمیل: [Info@ghbook.ir](mailto:Info@ghbook.ir)

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

# گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی  
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

**www.Ghaemiyeh.com**

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

